

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *سازمان بنیادین ایران*

مؤلف: *...*

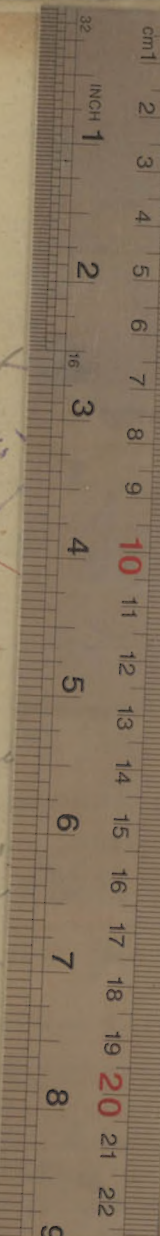
موضوع: *...*

شماره دفتر: *...*

۶۱۲۰

کتاب: *...*

شماره: *...*



بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: سازمان بنیادین ایران

مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره دفتر: ...

۶۱۲۰

۳۰۲
۵۱۶

سید محمد...

بازدید شد
۱۳۸۲

سید محمد...
بازدید شد



۴۷۹

در روز هجرت...
در روز هجرت...

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ...

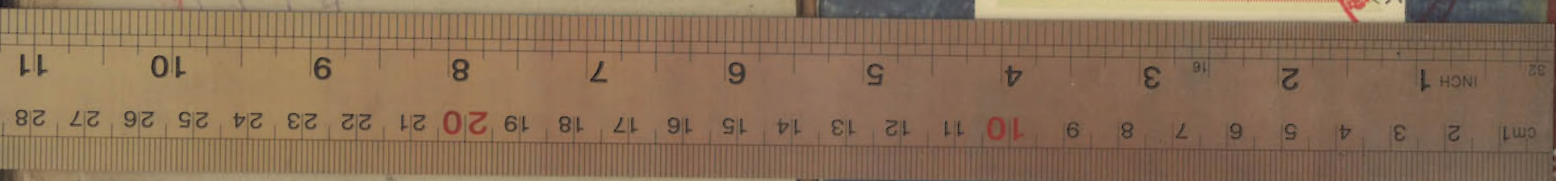
مؤلف: ...

موضوع: ...

شماره دفتر: ۲۷۷۸۹

۱۰۲۴۹

۶۱۸۷



کتابخانه مجلس شورای ملی
۶۱۸۷

تاریخ تولد اربابان در روز شنبه ۸ شهریور سال اول
 ۱۲۳۵ هجری قمری

۷۰۵	۱۲۳۵ میلادی ۱۲۳۵ هجری	۷۰۵
درج اول	درج اول	درج اول
درج اول	درج اول	درج اول
درج اول	درج اول	درج اول

۱۲۴۸

تاریخ تولد اربابان در روز شنبه ۸ شهریور سال اول
 ۱۲۴۸ هجری قمری

۱۲۴۸	۱۲۴۸ میلادی ۱۲۴۸ هجری	۱۲۴۸
درج اول	درج اول	درج اول
درج اول	درج اول	درج اول
درج اول	درج اول	درج اول



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
 والصلوة على رسول الله محمد الأمين المشارف بسلام على الأجداد
 طهاره وصحبه الأخيار والأبرار وأدار القلوب لهدايتهم والصلوة على
 سيد المرسلين وآله الطاهرين الذين هم أئمة المرسلين
 بعد از ادای نماز در سجده طاعت عظمه و غلت کمره که دست ایشان
 از طفل اعمال کارخانه ابداع و ثبت و تصرف در خزانه اهرار قدر
 و ارادت او کوه است که فیعل الله ما يشاء و يحکم ما يريد و انما نؤمن
 بربنا و انما نؤمن بربنا و انما نؤمن بربنا و انما نؤمن بربنا
 فطرت او کوه است ان فیه لایک کرم لایک کرم لایک کرم لایک کرم
 و ارسال صلوة صلوات بر ائمه مطهره و ثبت به منوره سالکان ملک
 و برزخ و جهان مناجیح یعنی که مطالع اقرار به ایت مطالع افاق و کتاب

بودند

بودند علی الخصوص این سوره اوج سبحان الله می آید
 برج و انجم اذ هو ی قطب سید اصفی حضرت مصطفی صلی الله علیه
 و آله و ابلاغ نیت نیت نیت نیت و نیت نیت و نیت نیت
 برونده از هر چه استحقاق علوم و شایسته ملک اصحابی کما یجوز
 فقیر خیر حسین بن علی امیر المومنین علیه السلام فی الله بالطف
 انجلی که چون بدو دستبازی حق یوفیق و بایرودی حق شش سال
 که امارانواران احاطه جهات شده نموده در علم نجوم ساجده بود
 و شده بدین ترتیب که از سال **میرزا علی قلی** اقبال ابواب اعلی
 این علم شریف بر وجه مستفحات با بناد ما بنا اعمال احکام
 با سبیل و وجه دیگر که از کتاب **میرزا شری** اثر حسن جان
 از قاصد تقویمی معلوم جدول تسلیم و تحفه بر منظر طایره و غفای رده
 بر ذریعگی و جلا نموده و برکت **نسخه نوافل المخرج** جوهر صمد آ
 اعمال موالید در رشته نظام بدست نظام مکرر نظامی چه
 تمام پذیرفت و صفحه منصفه **لوامع الشمس** باشد شمار لطایف اثار انوار
 احکام سنین عالم را بر عالمیان چون روز روشن گردانید و چون
 و شعر **مناجیح الزمیر** و احکام موالید مالا و لا یحیی هر چه کافیه
 متمم گشت و دریاچه **مناجیح عطار** و خجای زوایای ضایع را از تحقیق

اخترا از آن لازم باشد و آنچه حساب کمال اختیار بود و این حال که
 بر فضل استمال ارد **فصل اول** در شش ابعادی که چهار بی آن
 باشد **فصل دوم** در آنچه اخترا از آن در چهار لازم بود **فصل سوم**
 در شش ابعادی که سبب کمال اختیار بود **فصل چهارم** در اخترا در جزیه
 آن حد و نگاه و سه اختیار است که بر تری لایق اختیار کرده شود
 و در بعد افعال در جدول فصل خواهد شد اختیار که مطلوب باشد و در
 نقطه اطلاع در **فصل پنجم** در بیان اخترا در شش ابعادی که بر شش
 فصل **فصل اول** در اخترا در اتصال که یکبار **فصل دوم** در چهار
 نزول و در هر مخرج عالی اسیر و اخترا در حالات او **فصل**
سوم در اخترا در قمر محلول و در منازل **فصل چهارم** در چهار
 این منازل بجدول ابوریحان **فصل پنجم** در اخترا در درجات و در
 حکما **فصل ششم** در اخترا در منازل جهت قشع قلاع **فصل ششم**
 اخترا در درجات مخصوصه **فصل ششم** در اخترا در درجات
 مقصود **فصل ششم** در اخترا در نزول که یکبار در جدول یک **فصل**
دوم در اخترا در محلول که یکبار و بوجه یک **فصل سوم** در چهار
 ایام فرس و بفرع **فصل دوازدهم** در اخترا در ایام هفته
فصل سیزدهم در اخترا در سکر و در تحقیق مواضع آن **فصل**

چهارم در چهار ساعات است که یک غیر اعیان **فصل ششم**
 اخترا در ساعات قبول بود **فصل ششم** در چهار ساعات
 مامور **فصل ششم** در اخترا در شش ابعادی که یکبار **فصل ششم**
 اخترا در ساعات کمالی که یکبار **فصل ششم** در چهار ساعات
 که از آن یکبار **فصل ششم** در ساعات که یکبار **فصل ششم**
 و بعد از توضیح خیرت شروع می شود در مقدمه کتاب بعون الملک
 الی باب مقدمه در تعریف اخترا و موضوع و مبادی در فواید آن
فصل اول در تعریف اخترا و صاحب روضه المعانی آورده است که
 پیدا کردن چیزی معهودست جهت همی که مناسب او باشد و نیز یکبار
 سخت که حکیم فاضل کیا کوشیار که در اخترا سعادت و قی شایسته
 که آن وقت موافق مطلوب و مقصود است و صاحب روضه المعانی
 اطلاع عاجز می پسندیده و ایام علامه فخر الدین الرازی فرموده که اخترا
 عبارتست از برگزیدن و قی که آن بهترین وقتها باشد که یافت شود
 آن اوقات که موافق مقصود و بود در آن است که آن وقت در
 وی طلب کند و حاصل این تعریفات همانست که اخترا طلب وقت معهود
 مناسب مطلوب و موافق مقصود و صاحب کفایت التعلیم آورده است که
 اخترا برگزیدن نراج است و اینست برای آغاز کارهای نیمی تا حکم کار

بر روشی از مزاج حاصل آید اگر اکر در وقتان مزاج کرده شود پیش
سبب و حقیقت که غایت در حساب یکدیگر را تا قی غایت و از سادگی
باز جویند که آن هم از جمله ممکنات است بستیلاست اگر ممکن باشد
احیاء کند تا فایده برای آن مترتب شود و در احیاءات با خبری
که چون برای کسی چنانچه می کند اگر طالع آنس معلوم باشد باید که اول
در طالع اصل و انتها و تحول او نظر کند که بر آن هم دلیلی است بانه مثلا
شخصی را احیاء و تنویر می نماید اول باید دید که در طالع او بر تنویر و تحلی
است بانه اگر آن دلیل قائم باشد انگاه در احیاء آن شروع نماید
و اولاد آن خوض نماید که تا محال طلب کند بانه وضع اوقات نموده
و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع سکه را قیام مقام اصل از سبب
که در سبب مزاج خطا رفته و گشته و هم حکیم اسمعیل با خبری فرموده که
سلطان مغربی بنی خدیجه ای نام داشت بر نامه میخواست که اگر کسی چنانچه
کند و در آن احیاء میان اهل صناعت منازعه رفت تا بر یک چهار
اتفاق نموده و بعد از احیاء سلطان از آن سفر شانی افتاد و در
خزینت نمود و در مزاج ایشان ضایع شد پس سلطان بود که از او
طالع اصل و انتها و تحول را پست و بدیندی تا این معروض خواهد یافت
بانه این مزاج کشیده اندی و در بعضی از کتب چنانکه موطر است که چون

کما

کما در طالع ذوالقرنین مسیح ولایت ندیده بر سر و دلیل نخستین
در طالع بود و قریب سه سال اجازت نداده که سفر کند و احیاء موقوف
داشتند و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما عدول نمود
فصل دوم در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن چیزی
باشد که در آن علم از عوارض ذاتی او بحث کند چنانچه در علم طالع احوال
بدن انسان از حیث صحت و مرض و موضوع این علم احکام است
از آن روی که از قوت فعلی اندک است بر آن که چهار برای او کرده باشد
و مبادی هر علمی آن باشد که موقوف علیه شروع باشد و سبب این
علم مبادی این علم بر آنکه که امام آورده است قضایای بحرانی بود و
مقبوله بود بهین حیرات و پس چنانچه مذکور است چه مرتبه است که هر
گاه قریب صاحب طالع متصل نباشد بگویند غرض از سبب است بر آن
باید که است بر متصل کرده اند بگویند که از ثواب بر مزاج کوکب النور
باشد تا مقصود حاصل گردد و معلوم است که تجربه معرفت طالع است تا کان
ثواب نرسد زیرا که کمترین شرایطی در صحبت تجربه است که به فضل از
یک کوکب است که یک در چهار بار یا چند این وقتی ممکن باشد که عبدان و
کند که ثواب و دود و یا بیشتر نام کند و منور است که یک دور باشد
بقول صحیح در مذهب و چهار هزار سال تقریباً نام شود پس هر تجربه احوال

ایشان فایده و آنچه از طبایع ستارگان باین معادست خبر بوی و همکار
 بحیط فهم در نیامده و این از قبیل مقبولات است پس تحقیق شد که در بابی
 این علم بعضی بای مقبول حاجت چنانچه بعضی بای تجربه **فصل ششم**
 در فایده و اعتبار و ناجاست قبل از مقصود تمهید مقدمه کردن که در
 او فایده و مقدمه باشد بدینکه حکیم بطلمیوس در مکرر آورده است که
محقق بالاحیاء را از کانت قوه الوقت زاید علی فصل باین تقدیر
از کانت مقصود علی نفس نظر اثر الاحیاء را از قوه این و ان کانت
فیه مکرر و الی الصالح و غیره نصیر الدین قدس سره در شرح
 کلمه میفرماید هر طالع که هم دلایل او میخواند و قوی صاحب طالع
 را نظری بخود در همه سعادت و خیرات و هر طالع که همه دلایل او
 منجس و ضعیف باشد خداوند آن طالع را مانند میخواند در شرف و ثبات
 و این هر دو یا غیر موجود باشد یا در الوجود پس اگر طالع را دلایل
 از هر دو وصف بود بعد از آنکه دلایل خیر و شر هر حال که بر آن
 قرار گیرد از اقوام آن دلایل خوانند و چون از جهت شخصی ضار
 کند آنکس را طالع اصلی باشد و طالع تجویل با دلایل حاضر و کما میگردد
 احیاء و در آن ایام کند و هر یک را قوامی باشد پس اگر قوام این
 احسن قوام طالع اصل و تجویل در طرف سعادت متناوبی باشند و

سعادت

سعادت احیاء را موافق این منظم شود و اصلاح احیاء را در رعایت
 قوت باشد و اگر قوام این در چند طرف سعادت باشند و سعادت
 احیاء را از قدر سعادت زیاده باشد همچنان باشد که اولی اما اگر سعادت
 احیاء را مساوی قدر سعادت باشد از آن احیاء را سعادت محسوب
 و اگر کمتر از آن باشد همچنان اگر چه در هر دو صورت استعمال احیاء
 مودی اصلاح خالی باشد چه وجود آن احیاء را از فایده فی نفس الامر
 خالی نبود و برین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود دیگر
 قوام در دیگر طرف و با هر دو در طرف سخت باشند و حکیم احمد
 حنظل در شرح این کلمه ایراد کرده که چون دلایل طالع شخصی قوت
 احیاء متفق باشند در صلاح حال صاحب احیاء میخواند و اگر مخالف
 باشند بر یکدیگر غلبه کنند و آنچه قوی تر بود قوت او ظاهر گردد زیرا
 که صاحب احیاء برین اند و احیاء بدان خبر نمیدهند که برین دلایل
 و تن را صحیح یا بد بخت بروی نگاه دارد و اگر صحیح نیابد برین را غلبه
 باز آورد و اگر تن بروی غلبه کند اثر دی در تن هیچ پیدا نیاید اگر
 اندک از بیماری شکند همچنان طالع وقت احیاء را طالع فصل بود
 یا برج آنها یا طالع تجویل از سه قسم بر دین خود یا هر دو سعد باشند
 بر این سعادت عظیم حاصل شود و اگر هر دو کس باشند بیگانه سختی تمام

باینکه احیاء را در هر دو صورت استعمال
 و اگر احیاء را در هر دو صورت استعمال
 و اگر احیاء را در هر دو صورت استعمال

پدید آید و اگر کسی معذور و بیگانه باشد این نیز بر او مستحب است
غالب بود و یا محسوس یا بر دو سادگی باشد اگر معذور باشد یا بر
و می تواند بر حسب سبب نخواست بود و دفع آن نخواست بکنند و آنچه فاضل
این سبب حصول سعادت شود و اگر محسوس غالب بود آنچه از وی آید
سعادت مساوی باشد منع آن سعادت بکنند و آنچه زیاده بر او سبب
نخواست کرده و اگر هر دو مساوی باشند این شخص را نه سعادت حاصل
و نه نخواست و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که چهار نیکه بود
نیز که اگر طالع محسوس را مرجع استنباط طالع محسوس باشد و طالع اعتبار
که در غایت سعادت بود و بدین می نمود و هر چه سعادت زیادت
کرده و اگر آن طالع اعتبار باشد طالع اعتبار که نخواست معذور بود آن
نخواست و از آن که کرده و باشد که سبب نخواست سعادت کرد پس این
کردن نزدیک است اما مهم حیات بود و از سبب طوایب طوایب طوایب
هر چه از سبب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب
کمال اعتبار بود و این قاعده نیز بر سبب طوایب طوایب طوایب طوایب
نیکه بیانی اعتبار داشت و بدین که سبب طوایب طوایب طوایب طوایب
الحکام است و اگر هر دو مساوی باشد طوایب طوایب طوایب طوایب
از این نوع نظم فرموده اند و سبب اعتبار هر چه خواهی بهشت فراوانی

آید و کار تو نیست و اگر کسی معذور و بیگانه باشد این نیز بر او مستحب است
غالب بود و یا محسوس یا بر دو سادگی باشد اگر معذور باشد یا بر
و می تواند بر حسب سبب نخواست بود و دفع آن نخواست بکنند و آنچه فاضل
این سبب حصول سعادت شود و اگر محسوس غالب بود آنچه از وی آید
سعادت مساوی باشد منع آن سعادت بکنند و آنچه زیاده بر او سبب
نخواست کرده و اگر هر دو مساوی باشند این شخص را نه سعادت حاصل
و نه نخواست و چون این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که چهار نیکه بود
نیز که اگر طالع محسوس را مرجع استنباط طالع محسوس باشد و طالع اعتبار
که در غایت سعادت بود و بدین می نمود و هر چه سعادت زیادت
کرده و اگر آن طالع اعتبار باشد طالع اعتبار که نخواست معذور بود آن
نخواست و از آن که کرده و باشد که سبب نخواست سعادت کرد پس این
کردن نزدیک است اما مهم حیات بود و از سبب طوایب طوایب طوایب طوایب
هر چه از سبب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب طوایب
کمال اعتبار بود و این قاعده نیز بر سبب طوایب طوایب طوایب طوایب
نیکه بیانی اعتبار داشت و بدین که سبب طوایب طوایب طوایب طوایب
الحکام است و اگر هر دو مساوی باشد طوایب طوایب طوایب طوایب
از این نوع نظم فرموده اند و سبب اعتبار هر چه خواهی بهشت فراوانی

بر کس باطل آنکه در خانه معده می بود یا بعد معده می آنکه شش می باطل
 بود بطریق آنکه در درجات معده ریزه باشد آنکه بر شش می بود
 یعنی شش از زیر و سطح که آنست در درجه و یا زده و قیاس است
 باشد آنکه زاید آنرا باشد و زاید آنی نور قمر و شمس که از تریع اول
 شمس که زشت باشد و تریع دوم بر نرسیده و بعضی آن نور قمر است که
 از تریع دوم شمس بر نرسیده باشد و تریع اول بر نرسیده و بعضی
 گفته اند قمر از اجتماع آن استقبال زاید النور است و از استقبال
 اجتماع اقصی النور که زاید الخاب بود و آن غایت که در لفظ
 سیم و چهارم باشد از خارج و در لفظ اول دوم بود و در
 و بعضی آن حساب وقتی که از لفظ سیم و چهارم باشد از زده و
 و در لفظ اول دوم باشد از خارج و آنکه زاید بود در عدد و آن
 وقتی باشد که در لفظ اول دوم بود هم از خارج از زده و بر بعضی
 عدد وقتی بود که در لفظ سیم و چهارم باشد هم از خارج و هم از
 زده و بر بعضی آنکه در خانه یا شرق یا مغرب باشد و آنکه مغرب
 شود یا کوی می شود بود و آنکه در شرق شمس باشد آنکه از جنوب
 پاک بود و آنکه متصل باشد کواکب منو شده در آن حال می افتد و غایت
 چنانچه اتصال افق کواکب که موجب خوفت مردم را آنوقت

قمر است و دو وجه است آنکه تحت الشعاع بود یعنی میان می
 افق است که زده درجه باشد از درجات شعاع آنکه مستقیم بود
 آنکه بر مقابل افق بود و آنکه بر تریع افق بود و آنکه در
 مقابل و تریع و مغرب و شمس باشد آنکه محصور بین شمس بود
 آنکه در مقابل و زده و زده درجه باشد یا کمر و بعضی طاق
 مقدس گفته اند و آن محمول است آنکه در طریقه محرم باشد
 آنکه در محرم و در دو شمس بود و آنکه باقی غریب بود و بعضی
 با در مقابل آن آنکه در اقل لوله باشد که در سیم و چهارم که آن
 در است و در زده و آنکه در نیم بود و آنکه بطی است و بعضی
 بر شمس از زیر و سطح که بود و آنکه در شمس است یعنی هر چه در
 اید و پروین رود که هیچ کوب اتصال کنند و در آنکه در شمس
 و شمس باشد جهت آنکه قمر از بر جای غریب در شمس زیاد و بعضی
 چه از جنوب پروین آمده بود و بر بال می رود که در جنوب است و بعضی
 که بود چه از خانه های غریب چون امر قمر انساب است که آن
 شرق پروین آمده و چنانچه متوجه شده آنکه جنوبی باشد
 یعنی از قله ذنب تجاوز کرده باشد و نقطه را می رسیده
 آنکه در می باشد که در بال و است و آنکه در شمس است و در زده

باشد از سبب العاده و آنکه انقضای بروج آنکه انقضای الله و بود
آنکه انقضای صاحب بود که در درجات منظر و قمر و درجات آفتاب
بود و کافی است بر این در اول برجی که بکوی میخورد و در آن برج
و دیگر هیچ کسب انقضای نمیکند که در آنکه بعد از انقضای بود یعنی
برجی در آن بود و اول برج هیچ کسب نمیکند و در آنکه منقضی است
و دلیل توفیق کار نباشد و در دوم صلاح حال آن است که قدر
و دلیست در آن از سه وجه باشد آنکه باید که بعد از آن موضع
بود و ناظر باید که خانه او در آن خانه ناظر بود و اگر غرض
باید که از او ناظر بود و باید که از آن منظر و غرض است
باشد شرط سیم صلاح حال صاحب آن خانه که قمر در دلیست
در آن نیز از سه وجه باشد باید که در موضعی نیک حال بود و بود
برای ناظر و غرض از وی ساقط که گفته اند چون قمر در آن باشد
و صاحب آن خانه مذکور اول آن کار پسندیده بود و اگر غرض
نمونه شده باید که بقوتهای ذاتی چون بودن در خانه یا شرف
یا مثله یا حد یا وجهی که سائر باشد یا بروج یا صمود در شمال
یا استقامت و سرعت سیر و زیادتیا اینها را گفته باشد
بقوتهای غرضی چون بودن در آن و دایره و فوج و غیره مانند

ان منین شده و باید که قمر بوی ناظر باشد و این اصل ثابت است
محمداست و سبب سارم صلاح حال طالع و آن از شرف و جهت
آفتاب و سبب غرض ناظر کار آفتاب است و بروج باشد کار نامی
منقب را بروج منقب ناظر میان و تن باشد و کار نامی را که نوبت
کنند بروج و وجهین باید که بطبع موافق علی مقصود باشد چنانچه
کار نامی را که باشد تعلق دارد بروج ششمی احوال آنی را بروج
آن تعلق علی باشد اگر که رعایت زمانی نکرده شود چنانچه کار
که در روز و زمانه بروج چهارم چنانچه کند و کار نامی را
بروج طالع از برجهای دوازده گانه اول بنادیت و دوم طالع
و گفته اند برجهای ناری کار نامی روز را نکست و برجهای ابی
کار نامی شب را و در رعایت طبقات خلایق کند چنانچه کار نامی ملک
در برجهای ملک و علی بن القیاس نسبت سائر مردمان و دیگر کار
که تعلق مردمان دارد بروج مذکور اختیار کند و انات را بروج ششم
و صفات بروج از آنکه کبر و انیت و نهاری و سیلی و طالع و جهات
هر یک شرح ستونی در سوره موافق اصل سطر شده و از آنجا
تحقیق توان نموده طالع از بروج مستقیمه طالع بود تا آن کار
برآمده با تمام رسد و آنکه معهود را در طالع خطی تمام بود چنانچه

طالع بنت یا شرف یا حدیثی بود که سود بوی افراشته
 و خوشس از وی ساقط که نظر خوش طالع دلیل و ثوابی
 بود و نظر سود دلیل بر کمال کار باشد و اگر هم سود ظاهر باشد
 و هم خوشس دلیل توکل بود که او را دین سود است باشد
 و خوشس از وی ساقط و در جیب آفتاب بعد از طالع او ایستاده
 باشد پس طالع پس رایج کرد و در امور سلطان که دل باشد
 نگرند پس طالع صاحب و رایج شد و در نیم صلاح حال صاحب
 طالع و ان از رخ و حدیث است که ظاهر بود طالع کسب و
 ساقط شد و در این صفت سخن اند که طالع عیال و غیره
 بدست و حدیث باشد بر روح پس باید که روح بدین
 متصل باشد تا اسم حیوة اطلاق توان کرد و لذت از آن
 راحت الحیوة خواهند و بطریق کسب هر آن که ظاهر
 نباشد بخانه خود همچنان باشد که کسی از منزل خود دور باشد
 باشد او را اینجا گفت خانه قیام کردن تو باشد بلکه منفرد باشد
 که صاحب طالع ظاهر باشد طالع به نظر می کشد و اگر خوش
 باشد که نظر بدست طالع کرد و در نظر خوشس از ثلث پس
 و نظر سود از ترس و مقابل بد نباشد که سود بوی افراشته

انکه

چنانکه سود اتحاد معارضی باشد و انکه تو ظاهر باشد اگر خوش
 باشد باید که نظر او تو را از او طالع نباشد که تو میال باشد
 بقوی ذاتی یا عرضی شد و خوشم صلاح حال کوکب عرض است
 یعنی ستاره که تعلق مطلوب داشته باشد مثلاً کارهای سلطان
 را احباب و شغل و بهجت را زمل و تجارت را عطارد و باقی بر
 قیاس دان که خوشم حدیث است که ظاهر بود طالع اگر خوش
 باید که از مقابل و ترس ظاهر شود که ظاهر باشد بخانه حاجت
 چنانچه احباب به شغل و عطارد و باسع حر که ظاهر باشد احباب
 طالع که در روضه آورده است که نظر خود از حاجت که او کوکب
 الغرض گویند بخانه طالع بهتر باشد از نظر او طالع و خوشم
 صبری نیز برین رفته است که تو میال بود و در حفظ خویش باشد
 باید که از نخوت و ضعف سلیم بود و باید که مازحق محمود بودن
 حدیث و خاند و حدیث طالع اصل صاحب چهار و حدیث طالع
 احیار که دلیل حسن مایه باشد و خوشم صلاح حال است
 الغرض یعنی خانه که تعلق بهم مطلوب داشته باشد چنانچه چهارم
 و بهجت را و خوشم سفر را و در هم حال و شغل را و از آن وجه است
 انکه در خانه حاجت سعدی تو میال بود یا ظاهر باشد باید که

بر خفا اختیار کند و صلاح حال سیر درین باب سودمند نیاید
 اندر باید کرد از نخست قمر به و جک باشد **حذر** باید کرد
 از آنکه صاحب بیت الغرض در او آید باشد اگر نخست بود اما
 که بطالع ظاهر باشد از حدی عشر یا نایع یا ثانی یا ثالث یا رابع یا خامس
 و قمری که طلب شرف کند **حذر** باید کرد از آنکه اگر حد و طالع
 نخست بود بطالع نکرده که آن دلیل قوت و جبار بوده صاحب است
 انجم آورده است که نظر صاحب طالع که نخست بود بطالع
 از حد و باید و مطلقش از طالع بسجده نماید **حذر** باید کرد
 از آنکه طالع یکی از درجات بالا باشد یا صاحب طالع نیز در یکی
 ازین درجات بوده **حذر** باید کرد از روز دوشنبه و دوشنبه و دوشنبه
 راجع شدن ستارگان باشد یا بعد طلوع خورشید یا در وقت
 که در وقت طلوع باشد چون بلای عظیم یا بحر یا بیماری عام و مانند
 آن و **حذر** باید کرد از آنکه طالع بر جی باشد از بروج جنوبی الطالع
 حضور نماید در مقام کلکی که آن کار برینست استقامت نرود و **حذر**
 باید کرد از آنکه قمر در برج صوج باشد مگر که از نظر صومعه و حلق تمام باشد
 باشد و از آنکه قمر در برج صوج باشد مگر که از نظر صومعه و حلق تمام باشد
 شود و کار در آن کرد و در جبر کلفت و شفت زوئی نماید **حذر**

از نام نخستین آن وقت روز است قبل از کسوف و هفت روز بعد
 آورده روز پیش از کسوف و هفت روز بعد از او **حذر** باید
 کرد از ساعات است آفتاب که خوب است بابل و حکیم اسمعیل
 باختری در اجزای آن خرد ساعات است ساعات مکرره
 گوید و آورده است که ساعتی که این ساعات اجزاء اتفاق
 کرده اند که آغاز آسج کاری شود ساعات از ساعات که خرد
 کنند درین ساعات مکرره و حکیم ابو نصر را درین باب با التفاتی
 و حکیم هر کاری که آغاز کند از کارهای بزرگ درین ساعات چون
 بر تخت نشستن و روی بکوب آوردن و علم بر بستن و در بستن
 و زدن شستن غیر آن چیزهایی باشد نیاز و خیرند است
 بر روی نماید و آنچه بر چیزی چهار کند و راست که عالی است
 را تحقیق بداند استقامت کاری آغاز کند که حاجت بخواست
 انجام دهد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال آن در میان
 المشتري مبطی کامل است باشد **حذر** باید کرد از آنکه ماه از آنکه
 علوی منصرف باشد و گوئی سفلی متصل که آن دلیل برای **حذر**
 باشد و انصراف او از آنکه گوئی صاعد و انصراف آنکه گوئی باطل **حذر**
 دارد و اگر از آنکه گوئی بر کرده که در وقت باشد و گوئی چون که از

طالع ساقط باشد چنانچه سنی است و در اگر این صورت در اخبار
حرب بود روز باشد چنانچه دلیل قوت شایسته و ضعف ختم باشد
که خبر باید کرد از آنکه طالع چهار ششم و هشتم و دوازدهم طالع
چهار صاحب چهار باشد که این سبب بیماری و خوف و غم است
باشد و در طالع تحویل آنتها نیز همین حکم است و اگر طالع اول
معلوم نباشد طالع سکه بدل آن بکار آید از آنکه قدر باید
کرد از خوف طالع اجتماع مقدم که حکم گفته اند چون طالع چهار
مقدم باشد و نحو سس بر آن استولی باشد بر نیز باید کرد
از کارهای که دوام این مطلوب باشد که خبر باید کرد از آنکه
که در آن حالت که تسبیح بدین درجات میرسد بنایت خوشتر است
و نامایسته است و تاسیسات هر اگر بخوان باشد و عربی است
گوید و آن است تاسیس باشد تاسیس اول از اجتماع و در
دوازدهم و درجه است و تاسیس ثانی در جلی و پنجم و آنست
در اربع صد و سی و پنجم و تاسیس مد و ششادم و آنست
استقبال است و تاسیس اول از استقبال در غرب چنانچه
درجه است و دوم و دوم و سیم صد و سی و پنجم و چهارم
شصت و ششم و پنجم مد و ششادم که بقدر اجتماع باز رسد

مفسد

و تفصیل آری است که یک است سلطان اگر چه بسیار است
موضع کرد که خبر باید کرد از آنکه این تاسیس اول از اول روز ششم
ماه حرب بود تا پنجم روز چهارم از پنج دیگر و بعد از آن تمام تا آخر
روز و ایام زیاد است بود پس از ابتدا روز و دوازدهم تا پنجم روز
خود و چهار ایام نقصان بود بعد از آن تا آخر روز ششم و ششم ایام
زیادت بود که خبر باید کرد از آنکه این تاسیس ماه عربی
بود که نیم و پنجم و ششم است که خبر باید کرد از آنکه نیم و پنجم
تاسیس ماه عربی و آن روزهای بخوانی ماه بود و پنجم و چهارم
پنجم و یکم و ششم و ایام این چهار روز اخبار رو اندازد که
خبر باید کرد از آنکه این تاسیس و در ایامی فارسیان این است روز ششم
که از برای همه کار باید است و چهار روز دیگر است که در هر روز یکی
سید منوشت و خواجہ نصیر الدین الطوسی انرا در سنگ نظم
کشیده اند **نظم** بقول جعفر صادق خلاصه سادات راه پارسیان
بهشت روز مذمومت و نخت روز سیم و پنجم و پس از آن
چون روز سیزدهم روز شانزدهم شومست و در روز ششم است و یک
چوبت و چهار چوبت و پنج که آن هم پنجم شومست و پنج
عبادت کاری کن این ایام اگر چه سنگ و بدست چنانچه

بازدست بر روز جمعه چهارده که در جمیع پنج خجسته
و یک چهارم و ششم نفع کن از هزاره که خوف و یک در هر دو
مخوفست بر روز پانزدهم شنبه پادشاه مرده اگر چه سنگ و زهر
نرم چون حوت در زیر تر درین روز نمانند آمد که روح خوف
و بهوای خاص میسوزد و کسی از او بدیم بکسی نماند و که در
این روز صلح میدهد در روز نماند و بهوای خاص میسوزد
و درین حواج در ملک نفس نفیست و یک حذر باید کرد و در
انصراف ماه از حقایق از شهادت مرغ و اتصال بد و فاضله از
معارف نماند و بهوای خاص میسوزد و در وقت استقبال از شهادت
در خلل اتصال با حق که ان ولایت کند بر غایت تباهی از حذر
باید کرد از خجسته قرآن یعنی چون اجتماع و جزو قرآن غلظت
واقع شود یا اجتماع و بیکر گفته اند آفت استقبال از جنگلی ابتدا
ات حذر باید کرد و اگر ضرورت باشد قوت امتیازات از نفس
باید جست اما اگر قرآن بعین و در آن جزو نبوده باشد و پنج سستوی آن
ان خجسته زایل شود و آن ماه کار نماند باشد لا حذر باید کرد
از آن که خداوند طالع با کوب الغرض یا صاحبیت الحاجه یا خداوند
خانه قرع غنی باشد و عفت آن کار و خیم بود لا حذر باید کرد

آنکه قدر مقابله خصل بود و در ترمیم مریخ و در تلبیست سیر می بد حال
در تلبیست نیز بد حال از برای آنکه در وضع بروج آن کوکب
بفرجه بین نظر است پس وقت اعتبارش بد که چون آن کوکب
بود قمر بر بالا و جوان نظر باشد که نخست متعاضد کرد و در
بعد از آن را در بین حمل جاری داشته اند و یکم سخن از قول استاد
و حق است که چون در حمل وضع قمر بر بالا بعد از جهت نظر
و در اعتبار نیز بین نظر بود و بعد از جهت نظر و در اعتبار
میفرماید و اگر بد حال باشد هنوز از سعادت چیزی باقی باشد و بعد
باید کرد از آن تصرف ماه از آن محسوس کرد در وقت فراز که آن خبر
که خبر باید کرد از آن اعتبار ماه از آن محسوس کرد که آن محسوس خیال کند و
را در شهادتی باشد نزدیک ماه چنانچه در دوزخ خانه وی بود که آنگاه
و دلیل حصول مراد بود تا پس از خدمت وی رضای خداوند
خبر داد که در آن وقت اجتماع در طریق محرقه یعنی چون خبر اجتماع
از نو و در هر چه میزان باشد تا سه درجه عقب در آن ماه ابتدا
کام اجتناب باید کرد که آن جای بزرگ اردو و خبر باید کرد از تلبیست
چون اجتماع در اول روز یا اول سال بود باشد با شهادت مریخ
خبر باید کرد از اجتماع اعمال چون استعجال در آخر روز یا آخر سال

بوده اند و نه در اصل **خ** قدر باید کرد از شهادت شمس زحل و شمس
 و نظر خداوند ال ایست و بسیم حاجت و خداوند او ایست آنچه در
 باب اخبارات از حدیث کردن لازم است و از علم **ص** **ح** **ج**
 در آنچه بکمال اخبارات شود و انی مفید و نعمت بود اول
 آنچه شقی است و انشآت و انشآت و در باب اول تمام است
 حال جماع و استقبال مقدم است با احوال فرد و جماع بود که
 جزو مقدم در طالع چهار از سه حال بیرون باشد و در اول
 باشد یا در بایلی در زایل اما چون مقدم در یکی از او تا باشد
 غالی از آن نیست که قسیر در آن جماع یا استقبال یا بعدی
 بوده است یا نحس یا خاف بوده از اتصال سعد و نحس اگر
 با سعدی بوده باشد و بعد از انصراف بعدی دیگر سخته
 دلیل خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر نحس سخته
 باشد دلیل خوبی ابتدا و خرابی انتها بود و اگر نحس بوده است
 و چون از او برگشته بود و بعدی متصل شده دلیل تابی ابتدا
 و خرابی انتها بود و اگر هم نحس سخته بود دلیل تابی آن کار باشد
 هم در ابتدا و هم در انتها اما اگر جزو مقدم در یکی از پوشش فاعل
 او تا بود تمام چهار کانه مذکور میانه باشد و اگر در زایل الوعد باشد
 تمام از

انسان را بر ضعف باشد الا در جانب شمس که اول و سواد است
 چند به حال تر باشد نخست شبان شب باشد و اگر قریب از
 اتصال خورشید بوده باشد و جزو مقدم در وقت بود دلیل **ط**
 کار باشد و این به نیکویی و اگر در بایلی الوعد بود آن کار بدتر
 توسط باشد و اگر جزو در زایل بود اندکی بضعف بایلی بود و گفته اند
 که طالع و صاحب سهم سعادت و خداوند ساعت و استسار
 که قریب و می شوند و دلیل ابتدا و کار باشد و در جمیع چهارم و صاحب
 و انی شریک و خداوند خانه قسیر و خانه چهارم از در بعد قریب صاحب
 سهم سعاده و دلیل انتها کار را بود پس اگر خوبی ابتدا و انتها خواهد
 علامت و لایق کند و این را مسعود و ساد و در سواد ضعیف نیکو بند و در
 کتاب سرانجام آورده است که در اخبارات از اصلاح ارباب
 مراقب غافل نباید بود از برای آنکه اعمال تمام نکرد الا بنشیند
 و صاحب سر السرا بر آورده است که صلاح حال لایلی بی صلاح
 دلایل عاقبت سبب عاقبت صاحب اعتبار بوده در جامع مذکور
 که حکما متفق اند بر آنکه ماه دلیل ابتدا است و خداوند خانه او دلیل
 و عاقبت پس در ابتدا کار را حال و صاحب بیت او کی از
 چهار قسم تواند بود اول آنکه قسیر در وقت بود از او تا بود

و خداوند خانه وی بوی نافر باشد و این دلیل خوبی است و اینها
 باشد و دوم آنکه قمر و تدی باشد اما صاحب بیت از وی بی
 باشد و این دلیل خوبی است و اینها بوی نافر باشد و اینها بوی نافر
 بوی نافر باشد و اینها بوی نافر باشد و اینها بوی نافر باشد
 و قمری آنها بود و چهارم آنکه قمر و تدی بود و خداوند خانه
 وی بوی نافر باشد و این دلیل خوبی است و اینها بوی نافر باشد
 آنچه تعلیق اجزای لای طالع چهارم دارد باید دانست که دلیل
 طالع کوکبی باشد که مستوی بود بر طالع و شهادت او شتر باشد
 و در بران الکف یا رده است که دلیل طالع نه اند بر ترست
 اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب حد پس
 صاحب شکر اول پس صاحب وجه پس صاحب غلبه پس
 صاحب انی عشر طالع پس کوکبی که در حد طالع بوی نافر باشد
 پس کوکبی که در طالع بود ازین جهت که ام را که شهادت شتر باشد
 وی دلیل بود و اول در جانش و طالع و رایج بسیار است و این
 برستور میدا توان کرد و این اول را بر هر وجهی که معصای مقام
 باشد از منفعت و قوت رعایت باید نمود **مجموع** آنچه تعلیق
 بر حد طالع مصل در با طالع آنها را حکما گفته اند اگر ممکن بود طالع
 چهار

اشاره را بدو که طالع مصل باشد یا ششده یا ششده اصل ششده طالع که در کوس
 باکی بود و بوی نافر باشد و اگر بر ششده و بی ششده اصل بر طالع ششده
 باید کرد و طالع مصل بوی نافر باشد اصل بوی نافر است و بوی نافر
 توان اگر ششده ششده و در از هم اصل نباشد و باید که باشد از
 ششده یعنی خاصه ششده ششده و ثالث طالع مصل ششده و باید که
 طالع چهار بود و کشت اند باید که ششده که کوکبی که در طالع
 ششده است صاحب ششده یا ششده اگر ششده مصل بود باید که در یکی او بود
 طالع چهار باشد و در این بهر آن بود که طالع را در ششده ششده
 و قمری است و در ششده ششده اگر ششده ششده ششده در یکی باید که در
 و در ششده ششده ششده ششده و در ششده ششده ششده و در ششده
 که میان طالع چهار و طالع صاحب چهار و طالع ششده ششده ششده
 باشد و اگر در طالع ششده ششده ششده ششده و در ششده ششده ششده
 و در ششده ششده ششده ششده و در ششده ششده ششده و در ششده
 بود که در ششده ششده ششده و در ششده ششده ششده و در ششده
 دلیل حاجت قمر است و ششده ششده ششده ششده ششده ششده ششده
 کوکبی که دلالت بران کار کنند چنان ششده ششده ششده ششده
 و در طالع بر کارهای و مقامی و این اقوال است که بزرگترین

فردا وقت حاجت بود پس صاحب شرفه او پس صاحب
 خداوند پس صاحب ستم حاجت پس فرستاد پس صاحب
 پس کوکبی که در بیت الحاجه بود پس کوکبی که در بیت الحاجه
 انظر بود پس صاحب ساقه پس کوکبی که با الشیخ و یلی
 ان کار است در چو این اولایه موعود باشند و در مواضع مکه
 احمد ان حاجت بروقی مطلوب میا کرد و گفته اند خداوند
 بت صاحب حاجت انظر العینه دار طالع چنانکه
 و برچی که طالع اصل بوده باشد کند که حاجت تمام شود
 بی رنجی و گفته اند که اگر در برچی باشند که طالع خوبی بود
 تمام کرد اما کم نفع باشد او در برج انتهایان باشد در نش
 و در جامع شانی آورده است که اگر در طالع اصل و یلی
 حاجت باشد باید که غایت بر اصلاح خانه حاجت آرد
 مصروف داری و خداوند انرا انوی حال کردای و گفته
 اند که در طالع چنانکه مراعات اصلاح کوکبی باید کرد
 که در طالع اصل دلالت کند بر حصول ان حاجت که پیشتر
 بجهت اوست و این از جمله ارکان چنانکه است مثلاً
 یکی را طالع سبیل است و صاحب طالع و صاحب شرفه

عقل نرد

مطهره و در خانه مقیم حوت و صاحب شرفه او پس صاحب
 زهره بیشتر در طالع و مطهره در فرستاد پس صاحب
 ناظر طالع این طالع دلالت میکند بر وقوع نزوی پس در
 اجبار است نزوی بعد از صاحب طالع اصلاح شتری
 باید کرد که صاحب ساقه و حاجت محمد و میا شتری
 و مطهره و نگاه باید داشت که قبول بود اگر شتری و اصلاح زهره
 نیز درین باب از مقامات که کار نزوی موجب بدست و است
 برین قیاس پس **فصل پنجم** آنچه مقصود دارد و شمار کند و را
 کند تا اجبار نکند مثلاً در اجبار عده پنج خد صورت
 منصور است شاید که این عقد بران غایت می خندد که هرگز
 زنا نمی دست ندید و شاید که خواهد که زنا نبرد و می فرام
 نیاید و در و است که میخواهد که زنا نبرد و باشد و گفت که زنی
 ازین نکاح فرزند باشد و شاید که خواهد فرزند در میان بود و دان
 این پس باید که شخص غرض از کند تا اجبار لازم مقصود می
 و دیگر چنانچه جامع مخافت الا غرض روی بسف در اند هر یک
 را در ان مقصودی و مقصودی دیگر است پس اگر همه را یک
 وقت اجبار کند ان چنانکه مناسب اغراض ایشان نیفتد

تاریخ

در این قسم و بجهت تعلیقه سهام و در دو وجه که چهار اقسام از او کمال
حال اجبار داشت و حکما گفته اند بهترین اجباری است
که سهم السعاده باه ناظر شود و در سهم السعاده و کمال
بوده اند و نسبت بر آن حاجت که مطلوب اجبار گفته است
مسعود باشد و رعایت حال سهم الف خداوند است
نیز باید کرد و از این خط سهم مشتری سهم الزم و خدا
ایشان غافل نباید بود و گفته اند اگر خداوند سهم السعاده
ساقط باشد از طالع هیچ منفعتی حاصل نشود و چون سهم
السعاده باه ناظر باشد و اگر صاحب سهم السعاده و از
طالع اصل یا تحویل در طالع چهار یا یکی از او تا دهند نسبت
مسعود باشد اما بشرطی که آن کوکب بعد یا مسعود بود اما
اگر خسر یا مفسوس باشد در مایل نهادن اولی باشد **فصل پنجم**
در تعلیقه بقنوات و ادوار و انتهات و تحولات دارد
باید که یاری خواهد نمود آن دور را و انتهات که شهادت
ایشان در اجتهادات اثر تمامت و باید که هر کوکبی را که
بوقت قران منفعتی قوتی بوده باشد در اجتهاد نیز قوت کمال
باشد در موضعی محمود و کوکبی که در تحویل سال قوت کمال بود و یا

انجمن

انجمن چهار یا به علامت هر کس که صاحب تحویل در طالع چهار
اگر طالع سال را جان حاجت سازنی شود و تر مقصود حاصل
کرده **فصل ششم** در تعلیقه اجتماع و استقبال دارد و در کمال
و استقبال است و در اجتهادات اثر بسیار است و آمدی که
گفته اند آنست که اجتماع یا استقبال در وی اتفاق افتد
طالع باشد و خانه دوم بجای نیست اما در جمیع برین فایده
موت دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از اجتماع
استقبال کاری کنی چنانکه با جمیع طالع وقت بر جای باشد
و قوت آن کار چنانچه اگر برای نیاز اعتبار کرده شود باید که بر وضع قوت
طالع وقت خانه چهارم باشد از برج اجتماع یا استقبال مقدم
و باقی برین فایده است که گفته اند باید که اول آنکه در وقت اعتبار بر آن
باشند و اول آنکه در وقت اجتماع یا استقبال بر آن دلالت
کند بر طالع آن کار و باید که بعد از آنکه در اجتهادات رعایت
نمیکند حدی باشد که در وقت اجتماع یا استقبال مقدم مستوی
بوده باشد و اگر چنانچه آن بعد خداوند مدعی باشد که اجتماع
یا استقبال مقدم در وی واقع بوده باشد بهتر بود و در جمیع
شایع آورده است که بهترین اجتماع همان است که با شهادت مسعود

باشند و خبر ما بر هر دو غیرت برین است و قیام این بود که با هم داشت
 بعد از آنکه در بعضی ششتری چه این وضع و آلات کند بر صلاح
 حال کار و در این ماه و کشف اندک سیر است که اجتماع با این
 در برجی بوده باشد که طالع صاحب چهار بود و در این ماه
 باید که خداوند خدا اجتماع با اینست و این در موضع یکو باشد و آن
 طالع و بطالع ناظر و باید که خداوند او را جزو مقدم و در وقت طالع
 اختیار باشد یا در خانه شرف خود یا در حدود و سیر و که این
 آلات بر خوبی آن کار کند و بعد از آن بعد از آن که هر یک از این
 جمیع باشند در درجه شرف شمس یا دیگر اجتماع در تمامی آن
 ساعات عظیم روی نماید بشرطی که چون اقیاب از قدر شرف
 شود و به درجه نور رسد اندک اندک **نوع هشتم** آنچه در طالع
 دارد و در جمیع شایسته است که ابتدا اول از ماه و وقت
 هر کارائی را که بر استی و حد است کند و بعد از آن که در حد است
 خدمت و میسب و کار به را و بعد از آن که در حد است و میسب و کار
 و کارائی و شوا و قیام نمودن و بعد از آن که در حد است و میسب و کار
 پوشیده و چنان را پس در مذهب چهاری که لایق باشد باید
 کرد و بعضی آنچنین است از بعضی خدای ندیده اند **نوع نهم** و سیم آنچه

نوع نهم که این در وقت است بر تمام اوقات
 و در تمام اوقات که در این است
 و در تمام اوقات که در این است

با وقت دارد از حصول آن زمان باید که در چهار بر کارائی طالع
 اوقات کند چنانچه مثلاً اختیار قصد و سبب بوقت غیر از آن
 و بر وقت نشاید و در ایام با جز را خون بخور و بر وقت نشاید
 قبل از طلوع شمسی یا قیامت و بر وقت نشاید از آن سبب باشد
 خوردن و برین قیاس در رعایت این نوع قیام و امری باشد
 که است که یکی از این ساعات ضرورت باشد و یکی از این ساعات
 نبود که اختیار در این اوقات است و طالع ضرورت باشد **نوع دهم**
 آنچه در طالع است و در وقت ساعات را که در چهار بر کارائی تمام است
 باید که در حد است که در شود چنانچه کارائی غیر از ساعات ششتری
 کند و در طالع ساعات اقیاب و علی و اقیاب ساعات
 ساعاتی که بعد از ساعات است اقیاب بود باید نمود و آن چنان است
 که بعد از ساعات است در آن دو ساعت دیگر نصف هر ساعت و آن
 شایسته بود که هر دو ساعت را و بعد از آن دو ساعت
 دیگر نصف هر ساعت و آن شایسته است که کارائی چهار
 را و چنانچه حال باقی کوکب و در چهار ساعات علوه در ساعت
 احمد از چهار ساعت **نوع دوازدهم** آنچه در طالع است و در وقت
 کیفیت بروج و اندکی است هم اختیار از برای کارائی که میکند

از این قیامت که بزودی سپری خواهد شد چون پنج و شش
در مغرب مانند آن بروج منقلب باید حیاض کردن جهت روشن
قرطالع وقت و از برجهای منقلب قوی تر جدی است پس
سرطان و میزان با عقد الی نزدیکی است و ثابت تر نیست
و اگر کار را بدو که باید کرد چنانچه بنامان و در این باب
مطلوبت قدر در بروج ثابت باید و پس از هر ثابت تر باشد
و در بروج تر و در خورشید تر و ثابت تر و معتبر است اگر
کار است که من این استین باشد چون شرکت و مانند آن
در بروج جمده باید و حکما گفته اند چون بوقت اعتبار قرار
بروج منقلب بود بزودی فساد و در آن کار که مطلوبت باید
خضر صا چون کسی نظر افکند و چون بخت و وقت قدر یکی از این
بروج منقلب بود یا آنکه بزودی است و کند امید خیر و در بیشتر
بود و چون قدر در بروج جمده باشد در میان کار نوعی از غفلت
باید و از آنرا که میان باز رود که بود و باشد و گفته اند
عظیم را بر جای کوکب ملکی باید و کارهای حقیر را بر جای
در کارهای سلطان بروج کوکب بکار باید داشت و بر جای
شکله ناریست و خدا آن شکله ای و گفته اند مهم بزرگ را بروج

اینکه یعنی مستقیم و کارهای خور در بروج منقلب است پس
در بروج منقلب باید و در بروج منقلب باید و در بروج منقلب
عظیم است پس باید که در جلال و موافق ترین و کوکب الغرض
جد و سعید باشند و در باب جد و موافق آن کار باشند و خدا
و خدا آن جد و یکدیگر و به غیرین تا نظر نظر خدا آن مهم موجب
باقام رسد و در بروج منقلب و غیرین دارد و چون در
عقیده احیاء است قدرت و بعد از آن شمس پس موافق است
در کار از طالع منقلب باید که در بروج جد و سعید باشند و یکدیگر
تا طبع بود و باقی حالات است که گفته شده است و در بروج منقلب
تعلق موافقت دارد باید که در احیاء است و در بروج منقلب
تا به فرو کند از برای آنکه چون کوکب الغرض معبود باشد و صلاح
آورده می شود و بعد از آن شاید که در بروج منقلب است که بزرگ
الی کوکب بود و بزرگ است و در بروج منقلب باید که در بروج منقلب
خواستند و خدا آن غرض زود تر با تمام رسد و در بروج منقلب
اوست اگر طالع بود و در بروج منقلب و اگر در بروج منقلب
او اگر در بروج منقلب باشد در بروج منقلب او این درجات را در بروج
تعلق و فی که در بروج منقلب است و استیلاج باید که در بروج منقلب

قمر مستقام حاجات یکی از ثوابت که در قمر اولیای ماه باشد
 و بودن ایشان را در وقت محاسبه یا بار او را و خدایتی بر او باشد
 عظیم است احدی از این طایفه گوید که چون اجتماع واقع شود بر فردی
 یکی از کواکب باشد که در قمر اول باشد آنرا که اجتماع در چهار
 که مناسب است آن کواکب باشد در غایت قوت و کمال بود
 منیع باشد هم در آن طایفه که در قمر اول باشد که جمیع باری خواهد
 در وقت احتیاج خود به نصیر الهی و الدین در شرح و تفسیر
 می آورد و درین کلامه هم که استخدا هم از نصیر الهی است
 و استعانتی مواضع اندکی بقایا است عمل الطیب کافیه
 المسوات فی الدنیا و الاخره از الکافی میگوید که اطلاع در او بود
 مخدرات بکار و در دفع ایلام را بر وجهی که با بقایا در این طایفه
 دفع مخدرات کند و اگر چه مخدرات از مجموع مخدرات
 باشد که در اجزاء رات بخیر است بکار دارد و در موافقی که با این
 بود مانند خانه و در او هم در دفع اعتدال و قمر در دفع خصوم و انوار
 از دایره مطلوب خانه مطلوب و در او در او و از او و ملاحظه کرده
 تا در حصول مقصود خلل نیست منیع بخیر هم در آن طایفه و دایره دارد
 و آن از ارکان منظم اشیا است چنانکه تا اخیر میسر شود تا و حق

کدلیان

که در دایره جمیع ادب بکار این را باید که کرده اند گفته که چون یکی از
 سعد بن در طالع بار طالع است باشد دفع فساد و لایق بکند و این سخن
 نیز یک حکیم قرن فرغانه بکار این است که میگوید این نوع اشیا
 در کارهای درست باشد که در دایره طلب باشد و در او هم گفته در
 چند روز بعد و اثر این چهار را بکار کرده اما این کارها که در او هم
 مطلوب باشد تمام کرده اند و میگویند که قمر از نحو شهابا که کرده و در
 سببش بکار که چون اخیر شهابا که میگوید آن وقت صلاح باشد
 را از طالع ملاحظه کنند و سعدی را در طالع نهند و از این گفته
 نباید بود که چون قمر را نیکو حال شود آن کرده و از او را از طالع سایر
 او را در از صاحب طالع و خانه حاجت دهد او در شش ملاحظه باید
 کرده و اگر حکمی میسر شود باید که از او هم بکار در همه ملاحظه باشد و میگوید
 یکی از تجاربای علمای این فن است میگوید که چون در طالع ضارب بعضی
 از دایره جمیع عنوان او را باید که هر دو نفر را که که نظری
 باشد که آن دلیلت بر کمال قوت آن اشیا خصوصاً قمر را در
 او علی خیاط گوید که چون صلاح شمس بر قمر بود و قوت او
 دفع پذیر بود کسی نیکو حالند و در طالع باید کرده و در طالع باید
 نهاد و حق است که اگر قمر نیک حال باشد جمیع و صاحبش را طالع

باید که در حالت ماقطه و نظیرین پس بگوید که صاحب طالع
 بدو ت مصلحتی قریب در بودن سهم الحاقه در موضع مطلوب
 بنایت میگوید و بودن مهدی در طالع با این الحاقه اصلاح
 هر قدر که بکند و این بیشتر در اصیارات مهمات کلی طالع
 که چون مهدی در طالع بوده با وجود بسیاری از دلائل قیاسی
 نتایج نموده و مضرتی ظاهر بر این مترتب نبوده این بود که
 سبب کمال اصیارات است و این بود که در حصول ثمره از این حالت
 ذکر کرده شد هر کس را قوی و طبع است باشد تنها طهارت
 خیر می تواند نمود چه هر چه در اصیارات خیریه گفته شود خرج این است
 صاحب کفایت تعلیم گوید که مرجع اصیارات خیریه دلائل کمال است
 و بدین سبب است که هر کس که دلائل کمال را بشود نگاه دارد و از دلائل
 خیریه مستغنی گردد اما چون اوقات بعضی استخراجه این دلائل
 و استنباط این سبب را نمایند که لاجرم در مقابل ثانیه خیرات
 بعضی از خیریات که احتیاج بدان بیشتر است آورده میشود و بر
 جهت طالع فقط از کتب افاضل چون کتاب المعانی و رساله
 الامتعالیات و اصیارات المصلحین و جامع بی و جمیع الاصول
 و کفایت تعلیم و در وضع این خیرات علایم و کتاب نکست
 شرح

شرح تفسیری و شرح کاتب و اصیارات امام علی الدین نبی و اصیارات باختری و
 المکرر و اصیارات تلمیذ و خزان از علی شرفه و اثره الموفقین و هر تحقیق ربانی حقیق
 مقال ثانیه در اصیارات خیریه

در اصیارات خیریه و در اصیارات خیریه و در اصیارات خیریه

۱	امتن و تبه و کارها	۱	خیرین باغ و برستان	۱	در سبب حدیث
۲	صفت اکسیر	۲	کشتن کار و تبه و جوی و جوی	۲	در سبب حدیث
۳	کشتن ساق و خورین	۳	با چاروت و ادن زمینها	۳	در سبب حدیث
۴	کشتن در آب و آلودن	۴	اب و آلودن و جویها	۴	در سبب حدیث
۵	دوای کشتن بر زمین	۵	ابتداء کشتن بر زمین	۵	در سبب حدیث
۶	کشتن در آب و آلودن	۶	آلودن در آب و آلودن	۶	در سبب حدیث
۷	کشتن در آب و آلودن	۷	کشتن در آب و آلودن	۷	در سبب حدیث
۸	کشتن در آب و آلودن	۸	کشتن در آب و آلودن	۸	در سبب حدیث
۹	کشتن در آب و آلودن	۹	کشتن در آب و آلودن	۹	در سبب حدیث
۱۰	کشتن در آب و آلودن	۱۰	کشتن در آب و آلودن	۱۰	در سبب حدیث
۱۱	کشتن در آب و آلودن	۱۱	کشتن در آب و آلودن	۱۱	در سبب حدیث
۱۲	کشتن در آب و آلودن	۱۲	کشتن در آب و آلودن	۱۲	در سبب حدیث
۱۳	کشتن در آب و آلودن	۱۳	کشتن در آب و آلودن	۱۳	در سبب حدیث
۱۴	کشتن در آب و آلودن	۱۴	کشتن در آب و آلودن	۱۴	در سبب حدیث
۱۵	کشتن در آب و آلودن	۱۵	کشتن در آب و آلودن	۱۵	در سبب حدیث
۱۶	کشتن در آب و آلودن	۱۶	کشتن در آب و آلودن	۱۶	در سبب حدیث
۱۷	کشتن در آب و آلودن	۱۷	کشتن در آب و آلودن	۱۷	در سبب حدیث
۱۸	کشتن در آب و آلودن	۱۸	کشتن در آب و آلودن	۱۸	در سبب حدیث
۱۹	کشتن در آب و آلودن	۱۹	کشتن در آب و آلودن	۱۹	در سبب حدیث
۲۰	کشتن در آب و آلودن	۲۰	کشتن در آب و آلودن	۲۰	در سبب حدیث
۲۱	کشتن در آب و آلودن	۲۱	کشتن در آب و آلودن	۲۱	در سبب حدیث
۲۲	کشتن در آب و آلودن	۲۲	کشتن در آب و آلودن	۲۲	در سبب حدیث
۲۳	کشتن در آب و آلودن	۲۳	کشتن در آب و آلودن	۲۳	در سبب حدیث
۲۴	کشتن در آب و آلودن	۲۴	کشتن در آب و آلودن	۲۴	در سبب حدیث
۲۵	کشتن در آب و آلودن	۲۵	کشتن در آب و آلودن	۲۵	در سبب حدیث
۲۶	کشتن در آب و آلودن	۲۶	کشتن در آب و آلودن	۲۶	در سبب حدیث
۲۷	کشتن در آب و آلودن	۲۷	کشتن در آب و آلودن	۲۷	در سبب حدیث
۲۸	کشتن در آب و آلودن	۲۸	کشتن در آب و آلودن	۲۸	در سبب حدیث
۲۹	کشتن در آب و آلودن	۲۹	کشتن در آب و آلودن	۲۹	در سبب حدیث
۳۰	کشتن در آب و آلودن	۳۰	کشتن در آب و آلودن	۳۰	در سبب حدیث
۳۱	کشتن در آب و آلودن	۳۱	کشتن در آب و آلودن	۳۱	در سبب حدیث
۳۲	کشتن در آب و آلودن	۳۲	کشتن در آب و آلودن	۳۲	در سبب حدیث
۳۳	کشتن در آب و آلودن	۳۳	کشتن در آب و آلودن	۳۳	در سبب حدیث
۳۴	کشتن در آب و آلودن	۳۴	کشتن در آب و آلودن	۳۴	در سبب حدیث
۳۵	کشتن در آب و آلودن	۳۵	کشتن در آب و آلودن	۳۵	در سبب حدیث
۳۶	کشتن در آب و آلودن	۳۶	کشتن در آب و آلودن	۳۶	در سبب حدیث
۳۷	کشتن در آب و آلودن	۳۷	کشتن در آب و آلودن	۳۷	در سبب حدیث
۳۸	کشتن در آب و آلودن	۳۸	کشتن در آب و آلودن	۳۸	در سبب حدیث
۳۹	کشتن در آب و آلودن	۳۹	کشتن در آب و آلودن	۳۹	در سبب حدیث
۴۰	کشتن در آب و آلودن	۴۰	کشتن در آب و آلودن	۴۰	در سبب حدیث
۴۱	کشتن در آب و آلودن	۴۱	کشتن در آب و آلودن	۴۱	در سبب حدیث
۴۲	کشتن در آب و آلودن	۴۲	کشتن در آب و آلودن	۴۲	در سبب حدیث
۴۳	کشتن در آب و آلودن	۴۳	کشتن در آب و آلودن	۴۳	در سبب حدیث
۴۴	کشتن در آب و آلودن	۴۴	کشتن در آب و آلودن	۴۴	در سبب حدیث
۴۵	کشتن در آب و آلودن	۴۵	کشتن در آب و آلودن	۴۵	در سبب حدیث
۴۶	کشتن در آب و آلودن	۴۶	کشتن در آب و آلودن	۴۶	در سبب حدیث
۴۷	کشتن در آب و آلودن	۴۷	کشتن در آب و آلودن	۴۷	در سبب حدیث
۴۸	کشتن در آب و آلودن	۴۸	کشتن در آب و آلودن	۴۸	در سبب حدیث
۴۹	کشتن در آب و آلودن	۴۹	کشتن در آب و آلودن	۴۹	در سبب حدیث
۵۰	کشتن در آب و آلودن	۵۰	کشتن در آب و آلودن	۵۰	در سبب حدیث
۵۱	کشتن در آب و آلودن	۵۱	کشتن در آب و آلودن	۵۱	در سبب حدیث
۵۲	کشتن در آب و آلودن	۵۲	کشتن در آب و آلودن	۵۲	در سبب حدیث
۵۳	کشتن در آب و آلودن	۵۳	کشتن در آب و آلودن	۵۳	در سبب حدیث
۵۴	کشتن در آب و آلودن	۵۴	کشتن در آب و آلودن	۵۴	در سبب حدیث
۵۵	کشتن در آب و آلودن	۵۵	کشتن در آب و آلودن	۵۵	در سبب حدیث
۵۶	کشتن در آب و آلودن	۵۶	کشتن در آب و آلودن	۵۶	در سبب حدیث
۵۷	کشتن در آب و آلودن	۵۷	کشتن در آب و آلودن	۵۷	در سبب حدیث
۵۸	کشتن در آب و آلودن	۵۸	کشتن در آب و آلودن	۵۸	در سبب حدیث
۵۹	کشتن در آب و آلودن	۵۹	کشتن در آب و آلودن	۵۹	در سبب حدیث
۶۰	کشتن در آب و آلودن	۶۰	کشتن در آب و آلودن	۶۰	در سبب حدیث
۶۱	کشتن در آب و آلودن	۶۱	کشتن در آب و آلودن	۶۱	در سبب حدیث
۶۲	کشتن در آب و آلودن	۶۲	کشتن در آب و آلودن	۶۲	در سبب حدیث
۶۳	کشتن در آب و آلودن	۶۳	کشتن در آب و آلودن	۶۳	در سبب حدیث
۶۴	کشتن در آب و آلودن	۶۴	کشتن در آب و آلودن	۶۴	در سبب حدیث
۶۵	کشتن در آب و آلودن	۶۵	کشتن در آب و آلودن	۶۵	در سبب حدیث
۶۶	کشتن در آب و آلودن	۶۶	کشتن در آب و آلودن	۶۶	در سبب حدیث
۶۷	کشتن در آب و آلودن	۶۷	کشتن در آب و آلودن	۶۷	در سبب حدیث
۶۸	کشتن در آب و آلودن	۶۸	کشتن در آب و آلودن	۶۸	در سبب حدیث
۶۹	کشتن در آب و آلودن	۶۹	کشتن در آب و آلودن	۶۹	در سبب حدیث
۷۰	کشتن در آب و آلودن	۷۰	کشتن در آب و آلودن	۷۰	در سبب حدیث
۷۱	کشتن در آب و آلودن	۷۱	کشتن در آب و آلودن	۷۱	در سبب حدیث
۷۲	کشتن در آب و آلودن	۷۲	کشتن در آب و آلودن	۷۲	در سبب حدیث
۷۳	کشتن در آب و آلودن	۷۳	کشتن در آب و آلودن	۷۳	در سبب حدیث
۷۴	کشتن در آب و آلودن	۷۴	کشتن در آب و آلودن	۷۴	در سبب حدیث
۷۵	کشتن در آب و آلودن	۷۵	کشتن در آب و آلودن	۷۵	در سبب حدیث
۷۶	کشتن در آب و آلودن	۷۶	کشتن در آب و آلودن	۷۶	در سبب حدیث
۷۷	کشتن در آب و آلودن	۷۷	کشتن در آب و آلودن	۷۷	در سبب حدیث
۷۸	کشتن در آب و آلودن	۷۸	کشتن در آب و آلودن	۷۸	در سبب حدیث
۷۹	کشتن در آب و آلودن	۷۹	کشتن در آب و آلودن	۷۹	در سبب حدیث
۸۰	کشتن در آب و آلودن	۸۰	کشتن در آب و آلودن	۸۰	در سبب حدیث
۸۱	کشتن در آب و آلودن	۸۱	کشتن در آب و آلودن	۸۱	در سبب حدیث
۸۲	کشتن در آب و آلودن	۸۲	کشتن در آب و آلودن	۸۲	در سبب حدیث
۸۳	کشتن در آب و آلودن	۸۳	کشتن در آب و آلودن	۸۳	در سبب حدیث
۸۴	کشتن در آب و آلودن	۸۴	کشتن در آب و آلودن	۸۴	در سبب حدیث
۸۵	کشتن در آب و آلودن	۸۵	کشتن در آب و آلودن	۸۵	در سبب حدیث
۸۶	کشتن در آب و آلودن	۸۶	کشتن در آب و آلودن	۸۶	در سبب حدیث
۸۷	کشتن در آب و آلودن	۸۷	کشتن در آب و آلودن	۸۷	در سبب حدیث
۸۸	کشتن در آب و آلودن	۸۸	کشتن در آب و آلودن	۸۸	در سبب حدیث
۸۹	کشتن در آب و آلودن	۸۹	کشتن در آب و آلودن	۸۹	در سبب حدیث
۹۰	کشتن در آب و آلودن	۹۰	کشتن در آب و آلودن	۹۰	در سبب حدیث
۹۱	کشتن در آب و آلودن	۹۱	کشتن در آب و آلودن	۹۱	در سبب حدیث
۹۲	کشتن در آب و آلودن	۹۲	کشتن در آب و آلودن	۹۲	در سبب حدیث
۹۳	کشتن در آب و آلودن	۹۳	کشتن در آب و آلودن	۹۳	در سبب حدیث
۹۴	کشتن در آب و آلودن	۹۴	کشتن در آب و آلودن	۹۴	در سبب حدیث
۹۵	کشتن در آب و آلودن	۹۵	کشتن در آب و آلودن	۹۵	در سبب حدیث
۹۶	کشتن در آب و آلودن	۹۶	کشتن در آب و آلودن	۹۶	در سبب حدیث
۹۷	کشتن در آب و آلودن	۹۷	کشتن در آب و آلودن	۹۷	در سبب حدیث
۹۸	کشتن در آب و آلودن	۹۸	کشتن در آب و آلودن	۹۸	در سبب حدیث
۹۹	کشتن در آب و آلودن	۹۹	کشتن در آب و آلودن	۹۹	در سبب حدیث
۱۰۰	کشتن در آب و آلودن	۱۰۰	کشتن در آب و آلودن	۱۰۰	در سبب حدیث

در کشتی و هم در وقت کشتی در آب نخل ناپدید بود که
 وی دلیل تسلط در دشت بر کشتی بودن مرغ در غیر آن خانه
 که حضرت رسانده نشاید که گوید باید که مزاج مرغ از
 قلب اعتدال در کس القول و در این و سبب است که در آن
 با طالع و حادی می شود و عاشر که ان ایل خوش کشتی باشد در
 دشت که مرغ در یکی از او آید و نیزین باشد که ان دلیل باشد
 کشتی بوده و آن علم کشتی در آب نخل ناپدید بود که ماه و طالع هر دو
 دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلالت کند بر آن کشتی که
 اند جل و بلیت بر روی کشتی و نور بر جایگاه نشستن در
 و جز این کارهای او که سلطان بر هر دو پهلوی او است
 بر وجه او و سبب شکم او که در آب و نیزان در جانب او
 و عصب چو جای او و خوش بادی او و وجهی سینه او
 خانه او و دشت و بناله او پس این جمله آنچه خوانی می شود کن
 و صاحب آن خانه و سعود و چون غنیمتی مفهوم شد بدانکه شود
 طاعت خبریه چهار است باید که هر دو سعد نظر باشند با طالع
 باید که نیزین متصل باشند بعدین باید که ماه با عطار باشد و
 نیک حال بود باید که قمر در اول حمل باشد و در وسط قمر در

آخر جز او در سلطان یا در وسط سبب یا در اول میزان یا در
 میان عقرب یا در اخر جدی یا در دلو اگر سعد می بوی ناظر باشد
 و هم در اوقات و نیز چهار است انشاید که خوش در او آید طالع
 باشند خصوصا در وسط است که دلیل ویرانه ای با غرق شدن باشد
 و در او آید نیزین نیزین است - نماید که ماه در خوش دشت باشد
 مگر کند از بودن مرغ در دشت و حادی عاشر که ان دلیل
 باشد ایل باشد که در کشتی بود نشاید که طالع حد و خوش
 باشد که خطه کلی رسد و دوی کشتی در آب نخل ناپدید بود که
 ری چهار است باید که ماه و طالع بروج ثابته باشند و هم
 باید که نیزین پاک باشند از خوش باید که زهره و
 در او آید باشند خاصه در طالع و عاشر و خانه ساعت کوب
 سعد کردن اولی باشد که ان دلیل سلاشی مکان کشتی بود و
 هم در اوقات و ایضا او اینها باشد و دیگر اینکه نشاید که مرغ در
 وسط است و دشت انرا جای کشتی در آب نخل ناپدید بود که
 می سینه است باید که طالع یکی از بروج ابی باشد باید
 که قمر نیز در بروج ابی بود و عقرب کشتی باشد درین چهار باید که
 ماه از جنوب پاکیزه باشد و از تحت اشعه دور باید که سعد

در او تا طلوع و او تا نوبت باشد اگر از نوبت خارج در دریا
نشیند باید که ماه با عطاره مسعود باشد تا نفع عظیم یابد
باید که خد او نه طلوع صلح باشد و در طلوع بود که آن دلیل
سریع سیر کشتی باشد و باید که قمر زاید انوار و العده باشد
که آن نیز دلیل زود رفتن کشتی و سلامتی آن کشتی باشد که
بیشتری ناظران سرطان با جوت و از غریب نماید و هیچ شکی نیست
نشیند و در این راه باید که اقباب مسعود باشد از کوسین عالم
باید که خد او نه طلوع باشد و خد خانه و ماه در نیم ماه باشد
بود که آن دلیل زود رفتن کشتی و مقصود رسیده باشد
که بعدین در او تا باشد و اگر مشتری در ترمیم ماه باشد
خاتمه کار باشد باید که نوبت از ترمیم و مقابل و مقارن باشد
باشد اگر ماه نوبت ناظر بود و نوبت تحت اشعاع و لایت
کند بر این معنی و سلامتی مقصود رسیدن و محذورات وی و دوازده
است ان شاء که ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن بود
نشد که عطاره با زحل بود که شقت رسد و بدین عطاره
با مریخ دلیل تفرقه باشد و خد کند از آنکه یکی از نحسین ماه ناظر
باشد با اقباب که آن دلالت بر بلا و سختی کند و نظر مقابل باشد

بهر

باشد نشاید که صاحب طلوع در چهارم و ششم بود که آن دلیل
سیر بود و نشاید که خد او نه خانه قمر در قمره و الا در من بود که آن
دلالت بر توفیق امور اهل کشتی کند و در ششم نوبت خراب بود
نشاید که خد او نه خانه ماه در مقابل ماه باشد که اهل کشتی را چاره
رسد نشاید که مریخ با ثوابی که مریخ اند در حاد و ششم
با در میان باشد با مقارن طلوع که موجب خد کشتی باشد
نشاید که طلوع در حدود نحس بود که حضرت عظیم رسد و حدس
در سفر پیمان کمتر زیان دارد از سفر دریا نشاید که ساعت روان
شدن ساعت کوکبی نحس باشد که هم بیکت بود و خد کند از
ماه تحت الا در من متصل نحس که یکشتی اهل ان اف شد از جوهران
کواکب سب خد کند از رحمت مسعود که دلالت کند بر بارشستن
بنی مرادی اما مال ثقت نشود شرکت کردن مشروطات و هیئت است
باید که او تا در برهه نیکو باشد بیکت آنکه طلوع دلیل آنکس باشد
که ابتدا کند با نوبت و آنکس بن نوبت باشد و اگر مال پشتر دارد
و نیم دلیل دیگر با نوبت بود و در نیم دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود
و اندازد سود و چهارم دلیل حاجت کار پس این چهار خانه مسعود
باید کرد و خد او نه لیس ترا در جایهای قوی باید نهاد - باید که

طالع و جای ماه و برج و سیاره این باشد چه آن دلیل بود بر آن
 و افتاد و شایسته شرکت و بعضی از حکما پس مدعی را در او
 داشته اند و حکم بخیر در جامع شایسته او و است که در
 وقت شرکت کردن اگر قدر در حال باشد نزد جدائی باشد
 که بخشی ظاهر بود و در صورتی که کار بود و فایده حاصل
 و در جزای دلیل دوستی و امانت باشد و در سر حال دلیل
 و زدی و قدر و خیاست بود و در اسد نیکویی منفعت باشد
 و در سبب بود پس رسید و برضای یکدیگر از هم جدا شوند و
 میزان نزد کار هر دو به تباهی انجامد و در عقرب دلیل جنگ
 و ناخوشی بود و در حوت نسبت بر منفعت اما با خصومت
 و در جدی هر دو از یکدیگر شاد شوند و اگر بعدی ظاهر بود بهتر
 باشد و در دلو زاین رسد و در حوت هر دو دوستی و رزق و
 نظر سود در دلائل غیر مخراید و از دلائل شریکانشان که در
 نظر مخراید باب است که بعد با قریب باشند یا در طالع با هم
 باشند از شش طالع یا ماه که دلیل نیکویی منفعت شود باشد
 و اگر خداوند خانه ماه ظاهر باشد ماه بنظر سودت دلیل کند که
 ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر رنجی باشند و در آن شرکت

سود کند

فراخس در این کتاب در بیان این است

سود کند و نظر صاحب طالع به طالع و سیاره و در آن شرکت
 طالع و در طالع باشد تا فایده یا سبب در عقد انقضای فایده
 باید و باید که طالع و شانی و چشم سود باشند طالع و شریک باید که
 قدر زاید انوار العدد باشد تا بر دو شرکت را فایده رسد
 سیم الحاده در دوم باید یا در دهم یا بعدی و مخدورات خدا
 انعام باشد با چهار یکدیگر یا با یکدیگر که سیم در او تاد باشند - حذر
 کند از آنکه خداوند خانه ماه باه از مقابل و بر مع کروی یا ساقط باشد
 از و که آن دلیل خصومت و منافعت باشد و وقت مفارقت
 برین در آنکه قدر صاحب طالع باطل بود که آن دلیل دروغ و شایسته
 بود و روا شود که خداوند طالع مخرج شوند و خداوند از نظر خداوند
 که آن خداوند دلالت کند بر نزاع و خصومت و نظر نیک طالع
 دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد و ام چون شش مشروطات
 می دهد است احکام که اند اصل اباب این چهار است که قدر را
 بسود نظر می باشد بجهت آنکه طالع دلیل را است مانده باشد
 و سابع و ام و بنده و قدر و عطار و دلیل نفس و ام پس چون شش
 بسود اتصال بود در این و ام سهولتی باشد حال عطار و
 مانده باید که که بسود متصل بود و از نحو سیم ساقط باید که ماه در

دری شش است باید که قریب اسیر باشد - باید که موقع شش
 بروج نراید بود باید که طالع پسر بروج معوج باشد باید که
 طالع نر در یکی ازین بروج بوده باید که عاشر و خد او شش از
 نوبت دور باشد باید که قریب عاشر باشد و عاشر
 و سیم اسیر بود عالم از نوبت است و مخدرات وی باشد
 اینجا باشد و شش آنچه قریب مشروطات وی باشد
 باید که مشتری در یکی از بروج معوج باشد - باید که قریب عاشر
 عاشر بود و هر دو ناقص اسیر باشد باید که قریب عاشر
 دور باشد از نحوس باید که عاشر و نیر از نحوس بود
 گاه دیگری از دور ربع موقت بود باید که صاحب طالع نخب
 باشد و سیر باید که ماه و طالع از نظر محل پاک باشند
 باید که طالع از نحوس بری بود و مخدرات وی باشد و اینجا
 و دیگر آنکه شایسته که قدر بروج مستقیم باشد نراید بود در حجاب
 که هر چه ذخیره کند ظاهر شود و بران اطلاع پسند وقت
 و اینجا مشروطات وی یازده است باید که سعدی در طالع
 وقت باشد تا غذا موائی اید و هر چه خوردن زیان ندارد -
 غذا خوردن طالع باید خصوصاً که کوکب سعد بود اگر قریب

طالع

طالع سیر و موائی نراید اگر مشتری در پنج باشد غذا میکند
 پنجم شود و قریب با عاشر الی و ده اگر قدر در محل و جدی باشد متصل
 بشش مشتری خصوصاً در محل گوشت که غذا خوردن سلب باشد
 کسی را که از جبهه نیر پسر میکند اگر قدر در سینه باشد متصل
 بکوکب سعد خصوصاً در نیمه نوع میوه و ترهیا خوردن موائی باشد
 و زیانی ندارد اگر قدر در جوزا و میزان و دلو باشد متصل بقیه
 گوشت مرغ خوردن مناسب باشد چون قدر در ثور باشد اتصال
 دهره گوشت گاو خوردن زیانی ندارد و در سیر و نیر
 و دلو باشد از محل مقبول خوردن شیر و مای را موائی بود
 اگر قدر در حوت باشد متصل مشتری خوردن مای تازه و
 سوز را مناسب بود اگر قدر متصل باشد با قاب یا بروج از
 تثلیث خوردن آنچه که او بود زیانی ندارد و برنگی بگوید
 و مخدرات وی نه است اندک که در طالع وقت شش باشد
 که غذا موائی بخشد - غذا کند از آنکه غذاوند فاسد نخورد
 باشد که غذا موائی بخشد یا بنحوس که موجب طایر گردد و نیر
 که قدر در نجم طالع بنحوس بود که این خوردن را شب بکشد
 چون قدر در سینه باشد بنحوس و بروج بازل متصل گردد آنچه خورد

زبان دارد و از آنجا که در آن کوزه اگر متصل باشد بر محل اتصال
که بود گوشت کف سوده و قدیم خوردن مغز است و مانند اگر شکر
به ترنج خربس بود اما مغز او با شکر گوشت و خوشش انوش
صید و خوردن بد بود خصوصا که قدر رسیده بود نه اگر قدر رسیده
بود خوشش طالع هم خوش بود و مرغ در هم طالع باشد
خوردن گوشت شکاری بسیار نیکو است و دارد و انوش طالع
از وی بدید و شاید که سستی تمام اروج اگر قدر رسیده بود
متصل به مرغ بر طالعی که بطبع گرم باشد زبان دارد و معده
را تباها کند اگر قدر در حل بود متصل به مرغ طالعهای گرم خورد
در سر و مغز حرارت بدید و بدوست آفراید و اگر متصل
بر محل بود از برودت و از بدوست مغز است رسد و اگر قدر رسیده
باشد این دریا پیدا بدید و بسیار بر بروج دلیل سایر اختصاص
و فی الجمله درین ابواب ملاحظه سعادت و نحسست قریباید کرد
اقبال بعد و نحسست نیکو قایل باید نمود تا ضرری نرسد آن
تعالی **بیشده کردن کارها** مشروطات وی چارده است
باید که ماه تحت الشعاع باشد باید که حد از طلوع نیز تحت
الشعاع باشد باید که نیرین از طلوع ساقط باشد باید که نیرین

از یکدیگر

از یکدیگر ساقط باشند باید که نیرین تحت الارض باشند و معتبر
آنکه قاع لایق تحقیر کرب الخضر تحت الارض باشند باید که کرب
از طلوع ساقط باشند باید که ماه متصل باشد حد از طلوع باشد
رابع باید که صاحب طالع از وسط آسمان ساقط باشد باید
که ماه متصل باشد بظهار و باید که قطره تحت الشعاع باشد
باید که حد از طلوع ساقط بود از حد از طلوع باشد و از
صاحب طالع نیکو پوشیده اند اگر خواهی که هرگز شکست
نخورد باید که قدر وی با جمیع ماهه بود و در رابع طالع بود
اگر خواهی که بعد از مدتی آشکارا شود باید که ششتر از اجتماع
منصرف بود و صاحب طالع فوق الارض متصل بعد تحت
الارض همچو زرات وی انداد اینها بود **بیشده کردن کارها**
مشروطات وی هفت است باید که ماه در یکی از بروج مقبله
باشد **باید که نیرین یکدیگر ساقط باشند** بدوست باید که طلوع
مسعود باشد باید که نیرین طالع از طلوع باشند بدوست به نظر
دلیل بود بر ظهور و شهرت و سقوط دلالت کند بر غفلت و خفاه
بخترا که اقبال از نظر بود بصاحب طالع از ثلث و باید که کما
از نیرین در وسط آسمان باشند باید که اکثر کواکب فوق الارض باشد

۱۰

سر

۱۱

خود حساب کرده غرض مخدورات وی انداد اینها باشد زیرا
 احباب و اخوان مشروطات وی نیست است باید که ماه قوی
 حال باشد باید که برج سیم صعود باشد باید که خداوند سیم
 در وقت باشد یا در بابل در بهتر آنکه برج سیم خانه سعد باشد
 باید که خداوند طالع پخته باشد ایضا سیم نظر مودت و
 باید که ماه غیره متصل باشد که آن یل شباهت و حرمی کند و در
 زیادت شود اگر برادران از وی بهتر نزل را اصلاح آورد
 و اگر کند در عمارت را و اگر بدین خرابی میرود نیزه را و
 بهتر طاعت را طالع باید کرد و کوکب آن طالع را اصلاح آورد
 و مخدورات وی نیست باید که خداوند سیم اند طالع صالح باشد
 یا از خانه خود یا از قسری که آن دیلت بر غایت بود و نیزه
نقد و درستی مشروطات وی چار است باید که سیم و عمارت
 صعود باشد باید که طالع کی از ده خانه شتری باشد باید
 که نیزه که کوکب است بیکو حال بود در سیم یا ناظر سیم
 و باید که شتری در زمین تو کمال باشند و در مطلق اموش باید
 که عمارت صعود بیک طالع باشد تا در اموش سیم کند و در مطلق
 و قیاس نظر بود و مخدورات وی نیست که نحس مراد او باشد
 خامه

۱۴

۱۵

خامه بر طالع بیکو ادب و درستی مشروطات وی یازده است
 باید که بیکو مالی و صعودی عمارت و طالع کند باید که قمر
 برج انبی باشد و بهتر آنکه عمارت است خصوصاً سینه
 باید که شتر ایضا و متصل بود باید که عمارت و سیم الیه
 بود در برج سیم سینه باید که عمارت و شتری بودند و از عمارت
 یا شتر یا تدریس و باید که شتری در یکی از او آید طالع
 باید که عمارت و در طالع باشد که قریح او است باید که از
 او قریح باید که طالع برج انبی باشد و بهتر آنکه سینه بود خط
 عمارت و در شتر است باید که خداوند طالع در برج سیم
 یا ناظر طالع که در این حدس باشد باید که عمارت و نیزه در برج
 و اگر در خانه و شرف خود بود بهتر باشد اگر قصد نظر و قیاس
 در علم چنان باید که دلال علم که شتری و عمارت است بیکو
 ناظر باشند و ناظرهای بیکو نیزه نیزه مودت و مخدورات
 وی و در است آنکه شتر یا که برج در طالع بود که خداوند
 و شتر ای سیم بود آنکه نباید که نزل در طالع بود که هر چه
 خداوند شتر کند و بعضی گفته اند ناچار است از نظر و طالع
 نظری پسندیده که آن دلیل فکر دقیق است و بیکو نیزه در
 حال

حال

که یکی شیخ المومنین گفت ترا عطار در طالع نیک عالی افتاده است
 تا منتظر تو برین فکر کن در چه رسید به شیخ انگار می نسیم کرده
 گفت از عطار در خبری صحبت تر توانی نمودم پیشتر می ارمانه
 عطار افتاده و زمل بر شکت او تا پیشتر می برسد او را و انتابت
 در است و زمل شکرگشت و حق **تعلیم** رود افغانی منتظر و طالت
 می رسد منتظر است اباید که طالع یکی از برجهای جوانی بود سباحت
 که متصل باشد به طالع را در آن هر دو یکی منصرف باشد و دیگر یکی متصل
 یا در خانه یکی بود و دیگر یکی متصل بهتر آن باشد که منقطع و غیر
 یک وقت باشند تا آنچه خواهد زد و جامه زود و مخدورات و
 خلاف اینها بود **تعلیم سباحت** مشروطات و این است
 ایضاً بصدق افغانی گوید که جانی که جزایا سلطان باشند یا خوش
 با حوت باشد که این برج است تا کنند را اندر پر و با
 به ولایت بر موهومی کنند از بدین که مناسبتی این صفت دارد
 شاد و دوست که این صفت بدو است اید منسوب بخود را
 طالع بخیر و بد مناسبت یکی آنکه برج ابی است دوم آنکه منقلب
 سیم به است سرعت بر حش و سباحت به است اگر عطار
 است و عطار در دلیل صفتها زانند او می که و منطبق است

منسوب

منسوب بدوست و خوش تر و لیاح کشت هر دو را که یکی
 ابی رکن عظم اند منسوب بدوست و حوت هم به است ابی
 بر و قدیم که دفع ابی در آن کند نیست بدو را در سباحت ابی که
 طالع یکی از برج مذکور باشد اباید که ماه از خوشن و قدیم بود
 اباید که صاحب طالع نیز از خوشن سالم بوده اباید که قمر عطار در آن طالع
 عطار در آن در حوت و حوت در آن در ابی که عطار در در وسط است
 باشد و بعضی بجای عطار در قمر است که گفته اند اباید که سعد در طالع
 باشند یا در او تا طالع یاد او تا قمر اباید که قمر بعدین است
 به دوست **تعلیم** سباحت وقت تعلیم سباحت از رسیدن تاب
 بود یا نوزده درجه جزا تا رسیدن او یا نوزده درجه سباحت در آن
 تا طالع وقت بود یا یکی نباشد و استراحت از آن در این شهر و طالع
 منسوب کبوتر بنام و حش و سباحت مشروطات و این چهار است اباید
 که قمر سباحت است تا آن کبوتر از جوارح سلامت باشد اباید
 که طالع وقت برج ابی باشد یا اباید که قمر در برج ابی بود پس
 تا بتر نباشد باب رسد و اباید که طالع برج مستقیم الطالع بود
 کبوتر را که کم کند و مخدورات و می هم چهار است اباید که قمر
 کبوتری مختص باشد که کبوتر را خطر بود اباید که عطار در آن

۲۱

که عطاره کوکب با رافت است - معذرت کند از انحراف
 بهرین خنوها که سرخ در برج هوایی بود که کجوتر از زمین
 شکاری افت رسد و برین از بوسه قمر برعل که کجوتر
 راه کم کند و یکی که از شکیلاک شود انحراف موزان است
باب دوم در مشروطات و مایه که مشروطات در خانه ها
 زهره و عطارد باشد و در جبهی و محل نیز جایز است - باید
 که طالع یکی ازین برج باشد و باید که معین هر دو قمر معین باشد
 و بهتر آن بود که یکی از معین در طالع بود و باید که خداوند
 طالع مایه باشد طالع و معین و معذرات وی سرچشمه است
 است که قمر در خانه های زیرین باشد و در عقب و در نوین و در
 نباید که طالع یکی ازین برج بود و در او نبود که خوشی در
 طالع وقت باشد **سپاس کردن و بنام خداوند مشروطات**
 سی و خیزت امان حال دولت و درین باب صاحب کتاب تعلیم
 فضلی شیخ می رود و میگویند است که چون بنای خانه نمی خانی
 ساز که مذکور چهارم رطل افتد روی صاعد باشد در طالع
 رسته علی در بایات طالع و کثیر العرض در شمال و ناظر اقباب
 و مشرقی تا آن خانه بزرگ و بلند و با شکوه آید و اگر در

در انحراف باشد هم باید اما اگر در برجی کوتاه طالع باشد است
 و برین در انحراف از اول سر طالت تا آخر خوشی و زیاده
 الطالع نیز گویند - باید که ماه در برج خاکی بود و در انحراف
 است که در برج جمیع و باید بهترین سبب است و در انحراف
 باید که در برج ثابت باشد و بهترین است و در انحراف و کجایی
 قمری گویند بهترین بر جای برای بنای است و نیز آن برای طالع
 بنویسند اما منطبق است - باید که ماه زائده النور باشد یا زائده
 یا پرده و باید که قمر صاعد باشد در شمال اگر این حال سرخ
 انحراف و نهایت کار باشد و باید که قمر متصل بود که یکی حد که آن
 کوکب قمر صاعد باشد و نیز رفیع و اگر آن حد خداوند خانه قمر
 باشد و مقبول از روی ادلی بود بشرطی که در او باشد یا در ایلی
 که قمر بر زحمت الارض بود و شب فوق الارض باید که ماه
 روی شرف نهاده باشد از موطوع باید که قمر در برج خاکی
 طالع بود که آن دلالت کند بر شکوفایی بنای و اتمام آن - باید
 که افق از بنا از چشم ماه بود تا چهاردهم که وقت کمال از دوازده
 است - باید که ماه متصل بود بعد از ثلث یا پسین متعلق
 ایشان - باید که سهم السعاده در یکی از او تا بود و بعد

تشریف

و مقبول اند و خانه خوش نظر بود و اگر در چهارم باشد
آن بنا مبارک و چون باشد باید که در الارض را خنداکه بود
اصلاح کند که مصالح خانه چهارم که دلیل سخن است یکی از شرط
یکدیگر گرفته اند پس باید که از خوش دور باشند و بعد از آن
باید که خداوند طالع و رابع و قمر صاحب بیت فرماید
یکدیگر باشند بنوی از انواع قبول باید که قمر بیشتر از
و شتری در وسط السما باشد و در بانه و هم آن بخیر و خیر
کرده شود باید که در آن خط و خط باشد در رابع و زهره و قمر
بودت نافه که در آن خانه آب روان حاصل این خانه که
قرار باشد چه اگر زحل مستطیل باشد آب استاده بود
و باید که زهره در چهارم باشد بفران عطار و در آن خانه
و تصاویر ارکشته کرده و اگر زحل در چهارم تواند کرد
باید که او را تحوی حال کرده اند و متصل بنا و طالع و در آن
و خداوند ان ایشان تا آن بنا استوار و باید از بود
باید که خداوند طالع و رابع از رعی باشد و شرقی بود و
از خوش و طالع باید که طالع یکی از بروج ارضی باشد و آنی
نیز جایز داشته اند باید که خداوند رابع همچون بود که خداوند

طالع را

طالع را که باید که شمس از خانه و نیز که شمس در
سه درجه و بیشتر متصل بود باید که خداوند خانه ماه نافه
باشد از رعی که آن دلیل بنا بود و در مقابل این خاصیت نیست
که اگر شمس در ثور باشد و زهره و قمر و جلال بنا بر خداوند مبارک
بود که گفته اند بهترین شرط است که ذنب در روز دهم طالع
افتد و سر این سخن تحقیق معلوم است که اگر از حسن و ششم
و دلیل صحت و کثرت که باید که از ثواب استخوانی که بر
مزاج شمس و زحل باشند و یکی از او باشد یا با او
با سیم السعاده که باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال مقدم
و قمری افتد یا در مایل و شرقی و مسعود بود که باید که سعدین یا کی
برود و در و در الارض باشند یا کی در شرقی و دیگری در رابع
باشد و دولت کند بر دوام سروری و بسیاری خیرات
که خداوند طالع بطلع نافه بود و بقوت الشعاع بنود و پاک
باشد از خوش طالع پس باید که تراست که در بنا باید از
طالع وقت یکی از بروج ثابته کند و بروج مجده نشاید که طالع
باشد که قمر و شمس که چون طالع و شمس باشد آن بنا نام شود
بعضی گفته اند موت نیز جایز است که خانه مشرب و در بروج

نقطه معلوم است بدال اگر خوانند که نباید بود باید که اتصال
 دلیل بگویند فرق الارض چنانکه در غایت آن بود که
 را پس نزدیک تر بود باید که آن کوکب صاحب بود و در آن که
 در عرض و در شمال دلیل هم صاحب بود و مسعود باید و اگر بنا
 خوانند اتصال تسبیح بگویند تحت الارض کنند و بطور اولی
 باید در جنوب و در اوقات و می تواند بود است اجتناب
 کنند از مخرج چه اگر بر کعبه اند باید که مخرج را پس صاحب
 در سپاسد نهادن که او دلالت کند بر تبااهی کار و او در غل
 عا رتبا پس نباید که قزو خداوند خانه او و سیدم السلام و تسبیح
 باشند بدو و اگر اتفاق افتد که او در انقضای باشد بطالع
 یا یکی از دلایل باید که زهره قریبالی باشد و بدو متصل زیرا که دنیا
 زهره و مخرج صد است و نظر زهره بدو و اگر نظر او کند
 نشاید که میان زهره و زحل اتصال باشد و نشاید که قریب
 زحل یا قریب باشد که پس را بگویند بدو و نشاید که زحل
 بدو حال و تسبیح در رابع بود و یا در طالع که آن دلیل مخرج
 سبب و خروانی و تیرگی و غم باشد و نشاید که خداوند خانه
 قمر ساقد بود از قمر یا خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام
 شدن

شدن بنا باشد و نشاید که خداوند طالع را صاحب است و تسبیح
 بود و تسبیح که دلیل قوت صاحب آن بنا باشد پس از تمام
 رشت بدو که خداوند طالع را صاحب است و نشاید که مخرج بودی
 باشد یا بدو و نشاید که صاحب طالع و رابع که آن دلالت کند
 بر تسبیح یا در واقع شدن چنانکه در آن موضع و در اوقات و در
 وقتها و قریب رشتین طالع اگر تسبیح و صد او و چهارم بر رشت
 الارض باشند یا یکی از رشتین بکشف بود یا هر دو در غل باشد
 یا صاحب رابع محترق بود آن بنا را یک و دیگر را بی بود یا
 نشاید که صاحب طالع سعد ز بود یا در دوم باشد که آن خانه
 از سر او و این فروخته شود و یا با سبب شایع او و ده است نشاید
 که زهره و مخرج تسبیح یا به هم پیوند و بهر اتصال که باشد و این تسبیح
 نام را و دو سر آن تسبیح نیست بدو ترین ها همان بود که
 یا تسبیح یا بطالع باشد و کشف اند به تر کشف یا پس میزان الجدا
 بود و نشاید که صاحب طالع و خداوند خانه قمر رابع و محترق
 باشند که تسبیح در آن بنا را نام تسبیح و نشاید که صاحب شایع
 طالع و خداوند تسبیح یا طالع باشد که آن دلیل افت و محنت بود
 و نشاید که خداوند تسبیح یا تسبیح متصل بود و اگر چه سعدی باشد

چون درین حالت با عرض پنجاه و دو که آن خانه مرکب و خراب است
 و در حد او نه مائوس نیز چنان در بیت باید کرد که طالع
 و صاحب طالع و شش نیز ناظر بنویسد بنای کشیدار در حصارها
 شراعی که در باب بنائون کشیدار و پنجاه و دو باید کرد و
 آنچه خاصه این باب است پنجاه است ابطیکوس کرد که حرف
 خوانند که در بعضی کشیدار بنای کشیدار باید کرد تا آن که
 از آنکه ام تعلیم است و دلیل آن است که ام کوکب است در
 حد است یا پنجاه و دو که ام برج حصه او است که کوکب است
 باید در خانه بنام شتری متعارف وی باشد یا در حد باشد
 و کوکب شتری کوکب لیل باشد باید که با یکی از ثوابت باشد
 که بر مزاج وی باشد باید که ماه را اصلاح او را و شتری
 و زهره ناظر سازد و یعقوب نصرانی میگوید که در این میان
 اصلاح حال شتر از اصلاح صاحب طالع موافق تر است
 باید که ماه بر تلیث طالع بنا افند که آن دلالت بر شکوفایی
 حال کند باید که طالع یکی از فائدهای شتری باشد باید
 که حد او نه باشد بنا صد قوی حال باشد باید که حد او نه طالع
 کوکب مسعود قوی بود و اگر حد او نه حد او نه ساعت بود

بهر

بهر باشد باید که ستاره دلیل آن شهر در شرف یا خراج بود
 باید که اقیاب در برج اقصی الطالع باشد باید که ثواب
 در حد صد بودی باید که سهم الحاده و حد او نه شش در برج
 صد باشد باید که سهم الحاده باشد یا به شش ناظر
 که آن بنای شرب فراخی نعمت بود و در آن شهر و دیگر که
 ناظر آن شهر باید که سهم الحاده و حد او نه شش ناظر
 بود که چون سهم الحاده بنا بود در میان سهم الحاده
 را بجای او بکار توان داشت باید که زحل را زهره و شتری
 او را که آن دلالت کند بر ماندن شهر و آبادانی و سودای
 مردم و کثرت خیرات و اصلاح حال متوطنان آن شهر بر حد او
 قوت شتری را باید که اثناعشر را در موضع مسعود باشد
 و قوی بود بنظر مسعود باید که اثناعشر را در آن شهر
 بود و قوی بود بنظر مسعود و حکیم بطیکوس گوید که در بنای شهر
 باید که ثوابتی که بر مزاج زهره و شتری باشد در او آید
 که ثبات و بقای آن شهر بسیار سالها بر حال پسندیده محرم
 تعمیر از آن حال حاصل شود از جهت سعادت مزاجها و بطور کلی
 در بنای سرایها که آن ثبات و بقا ممکن نباشد کوکب تعمیر

که بطبع سعد باشد بکار و از نذر باید که در بنا و حصن از نوبت
 در جلای جزایا ملک الافند پاکو کبی که بر مزاج خلوص باشند
 بر حاق در جبهه طالع افتد یا باشد یا در جبهه سیم السعاده و
 باید از بودی بترست که در مثل این بنا طالع وقت شهر کند
 که برج کوکبت و نبات از زیاده از قریب و دور است و دیگر
 برج آینه نیز شاید از نظر مشتری باید که نیکو حال افتد و
 وی تان مخدرات باب سابق است و آنچه خاصه این شهر
 باشد بهت حضرت انشاید که طالع برجی باشد که مرغ را
 در و خطب بار بود و قدر کنند از آنکه خود او را ساخت
 بنای این و مخترق بود و بر او بنوه که با مرغ چون که دولت
 بر حق خیر و تباهی حال مردم آن شهر کند و نشاید که نیکو
 به حال بودند که سبب افت و ریخ ساکنان آن بلد و بود و
 که مرغ لب سیم السعاده و خود او در فصل بود که آن دلیل خیر
 و نشاید و حال متوطنان آن شهر و شکی افت باشد و نشاید
 که در سیم السعاده بود که در آن شهر خیر اند که باشد و شوق
 همه وقت قصد انولات کند اگر زحل و مرغ هر دو سیم السعاده
 باشند یا هایش یا صاحب طالع یا با خود او و نه خانه و الی بعضی کوی

که بطل

که در لیل آن شهر باشد بویسته و در آن شهر جنگ و شغب بود و
 کوی جدید کن تاریخ را مایه کفی از زمین و از طالع در ابتدا بنای
 شهر بود اگر میر نشود باید که مشتری را قوی کنی که قوت مشتری
 دفع از غل کند و بران کرد و بنای شهر و طالت و می چارده است
 باید که بر ترست باطل بود و جنوب باید که ماه از خوشی منصرف
 بود بعد از اولی آنکه آن سعد که قریب و میوند و مشتری باشد و معاده
 و مستقیم و اگر میر نشود باید که قریب منقل باشد بخداوند خانه خوبتر
 آن سال تر و بران توان کرد یا اگر از ترس یا متاثر بیکر و دخواست
 باشد باید که طالع بر جای جوای یا تمش بود و باید که ماه و
 طالع در یکی از قوت هوای یا ناری بود و بهتر آنکه طالع بر جای
 زاده طالع باشد و بسندیده تر آنکه خود او را طالع مغربی بود و
 ناقص و سیر و منقل باشد سبب ناره ناقص سیر که باطل بود و باید
 که ماه مشرق بود و ناقص هم در نور و هم در حرکت باید که از
 ثواب آنها که بر مزاج خسیس اند چون شکلا سد و مانند آنرا
 حاق در جبهه طالع یا شهر با او و دیگر باشد اما درین باب
 از شهری نای که بر مزاج مرغ و حصار است خالصی عجیب دید و اندک
 باید که شتر زایل بود از طالع منقل بود و کوی که زایل بود از

طالع باید که اگر ام فوق الارض باشد دفعه دیگر خود بسیار
 کند که فوق الارض باشد و هر کوب که یکویچی چون دو کوبند
 خود بوی او خصوصاً که یکدو اند خانه چون دو که دور از خانه
 حقی باشد چون شرف و حد و مشه و وید و مانند آن باید
 که ابتدای این عمل از سمت سیوم باید باشد و آخر که وقت
 اثنای نور است چه روشنائی او کمتر از نیم جرم او باشد
 تا اگر خواهد که بنا را کرده شود باید که ماه بخداوند خانه خود
 و اقبال ناظر باشد که اگر از پیشان ساقط بود هرگز
 ابادان نموده و طریقی او در است که اگر طالع پیدا باشد و
 در عقرب بود و از اقبال قطعه‌ای بود که بر کز از جای ابادان
 نشود الا ماشاء الله باید که زحل در او نماند باشد مافیه
 قمر ضعیف و منجس بود و محدودرات وی سه است ان شاء
 که ماه ستاره راجع می‌دهد - نشاید که خداوند طالع را
 یا محترق بود و نشاید که صاحب ثامن در طالع بود که بران
 کننده را بداند و بران کردن حصار را آنچه در باب و بران
 کردن بنا مذکور کرده شد و چنانچه پیشتر در طاعت ماضیه
 سه است او در وضعه المنجین آورده است که درین میان زحل در

بران

باید که در وسط آسمان باید که قمر منجس باشد
 حصار منجس باشد باید که زحل در خاتمه حصار باشد چه اگر زحل
 قوی‌تر باشد یعنی که از ان حصار زیادان شود و گفته اند
 در آخر هشتین بنا را و ساقط حصار را قوت زحل مطلوب است
 هر چند در خرابی نصف او باید طلبید و در آخر قوی‌تر باشد
 تا آن محصل و بران باشد **در بیان کردن حصار**
 مشه و طالع حقیه است باید که ماه در برج ارضی باشد -
 باید که او ثابت باشد و زمین بسجود و اگر نشود و اوزان حقی
 باشد بود و اگر خانه برج شرف باشد باید که منجس از طالع
 ساقط بود و اگر منجس در شمس باشد و زحل در دوازدهم و او
 و بر یکس نیز باکی نبود باید که قمر متصل باشد بسجود و بعضی از
 خوشامی زحل احراز کنند و در آن حقی نیستند چه اگر زحل
 بیشتر می‌نظر بود و دلیل امانی و زیاده و زحل باشد باید
 که قمر در اول یا قبلت زحل باشد پس او باشد و باید که زحل
 در یکی خطوط خود باشد باید که قمر زحل از منجس ساقط باشد
 باید که زمین قوی‌تر باشد و در وید یا ایل مسعود و منجس
 باید که راجع و خداوند شمس مسعود باشند و در اصلاح را

در بیان کردن حصار

بنایت باید کوشید و در وجهی که فایده عقیقت است نام
 اگر ضایع و مختار طلق بدو دارد و گفته اند درین میان اصلح
 هر چهار وجه مذکور است زیرا که طالع دلیل تر نیست
 دلیل عقلی و درایع دلیل بر دیگران و دلیل فزونی
 و صلاح حال آن پس هر چهار باید که صالح باشند و اینست
 گویند طالع و حد او دلیل تر است و عمارات او شتر
 و ستار که ماه از و بر گشته است و دلیل خریدار و در وسط
 دلیل در حوائی که در او بود و دلیل نیای که از و خیزد و در
 و صاحبش دلیل طالع و از ارحان و اگر ماه بدو پیوسته است
 دلیل عقیقت پس هر دلیل که قوی تر بود حال و لولی و دیگر
 بود و متکلف الکس باید که در حساب زاید بود و اگر در
 خود بود یا در وسط حساب و خداوند طالع بدو کند و بهتر باشد
 باید که ماه و خداوند شش فال باشد باید که طالع بر جی فال
 باشد و اگر ثابت بود او فال بود باید که سهم العاده و خدا
 و خداوند باشد تا خیر و برکت باید باید که خداوند آن
 عشره قمر را بعد از نظری باشد باید که صاحب ثانی نیز
 نقد سود محفوظ باشد و باید که سهم الفیاض در موضع بکنو

شد

در توکل ای باشد و در رات و بی چارست انشا که نفس در
 از و چهار باشد یا چهارم نشاید که وقت الاضرب بر جی باشد
 مرکب شش اینجا بود که ضایع از بی این فال فزونی و باید که فایده
 چهارم بر جی این بود و شش در وی از و فزونی و باید که فایده
 سبب تباهی زرع بود و در او بود که در وسط حساب جی آبی بود
 و در جی در وی از و فزونی و باید که فایده و باید که فایده
 کند کار بر چهار وجهی و در وقت شش و طالت وی و از و
 باید که تحت الاضرب باشد در محاسن اوقات و اگر حقوق
 بود باید که در عادی عشر بود باید که سعدی ماه باشد
 از برکت ثابت و ادلی آنکه شتری از وسط الساب و کند و اگر شتری
 میرفت و بجای آن نیز پیچیده بدو بود یا خردی گوید اگر اتصال
 بیشتر میسر نشود بجای فایده آن نیز پیچیده بدو بود باید که شتری
 در حد شده که بودنی شتری در حد شده که گذرد و آ
 ایادانی کار بر جوی و اگر نیز میرفت و در هر رات در حد شده که گذرد
 باشد باید که در جی شتری باشد و مستقیم هر دو باید که در جی
 فایده باشد از شش یا تکیس یا یک باید که ماه در جی
 این بود و در او نیز بود و اگر شتری اندر جی اول شد و نام

۳۸

و اگر در جوی طالع و یا در حوض طالع دراز در جوی باشد و طالع و
 سعدی و جویال با هم بود و سنجی که در آن کار و هر سنج
 بود و ظاهر بود بهر سنج باشد و بود و باید که خداوند
 چهارم در موضع یک مسعود بود و جویال طالع که در آن بود
 چه آنکه در آب سیدان باید که طالع وقت مرجع خاک را بکشد
 بود و جوی در حوض شایسته تر از دیگر کار با باید که سنجی را
 زمین باشند و طالع آخر از ملک و قلعیس اگر که سید
 برایشان ظاهر بود بنظر مودت باید که صاحب وقت شمس
 در مرجع ثابت باشد و ظاهر در مرجع و جوی در آن
 و می چهار است آن که در آن مقدار آن مرجع بود و با سنجی
 که دلیل بنای بود که اندک که در آن سنج اتصال باشد و سنج
 نباید که یکی از دو سنج در وسط است اما حد که هم بر این شدن
 جوی و آبناشنی بیا باشد و نشاید که خداوند طالع سنجی
 با راجع با طالع است الشاع باشد که سنج در فضل باشد و کله
 که بودن او در مقدار سنجی هم و بر آن باشد و اگر بنام
 از دست او بر روی رود و نشاید که سنجی وقت از آن بود
 خصوصاً در قدر راجع که گویند و بود و خرابی او را و طالع

و اگر در جوی طالع و می جان مشروطات کار نکند و
 فاعله این چهار است است که قریب طالع و در جویان
 چهارم و سنج باشد که هر یک از آن راجع است و اگر وقت
 از آن بود باید که سنج باشد سنجی که قوی از آن بود
 و قدر آن سنج و هر دو در جوی از سنجی باشد که سید
 پسندید و بود و آن اب سنجی را و آن باشد و سنجی در آن
 می جان حذرات باب باقیست و آنچه فاعله می بوده است
 که در آن بود و سنجی در راجع حذرات میان چهارم طالع
 میان و سنجی بود و سنجی است که در آن اب از آن
 با سنجی و سنجی اجارت و در آن سنجی مشروطات و می
 پشت است اما باید که طالع مسعود بود و او دلیل سنجی است و
 با و دلیل سنجی و در وسط است اما دلیل با اجاره و چهارم دلیل
 و قیست پس اگر طالع قوی باشد اجارت و دنده را قطع تا
 رسد و اگر طالع مسعود نبود پیشانی با او و در سنجی تمام کار
 می بود و آنکار شد باید که قریب مال بود و در جوی از سنجی
 بود تا اجارت سنجی منتفع گردد و باید که ماه منفرد
 بود از سنجی سنجی سنجی که آن هر دو سنجی که باطل باشد

۳۳

و بطور خودت احوالی بود باید که ماه بخورند خانه ناظر بود
 باید که خدایوند خانه ماه از مناسبت دور باشد و باید که اگر
 بعد از غروب باشد خصوصاً وسط است و استخار است و انفع و
 بود کار بر سر آمد آورد و دستا بجز خدایوند و در ادای اول
 اجاره خدایوند و باید که خدایوند طالع جانج یا مقارن
 یا صاحب سابع باشد و سعدی بدیش یا طالع اگر راجع
 قوی باشد و خدایوندش بیکو حال و طالع ناظران بارت
 مبارک آید و خدایوندات وی انداد اینها بود **ابداً باطل**
 و اگر اثنای دیوانی مشروطات وی هیچ است باید که طالع آن
 وقت هیچ بد یا خوش باشد باید که اقبال به شتری
 در یازدهم طالع باشند یا در وسط است و متصل به خدایوند خانه
 خود یا صاحب شرف خود یا باریاب شفات خود باید که
 قریب باشد از مناسبت در باید که ماه متصل بود با صاحب
 یا بشتی از او داده باید که قدر اسد یا خوش بود و آن
 بخدایوند طالع و احراز کند آن خوش بقر و کف از بودن قمر
 در ضرب درین عمل بی گرامت نیست **نمودن در راه آب**
 مشروطات وی چار است باید که شتر در برج آبی باشد

۳۱

۳۲

باید که

باید که طالع تیرگی ازین بروج باشد باید که سعدی یا طالع
 باشند باید که در وی نود و آن و اب راه بجا باشد **مثال**
 و این کند و باریب نجوم چندان و نقل از او و اگر برکت
 احضار است برین موجب ذکر کرده اند و کبریا بجز به طر
 اند که چون چنین باشد خیر و برکت در آن موضع بدید آید و خدایوند
 و این نشاید و در وی نود و آن و اب راه بجا باشد و جنوب و جنوب
 که تا ده نایبند بدید باشد **خانه کردن بر خنک** مشروطات وی
 است باید که نام در برج محب باشد باید که ماه متصل به سعدی
 و بهتر آنکه زهره باشد زیرا که مواش تا شام و طربست و تا آن
 آنکه شام آن به هیچ غم بوی نرسد باید قدر از سعدی منفرد
 باشد و بهتر آنکه آن سعدی در طالع بود تا کار بر سر آید و باشد
 اگر ماه در برج دوم باشد و زهره را خدایوند تیرگی که بی باشد
 که بدید از ایشان شادمان کرده اگر ماه در یک شهر باشد و چون
 سعدی در آن تیرگی شادی پسار دست دهد و از برای
 تا شایب است نه باید که ماه در بروج خاک باشد ناظر به طالع
 وقت تیرگی ازین بروج باید از برای تا شایب آن موضع که بر
 لب آب بود و در حکمای آب بسیار باشد باید که قدر در برج آب

۳۲

بود و نیز بر متصل باشد و محذورات این چهار است
 که باه ابرج بود خصیصا از متعاطی و توسع که این دلیل اند
 و حالات بود - بناید که تقریر بل بودند که آن دالات بر
 مشغولی و مشغول کنند تا که در ابرج است و حالات و
 بنش است اید که طالع برجی از این باشد - اید که
 رابع وی از بعد خواهیم باشد چون حل و قور و سید و جدی
 اید که از معدن یکی در طالع باشد یکی در مشهور که اید
 نه هر دو منفرد بود و غالی اسیر بود بهترین قوی بود
 و آن نیز جهت گاه بنیات موافق اید که خواهر که در
 اید طالع برج منقلب شد از بعد آنکه دلیل رفتن و حرکت بر
 منقلب است اگر خواهر که نزدیک رود اید که طالع برج ثابت
 کند و عقرب بر چند که برج ثابت نباید و اید که قمر چهارم
 طالع اید نهم پنجم بود و مسعود باشد تا تا شهر اید که در
 اید که مشغولی یک حال باشد و در طالع اید که بود یا
 در یکی از این دو و نه باشد که دالات بر شادی و کلامی کنند
 ح اید که در رابع نیز مسعود وجود تا در اتمام که محل تا
 فایده میسند و محذورات وی سه جهت است اید که

ماه در او ای غروب باشد که شب و طالع و قدر و خمس است - خد
کند از پنج در یکم باران طالع یکی از برج آنگهی کند و قدر
نیز برادر باشد که البته از باران قدری سیر و طالع و مقدار
مقدار کند از نخست طالع و مقوط صاحب او از او که شش
منقص شود تا شش گردی بر آب همه ایوب که در تربت و قیاس
نیز نشود جز در دور و محاسن و شهاب پس باید که چهار گشتی در آن
در دوران کردن را ملاحظه نماید و آنچه خواهد این چهار است از هر طالع
چهار است باید که طالع وقت برج ابی بود - باید که زهره در طالع
بود یا در مریخ یا در بازم و هم با در نمودن آن کار زیاده و طالع بود
برای هر اگر مریخ متصل بود زهره در مریخ در مریخ و در مریخ بود
کند بر آنکه در میان اب کسانی را پسند که به این اثر باشد شود
اگر زهره و مریخی متصل شود یا قدر بیشتر می خواند و هیچ کم دارد
باید که ماه در سیم و مریخ یا در الجا بود اگر خواهد که دوران
تأسی نماید طالع برج ثابت خاک کند یا ابی و ماه را وسط
نشد تا در انعام بسیار باشد و باد بای خوش و موافق ابی
اگر خواهد که از آن تأسی زود باز آید طالع مریخی منقلب باید
یا خاک و مریخی در مریخ و ماه در مریخ خود یا مریخی تأسی

۳۸

عبادت و خیر بود و آنچه محمد در اوست افتد از شر و طاعت
 نظر کردن در کما و علایم سحاب کلا و طالع کردن
 در خانه بعضی باشد باید که قدر در هر خانه باشد از خانه
 بعضی اینها پیش نظر باشد و محمد و رات وی هم در است
 نشاید که قدر بخل و ذنب و مریخ باشد - مذکورند از کما و قدر
 خانه نحس باید حد و پیشانی بود و سحاب کلا و طالع
 وی در است باید که قدر در خانه عطار و باشد ناظر بر زهره
 خانه زهره بود ناظر عطار - باید که ماه پیک ازین دو کواکب
 کفیم متصل باشد از دیگری منصرف و اجترار باید کرد از
 قدر در خانه مریخ که موجب نزاع و عداوت باشد طلب
 کردی مشروطات وی شش است باید که در سحاب کلا و طالع
 کند - باید که ماهی شش نیز بصلاح بود تا زهره و تر مقصود
 رسد و عمل او برتر گردد باید که قدر در وسط استار و طالع
 بود و اگر تباری وسط استار از نحس خالی بود باید که قدر
 آن شهر که در وی طلب عمل میکند مسعود باشد و ناظر بر طالع
 و تابش باید که قدر در شش از نظر مریخ بودت خالی باشد
 خصوصاً در آخر ماه یکم یا آخری گوید اگر قدر او در وسط استار

۳۹

ند او در خانه قریب مریخ باشند در آخر ماه در امثال این چهار در
 در روت و خراج ستان مانده آن پسندیده باشد و باید که قدر
 وسط استار صاحب ثانی را با هم موافق باشد و اتصال یک
 دیگر طبع آن بهتر و وجه آن ملایم باشد و است این مشروطات شراب
 که در باب حاجت موافقت ذکر خود هم کرد و مریخ باید که مقتضای
 مقام و محمد و رات وی خلاف مشروطات باشد شراب عیش
 مشروطات وی شش است باید که قدر در برج ابل باشد و طالع
 باید که قدر بر زهره متصل باشد تا در شراب طرب قرار نگیرد بود
 و اگر قدر بعد از اتصال زهره با صاحب پیوند و نظر بودت بسیار
 ازین محفوظ شوند اگر اتصال با عطار مسعود بود آن سه
 بخیر و طرب خورده شود با صریح موافق اگر شراب برای
 سعادت کند باید که ماه و برج جوانی بود و متصل عطار تا از آن
 خایه باشد و بهتر است که ماه بیشتری ناظر بود از آن شراب
 منفعتی محقق رسد و محمد و رات وی دو چیز است نشاید که قدر
 بر طالع طرب باشد نظر عدوت که آن شراب غم افزاننده
 و دیگر و عطار آورنده و اگر نظر قبول شراب در خورده شود
 در او نبود که قدر مریخ که در نظر ناپسندیده که او دلیل شش

باشد یا باد شدی شراب شراب خوردن مشروطات و غیره
 باید که ماه در خانه های نو چه بود یا در حوت باید که مشرب
 در طالع بود یا وقتی دیگر اگر ماه در میان و هم در طالع
 بود یا میان چهارم و طالع در آنوقت شراب کثیر خوردن
 دارد و در آن دو ربع دیگر شراب نوزاد کار و شایسته
 بود و زیان ندارد اگر میزد خورد باید که ماه با اوقات فصل
 بودت اگر شراب غلبه می و سکری خورد باید که ماه شربتی
 متصل بود بخمر محمود و اگر شراب انکوری خورد باید که ماه
 بنویسد با اتصال پسندیده و اگر شرابی خورد که از جویات
 کرده باشند چون کدوم و برج و از آن و مانند آن باید
 قدر در برج خاکی بود متصل بکوبی بعد از اوقاف خوردن
 همیشه ایها را بهتر است که قدر بزرگ متصل بود از نور یا میراث
 و درین شرط باید که قدر شرقی بود و زهره مغربی و اگر غروب
 در شراب خوردن بر یکسبقت بود باید که در آن ربع
 نشیند که قدر و ریت اگر میان طالع و شراب بود در
 جانب شرقی شمال و میان چهارم و طالع در طرف شرق
 جنوب و محدودات می و درین است اما در برج خاکی

بزرگ

بزرگ شد شراب انکوری خوردن را زیان دارد و طبعیت را از
 خواب اعتدال بوی برووت و سپهرت کشد ماه برج
 آتشی و متصل برج شراب کثیر خوردن حضرت رساند خدمت
 خدمت بقیه دفع کردن مشروطات می نیست
 باید که طالع اسد باشد باید که قدر در ثور بود یا در وسط
 اگر چهار کند با کسی ضحوت میکند باید که قدر از اید باشد
 نور و میان ترسیع اول مقابل باشد باید که قدر صاعد بود
 متصل بعود باید که صعود در طالع باشد یا شرب یا انظر طالع
 و در شراب خوردن باید که قدر از طالع در و تری
 باشد یا در موضعی دیگر و در حال باید که صاحب طالع ستمانی
 بر صاحب سابع و متصل بود و در باید که قدر از کوبی قوی ضرف
 شد باشد و کوبی ضعیف متصل بود باید که سیم الساده در
 طالع باشد یا در وسط اما که قدر چهار کند یا بود محدود
 می نیست که ماه اخص الفجر باشد و حد او نه خانه شمس محسوس
 اما اگر چهار کند ضحوت میکند این حال می باید و نه در
 سابع نیکو و محدود تا تحت صاحب چهار قوی تر باشد و بر ختم
 باید ابراهامی و در مشروطات می و در است باید که قدر

لایم

برج منقلب باشد باید که طالع و صاحب طالع قوی باشد
 و محذورات وی هم و است انشاید که قدر بد و محذورات
 بود است که مقدار و محذورات منقلب است بعد از
چوکان زودن و طالع وی یازده است باید که ماه در
 برج منقلب بود باید که ماه متصل بود بعد از برج اول
 محذورات منقلب است باید که طالع هر دو در منقلب
 چوکان زودن برج منقلب باشد و طالعی که در محذورات طالع
 باید که از اول آن برج باشد تا ده و درجه از هر یک که در
 که منقلب است وجه اول برج را منقلب زیادت باشد
 و بهترین برج این چوکان زودن است از برای زودن
 و در برجهای اعتدال چوکان زودن باشد که در وی
 تا حد بر سر او بود و دست بر داید که حد او در طالع بعد
 متصل بود باید که حد او در طالع فوق الارض بود منقلب
 در عشر و عادی عشر باید که صاحب طالع از شهرت و
 پاک بود اگر خواهم که غالب شود کوی بد انجامت باید زود
 که ماه در آن جانب بود و روی بد انجامت باید کرد بر چوکان
 از ربع چوکان زودن باشد که کوی بد انجامت

کشف

نقش از جانب باید کرد بخت آنکه در زودن طالع باشد
 منقلب است که در آن برج است و غالب می اندوزش
 روی با خضم کردن پشت با قریب کند انجامت چوکان باید کرد
 باید که منقلب قوی باشد و در منقلب بهتر زیرا که دلیل ثمت
 است با آنکه باید که عطار و مسعود باشد تا بجای زینا و نیکو
 توان نمود و کارهای سبک توان کرد باید که صاحب طالع
 در دهم باشد یا زودن متصل مسعود و برای از خوش است
 بود که قریب صاحب طالع محذورات منقلب بود تا آن کار است
 برای و محذورات وی پنج است انشاید که در برج ثابت
 باشد که انشاید کانی و کراتی بود و در برج زودن
 ده است اند چه آن دلالت بر امانت دارد و مرکب کند شاید
 که ماه بر محل متصل باشد چو نوع از انواع آسمانی که انشاید
 بطور حرکت باشد و او انود که ماه با حد او در طالع متصل است
 بسته را باید که ان دلیل امانت از اسب بود و چوکان
 کوی که اکب مسعود در وقت نشاید که این کار را مواظق نبود
 و سزا این سخن میقتضی است و عمر فرغانی کوی باید که در محل در
 و تدبیر باشد خاصه صاحب که تباها و خلل اردو است مسلم

آنکه که بسیار نیکو بود باید که خداوند طالع مستولی داشته باشد بر صاحب طالع باید که خداوند مقدر طالع را در آن یثانی عشر بوده معتبر باشد و اگر متصل بود بکوی مستولی بهتر باشد باید که خداوند طالع در برجهای ستیم الطالع باشد باید که صاحب طالع خداوند عاشر متصل بود یا باید که خداوند بیستم در آن باشد باید که نین صاحب طالع آنکه باشد که آن در آن بزرگست درین پیش از آنکه آن نظر مودت و دلیل غریب باشد باید که خداوند صاحب طالع شرفی باشد و بطالع ناظر مظهر مودت پسندیده که آن ولایت بر شاد و خوشدلی سپاه کند و دلیل باری آن باشد که ابتدا او کار را از آن کند باید که ستاره که ماه از و منصرف در آن وقت قوی حال باشد در وقت بیستیم البیر بود که معین طالع است باید که ستاره که ماه بد متصل است ضعیف حال بود و در آن ایل الوتد که آن معین طالع بود باید که ماه منصرف باشد از ستاره معلوم متصل باشد ستاره مطلق باید که قمر فطر باشد بطالع که ولایت او آخری بود از دلالت خداوند طالع و دیگر دلایل معین

باید که مریخ در وقت باشد و اگر در شش بود خوب بود که در غرض حاصل باید باید که طالع از معدن خالی نبود و صاحب طالع باید که سود بود باید که ثانی که خانه اعراف و انصار است و خداوند شش مسعود و قوی حال باشند چاره نبوت از آنکه بصلاح از آنکه اکب حرم را و آن مریخ است و طالع در ماه و خداوند خانه وی پس باید که همه قوی و نیک حال باشند باید که سهم السعاده و خداوند شش طالع باشند یا ثانی باید که صاحب طالع فوق الارض باشد باید که خداوند طالع مستولی باشد بر زهره و ناظر بود بدو که باید که صاحب ثانی مسعود باشد و مریخ از وی مقبول بود که آن ولایت بر نصرت احوال کند باید که از ثوابت که بر شرف شش و مریخ اند چون حکم العنان و شش و یانی و قلبه الاسد و سماک راجع و شش طالع از آنکه تو اندر یکی از او آید کند یا متعارف ماه یا سهم السعاده که دلیل شش و نصرت باشد باید که سهم السعاده طالع بود یا در آن یادی شش و درت الرجا آنگاه باید که مریخ خداوند عاشر فطر باشد به ثلث باید که لیس باید که صاحب

و طالع الساعه باشد و از نحوس سالم بود که آن دلات
بر طغیانها نکرند و حرب کنند اگر چه اوند سابع باشد اوند
ثانی متصل بود و دلیل تا بی حال دشمنان باشد الا باید که
سعدی مد طالع باشد و صاحب سراسر ایر کوچه بودن
نیز به در طالع اولی که او و قایم شده مرغ که کوکب حیرت
نکند باید که صاحب طالع در برجی ثابت بود و در
شرف خود قوی حال و شرف را باید که صاحب سابع
الارض باشد و در برجی معتدل و بسبب طالعین حال در
سفر و مراجع و اگر از کوکب غلبه بود بهتر باشد **لد**
باید که حد اوند سابع مصفودین اخینس باشد و اگر نزدیک
بجده و ذنب بود دلات بر ضعف ختم کند **لد** باید که از
لا طهر ارباع فاضل نبود چنانچه در باب نزد باطن مذکور
است که از ده درجه ثور تا ده درجه حمل شرفیت از ده
است تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غربی و
از ده دلو تا ده ثور شمالی و نام الحامه غرقوی آید
راکی از رموز پرسش میداند و میگوید که چون مرغ در
باشد ازین راجع اهل آن مرغ در حرب غالب باشد برانی

آنکه مرغ

آنکه مرغ است از معاوت کند چنانکه اگر در سراسر مرغ تمام
بهری باشد و غالب آید و ابو نصر طغیانها که از طالعهای حکمت
و از جود جهان حرب میگوید من این حکم را در سراسر حرب باز
مودم همه رست آید و باید که طالع اخینس که بحرب میبرد اگر
برج معتدل باشد حد اوند او در برج ثابت باشد از جودین
به و تا طغیانها جانب وی باشد **لد** باید که اساطیر قوتی
حال و معونه بود که آن دلیل ثابت است **لد** بلیکس کشت
اگر قمر در سرطان باشد بر ثبات مرغ بیشتر می باشد که جنگ
افزار کند طغیانها و اوست و طغیانها گوید اگر قمر در جوزا و سرطان
و قوس باشد بیکوشت بشرطی که نحوس نباشد و اگر بعدی
نظر باشد نشانه طغیانها است و اگر حد اوند طالع و سابع یکدیگر
ناظر باشند مبودت دلیل صلح باشد م اگر خوانند هر دو قسم
یکدیگر برسند باید که آن ستاره که ماه از وی منفرد است از
طالع ماط باشد و از آن کوکب که ماه نیز بوی منفرد است
طالع و سابع آن یکدیگر ماط باشند **لد** اگر عطارد تحت اشع
بود هر دو شخص با یکدیگر حلیت سازند **لد** اگر عطارد بر سحر و سحر
هر دو در قوت برابر باشند **لد** و اگر خوانند که با دشمن قدر کند

بجک در وقتی کند که قدر ثقلیت مرغ باشد و در وقت باشد
و شترکی بر مرغ ماه بود یا بخارند او حد اگر طار و مرغ
چونند و هر مرغ بعدی متصل بود و لایت ختم باشد و اگر
حد او نه آشنی بخارند آشنی سنجس بود و دلیل قوت صاحب
اجبار است و ضعف کند و شمشیر محدود است بری برز و است
است که حد او نه طالع در آشنی صاحب بود است که بخارند
صاحب متصل بود و سار که در وقت باشد حد کند از آنکه حد
و نه طالع ساقط باشد از طالع در بر جزیره از اتصال صاحب
طالع بگوئی ساقط است که حد او نه طالع محقق باشد
و نه است که صاحب صاحب متصل باشد بخارند و رابع کو آن
و دلیل قوت ختم بود برای آنکه رابع است صاحب ختم است
و نه است که حد او نه طالع متصل باشد بصاحب آشنی بگوئی
که در آشنی بود که بخارند باشد نه است که حد او نه است
در صاحب و آشنی باشد که نه است و ضعف لشکر بود و بر شستن
و بجای ختم میل کردن حد کند از آنکه ماه و حد او نه
او ضعیف حال باشند که تباهی و خلل آردی حد را بید کرد
از آشنی شش ماه که او دلیل قوت است و نه است

که در

که در طالع و نه طالع او نه طالع باشد یا بخارند او نه طالع که آن دلیل است
بود است نه است که صاحب طالع بخارند صاحب رابع در اید
صاحب رابع در زمانه خویش باشد متصل بخارند او نه طالع که آن
تیر دلات بر فراز کند و نه است که دلیل مطلوب با آن دلیل
طالع بخارند که آن دلیل نظر ختم باشد نه است که ماه در وقت
و سبب رابعی و حوت باشد حد او نه طالع مرغ و خصل نظر
نایبند به که قوت بخارند و انجامد و آغاز کند و حرب
مطلوب کرد و نه است که صاحب صاحب را بخارند و رابع
نظر باشد به که حد او نه طالع ختم کرد و نه است که مرغ طالع
باشد بخارند که آن دلیل است و سبب سالار بود و نه است
که صاحب و آشنی بخارند او نه است که بخارند که دلیل قوت
ختم و نه است که او باشد حد کند از آنکه سبب سعادده و ختم
و شش که دلات بر فراز کند و نه است که که کو آن حرب
تبا باشد که سبب تباهی نماید لشکر باشد و این بخارند که ذکر کرد شد
در تمامی حرب باید که حد کند و در باب جنگ حصار و نه است
نکات حجب استخراج کرده اند و نه است که قدر قوت کرد
و بعضی را داخل و بعضی را خارج نام کرده و بنای ایشان حرب

طلوع بران نمند و بعد از آن تفصیل معلوم خواهد شد تا آنکه
از زمره اشیای که در باب حرب گفته شد انچه از غایت ان
از لوازم باشد و شد و طه خاصه این عمل سه چیز است ای
که تدریج در پنج منقلب باشد - باید که ماه سرخ سپید باشد
متصل بعدی که تحت الشعاع باشد باید که سعدی بر در
به قسم طلوع باشد تا مراد حاصل گردد و در محدورات وی است
که نشاید که تخمین تقریفاً نظر باشند بهر قدر که باشد و باید که در
که در باب حرب گذشت انچه از غایت طلوع باید فرموده شود
الشرکاء مشروطات وی همانست و طالت حربت و انچه
مخصوص این چهار استرچ است باید که طالع مع برج
منقلب باشد - باید که حد او طلوع در مایل الا و باشد
و باید که حد او در سابع در زاید الود باشد و باید که ثبات
منحوس و ضعیف حال باشد و این شرطی عجب است و
این گفته تحقیق نموده - باید که قمر صعود و قوی بود و حد
وی است که حد او طلوع در سابع وی باشد و سابع خور
و سابع مشروطات وی دو است - باید که سرخ در خانه
شرف باشد یا حد یا و حد خویش بود - باید که شرف

برج

برج باشد در او اتمرها باشد و اگر در شرف برج باشد بهتر بود
و حد را باید که در از خوست برج و ضعیف وی **لوایست** طلوع
وی است - باید که ماه در خانه های طهارت و در سره شتری بود
اگر از برای حرب بود در خانه های سرخ بهتر باشد و در عقب
نیکی تر است از آنکه برج ثابت و سرخ درین باب است و قوی
تأم دارد - باید که حد او طلوع در خانه های شتری و سرخ
باشد و باید که ماه در حد او طلوع از نظر سرخ یا اقبال شالی
خاصه بشکایت لیس که ان بهتر بود باید که طلوع در حد
ماه صاحب خانه وی صعود باشد - باید که حد او طلوع در قسم
السر باشد - باید که صاحب پت قمر مشرقی بود و اگر مستقیم باشد
بمتر - باید که قمر بعدین متصل باشد اگر ماه در خانه سرخ طهارت
سعدی و سرخ ظاهر باشند بران بعد بودت بجای ستود
باشد مخصوصاً در او اتمرها و محدورات وی سه است - حد
کنند از آنکه حد او طلوع راجع باشد که ان دلالت بر کثرت
الشک کند و نفرت ایشان از سرنگ و گفته اند اگر صاحب
پت قمر نیز راجع بود پس عمل کنند و رواند که ماه در سر طان
بود و انکار را باید از حد ان نباشد و نشاید که قمر متصل

نیزند و حضور صاحب دولت را که است و آن اگر خوانند که گویا
 با ترک نیکو که دیگر با نیکو خوانند باید که هفت هزار رحمت کند
 باید که راه در پنج مجسمه باشد باید که طالع بزرگی ازین
 بر وجه باشد باید که راه در یکی از او آید و بود باید که قدر
 متصل بود باید که راه در نور و عدد و زاید باشد باید که
 شمالی و صاحب بود باید که طالع از نحوس سالم باشد
 و اگر باز بستن از مطلق بود و خواهد که باز بکشد شود
 چهار شرط بجای آورد اما در این نحوس باید ساخت -
 طالع برجی باید نهاد از برج نحوس صاحبش در وی باید که
 ماه ساخت باشد از طالع و بهتر آنکه در ششم یا دوازدهم بود
 باید که قدر در برج باشد و یکی از خانه های نحوس بهتر
 آنکه در حد و نحوس بود تا آنچه مطلوبت درین باب و غیر
 کبر **استخفاف خراج و جنایت** مشروطات وی شست
 باید که راه متصل باشد بر محل در اول از ثلث و ثلث
 باید که قدر در خانه خصل باشد بشرطی که سعادت بوی نامزد
 باشند که آن دلات بر دوام عمل ایصال مال خراج
 کند باید که وسط آنها برجی ثابت باشد و از نحوس سال

اصلی باقی نماند باید که از دهم را که مایل است خند آنکه تواند
 اصلاح کند باید که خداوند از دهم را صاحب ماست
 باشد از مودت و بر دوبرخند او طالع ظاهر باشند و باید که
 بزرگتر که بزرگتر و طالع و ماست نیز ظاهر باشند که غایت کار
 بود باید که ثانی و خداوند شش و مایل باشند طبری کو
 بقرین چندی درین باب است که قدر در حدی باشد و در
 اول و لو در منزل طاعت ریت رتند و شود از سیاست
 و اگر بعدی که در حد باشد و ریت خوشدل باشند و قدر
 باید که در ازین دانی و خداوند شش و صاحب ماست
 بود و آن کار نحوس **بیت و قبول عت راج** حکما در چهار
 معانی بحث گوید و سلاطین حیات نام کرده اند و اگر کسی از
 گوید طالع و دلات معلوم نبودت طالع شش را بر شست
 اصلی بزرگ ساخته اند و بجای طالع اصل بکار دارند پس باید که
 مشروطات و محدودات وی هیچ دقیقه امری نماند اگر
 وی چنان است باید که طالع و خداوند شش قوی باشد
 که ماه و خداوند خانه اش از نحوس این باشد باید که طالع
 وقت هیچ ثابت باشد و اسد از برج طوکت بهترین برج

آنست که درین باب ابو الحامد غزنوی گفته است که در آنست
که طالع عقرب کند از شش امده افند باید که جای ماه بخت
ثابت باشد الا عقرب که دلات برج که شش کند
و وجه بن نیز باشد و صاف و شش و حوت بشیرانی که ششتری
در برج ثابت باشد متصل با قباب و گفته اند درین میان قمر
حلی باشد که شرف اثبات و در سه طالع نیز ثابت است
که اوج اوست باید که خداوند طالع نیز در برج ثابت بود
و وجه بن و باید که صاحب طالع یکی از معدودین ظاهر باشد بطریقه
قبول خصوصاً ششتری باید که قمر ثبوت ظاهر باشند
بشتری یا برتلیت برج باشند **ج** باید که دلیل بگویند که
قویا باشد باید که ماه با قباب متصل باشد و اثبات ششتری
اتصال داشته باشد اگر خداوند وسط النهار ششتری باشد
یا در وسط النهار ششتری باشد یا در وسط النهار ششتری باشد
بنامت نیکو بود یا بهتر است که اقباب در برج ناری بود
چه آن برج تعلق بگو که دارند و اقباب دلیل ثبات
د باید که او آد چهار کانه از سعدی یا سعدی مالی باشند
تخصیص و تدعی ششری باید که خداوند ششری مانع بود

طالع

طالع باید که اقباب در وسط النهار بود یا در ششتری
در بهتر که در شرف باشد باید که سعد بن برد و شری باشند
از نحو س و احتراق این بود باید که خداوند طالع در وقت
بود و قویا ل ترین او آد ششری است و باید که خداوند
یکی از ده نیز بود که پارسینکو بود **ج** باید که آفر قویا بود
و در وقت افند **د** باید که صاحب طالع در شرف خویش
باشد یا متصل بخداوند شرف طالع **ک** باید که در سه طالع
یا در وسط النهار در برج ناری یا در میان او بود که آن دلات
بر ارسینکی که روز یا چهار صاحب او ماه کند باید که ماه یا
المنور باشد **ک** باید که سهم السعاده قویا ل مسعود باشد
ظاهر ترین و در یکی او آد خصوصاً ششری **ک** بهتر آنکه طالع
از او آد طالع قرآن گذشته بود یا از او آد مالی طالع
اجتماع است تقابل مقدم که آن پسندیده اند و اگر طالع
وقت همان طالع قرآن سابق بود خواه او سطر خواه غیر بهتر
بود که اولی آنکه طالع وقت ششری طالع آن شهر بود که
دار سطر است **ک** باید که ششری صاحب مسعود باشد
که باید که قابل پذیرش قویا ل بود که باید که ششری دلیل

صدق بیت است مسوده و نیکو حال باشد و اگر قمر در خانه دوی
 بهتر است باید که قمر از عطارد یا زهره منصرف بود و شنبه شریفی
 متصل که نیک است بدیده بود و کار پادشاه و رعایا برادر بود
کلمه از کوکب ثابته آنکه در قدر دولت یا دهم به قیصر طالع
 بود یا دقت وسط النهار باشد اگر بر مزاج سعدی بود
 باید که قمر از کوکب منصرف بود و کوکب طلوعی متصل شریف
 ان کوکب ماه را منجوس کند باید که سهم الملک و سلطان
 نیکو حال باشد و خداوندش در عاشر قوی حال و در آخر سال
 لب باید که خداوند عاشر صاحب باشد تا روز بروز و روز
 در شرقی بود باید که رکس در موضع نیکو باشد از طالع
 و بهتر آنکه صاحب طالع بارش باشد **باید که قمر**
 کوکب باطل بر کرد و کوکب کبی همانند بود که صحیح باشد
 باید که خداوند طالع متصل باشد بخداوند ان شریف که ان
 ملک در ان ملک است باید که ستاره ان اعلی شریفی
 باشد و صاحب قوی حال طالع باید که طالع و خانه ماه و خداوند
 خانه ماه در برج استقیم الطالع باشند تا کار بر برادر و
کلمه باید که نیرن بخداوند طالع شوند و بدوستی هم باید که نیرن

از نیرن

از منجوس مایه باشند و زحل بر قیاب از مریخ ضرر زیاده
 کند ما اگر مریخ شود که قدر در اسد نهند تا طالع ثابته منصرف
 بر قیاب در قیاب نیکو بود نهایت کار باشد **باید که**
 اسد و قمرانی و کند و چند می از استادان منصرف
 کرده اند که چون صاحب وند عاشر شرقی باشد و ان
 احراق و در مدت سلطنت در از ترک شد و در کار ان
 و شادمانی گذشت **باید که** در اختیارات امور ملکی میان
 اختیار و طالع سلطان شرا اعلی که منصرف است نگاه دارد و نیرن
 باز نکرده و بکمال و نه بال و خدورات وی چهارده است
 که قمر در برج منقلب باشد **روا** نمود که خداوند طالع نیرن
 برج منقلب باشد که دلات بر عدم ثبات و بجا کند نیرن
 که ماه ناقص باشد در نور یا ند یا حساب خود ما که متصل
 بخش که دلات بر ستی کار نکند و خداوند نیرن که نیرن
 ملوک باشد چون سلطان و عجب و جدی و دلو و از نیرن
 طالع توان ساخت و نه موقع ماه توان کرد و نیرن چهار
 خداوند نیرن از ان برجی که در قی نیرن یا نیرن یا نیرن بود
 خداوند نیرن از نیرن قیاب که با وجود ضعف قیاب صلاح

حال پیش در این که مودنه اردوان کار با سینه بود
 حذر کند از آنکه محسوس طالع نظر باشد خصوصاً از آن
 ج بر نیزه از نحو است جزو اجتماع با سینه طالع هم
 محسوس بر آن خبر و اگر چه درجه اختیارات محسوس رعایت
 انداخته طاعت آن ادلی و انبست طالع کند از آن
 خوف و خوف که بسیار بود و در محسوس با آنها مودنه
 می باشد که ماه در زایل الوتد بود یا محسوس باشد طاعت
 که ماه از اقباب منصرف بود که دلیل نقصان کار تا بود
 حذر کند از بودن تا به طالع بر درجه طالع با باشد
 و از ثواب محسوس نیز اجتر از واجبت حذر کند از
 مجامعه زمل و نظر او با صاحب طالع و خداوند وسط
 هر نظر که باشد و کفند اند مقابله و ترسیع و مقارنه بدتر
 و زبانی زیادت رسد مد حذر کند از آنکه صاحب طالع
 در پت زایل بر اقباب افتاده باشد که کار با سینه انجام
 واد اعلم می عهد ساجستان بعد از طالع بعضی از شرط
 سیت و علوسس بر تحت سلطنت که سابقاً مذکور شد و قدرتی
 از شرط باب حکومت و امارت نشستن که بعد از این باید

شرطی

شرطی است ماعده و می و خیر است تسر را در هیچ تا به باید کرد
 - قراره قارن نه بر باید محسوس حذر باید کرد از نظر
 خجین با قباب از ترسیع و مقابله و مقارنه **در عهد ساجستان**
 می چار است باید که شتر می در طالع باشد و در ساجستان
 آن رفق خیر و شادی باید - باید که ماه بعد حصول شد
 باید که زهره از دوتی ماه و شتر می طالع باشد و باید که ثانی
 صالح باشد و صاحبش بخیر حال و خجندرات و می چار است
 است که ماه تحت الشعاع بود که در آن کار هیچ خیر نباشد
 - نیت که ماه خجین طالع بود از نیت باشد که هم محاطه
 باشد حذر کند از آنکه محسوس در دم باشد که کار با سینه
 که در می باشد اندباه شود نیت که ماه و خداوند طالع محسوس
 باشد که او را در آن راه اندوهی رسد یا خیر محسوس نشود
در عهد ساجستان در عهد ساجستان شرطی است می چار است
 باید که طالع سید باشد - باید که ماه در وسط النجمه پوسیده
 بعوض و اگر خجند او ند وسط النجمه پوسیده و اولی بود باید که
 زاید النور و البعد باشد و باید که قمر صاعد بود و کجوبی که
 پوسیده باشد و نیز صاعد بود و خجندرات و می چار است

۵۵

اینجا باشد که ذکر کرده شد **سفر کردن در خشک** به آنکه سفر
مهم ترین کار است در حیارات آن سعی بلیغ باید کرد و
استقامت بجای باید آورد به آنکه اولی آن باشد چه اگر طالع
وقت سفر منجس بود و خداوند طالع منجس را نهد و
صاحب طالع نیز منجس باشد دلیل برکت مسافر را و اگر
فردی کلمات محترقه باشد هم قطع است و بودن یکی از این
در طالع خطر قریب و مانند آن و در بعضی از کتب اختیار
مسافر است که روزی هفتشنبه از شهر بیرون شود و فرمت
سفری مهم کرد و اختیار وقت نفوذ و چون وی رفت
یکی از خانه وی بجهت جمعی از حکما که اختیار کرده اندی در آن
در پرسید که امروز سفر کردن را چوشت حکما نظر کردند
ترتیب کجاست بود و مریخ روی با حترق داشت که امر را
برای سفر نیکو نیست مایل فریاد برکشید که فلانی برت
حکما ن پرسیدند که چه وقت بود گفت باید ادبانه کردند
روز سه شنبه بود باید که آن شخص رفته بود ساعت
مریخ بود و قمر در طالع وقت بود و خداوند شش امان
مریخ بود و او نزدیک با حترق چون نیک نگاه کردند ده

درجه

درجه از طالع وقت که شده بود که مریخ یعنی حترق
بود مایل را که اگر فریاد کنی و اگر خالی از امر روز تا و نیم
خبرش کن او برسد مایل نیک از پیش پیش بر نه است و از
بد آنکه شنید که روزی بدست اندک آن خویش کسی را از
عقب آن شخص فرستاد بیکه بپایه بجهت او برستند او را
باز کردند چون روز دوم بود خبرش کن آن شخص را که عقب او
بود رسید و مثل این روایات بسیار است حاصل نمی آید
باب اختیار سفر چنانچه بودن لازم است و قبل از شروع در
پای شرط باید دانست که طالع دلیل مسافر است و ابتدا
سفر و نیم دلیل سفر و نیم دلیل مقصد و چهارم دلیل رجوع از سفر
و قمر و عطارد و کوكب سفر و مریخ دلیل قطع طریق در سفر خشکی و میل
و دلیل مریخ خالی در سفر دریایی و حال این دلیل مایل باید بود
و آنچه قمر مایل و سجود باید چنان راحت تا که برادر رود و این
طالع از حد کلمات است اما شرایط خبریه که درین باب بجای باید
آورد چهل است | باید که قمر در برج ارضی و اولی آنکه منفعت
آسفر در آن شود و در نماز - باید که طالع وقت سفر او آید
آن طالع از نحو سنیانی باشند تا مسافر روز و مقصود برسد

اگر در وقت حرکت باشد از کسی که اول حرکت
 باید که سعی هر یکی از او تا باشد که دلات بر نفست و حرکت
 نیز کند اگر در طالع بود در هفتاد سفر فایده رسد و اگر در
 هشتاد بود در میان سفر و اگر در مایع بود فایده هم در تمام
 او بدو رسد و بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد وقت
 معاودت که روی بنزد او در خبر روی نماید در چهار است
 جمعی الدین مغربی آمده است که اگر در وقت سفر سعی در
 طالع باشد کفایت بود و خبر به نشان بکند باید که صاحب
 طالع از نظر خویش با قط باشد که در نحوست صاحب طالع
 مسافر را محاطه عظیم است چنانچه در اخبارات طبرستان
 است که چون در وقت سفر طالع خویش شد اگر صاحب
 طالع مسعود باشد دلات بر محبت بدن کند و چون طالع
 مسعد باشد و صاحب طالع نحوست دلیل بر ک مخالفت بود
 باید که صاحب که دلیل محقق است بعدی اگر بسته بود باید
 که صاحب مایع قوی حال باشد و از نحوست پاک باید که
 خداوند نعم که است سفر است سعی بود و بهتر آنکه آن بعد
 طالع باشد و از مناس سلیم بهتر است که ماه در نیم طالع

بهر

باشد و بطریق سبک بود که چون قمر در نیم باشد رنج مایه
 بود و حاجت او روا شود و راه بانی از پیش رو و در مایع
 بساقت باشد باید که نحوست از ماه مایع باشد و از
 طالع هم و سنجی در کتاب معانی آورده است که در چهار
 سفر نظر نحوست طالع سبک است از نظر ایشان باید
 که ماه مشتری یا با قیاب متصل بود بموالت باید که قابل
 تر به راه قوی حال بود و در طالع یا وسط است یا است
 باشد که آن دلیست بر حصول خبری بسیار در سفر
 باید که در اخبار سفر و لو که اصلاح خانه دوم و خداوند
 که از جمله ضروریات رعایت می شود و صاحب نیز لازم
 بود باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد باید که خداوند
 طالع در وقتی باشد بعد از بسته و از نحوست و در باید
 که خداوند خانه ماه در وقتی باشد از مناس سلیم و اگر
 اقبال تبریع مسعود باشد یا در مقابل ایشان دلات کند
 بر آنکه نزد آن سفر باز آید و اگر طالع مسافر معلوم است
 باید که صاحب طالع وی از نحوست پاک و مایع باشد
 همچنین باید که طالع وقت سفر هم طالع اصل مسافر باشد

ابن قریه

باید یا رایج در طالع بخواند اما بجای طالع اصل نگذارد
 و پشت **باید** که قدر در بازدهیم با هم بیست و سوم طالع
 اصل می باشد و اگر در دهم و نهم بود باید که بخواند
 و اختیار صاحب رونق است که در طالع اصل بهتر بود
 و اگر طالع معلوم نبود باید که میختری کند از بین طالع
 مسکین و آن طالع را عوض طالع اصل بکار آورد
باید که تر از اید انور بود و متصل بعدی یا در خانه سعدی
 زیادتی عدد آن باشد که کوکب در رفاق اول یا دوم باشد
 از خلاف خارج یابد و بر زیادتی نور و شرف باشد
 که از تربیع اول شمس بعد از اجتماع در گذشته باشد
 به تربیع دوم رسیده باشد و نصای نور و وقت که از تربیع
 دوم در گذشته باشد و به تربیع اول رسیده باشد یا اگر
 ماه نایب العدد باشد خوشتر بود چه زیادتی عدد و لالت کند
 بر زود رسیدن مقصود و مقصود و در رات و شادمانی
 گذر این **باید** که طالع و کوکب مغرب است در حدیث
 باشد متصل بعدی که آن دلیل سانی سفر بود اگر سفر
 تجارت باشد که دوم از طالع نیکو حال باشد و صاحب

بوی

بوی فطر از ثلث خرافه فوق الارض خواهد تحت الارض کند
 و جداوند دوم فوق الارض اگر چنانچه در دوازدهم اقتضا
 بود **باید** که اتصال محمد باشد میان صاحب آسمان
 طالع آن چنانچه مراد است در آن سفر بخوبی براید که در چهار
 سطرین باید که در حمل صاحب بوی می کشد و کوکبی که در
 قرآن حضرت مسعود باشد در طالع چهار مرعات او نیز کند
 که طالع مسعود طالع فطر باشد بنظر سندی و آفات بر بوی
 و نحوه ساخته کرد که **باید** که کوکبی که شش بوی بودند مسعود
 باشد یا حصارن مسعود آبرو تمام **باید** که در حمل صاحب
 کوکب غرض جد بجهت رساند و اصل در چهار سطرین
 اجواب احیاء رات کوشش و شش غرض است و چون حمل کوکب
 غرض رخا حاجت کرده باشد مقصود و فوت نشود اگر قمر
 شمس است **باید** که او را از طالع ماقط سازد تا زمانی نرسد
 چون ماه از طالع ماقط افتد **باید** که خداوند طالع باشد
 خانه در او نماند باشد **باید** که طالع را با ماه بود یا متاخر
 یا فطر بوی از ثلث که آن دلیل سانی کار با بود و اگر فطر
 تربیع باشد دلیل نزدی مرتب است **باید** که طالع و شمس و نهم

بیشتر و خداوند هر چهار از خداوند است و هیچ سال نیست که باید که در
در هیچ باشد و قویان و پدیدین تا آخر تا آخر که کند که باید که
که در اصلاح ستم العاده و ستم العاده و ستم العاده و ستم العاده
بنایت معنی نماید که اگر طالع موعظی که از این ستم و ستم و ستم
باید که بعدی در آن برج نهند تا از رسیدن به آن موعظ
وقت که امرانی بود که باید که نرین یک که در طالع موعظی
که اگر موعظی است باید که خداوند می باشد از
طالع موعظی باشد و درین که طالع موعظی از او از
باید که خداوند طالع از تحت الشعاع و در بود که باید که
بیشتر شدنی بود از اشتراق و در هر یک از آن که
که مسافر از روی یکدام طالع موعظی است بر ستم باید که
را به آن کوکب که آن جماعت از منوبات درین موعظی باشد
و با اتصال پسندیده و محمد و رات و بیست و چهار است
ان شاء الله که خداوند طالع از طالع موعظی باشد که باید که
که ماه در هیچ آنی بود و خاصه عقرب و با خبری که باید که
و قتی دست و ده که جله کوکب منسوب و به حال باشند و هیچ
قوی و منسوب کوکب پس در چنین قتی چون ضرورت افتد که

که چهار

چهار باید که در عقرب از برج دیگر بهتر باشد و خداوند که
نهرت ماه که پسند خفیه و محبت و شایسته که موعظی
و زود ایل از طالع موعظی است که طالع موعظی که موعظی
و خداوند که از بودن ماه تحت الشعاع که طالع موعظی که
در آنی غیر از ستم افتد و شایسته که طالع موعظی که
بوجود نشاید که طالع موعظی و در ستم و در ستم و در ستم
که نرین موعظی خوش باشند یا در ترمیع و طالع موعظی که
که دلالت کند بر ویرانه و در آن موعظی که در موعظی
و موعظی در موعظی باید که طالع موعظی بود و از آن موعظی
مردم و دست نهاده تا بعدی به آن درجه رسد که آن موعظی
باشد و شایسته که موعظی از ایل ماه موعظی باشد که آن ایل
افتد از ویرانه و از اعوان پادشاه با از آنش شایسته
که ماه در او موعظی بود و موعظی که آن دلالت کند بر موعظی
و افات و تزدیونان موعظی که موعظی که موعظی که موعظی
کند از بودن ماه در راجع که دلیل دشواری راه و دوری
ساخت بود و شایسته که افات در طالع بود که موعظی که
بود و موعظی که موعظی که موعظی که موعظی که موعظی که

بوی رسد **نشاید** که بزین از طالع مایه باشد در آن
یا موت **مافرت** **معد** کند از بودن قدر در طریقه حرکت
که آن دلیل بر قطع طریق و عدم مسافرت کند بر اثر آنکه از
مقابل غیرین یا طالع که آن دلیل رنج بود از نشاید که صاحب
ثانی تحت الارض بود حضورها در راجع و مایه مسافرت
و بعضی بر آنند که اگر طالع صالح الحال باشد تحت الارض
جایز باشد **نشاید** که قدرت الارض بود و مسافرت
چه در ثبات و فاسد بود **نشاید** که در طالع
باشد از خانه قریب باشد که وقت کار مسافرت خود بود
نشاید که در ابتدا حرکت یکی از نحوس در خانه باشد که پیش از
خانه قریب بود که از آن متهمان خیزد **نشاید** که یکی از نحوس در
از او تا طالع بود که مسافرت مقصد مقصود نرسد **بهری** که
نشاید که قدر در وقت بود که آن موجب تعویق کارها و
مسافرت بود **معد** کند از ضعف و تباهی حال مریخ تا که از سواد
از پیش رود و قطع شود **معد** کند از نخوت هشتم
خداوند شش چنانچه در کتاب آمده است که **معد** کند
اثمن و صاحب الکایج و اثنی و صاحب الدلائل بر او از غلط
مافرت

مسافرت از کسی و آنکه دخول کند یا مسکن کند و حوالی
مسافرت او دلیل مقصد است و اثمن ثانی اوست و دلیل اثبات
و خواهد او باشد در سفر و طالع داخل بدست و ثانی و داخل
در خانه و مایه او و در مسکن پس بدین از نخوت این دو خانه
درین دو مایه حذر باید نمود و سفر کردن از جانی از خواب
و **بهری** که بعضی از افاضی نرسد رسیده اند که ایام هفته در
در روزی حذر باید نمود و سفر کردن از جانی از خواب
عالم و برین منوال نظم کرده اند **ایا** و خالی از فایده نیست
نظم موی شرق دو شنبه و شنبه و مریخی ای برادر من بداند
از مغرب آورد کینه روز یکشنبه است و اوین و روز سه
و چهار بنال و مریخی زمینها و مریخی شمال و همچنین چو روز
برآمد و رسم و رخت خود جانب جنوب مبر **معد** کند
بهری مشروطات وی ده چیز است **ایا** که ماه در برجهای
بود یا در برج رطب و در مغرب مکر و است بس ضفاه
و یکبر و مریخ صاحب اوست چه دشت صاحب شستی
را **ایا** و یوب گوید در برجهای خاکی روا بود و در مریخی
بودن مشرور هر برجی خبر باز میدهد و یکسوی بودن ماه

محل و لیل صلاح کار و نیکو رفتن گشتی بود و در نورانی
 ضرری خالی نبود و در جزو از پس بیش درجه و یک
 باشد و در سطح لطف چند دانه سوج این باشد و در
 اگر نظر خجسته بود و ضرر کمتر رسد و در سینه در باید و در
 در در میزان چون از ده درجه که شد ضرر بر و بکشد و
 مضرب آخر از اولی و در قوس از موج باده کند و گشتی
 در آخرهای رسد و در می پس از سه درجه بکی نوره و باران
 همه آخر از سه و اب نزدیکتر باشد و در دو از پنج و نوبتی
 خالی نبود و در حوت ضرری نباشد و فی الجمله نظر معوضه
 کم شود و بنظر خوش فعل میراید باید که مونس تسهیل
 خوش خالی باشد باید که طالع سایر اوقات مسعود بود
 باید که طالع وقت هیچ ای بود و اگر بعدی برین باشد
 بود باید که حد او نه باشد در هیچ ای بود و مسعود باشد
 و اگر حد او نه طالع در بر جی بود ای مسعودی غایت کار باشد
 باید که زحل در فرج بود و قویال باشد تا افق نبوی
 باید که تسهیل فوق الارض بود و در هر دو و ناظر تا از
 اصول این بود باید که برین و عطار و مسعود و طالع باشد

باشد

باشد که آن نیز دلیل سلامتی بود باید که سعدی در طالع
 آن سفر برادر بود و در شکی نیز نیکو باشد و محذور است
 و بی نازده است انبیا که ماه فرج بودند و خانه از نو آمد
 قمر در موضعی قویال باشد متصل بود و غایب از حد کم کند
 نشاید که در طالع باشد و در شکی بود که گشتی در رود و
 سه ماه متصل باشد بستان و مقیم گشتی در اب راست نزد
 داشت باید که زحل در برجی ای بود و باده حال باشد که هم غرق
 شد و گشتی بود و خانه حال زحل بر سفور یا لایق نیست
 چنانچه در حال فرج در میان داشت باید که طالع حد و
 خوش بود و آخر از باید کرد از بودن ماه در برج ثابته
 و در ده درجه اول جزو او در پست در میه آخر میزان بود
 درجه اول جدی پسکو بود و داشت باید که قمر تحت الارض باشد
 خصوصاً با خسی و اگر آن خسر زحل باشد دلیل را با نفع
 رخسار بود و در حد کند از نظر خجسته پسکه یکم و نظر عطار
 بدین که آن دلیل نشستن گشتی کند و بر نیزه از بودن زحل
 در طالع تربیع و معایب که در سپاه باشد ای آخر کند
 از آنکه صاحب طالع بستان و محسب یا باطل بودند که هم

که در آب افتادن باشد تا نسیه که غشی در وسط باشد که قبول
 و هر کس غشی را در دهن و غرق شدن بود و این
 شتر ایست که در شتر آب کشته شد با شتر و طاعت و در شتر
 نشستن و کشتی در آب روان کردن و بیخ باید کرد **آیه**
شتر تا درین اختیار شتر ایست که از او در مزاج و مصالح امر
 که این باب از آنجمله است که از او در مزاج و مصالح امر
 اثر تمامست و دخول عبارت از آنست که چتر بر جایگاه
 مقصد افتد که آن احوال وصول است و شتر و طاعت و
 مؤخره است باید که قدر در بر وجه باشد بود و اگر خفاکی بود
 بهتر باشد باید که طالع و خداوند شتر از شتر بر جای
 باشند باید که دوم و صاحبش که دلیل معاشند در
 مسکن و خیال باشند باید که صاحب دوم کوکب سعد بود
 باید که خداوند دوم فوق الارض باشد و در شتر و کشته اند
 اگر طالع باشد بهتر بود اگر صاحب ثانی غشی بود که شتر
 یا خداوند شتر بنظر سپندید و ناطق باشد باید که شتر قبول
 بود از خداوند طالع و مسعود باید که سعدی در وقت باشد
 آذران شتر و بر باند و کار شتر بر سر او رود و اگر خوا

که دران

که دران شتر سپهر مقام کشته و یک که در سبب باشد مقبول از شتر
 طالع و سعدی در وقت بود باید که با و در وقت نباشد و یکی
 از شتر حساس بود باید که سپهر سعدی در طالع باشد
 السابو و ناطق صاحب طالع باید که با و در وقت نباشد
 دران شتر شتر که در او اگر دران شتر کار را پیشند و خوا
 کرد باید که با و تحت الارض بود و تحت الشعل و بهتر باشد باید
 که صاحب ثانی مستقیم سپهر بود باید که با و صاحب ثامن بود
 و غرق الارض بهتر باید که صاحب و غرق است که بکوبی سعد شد
 اگر که در سلطان یا علی بر کوبی باید که شتر در دهن و مزاج
 باشد و مقبول بود از خداوند طالع و اگر خداوند و چتر کوبی
 بود و در طالع باشد و تثبیت اقبال و دلات کشته بر کوبی
 را ناطق بود و رعیت و بر اطمینان باشند و دوست دارند
 باید که رابع که دلیل شکست و صاحبش نیکو حال بود صاحب
 کتبه یا تعلیم کوبید و درین شتر باید که زحل که کوکب شکست در
 فرج باشد و تو کجالی بود و طالع طبری کوبید اگر کسی طالع نامی
 در شتر رود و باید که کجانه و تا قمرهای سناری است و شتر
 را قطع کند پس طالع موافق روز سعدی برود و در روز

در هر پیرونی توخت کند تا قریب پنج تمام برود و آن پیرونی
 در پیش را کلی خوانند و پیرونی ناندی را اجزوی سلسله طالع
 بنام و احیاء و مواقی اذرت باشد و اید چنانچه خداوند بفرماید
 مسعود باشد و محذورات وی چهارده است انشا الله که
 در هیچ منقلب باشد خصوصاً که غیبی متصل بود - روز افزونی
 که خداوند ثانی تحت الارض باشد که آن دلیل خوف است
 و شواهدی بود و هیچ مقصود حاصل نشود و اگر بودی در
 فوق الارض نیز نشود ایستد باید که بگویند غرق الارض
 متصل بود تا دفع آن غایب بکند - نشاید که خداوند ثانی
 راجع باشد تحت الشاع یا مقیم که آن دلیل کم نفوذ بود
 پیرونی زشت باشد - نشاید که ماه بر محل متعارف باشد که آن
 دلالت بر مضرت کند - نشاید که ماه یا خداوند ثانی بود که
 کار فرود بسته کرده و نشاید که خداوند ثانی با عطا بود
 و مریخ بوی نافر از سابع که آن دلیل جرات بود و اگر
 بجای مریخ زخصل بوده دلیل مایع شدن آن و تعویق مهلت
 بود - اگر مریخ ماه در قوس بود یا نافر باشد یا ماه از
 قوس دلیل مضرت بود از آتش - نباید که خداوند

دوم در چهارم باشد که هر یک باشد خصوصاً که غیبی بود و پیرونی
 اگر صاحب ثانی در نیم بود و بر مقام کند و از پیرونی رود
 اگر خداوند دوم در ششم باشد و خطره کار فرود بستن بود
 نشاید که ماه در چهارم بود یا با خداوند چهارم - نشاید
 که صاحب رابع در طالع بود که سپاسد باید باشد و در کار راک
 سلطان آخر کند از آنکه صاحب وسط است و در چهارم است
 یا خداوند رابع در ششم چه آن دلالت کند بر آنکه شغل وی
 با تمام نرسد و رعب فرانی وی نبیند - اگر کمتر از آن صاحب
 اختیار است نشاید که صاحب نهم در طالع باشد و صاحب
 ثانی در تاسع مگر که خواهد بود و از آن شد پیرونی رود
 اعلم بالاعواب **در بیتان لوبک و اکابر** شروط طالع و بی شش است
 باید که طالع هر برج ثابت باشد خصوصاً اسد - باید که قمر
 در شرف باشد و بستار نامی بعد متصل باید که خداوند
 طالع بستاره بعد پیونده و اگر خداوند طالع بستاره بعد
 باشد بهتر باشد - باید که قمر زاید النور بود تا کار بر برادر
 رود - باید که خداوند وسط است و خداوند ثانی را هم موی
 باشد و اگر قمر مریخ نافر باشد منظر مودت از جایگاه می موی

۵۵

سپاه سپندیده بود و مجذورات وی و دولت اندر باید
کرد از بعضی نور مستر که نیامی ارد - نشاید که نخست
طالع و خد او دشمن و دشمن و صاحبش و خد او خد خانه
ناظر باشند و درین چهار صلاح حال کو آید که پیش روی
میرود و ملا خد باید کرد و صاحب طالع خد او خد امین را صاحب
احیار را بوی متصل باید کرد و اگر بجای میرود و پیش از
باب حاجت بفرج باید داد و اگر کسی که در رفت از کلانست
اگر رعایت کرده شود غایب و بسیار دهد **حکومت و ادارت**
نخستین اگر امیر است از خواص پادشاه و اگر کمیت از خدام
او که با اوست خواهد نشست حکم همه یکست و درین باب طالع
باید کرد که در جبهه یستر و لیت بر علی او و در مغرب بر مال
ششم و هفتم بر مغرب و نبد و قبال و طالع بر غنیه و سالیانی
و دوازدهمین بر ششری که مقصد اوست و برج خمر بر شش
او و دهم بر دهم و سیوم بر اصد قای او و حال خد او
بر عالمی که آن شهر را باشد و حال او و خراج او و ختم
بر طالعی که بوده است و درین شهر پیش ازین و ششم بر جید
و ختم او و دوازدهم بر ستورانی و نبدگان او پس از آن

این حالات بر حسب معهود بخوس مواضع این احوال
بعضی از این بعضی باید کرد و فی الحقیقه درین باب آنچه
شرط کرده اند از جزئیات شایسته است باید که طالع
برج ثابت باشد - باید که موضع ششم برج ثابت
باشد که اگر خط باشد آن کار را ثباتی نباشد و اگر خد
جیدین باشد ولالت کند بر آنکه بار دیگر این عمل در پسند یا
کسی را با او شریک کنند - باید که خد او خد طالع در مغرب
باشد و طالع ششمین نظر نمودت - باید که خد او خد شش از
خمس و در باشد - باید که صاحب وسط است و خد او خد
شش و در خط سپندیده - باید که خد او خد خانه نویسی نکرد
بدوستی - باید که خد او خد قوت باشد و سیکو حال اگر
قر را سیکو حال شود که در طالع ساقط باید کرد - باید که
صاحب رابع خوب حال باشد و ناظر بود بعهد در اصلاح
یا زو هم و خد او خد او سخی پنج باید نمود تا مرادش بجای آید
و خراج اسان بدست آوردی اصلاح باید او را اگر که از
طالع بهره دارد و چون خد او خد مدد دلیل صلاح فسادست
او باشد و خد او خد و دلیل حجاب و ثواب وی بود باید که

سهم الساده و خداوندش نیز میگویند که این دلیل
نفع تمام بود باید که خداوند وسط السامه می باشد که
ان دلیل قوت زیادتی جاده بود اگر خداوند طالع نیز معلوم
بودت قاعه نیز معلوم باشد و زاید بود در نور و دلیل
بود که مدت در اندر ان حکومت باشد باید که خداوند
طالع بودت بخداوند یا نیم کرد قاعه مال باسانی است و
باید که خداوند یا نیم از نظر نخست دور بود که
ولات بر احباب رای کند و نظر خداوند ثانی بصاحب
عادی عشره دلیل سهولت خراج و سپاری ان بود و
مخدورات وی ده است ان یک صاحب عشره
ناظر باشد بعد اوست بر سیزده اند که خداوند طالع
بصاحب ششم کرد و ان یک که قدر ثانی عشره سال
باشد یا ناظر بخداوند این دو بر یک که ان دلیل که شاری و
نید و حبس باشد و حذر باید کرد از آنکه خداوند دو از دهم
بخداوند طالع پونز دور و قبی که خداوند طالع در قبی باشد
که ان نیز دلیل حبس و قید بود و احتراز کند از افعال
خداوند طالع و صاحب عشره بخداوند راجع که ولایت بر

رودی

رودی غریب کند و نشاید که قدر در حد استقبال باشد که مخالفت
و منازعت پیدا آید و شاید که خداوند خداوند قریب باشد
و نه خداوند طالع که ان دلیل که اجماع رحمت و نصرت
است و باشد از وای خداوند که از بودن ماه در قید
خداوند است که ان دلیل که رحمت باشد بر سیزده از بودن
صاحب طالع در وای یا موقوف با بودن قدر سبب که ان
دلیل نیست و حبس باشد و ان یک که در جای وسط السامه
باشد که بنایت ناسپندیده بود و است نخستین از مملکت
و است و طاعت وی سبب است باید که طالع برج
آفت باشد حضورها اگر حاجت از سلطان خواهد و در برج
جیدین جایز داشته اند باید که قریب باشد از جیدین
باید که ماه متصل باشد بعد و باید که صاحب طالع نیز بعد
پونز و باید که ماه زاید بود در نور و عدد و صاحب باید که
ماه در طالع بود و گفته اند اگر در نور بود در وسط السامه
بود باید که ماه ششانی باشد بود باید که صاحب طالع
مقبول باشد از صاحب عشره باید که صاحب طالع
ناظر بود بودت اگر ماه بخداوند پت خود پونز و حاجت

۶۱

بهر آنکه در روزی که در آن باید که قریب به متصل بود که آن
بعد مستقیم بود و از این در سیر تا کار برادر ادب باید که
با صاحب طالع یا متصل بود باید که ماه و نجات خود کرد از
عاشق یا باطل بود که آن دلیل روا شدن حاجت باشد
باید که ماه یا شش عشره یا خود ناظر باشد **نظر** خداوند
چنین به برین و طالع دلالت کند بر روا شدن حاجت و
برادر سیدان باید که سهم الرجا در موضع نیکو باشد
در طالع و در عادی عشره اولی بود باید که صاحب طالع
متصل بود بیکو که دلیل آن بزرگ باشد که محتاج است
چنانچه ملاطین را بشنود و زرار را بشنود و علی بن
نقیس **باید** سهم الرجا در عشره بود **ط** باید که
در بیت الرجا بود و شتری اولی بود **ط** باید که میان
صاحب طالع و صاحب یازدهم قبول اتصال باشد
مجموع **ط** باید که صاحب طالع به بر نوبت ناظر بود از
موضعی نیکو بود تا کار برادر برادر **ط** اگر این حاجت
خواستن بقصد نوشتن باشد سعادت عطا در مطلوب است
اتصال او بصاحب طالع و عاشق دوستی **ط** باید که صاحب

و خداوند

دند و شش که در قیل بقصد از مسعود باشند **ط** باید که صاحب
سایع طالع ناظر باشد بنظر سیدانه حاجت روا شود بیکو
ط باید که کوهک که قرائن و منفرد شود بیکو که قریب به متصل
بیکو و نظر ثبوت داشته باشد تا آن مراد برود و خوشی
برادر و نظر کند پس کمر از ثبوت باشد و در نظر ترمیم و تعبیه
اگر چه حاجت برادر اما بقصد و عبادت **ط** اگر قدر طالع
ثانی عشر باشد بر جمع سعدی و در بر جمع **ط** بود حاجت
برود و در آن کرده و در دوم و بر تر روا شود اگر طلب
عمل میکند باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد
و نزد یک استقبال در سایع تا کار برادر بود **ط** باید که صاحب
طالع مانع صاحب سایع بود **ط** باید که صاحب حاجت که
کوهک الغرض است مسعود بود **ط** باید که او را در بر جمع
الطوبی باشد **ط** باید که او را بعد از نوبت باشند که آن دلیل
یا ثمن مراد باشد **ط** باید که شش عشره یا ماه یا سعدی
و شش عشره یا آن سعدی یا ماه بود تا آن حاجت در ساعت روا
شود **ط** باید که خواستن حاجت در ساعت کوهک سعد باشد
یا عطا در مسعود **ط** باید که صاحب ساعت در وسط است

کسانی که این زود و زود است و حاجت باشد باید از این
 و نه که بر مزاج مریخ و زهره اند و یکی از او باشد
 باشد با بسم الله و در حد و رالی طالع باشد
 باشد در حدود یک بشر علی که سعدی در پیش آن ظاهر باشد
 که آن ولایت بر حصول مراد و مقصود کند بر یکدیگر
 و بعضی و محدود است و می جفت است این که قدر قیاس
 طالع باشد - رود آنکه عطار در ضعیف و بد حال بود
 و متصل بر چهل که اینکس مرد و دود شود و حد کند از آنکه
 متصل نیست که آن دلیل شقت و عذاب بود و بر مزاج
 سقوط است از حد او و خاندان خود که آن دلالت بر
 دشواری کار و تعویق هم کند و حد کند از آنکه
 صاحب طالع که مهم ساخته کرده و حد کند از آنکه
 حاجت راجع باشد یا منحوس بود که آن دلیل خیریت
 باشد که اینان درین باب سخن دارند و آن است
 که چون آفتاب در میزان بود و قریب می متصل مقصود از
 ایشان حاصل شود و زحل در حمل از دوسا و مشتری در
 جدی از قضا و زهره در سنبله از و عطار در حوت

از دهران

از دهران و مریخ در سر طالع از ترکان و قبی که این که
 مانده باشند که بهبوط ایشانست و قریب می متصل بود و است
 بر رود باشد حاجات و در وقت ماند مقصود و دشواری
 حاجات و تعویق امور و عذاب ماندن که با جبرش در طالع
 می ده است باید که قدر مریخ این باشد خصوصاً در حمل و حوت
 و صاحب سر السرا بر مریخ باقی نیز در او است و حکیم
 مردان الحلی آورده است که قدر خانه های مریخ باشد
 که نبضت است بدیه است اما بشر علی که زحل متصل مذکور است
 که قدر در سر طالع باشد یکی از حدین که در جعفر مودت که آن
 دلیل نریا دنی احاطش بود باید که قدر در سر طالع
 وقت بود باید که اگر قدر در حوت بود زهره چون در اکمال
 مطلوب بجا می آید باید که طالع وقت یکی از بروج این
 است باشد اگر ماه در عقیب بود باید که متصل باشد مریخ
 جعفر مودت که آن دلیل نریا دنی احاطش بود و مریخ نیز
 یکی از او باشد که آن دلیل نریا دنی احاطش بود و باید که حدین
 در او باشد باید که صاحب طالع و قدر از خوشه ها
 پاک بودند باید که سعدی طالع ظاهر باشد در سر السرا

ایوب در برجهای ارضی جایزه داشته است و صاحب
السر در اینم گوید که در موت عطارد و مشتری نباشد
نشاید و باید که متصل باشد بساترکان ابط یا مشتری
بر ارجع تا موی در بر روی و کم براید و باید که خدا و طالع
مستعد بود از وسط آنها بود الارض و بهتر آنکه قدر قدرت
باشد برنج و از زحل با قط و باید که قدر بعدی از او باشد
و باید که سعدین را داده طالع باشد تا زین نرسد اگر
قدرت اشعاع نبود باید که از اقاب ساقط بود تا نوره
بنی را نوزد و باید که قمر از قمر انور باشد تا موی کم از
در محدورات وی است که قمر اقاب سکر و در برجهای
کثیر الشرب باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی **افق جدید**
مشرطیات وی حج است و باید که قمر در خانه های زیر
برنج یا خانه شمس یا خانه خود بود و از یخچل ثور و عقرب و
سرطان بهتر است - باید که طالع وقت یکی از برج
ثابت باشد الا در اول از منقبه سر طالع نیز جایز است
و باید که ماه زاید باشد در نوبت در حساب و باید که متصل
باشد بساترکان مشتری که این ستاره در حساب زاید بود و باید

که صاحب

که صاحب طالع مسود و قوی باشد و طالع ناظر که انلیل
طالبت موی است باشد و محدورات وی چار است
و حد رکند از آنکه ماه در جوزه او بود بجبت ناخن دست دارد
جوت باشد بجبت ناخن پای و آنکه این برج جای قمر است
بجبت است که دست منسوبت برج جوزا و پای بجبت
و بودی قمر در برجی که جنوب بعضوی باشد ناخن است سرانند
این را بدان عضو خنجر بعد از این باید و درین چهار بود
قمر در میزان و در لوز کوه است - نشاید که برنج معارف بگر
باشد یا در طالع بود که خطر بریدن گوش است از ناخن بود
حد رکند از معارف نه ماه بر حمل عضو صا در برج جوزا که
مخاطره بود و زحل در طالع وقت همین حال دارد و در
نباشد که ماه بساترکان راجع بودند خانه و سبب بود
که ولایت بر آنکه افقی در ناخن پیدا **نار ب کرمش**
مشرطیات وی همین مشروطات ناخن جدت و آنچه خانه
است باید که قمر متصل باشد بطالع و مشتری یا زهره و
یکی خانه های پیش باشد و محدورات وی نیز همانست الا آنکه
درین چهار قمر در جوزا و جوت شاید و در حمل جایز نمود **افق جدید**

برای مشروطات و می خست باید که غده در بر جی باشد
 که منسوب بدان عضو نبود که این بدو برود غلات و درین
 همانست که خواجہ در شرح ثمره آورده است که چون قمر
 در برجی باشد رطوبات بدان منوجه بدان عضو گردد و که
 بدان برج باشد و غده رطوبات آفتاب منضم خواهد گشت
 جراحت رسانیدن با حصول رطوبات با قوتی و آفتاب
 بعضی جود می بخیزد و در رساله سوابق در این سبب
 که منسوبست بجل و کرون ثور و جنس منسوبست بطلح
 کردن بانی آنرا و گوشتی را که گوید که اگر در شمال
 آن برج باشد با قمر این بر و برون روان باشد باید که
 ماه ناقص النور باشد و از نحو سس سلیم بود باید که حاصل
 باشد بیشتر و مشتری فوق الارض باشد الا در روز آرد
 در حشرات طبری اده است که زهره درین سبب بهتر از
 مشتری باشد خاصه وقتی که زهره بطی اسیر باشد باید که قمر
 با قمر باطل باشد و نور از ویست بول کند که آن دلیل
 کند بر زودی صحت باید که یکی از سعدین بر طالع وقت
 باشد و محذورات وی سه است انشاید که ماه مغایر

اقبال باشد نباید که قمر ترسیع و مقابله بود که گوشت از آن
 سینه و از آن جراحت ضرر رسد و گفته اند نظر مودت میخ
 ضرر نکند و حذر کند از آنکه ترسیع باطل بود که دلالت بر غلبه
 اقیام این جراحت و برب صحت مناسبت کند و میگویند
 ۶۸ **صناعت از کسب مشروطات** اوچ است باید که ماه
 بیخ ناری بود باید که قمر با قمر باطل باشد مودت
 باید که ماه صاحب طالع صاعد باشد باید که قمر یکی از سعدین
 متصل بود به اتصال که باشد باید که قمر بر برج مجده باشد
 و بهتر آنکه مستقیم الطالع باشد و محذورات وی است که نباید
 ۶۹ قمر در برج ابی باشد و اندک علم خریدن سینه درین باب
 الا جالی نباید داشت که ماه از آن وقت که از اجتماع آن
 کرد و تا ترسیع اول دلالت کند بر عدل انصاف در معاملات
 و از ترسیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود باع و از
 مقابله تا ترسیع ثانی دلالت کند بر بیگونی احوال مشتری و از
 ترسیع ثانی تا مقابله بیکان باشد خریدن سینه درین باب
 اندک علم دلیل بیخ است و گویند که قمر از وی منصرف شده
 باشد دلیل باع و گویند که قمر در متصل بود دلیل مشتری اگر

را درین وقت انصراف و اتصال نباشد بطالع و خدای تعالی
 بگوید که هر دو دلیل اند بر فرو شدن و غارت و صاحبش بر خیزد
 و وسط استسا بر شمع و تالار شمع بر شمع از هر جنبی که باشد
 پس در خیزد و فرو شود بجای ملاحظه وین دلایل باید کرد و
 خواهد از آنچه بعد باید نرین ساعت از در خیزد آن فصل
 است شرط است باید که ماه در برج مستقیم بود که خیزد و
 نماید بسیار میرسد باید که قرار از انورده باشد
 باید که سهم السعاده در خانه شتری بود متصل به بعد اگر در
 وقت آمد بهتر باشد و خیزد و رایش از فرو شدن دفع بود
 باید که ماه بعد متصل بود تا در آنچه میفرمودند باید که
 دوم و صاحبش بگوید مال باشد باید که در برج از طالع
 بود باید که ملاحظه کلا و خیزد نی کند اگر برده باشد موضع
 قرار و طالع بر جی نشی باید کرد و اگر ستور خیزد و اگر
 ضایع و حقار بود از غنی و باقی برین جانش و هر که غنی
 در باب اول گفته خواهد شد باید که کوب ساعت معوض
 و خدای تعالی وی چهار است باشد که ماه در برج مستقیم
 باشد که خیزد و از زیان افتد باید که قرار جاده و نباشد
 که خیزد

که در وقت برخاست انجام دهد کند و اگر قرار فصل انورده
 بود و متصل به بعد که خیزد و از زیان افتد و هر که غنی
 که در برج مستقیم باشد دلیل حضور و شعی باشد و خیزد
 نیز از انجام دهد و هر که در طالع وی ده است باید که
 ماه از سعدی منصرف باشد و بعدی متصل در جامع شعی
 گوید که قرار سعدی منصرف باید و غنی نافر و خیزد و
 بهتر بود باید که قرار شرف یا در شرف خود بود باید که
 قرار طالع برج مستقیم باشد تا در شرف دفع رسد باید
 که ماه فصل انورده باشد تا جانب باج راجع بوده باشد
 که آن دو کوب که قرار از یکی منصرف و دیگری متصل بدستی
 بهم میوند و میان باج و شتری موافقی باشد رضای
 جانش حاصل آید باید که ثانی و صاحبش معوض و هر حال
 باید که سهم السعاده نافر بود معوض و طالع بود از خوش
 باید که صاحب طالع در ویدی باشد عالی از خوش
 بگوید که راجع متصل بود باید که عطارد و سرخ اسیر بود
 باشد باید که قرار عطارد باشد و خدای تعالی وی سه است
 است باید که طالع و موضع قرار مستقیم بود که فرو شوند

زبان رسد نباید که عطار و تحت الشعاع یا بطی اسیر بود
 و حذر کند از آنکه قمر از سعدی باز گردد و جنبی شود و
 بر قول اصح الی تجارت در ستادن علم محبت و غریب دوستی
 پنج است باید که ماه و عطار و بر دو مسعود باشند -
 باید که ماه و عطار متصل باشند باید که بت المال و بت
 و خداوند هر دو سیکو عالی باشند باید که قمر در خانه
 سنبه یا قمر یا سمر طالع باشد باید که قمر در خانه
 ساقط از مریخ تا مراد عام بر آید و محمد و رات و می خندد
 اینجا باشد علم محبت و غریب دوستی مشروطات و می چار
 ده است باید که طالع برج ذی حیدرین باشد - باید که
 این کار در ساعت زهره کند خانه در روز شنبه باید که
 زهره عالی باشد از نجوم ستاره باید که زهره ناظر بود
 طالع و قمر باید که زهره خداوند طالع باشد و باید
 که زهره متصل بود و عطار در صلاح حال عطار در
 باید کردن که در همه علمها مدد و معاونت است اگر عمل بر آ
 و نکور کند طالع و خداوند شش باید که بت و بت انان
 مؤلف است چون غریب خواهد کرد برای کار سیکو سیکو

ان کار از آنکه ام ستاره حاصل شود و یکده ام غصه تعلی دارد
 پس تو بهم ان ستاره را بر ان عضو مسلط باید کرد و
 حاصل کرد و هر چند و هم قوی تر بود کار زود تر بر آید و
 سخن اگر چه در علم نجوم و احیاء رات ندارد اما چون کار
 احیاء رات خدا آورده اند بنا بر تقیبت این و نکور کند شود
 و دلیل کفر که غریب در حق می خواهد کرد باید شناخت تا
 اگر ستاره می نکور بود ان کار در ساعت ستاره مؤلف
 کند و اگر مؤلف بود در ساعت ستاره نکور کند که زود تر
 ظاهر و دیگر باید که دلیل غریب کند و قوی تر باشد از دلیل
 آنکه که غریب برای اوست تا کار بر مراد برود باید
 که قمر در انحراف طالع باشد یا اول نور و یا ز سنبه و صاحب
 بر امیر اگر گوید بهتر از همه است که قمر در منزل زهره باشد و باید
 که قمر و زهره بود از برج مقلب عمل برود و قمر ساقط
 و مقلب کند و در وقت نیمه باید که اقیاب مع راس باشد
 و با بر مظهر گوید که قمر با زینت باید درین نوع از علمها و این سخن
 از غزالی عالی نیست و محمد و رات و می چار است انان که
 این عمل در ساعات و ایام زحل و مریخ کند - باید که غریب

و اگر چنین نباشد فوق الارض یا متصل بعدی که تحت الارض باشد
 باید که خداوند طالع و رب بیت قرین تحت الارض باشد
 باشند یا متصل یکدیگر که تحت الارض بود و بهتر است
 که قرین خداوند طالع در وقت الارض باشند و باید که
 آن شخص منفرد بود و بعدی متصل که کار همراه داشته شود
 و محذور است و بهتر است آنکه قرین طالع با صاحب
 طالع بخطر خداوند ظاهر باشند - بنای که قرین با صاحب
 طالع باشد خداوند غایب و بر وسط آنها باشند که آن طالع
 ظاهر شدن باشد **نام نوشته** منوطات وی هست
 چیز است و کوشیار گوید که طالع اگر بی باشد که خطر را
 در آن نصیبی بود - باید که قرین در یکی از بروج منقطعه
 باشد که خطر در آن طالع یا منقطع خطی بود و اگر آن
 منقطع نشود باید که ماه بار بیت قرین خطی از خط طالع جدا
 باشد که خطر در خط خویش است باشد و اگر در سبب بود
 بهتر بود و لالت کند برایش مراد و رسیدن مقصود و باید که
 طالع و صاحبش از نحوس سالم بود و باید که خداوند طالع
 در وسط آنها باشد یا روی بوسط آنها و یا متصل بود

نام نوشته
 قرین طالع

بصاحب

بصاحب و وسط آنها باید که خط در مشرق بود و مستقیم از
 باشد و مقبول از خداوند خانه خود - باید که ماه یا خط در جنوب
 بود یا متصل بود و صاحب یوب گوید درین چهار آن بهتر بود
 قرین از اقبال برگردد و بخطر و چون دریا از خط در مشرق
 شود و با صاحب متصل کرد که بسیار خایده رسد و اگر نامه
 برای حاجتی می نویسد باید که ماه متصل بود و آن مستقیم
 آنکه باشد که خوب آید است و مقبول بود از آن است
 چنانچه نامه سلطان را باید که با اقبال متصل باشد
 و نامه شاه را بیشتر و باقی برین قیاس - باید که
 دلیل از جهت و امتزاج و سایر مناسبت و در شهر اولی
 این بود که ابتدا نامه نوشتن در آن کند که ماه در جبهی و حدود
 خط در باشد - باید که ماه از اید النور و اقبال باشد و باید
 که قرص ماه بود در شمال یا نامه بخوبی رسد و باید که او را
 از نحوس پاک باشند و سود بیش از ناظر خصوصاً طالع
 باید که قرین در بروج مستقیم باشد - باید که قرین سیر باشد نامه
 زود تر رسد خط بهتر آنکه خداوند طالع سعدی بود و در
 باشد ناظر سعدی و دیگر - باید که خداوند طالع بصاحب طالع

نظر باشد بموت باید که این عمل در ساعت زهره بشتر کند
بشرطی باشد که در طالع نهند یا وسط الساعه باید که طالع
معدی از حد و مسود بود و حد عطار و سکو تر باشد که بآ
که قمر و عطار در هر یک در وقت می باشند یا در باین اکثر این
مشروطات کتاب و تعلیم و محاسبه را بنایت پسندیده
و محدودرات وی هیچ است است بد که عطار در راجع باشد
یا تحت الشعاع یا نحو سس که آن دلیل ثامت و علامت بود
درین کار نشاید که در یکی از او اوجش باشد که آن دلیل
نوقت و تعیین بود و حد کند از ساعت زحل و مریخ
که کار بر مراد نرود و نشاید که قمر تحت الشعاع باشد که
ناممکن بگنجد این نرسد بعضی گفته اند بناید که ماه و رخانه
مستری باشد و سران که ظاهریت رسول خستاد
درین اخبار و در حال سیکو گاه داشتن باید که حال رسول
در پرا که بر اخبار مغربست و بجای او ذکر خواهد شد
و دوم حال مرسل رسول و مرسل الیه اما مرسل دلیل وی
طالع است و صاحبش و آن کوکب که قمر از او برگشته بود و
دلیل رسول نجم طالع است و خداوند شش و قمر و عطار

و دلیل

و دلیل مرسل الیه میم است صاحبش و آن کوکب که قمر و عطار
و آن کوکب که در آن گشت است و شش طالع است که دلیل
فرستاده قوی باشد اما مشروطات جزئی و می یانه ده است
باید که قمر متصل باشد بکوکبی که مرسل الیه با او ثابت دارد
چون شترن و زرد و عطار از هر طالع شیخ و دامقین را
و باقی برین قیاس و نظر قمران کوکب بموت باید از خانه
یا شرف خود باید که قمر و آن کوکب که نقلی بر مرسل الیه دارد
هر دو مانع بر معبود باشند و از نحوس سالم باید که قمر
در یکی از محل و جوز او سر طالع و سنبه باشد که پارسا رسیده
بود و در ثور و اسد و میزان و قوس و دلو میان بود و در
جواقی باشد باید که طالع وقت برج آبی باشد باید که قمر
قمر برج ستقیم طلوع کند باید که قمر متصل باشد بزهره و یا
که قمر در حساب و نورزاید بود باید که او را طالع از نحوس
پاک باشند باید که خداوند طالع و ماه و عطار از نحوس
سالم باشند باید که عطار در وسط الساعه باشد مسعود و قوی
حال نا باید که صاحب طالع بر صاحب صاحب تعلی باشد یعنی
در دهم یا نهم وی باشد و محدودرات وی دو چیز است

نشد که قدر در محراب و جبهی باشد حضور صاحب اتصال کتب
 باید که قدر در و بال و سبب بود یا در موضع ضعیف حال بود
 فرزند کتب اوان مشروطات وی در او زده است باید
 که طالع وقت برج نسبی باشد خصوصا خانه های عطارد
 باید که طالع و صاحب جنس بری باشند از جنس باید که
 خداوند طالع متصل باشد بعدی در وسط اسما یا حادی
 عشر و باید که ماه مقبول بود از عطارد و باید که خداوند
 خانه عطارد و طالع باشد و باید که صاحب قمر
 نجده او نه خانه عطارد بخونند و باید که خداوند خانه ماه
 ناطق باشد تا کار تعلیم باسانی از پیش رود و باید که
 و عطارد در هر دو از کتب ساقط باشند باید که قدر
 زایه انوار باشد تا در و چیزی اموزد و باید که عطارد
 مستقیم و مشرقی و صاحب بود ما بهتر است که صاحب
 طالع در حاشیه باشد و مسعودی بری ناطق و باید که قدر
 مقارن عطارد بود یا متصل بوی و مسعودی ناطق باشد
 بسیار زیاده بود و فرزند در کتب اوان که در وقت بر پیش
 مسعودی دارد و محدورات وی هفت است ان شاء الله

بر محل و مریخ ناطق باشد باید که قدر در مقابل و ربع اقبال
 باشد و در و انوار که قدر ششم و دوازدهم طالع الله خدا
 کند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط بود
 و نشاید که عطارد در سبب ساقط باشد یا راجع بود که از عظیم
 بگویند و چیزی نخواهد و خداوند کند از آنکه عطارد و تحت الشعاع
 باشد که فرزند از کتب حضور بود و بر سبب از آنکه قدر و بال
 باشد مستحضر و انوار که این همه دلالت کند بر آنکه فرزند
 در نواری خبری اموزد و ایم از کتب فرا گیرد و باشد
 چند امور مشروطات وی سه چیز است باید که ماه و خانه
 زهره و عطارد بود و در محل و حوت نیز جایز است باید که
 طالع نیز یکی از این بروج باشد باید که صاحب طالع نسبو
 حال باشد ناطق طالع و خداوند کند از آنکه قدر در خانه های و مل
 و برین و محراب و قوس باشد خصوصا در نیمه اخر قوس که
 چیزی نیاورد و نقل و تحویل کردن و باید که اگر مخان خرق کنند
 در چهار میان سفر و میان نقل کردن از موضع موصی و
 از کل یکی و بعضی این را بکنند و میگویند برگاه میان سفر و
 میان انتقال نقل از یکی فرق باشد پس باید تا به حرکتی که شد

اجتناب از سفر نماید که در بکجه ایستار مثل و تحول باید کرد چه حرکت او
در ملک او باشد و بر هر قدر بیشتر و طاعت وی تازه است
باید که قدر در ثواب و اندوخته و حوت باشد که غایت باشد
است و در باقی بروج مجتهد میانه بود باید که قدر غایت
خانه او بود چنانچه باید که در سیوسوم باشد باید که در
النور و العبد بود باید که صاحب ثانی از نخستین دور
باشد و مقبول از خداوند خانه خود باید که قدر غایت از خانه
خود متصل بود بود که آن سبب کمال اجتناب بود و باید که
طالع و صاحب و صاحبان ایشان از نخستین که باشند
باید که ثانی و ثامن و خداوند ایشان نیز معبود باشند و آنقدر
نخستین مبراط باید که صاحب ثانی در طالع باشد یا در سطر
السیا یا در بیت الحجاب آن کسی درین کار غایت باشد
بهر آنکه معبود در رابع باشد که آن دلیل باشد بر او باشد
باید که در رابع هیچ ثابت باشد خصوصاً ثواب و سده که آنست
بر نفایس آن مکان کند باید که صاحب طالع در هیچ
ثابت باشد باید که سعدی طالع یا و تد نظر کند یا صاحب
طالع از غایت باشد باید که یکی از سعدین در رابع بود

و اگر

و اگر زنده در رابع بود و مشتری در حاشیه غایت کار باشد
باید که اثناب از نخستین که در مکانی نیکو افتاده باشد
از طالع باید که کوکی که ماه بدوی میزند شمال باشد و شمال
و زاید در نور و عدد و محدود است وی هیچ خبر نیست باشد
که قدر در محل و سطر طالع میزان و غریب و جدی باشد
نباید که غنی طالع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی نظر غایت
کند و روان شود که غنی در چهارم باشد یا چهارم یا ظر که
آن دلیل رنج و طالع بود و قدر کند از آنکه در ثانی غنی باشد
که هم غنی اموال بود و بر سیزده از نخستین طالع و صاحب
و قس در رابع و صاحبش و اثناب که در نخستین
دلایل خطر عظیم باشد **در رابع و پیشگویی** اثناب و سطر و طاعت
وی غنیست باید که عند الارض که تعلق بمواضع سکون دارد
برج ثابت باشد باید که معبود در او نادر باشند خصوصاً
در رابع باید که خداوند آن او نادر مشتری باشند و زاید
در سیر و صاحب در شمال که این دلیل نظام کار و دوام
ثبات باشد و درین مسکن شادمانی روی نماید و باید که
بعود پیوسته بود و زاید بود در حساب و صاحب و صاحب در شمال

۸۲

روی در شطال باید که طالع و خانه در شطال باشد
 باید که صاحب طالع بقره نظر بود باید که نرسد به وقت
 بلکه که کند و محمد و رات وی دو است اینست پیر جهان
 هیچ منسوب بود که تمام است خط بود چون غرابی در شست
 و در آمدن دزد و حریب و شست و امثال این است
 که در این منزل منسوب بود که سبب تباهی و فساد آن جای
 نزل و شست و مانند آن درخت نشاندن در شطال
 می باشد است باید که ماه در برج این بود یا خالی
 کوشبار کوید طالع و خانه ماه برج در برج این باشد
 حوت اما حکیم سجری گفته که قدر برج ثابت باید
 بهترین برجی از ثواب ثور است انگاه دلو صاحب
 گفته کوید که قدر برج در از طالع باید تا آن درخت
 از شطال تمام باید و آن برجی ثابت باید تا ثانی داشته
 باشد و طالع نیز برجی ثابت در از طالع باید باید
 که ماه در طالع باشد درخت زود بر آید باید که ماه
 متصل باشد بعدی که سعد در طالع و یا حشر یا شرف
 بود تا درخت بنگو ببالد و ثمر او بهتر بود باید که خداوند
 طالع

طالع شرفی و صاحب بود که دلیل نرسد در شست است و زود
 بار کوش است و این وقتی باشد که طالع ناظر بود که اگر
 ناظر نبود غایب و ندید و اگر شرفی باشد شرف بود باید
 که زحل نوری حال بود و در وقت باقی و او را در طالع یا خانه
 برجی باشد که آن دلیل شهادت بود و طالع درخت باشد
 و در ر سایل موافق نزل در موقوفات برج سبب فکر باشد
 اگر ماه در برجی ثابت بود باید که خداوند خانه او بود
 ناظر بود از برج این تا در آن درخت خلی بدید نباید
 که ماه در طالع منظر نامی شود اگر است باشد باید که ماه
 بود نزل از شطال باشد پس باید که زحل در خانه یا
 در شرف یا خارج خود بود باید که قابل در شرف سعدی
 باشد و در برج هوایی و ناظر بود طالع باید که رابع و
 حشر برود سعدی باشند باید که قدر زاید النور صاحب
 بود و در از شطال تا درخت خشک نشود باید که خداوند
 خانه ماه ناظر بود تا صاحب آن درخت از آن نفع گیرد
 همچنین بود چون صاحب طالع یا طالع نکرد باید که شرفی
 ناظر بود نزل منظر مودت از خانه خود یا از شرف یا از منظر

که او را از آن خطی باشد اگر قمر در ثور بود و بعد از آن
از ثلث باشد یا از ثلث باشد و آن درخت نفعی تمام بود
ح اگر قمر در برج باوی باشد و بعد از آن درخت زودتر
بر آید و بهتر باشد و میوه بیشتر و اگر در حقیقت باشد
ان معلوم است چون غرض و جزو مانند آن اولی آن باشد که قمر
در برج ثابت باشد خاصه ثور و دلو و طالع نیز یکی از ثلث
بود و صاحبش میگوید حال که اگر در حقیقت باشد که از ثلث
چون سر و دوزخ و مانند آن باید که قمر در برجی باشد تا بیک
اید و چند درات و میوه بیشتر است آن یک فصل متصل باشد
میگوید باید که تمام قمر درخت بود و قمر و حال صاحبش
نباید که متصل باشد به برج یا اقاب تخفیف از برج ناری که
ان دلیل شک شد درخت بود از این انی و آن یک فصل
خانه ماه منجوس بود و نیز یکی از منجوس که صاحب آن
از میوه پس بکن که او را بفروشد و نباید که صاحب طالع
نیز یکی به جز باشد که آن درخت در شش زنده است یک
خداوند خانه ماه منجوف باشد که نشاند درخت را غفل
رسد و خداوند کند از نخوت و سقوط صاحب طالع اند

طالع

طالع که صاحبش از آن درخت بر نخورد و خداوند کند از نظر
برنج و دیگر که باشد که بسیار باشند و بود و هم
باید دانست که خوب ثور است و شش آفتاب است و
جودی است و زودتر منجوس گوید که شش جودی است و درخت
نشاندن ثور است پس بصلح او و در آن هر یک از اینها
از شراط کلی باشد اما شش و طالع جودی است باید که
طالع از جودی بود و فکای بهتر باید که خداوند طالع
در برج منقلب بود باید که صاحب طالع بری بود از ثلث
و از طالع بود طالع و بخداوند خانه خود باید که ماه در برج
بود حصصا در سلطان و در جودی نیز میگوید باید که ماه
زاید بود در مدد و حساب و باید که قمر از تحت الشعاع و
بود و از منجوس سلیم باشد باید که در ابع و خداوند می
سعد باشند باید که صاحب طالع زاید النور بود و طالع
طالع اگر ریاض و بقول کارد باید که شش درخت باشد
متصل نیز به تا بهر ادا و بر آید و در اختیار چیزی که رنگ
رومی دهد چون زعفران و مصفر پس معنی ریاض
باید کردی اگر قمر در برج باوی باشد و میگوید بعد متصل

رستنه بیاورد و بهتر باشد و محذورات وی چهار خشت
است که قمر تحت الشعاع بود که آن محم تبا شود و آخر
کوه درین اگر قمر را بوجی انصافی باشد هیچ ضرر
نماید اصلاح نیاید و منفعتی بخند او نکشت نرسد - نباید که کوه
را با صاحب طالع نظری باشد که آن دروغ را افت
و نباید که زحل بقر متصل بود و بطرحه اوست که هر چه بکار
بروید و نوزادها که پذیرد و آنست که قمر بر پنج کوه و نظر
که بود که آن کشت از بی ابی تبا شود و قزنبه بر کوه
مشروقات وی پنج خشت باید که ماه در برج کبیرا انوار بود
و آن شش ابی و جدیت و زعم بعضی نیز آن نیز بسیار
فرزند است - باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد
باید که صاحب طالع بکوه حال باشد و بطالع ناظر دایره
که سعدی در رابع باشد یا در خامس - باید که صاحب
خمس را با صاحب طالع اتصال قبول بود و اگر کوه
چهارم نیز بطرحه اوست که در غایت کار باشد و محذورات
وی دو است - است که کسی در طالع بود یا وند و صاحب
در وند الارض - نباید که قمر تحت الشعاع بود و در طریقه

محم قزنبه

محم قزنبه بر کوه ستر و باید که خدایان مشروعات و محذورات
باید که قمر تحت الشعاع بود که آن پنهان باشد - باید که کوه
در وند الارض برود و مسعود باشد و باید که قمر کوه را
ناظر بود و محذورات باید که خدایان حاشه و صاحب هر دو
باشد ازین برین - باید که صاحب ثانی قمری حال باشد و محذورات
و متصل بخند از وند طالع اتصال محذورات آن ال مصالح نشود
باید که قمر در بروج قطب باشد و اگر بر ثلث زحل بود
بکوه بود - باید که خدایان حاشه المال حسبی بود و اگر
وند الارض بود و محذورات ثانی و وند باید که قمر کوه
خاند از وند طالع و ثانی سنجس باشد - نباید که
قمر در عقب و قمر سنجس باشد که پسندیده نبود و قزنبه بر کوه
در وند مشروعات وی سه خشت است - باید که قمر صاحب
طالع متصل باشد بلیل زمین اتصال قبول - باید که صاحب
ساعت نیز بلیل زمین برسته بود و محذورات - باید که سعدی
در وند باشد و محذورات سنجس است در وند که سنجس
بود یا با نعی بداید و محذورات وند ستر و قزنبه بر کوه
وی دو است - باید که قمر یکی از سعدین یا بطار مسعود و متصل

در هر مصلحت او بود که قدر برج متعلق باشد و در هر مصلحت
جایز است و محذورات وی خلاف اینها بود و بگویند
باید که از نصف شترهای که او دلیل است برج
مال نبود و صورتی واقع شود وقت با شرف مشروط
وی هفت است باید که قدر در محل و میزان و بعدی باشد که آن
دلیل بود بر زیادتی شط و بقای قوت - چند باید
تا قدر متصل بود بر هر که آن ولایت بر حرف و زیادتی شتر
باید که ماه ظاهر باشد برج منظره و سستی که آن دلیل بود
توت نام از شتر که قدر منصرف بود بر هر مصلحت و محسوس
نیز شاید که قدر با شرف متصل بود دلیل بود بر دیگر احوال
رفت کردن و از یاد محبت و کثرت لذت و اگر در
فرزند پیدا باید که شتر در برج عقیم باشد که آن چرا
بر آمد و سبب است و طالع نیز برج عقیم باشد و شتر از
سعدین مافیه را اگر قدر در جزا بود لذت زیادت بود
مفوضا با نظر شتری بگویند حال و در برج بادی نیز همین
خاصیت بود اما در برج آتشی زمان لذت زیادت بود
و طریقی و شط و پنجاه و محذورات وی دو چیز است آنجا

که قدر

که قدر برج متصل باشد که آن ولایت کند بر سستی و نقصان
است نباید که در مصلحت باشد که آن دلیل نباید و خلل بود
طلب فرزند کردن مشروطات و بیافریند است باید که قدر
در برج کثیر الولد بود چون سرطان و عقرب و ثور است
که طالع وقت یکی ازین برج بود باید که قدر برج ظاهر بود
بودت در شتر که قدر از سعدی منصرف باشد و بعدی متصل
باید که سعدی در طالع یا وسط است یا پست الرجا بود و باید
که صاحب خاص صاحب طالع ظاهر بود بودت در باید که
صاحب خاص طالع ظاهر بود بودت باید که قدر در تمام
بود و صاحب خانه پیش بوی طالع صاحب بران افغانی
بهر است که اعیان در جزایا سرطان بودی اگر قدر
نیزه خواهد باید که شتر در برج بود در شتر شمس و مافیه
و صاحب پست قزوین و سعدی خاص در برج یا ابراع مذکور
بود اگر انشی خواهد این دلایل در برج یا ابراع مذکور است
باید که در طلب مذکور عدد ساعات معومه مانده از روز یا
شب فرد باشد و در طلب مذکور عدد آن ساعات زوج بود
و طلب مذکور باید که در رابع اول روز بود که شمس زاید است

درین وقت نقطه بزرگتر در طلب است باید که در ربع اخبر
شب بد در طلب بنشیند و آن ساعت که کوب بیدار باشد در
برج مذکور در طلب بذات بر عکس باید که گذارد
خاند خاسن شرق باشد و سیکو حال او باید که طالع مستقیم
الطالع باشد باید که قمر از اخراق دور بوده و محدود
وی چهار است است باید که در درجات مختصر باشد
بناید که حد آن ساعت در طالع و خاسن بود چه چیز
از جهت اخراق و نخوت صاحب خاسن محدود
کند از آن و زهره که دلیل تباهی حال فرزند باشد
شیر را آن که در مشروطات وی چهار است باید که
ماه از خوس بری بود باید که زهره مستقیم بری بود
چون باید که قمر بعد و جنوب زهره متصل باشد باید که زهره
در ملک خویش محدود بود و محدود وی جهت و اخراق
زهره است باید شیر را که در مشروطات وی چهار است
چون است باید که ماه روز باشد از شمع آفتاب بصاد
درجه بعضی نمود درجه کشته اند باید که متصل باشد
بحد آن خاند خویش و محدود طالع و در کتاب گفته

المالوك اور دولت است که درین پیش از باید که فرزند او نه فانی
را ببیند مگر که نه او نه خانه وی اقبال بود که نظر این ملک
ببیند بود بود باید که نه او نه خانه را با صاحب طالع در
برج ارض باشد و یک حال بود باید که طالع کی از خانه
مشتی بود باید که راه در برج ابی بود مسعود بود و نه
وی اخلاص و انجاست و دیگر که گشت باید که طالع خانه زهره
کران و لاک کند که او دران فرزند بخوان فرزند هیچ فرزند
و دیگر از شیر باز نهند که که بهمان طبع مشروطات و می
چ است باید که راه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند حمل
و ثور و سرطان و میزان یکست و در جزا و بسند و دلو
میان و در باقی باید که قمر محصور پس العبدین بود
باید که طالع او را در نظر خویش پاک باشند باید که نه
از او با میل باشد باید که ستونی بر طالع کی از عین
باشد و اگر هر دو صد خبر نظر باشند اولی بود و نه در بر
وی و نه بر است است یک نه او و نشنش شمس یا و س و شمس
قمر طالع نظر باشند یا هر یکی از او را بود نه باید که
فرزند او نه طالع را با صاحب شمس و ماکس ثانی عشر نظر

بود که آن موجب رنج طفل گردد و یکی که غلبه کبد بر رحم
 غلبه کبد بر رحم از **دست** مشروط است و می باشد که
 تا طفل در رحم است باید که تر تر باشد و بیشتر از غلبه کبد
 شود و تر تر از جاذبه باشد اندک بهتر آنکه قریحه
 غلبه باشد باید که خداوند طالع و قریحه در بروج
 مستوی الطول بود باید که طالع نیز یکی از بروج
 باشد و سعی بود تا طالع و قریحه در ذات وی افتد و
 مشروط است که نزد **دست** و مشروط است
 شدن است باید که طالع وقت جزا باشد پسند
 اوایل توسس باید که طالع و صاحبش شود پسند
 که آن دلیل حسن تربیت بود باید که قریحه از مناسب
 پاک باشد که آن دلالت بر قبول غذا و نشوونمای طفل
 کند باید که قریحه صاحب خانه خود متصل بوده باید که قریحه
 یکدیگر را غلبه باشد بهودت مملود تربیت تمام باید
 باید که قریحه و پسرین العبدین بود تا دایه را بر تربیت
 بود و قریحه در ذات وی چ است است یکدیگر نیز مستحسن
 باشند خصوصا جسی که صاحب دامن یا راجع بود که

کودک

کودک را خط بود است یکدیگر در دوم بود که غذا
 پذیرد و جذبه از آنکه قریحه و پسرین را جسی بود که
 تربیت نیاید و دایه بر وی صبر بماند و در روایتی که
 و قریحه از طالع مافیه باشند که دایه را هم بود باید که
 راجع و عاقله به حال باشند و از طالع با صاحب
 مافیه که دایه و کودک هر دو را بد بود و پسرین در قریحه
 و قریحه کردن به آنکه در بین چهار چار تربیت از حیاط
 تمام کردن چه پسرین و پسرین را در بین تأثیر تربیت
 و جلی الاطلاق برین باب باید که زهره است که حال بود که
 کودک تربیت است و خوشحالی او بسیار میگوید و نباید
 که ماه در اند بود که بسیار باشد و آنچه عوام میگویند
 که ماه ترین بر جاده است و چون ماه در اند باشد
 بیامد شوال پوشیده که بسیار یا صاحبش نماند سخن تمام
 تربیت از برای آنکه بسیار باشد رسید است که
 آهسته عاقله نویسنده و ماه در اند بود و چون بر آن
 حال و قریحه یافت فی الحال پسرین کرد و در نویسنده
 و در کل برین حال قریحه نیافت پس بر نیامد که پسرین

شیخ ان جامه آزادی برگزیده پس اسد را خاکی کرد
 و در بعضی پروین از شدت ثبات و خواص نصیر الحی و آیدین
 در شرح کلمات بطلیموس در مقیر این کلمه که الله اسد
 الجده و کبریه ها استعما لهما و التمر فی الاسد و اعطیا اذ
 منوما او علی مقایه الشمس می آورد که مراد از فعل قطع
 نوات و بعضی خفاقت و تسبیح تر کرده داشته اند او
 است که ابتدا خفاقت کند و نه آغاز تسبیح اما پس از
 عمل محتاج نباشد با حیاروی و چون ثبات در جامه
 و استبدال محمود پس در ابتدا عمل و آغاز استعالی یعنی پوشیدن
 و بانی زینت کردن فرود بروج ثابت است و ثابت
 ترین اسد است چه سمت راست نزدیک است و ثبات
 در بلای شمال بسیار و صورت اسد دال باشد بر خوش
 و نشاط و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درین باب
 مفهوم ترجمه بسبب قراحت و خانه مرغ و بعد از آن
 و لو که خانه زحل است و زحل دلیل ثانی و ثبات و از
 همه کم خایه تر شود باشد که خانه زهره است و شرف قمر
 کاتب الطولون حکیم احمد بن یوسف الهندس المصری

شرح

شرح چنانکه فرموده است که بروج ثابت که دست راست
 و بر بدین پوشیدن جامه و اسد از همه بدتر است زیرا
 که او قمر کند سرجه را جامه و او بود و در آن دست جامه دارد
 هر چه نزدیک او باشد پس معلوم شد که منع اند نه جای
 شدت ثبات و پس گفته اند که طبع اسد آتش است که
 در شگ و طبع جامه و دست و سر و سر و نرم پس طبع
 اسد ضد طبع جامه بود و گفته اند تا هنوز دشمن باشد بدو
 بسبب طبع آتش موحه شود و از سبب طبع سبی دریده کرد
 و نیز تا آن جامه دارد و دشمن مقبول می ماند و در آنکه
 اسد دلیل دل و سینه است و حکیم اخیل باختری آورده است
 که در حدود دری دیدیم که معروفی یکی از نزدیکان خود را خانه
 بنشیند و یکی را کلاه می پوشی را موزه و هر سه روز می پوشیدند
 که ماه و راسه بود و در آن روز از احترام زحل در اسد
 در محاق آن برسد را تخدیر کردند که روزی می پوشیدند
 و هر کس که کلاه و موزه داشتند بیکری بنشیند و آنکس که قبا
 داشت از روز قبا پروین کرد و پس از روز می چند پوشید
 پس آنکه کلاه پوشیده بود چهل و پنج روز چار شد چار می پوشید

و حاجت از آن مرض بصحت رسید و آنکه که مؤثر بود
 بود چند روز بجا می شد و با حق صحت است و آنکه که
 پوشیده بود و پوشیده و روزی بجا می شد و او را از
 روی بیداری بر می زد که و روزی بجا می شد و آنکه که
 خطای کرده که سبب کشش شد و سبب کشش
 چنان می افتد که آن مرض را آنکه که سبب افتاد که
 دیگر باره مر جبت کرد و جامه پوشیده و غرض از این حکایت
 است که مر جبت باین لباس بر از حال اول است
 و نیز هم بعضی از حکما اعتقاد در بریدن و پوشیدن جامه
 بهتر منازل قهر است و در بعضی منازل که در بریدن جامه
 جامه منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت کرده اند در آن باب
 خطا کمتر می افتد و اما اخبارات منازل را باید از این تفصیل
 ذکر خواهم کرد است و الله تعالی را اهل بند حکم جامه
 بریدن و پوشیدن بر ساعتها کند و بدانی ایمانی خدای
 رفت و آنچه حکما از خبریات درین مسئله کرده اند چنانچه
 عزیز است باید که قمر در بروج متقلب باشد مخصوصا حمل و
 سه طالع و میزان و در جدی که و در آشفته اند و در

و جبهی

و جبهی بن نیز نماید و تجویز در وقت که فایده بسیار بود
 - باید که خداوند سالیان فصل بسیار بود و معتدل و معتدل
 باید که ماه نواح النور و الحجاب بود باید که قمر
 او ساطع و خفیف بود باید که قمر متصل بود و نیز در
 اتصال مودت بود و اولی باشد باید که بریدن و پوشیدن
 در ساعت مسعود اتفاق افتد و اگر آن ساعت شش
 بود جامه پاک بپوشد و در ساعت زهره باشد و در قمر
 و در ساعت عطارد مسعود است بپوشد و اما اگر آن ساعت
 شمس بود باید که سعدی در طالع بود تا موجب شرف و
 بزرگی گردد و اگر ساعت قمر بود باید که قمر سعدی متصل بود
 تا بخیر می و نادمی داشته آید و اگر خجسته متصل بودش بدین
 که سعدی در طالع وقت بود و اگر زهره باشد بهتر بود
 اگر ماه در حاشیه بود بهتر باشد و از آن جامه بها و حال فقر
 باید که ماه بدانی سعد که در طالع است مسعود باشد که آن
 اخبار در غایت خوبی بود باید که زهره و حاشیه و قمر
 تا خواج در کشته آورده است که درین اخبار طالع وقت
 باشد و هم باید که مسعود باشد باید که ماه بخداوند خاندن خویش

ناظر بود بخوابد که خداوند غایت ماه تو جمال بود از خوشی
 و بعد ناظر بداید که طالع سست طالع بود یا اولی
 و قمر سست درین موضع بهتر بود و در آخر و اولی
 نور نیز در او داشته اند چنانکه یکم یا خیزی گوید که پیش
 نقل کرده اند که قمر برج ثعلب باید موضعی خست
 برج ثعلب که چون ماه در وی باشد جامه پوشد
 محمود بود و در اول شود که برج ثابت است جامه پوشد
 ثعلب سست و است و با خرد و لو میمان و در برج حوت
 سراسر هیچ فریدی نیست باید که ماه بگوئی نقل شود
 که صاحب طالع از آن مصرف بود و از کوی مصرف
 شود که صاحب طالع معهود در موضعی است که ناظر طالع
 و معهود و آنچه احراز وی داشته اند است خست
 باید که ماه در برج ثابت باشد و باه ترین همه است
 سبب ذکر یافت است که قمر مقارن خوش
 مقابل و ترمیع است آن بود که آن را میل نامرادی باشد
 در وقت استعمال آن جامه از مقتضای ایست آن
 که قمر در برج ثابت باشد و خرد کند از مقارن و مقابل

که آن

که آن ولادت کند بر آنکه آن جامه با رنج و ملال کشد
 نامرادی بود از جهت طوک و سلاطین و بر سر نیز
 ساعت زحل که جامه زرد و چرکین شود و تا بود آن
 جامه بچین و نرم باشد و خرد کند از ساعت برج که جامه
 زرد و در به و کرد و در سبلع به آن غل سید و در و انود که
 قمر در طریقه خست باشد از بهر آنکه در وی خوشی خوش است
 به طریقی که گوید خرد کند از پوشیدن جامه و نهی که در برج
 اشی باشد و این سخن غریب است و خرد کند از آنکه ماه باشد
 و ضعیف حال که تصور تمام بدید ای بهمانی و در سست و طالت
 وی نیست باید که ماه متصل باشد یکی از سعدین خاصه
 مودت باید که قمر بطار و ناظر باشد و در مجلس سخن از
 ادب و تکلف و سر و لطایف کند و خرد و نهی از فرغ
 پیش آید اگر قمر زبره متصل باشد با وجود اتصال عطار و
 در آن مجلس با قومی دانا و خوشنماک و سرود کوی و شاد
 آنکه طاقات کند اگر قمر با وجود نظر عطار و شتری میخورد
 در آن مجلس با قضا و ادبا و اصحاب دیانت و ارباب ریح
 مصاحبت نماید و باید که عطار در شمال بود و متصل شتری

و از راه وی

کار برادر بود و اگر قطار و مسعود بر سره نظر باشد در آن
 ضیافت نشاء و خرمی باشد و هیچ غایب و پنهان نباشد
 باید که شکر در برج و جبین بود تا استراحت بکنند و
 ح باید که از ثواب آنها که بر مزاج زهره و قطار در کعبه
 از او تاد باشند یا با سواد الهاده و صاحبش ماه و سید
 سائیس از و نس و اربع و ردف و مانند آن آدرش ط
 بنظر آید و نام بحاصل آید و بخد و رات و می چهار خمر است
 که ماه با قطار و برج منصف منظر مد اوست که در آن
 مجلس بنگران و مخالفان بدید آیند و طامعیان ناما کار
 پیش آید و بد آن دعوت رخصت جانی نمود - روانه شود
 با قطار و برمل اتصال کند که در آن مجلس با قوی و دل بصر
 لا قات کند و مخالفان و کبر محش شوند و موجب عانت
 گردد و نشاء یک یکی از دو بخش را و بد بود که مجلس بر آ
 گذرد و دند کند از آنکه طالع وقت عقرب باشد که مجلس
 مخالفت پیدا آید و پیش منقص گردد و چهار اختر در رخت
 سواری مشروط است و می در جبین است اگر ستور
 ریاضت یافته میخورد باید که طالع جانی ماه برج عقرب بود

دور و شمس که در جای ماه حمل آید یا ثور یا کبک از برج
 بعدی که شکار فرود آید نیز باشد و اگر این ستور رخت
 نباشد طالع و موضع قمر نیز اخرون است آید و اختر زی کوه
 و جبین است و قمر در برج عقرب آید متصل بعدی و اگر طالع برج
 در جبین کند بهتر باشد و چهار پای زود تر ریاضت پذیر
 و بواسطه زیادت شود - آید که ماه متصل باشد بکوه
 مستقیم بر و بهتر آن که کوه بعدی باشد شرقی و رخت
 در جبا و بنگونی ستور بنظر آید باید که او را در بخش
 خالی بود و بعد از قرین آید که سائیس صاحبش سلیم
 از ماسحس باید که صاحب ششم یا صاحب طالع و
 خد او نیز از او موافق باشند و اگر صاحب طالع در حمل
 آید بسیار سیکو بود و صاحب سر لبر ایر کوه درین شب
 قمر در طالع وقت را بود و باید که قمر بر شمس یا کبک
 زهره باشد ط باید که قمر متصل بود بشمس یا مرغ تمام
 فوت و سیکو آید و طبری در باب آب خریدن خد صا
 فصلی آورده است اگر چه حقیقت بعضی از آن نکات
 را معلوم میشد فلان بزرگ ایراد کرده و آن فصل شمس است

دور

بر دو نوع نوع اول با چهار سنان است و نوع اول با چهار
 الوان است نوع اول اگر سب دو ساله خرد باید که خرد
 در وسط است و طالع مسعود باشد و اگر چهار ساله خرد
 باید که خرد در میان دهه الارض و در طالع بود و اگر خرد
 خرد باید که خرد در طالع بود و سب بر محل متصل باشد
 تا اگر اینی نرسد و اگر اسب بجز در خرد باید که مستقیم
 در طالع بود و مستقیم متصل باشد آن اسب شاد و مستقیم
 و اگر سب اشتباه یا فلکونی باشد باید که در طالع وقت خرد
 و خرد از دو ماضی باشد تا زمان نرسد و اگر گیت بود باید که
 اقبال در طالع وقت بود یا خرد متصل اقبال بود تا آن
 اسب شاد و اگر دو اسب مختلف با هم بود باید که در طالع
 وقت باشد یا خرد و متصل بود تا آن خرد کرد و سب
 شود اما بر سب کشیدن قادر و توانا نبود و اگر سب این
 باشد باید که عماره در طالع وقت بود و مستقیم و متصل
 تا سبک بود و برادر رسد و خرد و رات وی نه چندان است
 و نباید که ماه کوکب مستقیم متصل بود که آن حیوان برل
 خداوند کران و ناخوش باید سب نماید که خرد بر محل متصل

الطالع دوم

باشد

باشد که سب در این بود و خداوند او را طالع خرد
 کند از مقابل خرد و در طالع کران و دلیل تباهی چهار پای بود
 است باید که طالع ماه و طالع برج سبکی باشد و بر سب
 خرد کوکب راجع بود که چهار پای را طالع پیاید و گفته
 اگر کران کوکب هاله بود در سب سب و طالع پیاید اما
 در بهای وی چیزی نماند و است باید که خرد کوکب باشد و
 که طالع پیاید برسد و گفته اند اگر کوکب باشد مستقیم بود
 من سب و پیاید اما در بهای وی طالع پیاید و است
 و اگر خرد در اسب با حوت بود و در طالع است و دلات
 کند که اسب و نه آن کبر و گلد زنی شود و از وی رنج رسد
 است باید که خرد در برج منقلب بود و منقلب باشد از رنج که
 چهار پای بر کش و پیاید و رواج بود که در وقت خرد و رنج
 در طالع باشد که صاحبش را نماند رسد چهار پای و خرد
 مشروطات وی چهار است باید که خرد یکی از مسعود پیاید و
 خرد صاحبش می باید که صاحب خانه خرد و خرد پیاید
 باید که ماه در روج هوای باشد و اگر طالع خرد پیاید
 اولی بود باید که خرد بر سب بود و خرد و رات وی است

۱۱

و گفته اند در هیچ وقت نترشد خط بر مینو از آنکه خداوند
 طالع محترق باشد یا تخسیر و یا طریقی است از باید کرد
 آنرا بودن صاحب طالع در ششم صاحب ششم در
 طالع که آن دلالت بر زیادتی مرض کند در علاج
 اعضا مشروطات و شش خیر است اگر که عضو
 را علاج خواهد کرد و بداند که آن عضو از مویات
 که ام برج است باید که ماه در آن برج باشد
 مسعود و قوی حال و در آن محسوس این قول بسیار حکیم
 مستحضر و حکیم با خبری است و بعضی گفته اند که ماه
 آن برج نشاید در این قول خالی از صحت است پس
 اول آنکه در آن برج باشد البته مسعود بود اگر که
 نیمه بالا خواهد کرد از قی و آن از قی بود تا فایده
 قمر در میان و تا استقامت الارض بود که آنرا نیت
 عیا خواهند و اگر علاج نیمه زمین خواهد کرد باید
 که قمر در نیت خلی باشد اگر مقصود از علاج اعضا
 جزویت از بدن است فراغ خطی باید که ماه ناقص
 النور باشد و اگر علاج از بر زیادتی باشد مانند فریاد

که قمر

که قمر زاید النور باشد چشم و اعظم در نیت است
 که در طالع وقت نیت باشد تا نفعی حاصل آید باید که
 قمر زاید النور باشد آن کار را سال باید که چشم
 و صاحبش مسعود سازد و از صاحب طالع اینست که
 آن صاحب بطریق حسن را جو کرد و محمد و رات انداخته و طالع
 بود علاج جناس را بر اثر مشروطات می باشد باید
 دید که آن طالع از دلالت که ام کوکت اگر در برج
 آن بیماری باشد در آن وقت علاج باید کرد که شش در
 رتد باشد و اگر زحل دلیل بود اعیان را در رتد باشد
 و اگر عطارد دلیل بود زهره در رتد باید و اگر قمر دلیل بود
 که ماه در رتد باشد و آن در برج که قمری بوده باشد
 در وقت است علاج باید که از خوش حالی باشد
 باید که قمر مسعود متصل بود یا بطارد مسعود باید که
 در طالع بود و سعدی در رابع باید که ششم صاحبش
 را علاج آورد و محمد و رات و می نیز برج است نباید که
 ماه در رتد باشد یا در و بال یا طریقه محترق که کار بر مراد
 نمود - نباید که قمر مقابل خداوند ششم باشد

در روزی که ماه یا اقامت معارف بود یا در وقت صبح
و می باشد و در کند از آنکه میان مشهور و اوج او کمتر
از دو از ده و رجه باشد اگر غرض و دلیل مرض باشد
نشد که در وقت معالجه در وقت باشد علاج بارجمای
تیم مشروطات و می باشد باید که ماه در نور و شرف
او باشد باید که قمر از نحوس یک بود یا یک
معدن در او تا باشد تا مرض معاد و ت کند
باید که از اتصال ماه بر محل که اسب در از می
مرضت علاج و است و یا از وجع الفاصل غیر از
مشروطات و می چ است باید که طالع جدی باشد
یا دلو یا حوت باید که قمر در یکی از این بروج باشد
باید که نحوس از قمر ماقبل باشند و باید که ماه بعد
مقبل باشد اگر این علاج بسبیل خواهد کرد باید که مریض
بنظر تدبیر است و بفرموده بقوت حرارت او از
اطراف رسد و فایده دهد و مخدورات خلاصه شود
بوده در وقت سبیل خوردن خوردن و در وقت سبیل را
علی الاطلاق شد علی چند است و باز سبیل را است

علی که از وسع در شود مثل دفع صفرا سودا را اندان
شد علی چند خاصه و هر یک بجای خود که در یک در است
سبیل خوردن مطلقا سبزه است باید که طالع قوس
باشد باید که قمر در بروج الی باشد خاصه عقرب و حکیم
بطلیموس و ابلاغ او برین قول شفق اند و خواهد در شرج
شده آورده است که بود قمر در برج انی قضا حصول ط
کند و در این حیوانات و با حصول رطوبات و در وقت سبیل
را نکاتی زیادت تواند بود و سیلان اخلاط با سانی مسکونه
و بعضی گفته اند در بروج جنوبی جایز است الاجدی یعنی
سیران را و او شش که از بروج اسفلت باید که
ما قبل النور و الحباب باشد باید که قمر علی سیر بود و باید
که ماه مصرف بود از سمتی و متصل بعدی و دیگر باید که در
ماه از جنب پیش از سبزه در رجه باشد باید عرض ماه
جنوبی باشد باید که ماه غایب بود در جنوب تا غلط فرود
ایست باید که ماه فوق الارض بود و متصل باشد به ساریت
الارض که اس شده در راجع بود و خواهر گزشت آورده
باید که قمر متصل باشد بکوی سخی چون زهره و عطارد و اگر آن

کوکب تحت الارض باشد بهتر باشد تا در او موجود باشد
 و این شد تا اگر سبب بخت علاج از روی خوردن و باید که
 بعدی در آن برج باشد که این دلیل است بر این غرض
 نظیر دوستی بدو که در سبب بهتر است که در هر دو
 بود و باید که صاحب طالع کوکب تحت الارض کوکب
 مفصل متصل باشد که نجابت ستوده بود و مخدورات
 و می ده است ان شاء که در هر دو که نجابت نهاده
 باشد و در سبب و در این نیز سبب است تا آنکه قدر را
 با زحل اتصال بود که در کار کار نماید و شاید که غلبه
 دیگر تو کند که ان شاء که شش برج چون از نظرند او
 که در دوازده و مجد ن روده بدید اید و از طبع است
 جائز است تا در او سبب کار کرد و هر چند ماه بهیچ
 نزدیکتر بود عمل دارد و شش باشد و هر چند دورتر بود
 کمتر و در زحل مخالف است و شاید که ماه و شش نما
 مقدارن باشند که اثر در او ضعیف بود برای آنکه
 منبع نوت طبیعی باشد و چون بیشتر باشد طبیعت تمام
 یا پس از سبب خوب بهیچ مفصل کرده و در هر دو این

فصل

مفصل که طبع این ترمین افراط و تربط این باشد
 و نشاید که قمر آفتاب افراط باشد نظیر عدوت که زیان
 دارد و حرارت و یسوست زیاد شود و نشاید که شش
 کوکبی راجع متصل بود یا کوکبی که بر وسط است و که ضعیف
 انالی کند و بقی بر آید و خدر کند از اتصال قمر آفتاب
 طالع کوکبی که در سبب بود که در او کار کند و بقی که
 شود و نشاید که صاحب طالع محسوس و مخدق بود
 خدر کند از آنکه محسوس در او آید و قمر آفتاب اگر ضرورت بود
 نظر قمر خجسته باید که نظر بود بود و ابو معتز که به نشاید
 که ماه کثیر الحاد باشد و نیز نشاید که کثیر الحاد بود از آنکه شش
 دلیل طبع است و اگر طبع قوی بود سبب بگو کار کند
 اگر ضعیف باشد زیان دارد و در او قوی که سبب دارد و شش
 و در سبب است اما باید که طالع برجی از برج این بود یا یک
 جائز ماه نیز برج این باشد یا یک که قمر متصل باشد و گفته اند
 بیشتر می بهتر بود و مخدورات و در سبب است نشاید که جای
 ماه در طالع وقت برج خاکی بود که خاکه بر طبیعت سود است
 و قوت دارد و باز دارد - بناید که زحل متصل بوده و در او

۱۰۸

۱۰۹

که عفو از او مشروطات وی سه چیز است باید که طالع
از برج هوایی بود - باید که قمر نیز در برج باد باشد
باید که قمر بعد از متصل بود که اندر نهره سینه و قمر است
در محدورات وی دو است باید که طالع و خانه ماه در
آشی بود - حذر کند از آنکه قمر برج با اوقات متصل باشد
از او وی که میسر است از مشروطات وی سه چیز است
باید که طالع برج آشی باشد - باید که جای ماه نیز
از برج ناری بود - باید که قمر متصل بود با اوقات
معدود و محدورات وی سه چیز است اینست که قمر در
بود یا در یکی از اوقات که بسیار گنومیده باشد - نباید
که خانه ماه و طالع برج آبی بود - زود آنکه قمر نیز
که زبان نمیداشد از وی که اسبانی علم از مشروطات
وی سه چیز است باید که قمر متصل باشد که کوکبی از تحت الشعاع
پروین خواهد آمدن - باید که ستاره چونند که در آن
مستقیم شده باشد تا حقیقت بصافیت انجامد - باید که قمر
متصل نهره باشد خصوصا اتصال محمود و محدورات وی
دو است اینست که ماه متصل بود بر محل - نباید که قمر

راجع

راجع از او مشروطات وی سه چیز است باید که طالع
از برج هوایی بود - باید که قمر نیز در برج باد باشد
باید که قمر بعد از متصل بود که اندر نهره سینه و قمر است
در محدورات وی دو است باید که طالع و خانه ماه در
آشی بود - حذر کند از آنکه قمر برج با اوقات متصل باشد
از او وی که میسر است از مشروطات وی سه چیز است
باید که طالع برج آشی باشد - باید که جای ماه نیز
از برج ناری بود - باید که قمر متصل بود با اوقات
معدود و محدورات وی سه چیز است اینست که قمر در
بود یا در یکی از اوقات که بسیار گنومیده باشد - نباید
که خانه ماه و طالع برج آبی بود - زود آنکه قمر نیز
که زبان نمیداشد از وی که اسبانی علم از مشروطات
وی سه چیز است باید که قمر متصل باشد که کوکبی از تحت الشعاع
پروین خواهد آمدن - باید که ستاره چونند که در آن
مستقیم شده باشد تا حقیقت بصافیت انجامد - باید که قمر
متصل نهره باشد خصوصا اتصال محمود و محدورات وی
دو است اینست که ماه متصل بود بر محل - نباید که قمر

۱۰۱۲

۱۰۱۳

۱۰۱۴

بسیار باشد - باید که طالع یکی ازین بروج باشد تا
که قمر متصل باشد بعد و چنانکه باید کرد از اتصال قمر که
راجع علاج عیندی در چشم مشروطات و احتیاجات
باید که قدر نور و حجاب نراید بود - باید که جای ماه برج
ثابت بود که اگر بروج مجرده یا مغلوب بود و کرمه در چشم
کاری حاجت افتد باید قمر شمس ناظر بود بودت
باید که درج طالع و سیرین یک باشد از کواکب سماوی یا
که زمین که دلیل غلبه اند لغایت قمر بحال باشد باید که
از نظر مریخ پاک باشد اما نظر زحل چنان بودت باشد
سهل بود بشرطی که ماه بعدی ناظر باشد و محدودرات و
اختلاف اینها باشد **استکار و کرمه** مشروطات و
احتیاجات باید که قمر زایه النور و الحجاب بود - باید که سیرین
از طالع ماقط باشد - باید که صاحب طالع مسعود باشد
و باید که قمر متصل باشد بعدین خصوصاً مشتری و اگر کسی
ازین دو مسعد که قمر متصل است در مشتری یا حدیثی
باشد و یکی در طالع غایت کار باشد بهتر است که قمر
باشد شمس مقبول بود از وجه آن دلیل سلامت و زود بهتر

شدن

شدن باشد و باید که قمر فوق الارض بود و باید که قمر از
نحو سیرین باشد خصوصاً مریخ که آن دلالت بر بیماری
کند چ باید که مشتری از نحو سیرین ماقط باشد و قمر از
و اگر سیرین شود در موضع قوی باید کرد از طالع و محدودرات
وی سه چیز است انشاید که قمر خیر میوند و یا در اجتماع
- حدیثی که از سقوط صاحب طالع از طالع و از زمین
چیز بنیز از آنکه در برجی باشد که چشم بد و مغلوب بود و حکما
متفق اند بر آنکه این اندام بدن که قمر در آن برج که اندام
بوی مغلوبت نماید از برای آنکه چون قمر در برج مغلوب
باشد رطوبات بدنی متوجه بان عضو باشد و اعضای متعفن
کند پس جراحت رساند تا حصول رطوبات افزونی
موردی بضرر باشد **کرمه** مشروطات و احتیاجات
باید که قدر میزان یا مغرب باشد - باید که طالع برجی
از بروج اسافل بهتر است که ماه زایه النور باشد متصل
بعد و محدودرات وی دو است این بنیز از اتصال قمر
مریخ که آن سیح و چشکم آورد - حدیثی که از سیرین
ماه بزر محل که آن در و را از محل می باز دارد و مغفقت نرسد

۱۲۳

و این نشان مشروطات و قیاس است باید که قدر در بروج
 باشد - باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد - باید
 که قدر بروج یا ثواب متصل باشد با تمام بروج باید که صاحب
 طالع بطالع ناطق بود و باید که خبر او نه خانه ماه باشد متصل باشد
 و محذورات وی دو است اول آنست که قدر در بروج ابرج باشد
 - حذر کند از آنکه ماه در آن بروج باشد که جنوب بود
 بدان عضو که داغ بر آن خواهد نهاد و گفته اند اگر بعد از
 در آن موضع باده باشد جائز بود قصد کردن و در آن
 کنند مشروطات وی شش است باید که ماه در بروج
 باشد تا تضاد خطا نکند و گفته اند در ثور و جوزا و در
 نمود - باید که ماه زایه النور و الحجاب بود مگر خواهد که
 خون اندک بر دارد که در آنوقت قمر ناقص النور باشد
 بطی لیس - باید که قدر در بروج مذکور باشد - باید که طالع
 وقت از بروج هوایی باشد تا خون صافی پرونی باشد
 - باید که ماه بعد و متصل باشد خصوصا بزهره تا خون فاسد
 از تن پرونی رود و آن کارهای بسبک بر آید و
 باید که صدای طالع وقت باشد و اولی آن بود که خون

مشترک

مشترک بود و محذورات وی دو است اول آنست که خانه
 بروج منفصل باشد و از جسد بن نیز در آن بود فاصه جزا و
 حرمت و هر بروجی که جنوب است بدان اندام که قصد میکند
 بر آنست - نباید که خانه ماه و طالع بر جای ارضی بود که
 بر دوت و پوست دفع شود و حرارت باشد و اگر هیچ
 ای بود بر دوت و رطوبت دفع شود و اگر هیچ هوای
 بود هم حرارت منفع گردد و این هر دو مطلوب است
 از وقت اجتماع و از ده ساعت این کار را نشاید
 چه آن ساعت محذورات است که حکما از ساعت بت گویند
 و در آن میان غمائی عظیم کرده اند از قصد عضو صانع
 و انداختن حذر باید کرد از زمان استقبال که آن نیز نباید
 بود - شاید یکی از خفین در طالع وقت که آن دلیل حرام
 باشد و نشاید که ماه با رطل بود که هم بدیهه این شود باشد
 و گفته اند نظر رطل خصوصا از سنگ در اول ماه زیان دارد
 اگر ماه قوس حال باشد و حکیم گویند که در نظر رطل هیچ وجه
 جائز نیست چه آن قصد بی فایده باشد - نشاید که قدر بروج
 باشد که دلیل تباہ شدن آن عضو بود و گویند سبب زهره

کرد و بعضی نظر بر مریخ از تلبیث و قدس جایز از پس
 چه مقابل و مغایره و تر مریخ اوج قمر و ایل خط باشد و مریخ و
 تقوین التیام جبر است و اگر اتصال از مریخ و جبر
 باشد و ایل بود بر آنکه و باید یا بیشتر مریخ فرو باید
 و شاید نیز که خون بر نیاید و در باید که از آنکه خسل
 یا مریخ در ثامن طالع باشد و در اوج که در ایل مریخ در
 سیم و دوم نیزین باشند که آن مریخس نزد حق بود
 خون برهمن را و شاید که قمر خالی اسپر باشد که مریخ
 نیاید و جبر است که در مریخ و طالع و مریخ است باید که غایت
 ماه و طالع از مریخ هوایی بود تا خون غاصد برود و صافی
 باشد و نفع آن ظاهر شود - باید که ماه بیشتر مریخ
 و باید که ماه زاید بود در نور و حساب قدرانی گوید که انصاف
 انور و الحساب باید که مریخ با جبرزی نیز بر قول قدرانی
 رفته و بر هر قدری باید که ماه از خوش دور باشد و باید که
 حد او نه خانه قمر را بفرمودت باشد اگر خواهی خون بیشتر
 بر دارد باید که قمر در مریخ مذکور بود و بیشتر مریخ
 و گفته اند چون قمر در مریخ ارضی باشد یا در مریخ نماید که

مریخ

مریخ ظاهر بود و مریخ و مریخ است و مریخ است و مریخ است
 خاک بود و مریخ و مریخ که مریخ و مریخ است و مریخ است
 شاید و در مریخ است و مریخ است که مریخ و مریخ است
 - شاید که در مریخ است و مریخ است و مریخ است
 ارد و شاید که ماه تحت الشعاع باشد و مریخ و مریخ است
 طالع باشد و مریخ که از آنکه قمر بطالع و مریخ است
 چنانچه خواهد که اندک خون بر دارد و خون بسیار برهمن
 بعد از مریخ و مریخ است و مریخ است و مریخ است
 مریخ است و مریخ است و مریخ است - باید که ماه زاید بود
 اتصال پسندید و باید که قمر ظاهر بود و مریخ و مریخ است
 و مریخ و مریخ است که در باب مریخ گفته شد و دیگر
 نباید که قمر در مریخ طالع بود و مریخ و مریخ است
 بسیار باشد و مریخ است و مریخ است و مریخ است
 ماه متصل است و مریخ است و مریخ است - باید که قمر متصل بود و مریخ است
 مریخ است - باید که قمر او نه خانه شمالی باشد و باید که قمر در مریخ
 شمالی باشد و باید که ماه زاید بود و مریخ و مریخ است
 مریخ است و باید که قمر او نه طالع صاعد باشد و باید که قمر

قر

و طالع برجهای هوایی بود و خرد و راست و بی حس است
 و خرد باید کرد از بودن ماه در مغرب خالص چون برج کواکب
 ظاهر بود از او آید و گفته اند چون نظر شود باشد ماه
 بعضی النور بود خند آن بد نباشد - بر سبزه از نظر
 باز حل شود چه که باشد - خرد کند از بودن قدر و برج
 او و طالع **سند و خردی** مشروطات وی شایسته است
 باید که قدر در برجهای هوایی و آری باشد الا جدی و سیم
 عمر و خزان گوید و در همه برجها باید الا در حمل و عقرب و جوزا
 و تیر باشد که قدر در برجی بود که بر صورت مردم باشد و
 آن جز او سبزه و دلو و نصف اول و خمس بود و بعضی
 در صورت رو او داشته اند و درین باب زور بخوش را
 قوی مشیج است و آن است که اگر جای ماه و طالع قوت
 خردید بنده برج حمل باشد بنده خاین و زود بود و اگر بود
 بود نصیحت کرد و این و خردان بردار و در پنج کس بود و آن
 خواجیه باشد و جز آن باشد که خرد اخگر و سه طالع و
 بنده که بنده کرد کشتی کند و اسد شاید و سیکو تر خرد و
 باید اما بسیار خوار باشد و از در دامان لالان بود و اگر

بود

بود و خردان و کار کند بود و چون میزان باشد امین و
 راست کوی و دانا بود و در مغرب شد یک کس خرد و بعضی
 دل و خاین باشد و اگر خوش بود جلد و خوشی باشد اگر
 بود و اگر جدی بود در رخ کوی و بد خوی بود و اگر دلو بود
 کار کند و با صلاح باشد و اگر حوت بود بد اندیش باشد
 اگر سعدی درین برجها بود خرد و صحت زیادت کرد و اگر
 مقصان کند و اگر خسی بود در نخوت نغزاید و از سعادت
 کم دارد - باید که طالع برج سقیم الطولع باشد و با خردی
 گوید بهتر است که طالع ثور باشد پس جوزا پس سبزه پس
 میزان - باید که خرد او نه طالع و طالع سالم بود از خوش
 و اگر قدر و صاحب بت خرد بنده بن حال باشند یعنی از خوش
 بسلام باشند پس شافع برین چهار مرتب کرده - باید که
 خرد او نه سادس را با صاحب طالع مازنی محمود باشد
 تا میان بنده و خرد او نه کار اتفاق باشد - باید که خرد او
 طالع در او آید باشند با دریایی - باید که او آید طالع قائم
 باشند از آثار پنجس میرا و با نوار سعد و خردین - باید
 که صاحب طالع برج تیش باشد و خرد و پیوسته - باید که

سهم العبد تو حلال باشد و صاحبش بخداوند طالع باشد
 بنظر مروت می اگر این ملوک بخت این میخوردند او را باشد
 امروز باید که صاحب باشد را اتصال محمود باشد
 بخداوند سادس اگر این باشد که میخورد در وقت او
 صغری بود که طالع و خانه ماه بده اخر جزا باشد اگر
 بده و خاص بخت خدمت کردن خود میخورد باید که قبول
 بود از عطا کرد که خداوند طالع در وسط آنها باشد
 بود و مولا و بنده از هم رهایی باشند اگر خداوند
 در طالع بود و قریب صاحب طالع متصل از بنده طالع
 و زمان بر داری تمام حاصل بده اگر نخواهد که بنده تا
 قدم بود باید که قدر بنده اول میزان بود متصل بعدی که
 و تده بود و باید که همه حالها سادس و صاحبش سالم باشند
 از نوحس و حمد و رات و می چار است انت باید که جانی
 و طالع خانه ای مرغ باشد - خدا کند از آنکه قریبترین
 باشد تحت الارض در بروج منقلب که غلام که زبانی بود
 است بد که قریبترین مغرب بود که غلام که نزد و
 بی ثبات و اگر جنبی متصل باشد بدتر باشد خدا کند از آنکه
 و بنده

نسیب در ششم افتد یا با خداوند ششم یا با سهم العبد
 بنده و در وقت و ششم یا کس باشد و از او ضرری باشد
 او رسد بنده و ششم درین احضار هر چه باشد باید
 باید که قریبی استیر باشد تا فایده رسد و اگر بعد در طالع
 باشد بسیار مناسب بود و خیزد و فرزند باشد
 بنده از آنکه کزنی باید داشت که اعیان و کوی که قریب
 مغرب باشد و طالع وقت دلیل خداوند است و هر کوی
 قریب و متصل بود و رایج دلیل بنده و عیال دلیل بر سبب
 از ادای و رایج دلیل بر قیامت از ادای پس از چنگل
 تو حلال با سعود باید خیانت بد چه این از شش باید که
 اما شش و طالع خبری نیست باید که ماه زاید انوار العبد
 باشد چه از زبانی نور تند رستی و از زبانی عدد مالی
 باید که ماه در بروج ثابت باشد باید که قریب ششم
 متصل بود چه اگر مغرب بود از پس از ادای بویسته چار شود
 و ضعف بروی غلبه کند باید که طالع و خداوند ششم از
 نوحس پاک باشد باید که نیرین بر یکدیگر ظاهر باشد از تثبیت
 باتدیس و هر دو از نوحس سالم که آن دلات کند بر کوا

۱۳۰

۱۳۱

مولى و بنده و دوستى بنده با خداوند و بايد كه اعيان
و مصلحت الهى بر دواى كمال باشد از مناسبت خداوند را
زير سر بايد كه ماه در بر كمال ثابت باشد از نفعى منصرف
و بعدى متصل كه ان حالات بر خيلى و منفعت كند
بايد كه قهر صاحب طالع دفعه تدبير بجهت كند يا مستودع
تدبير بصاحب طالع كند و مخدورات وى چنانست
اخذ كند از مقابل پيرى كه ان ايل خصوصت بود ميان
بنده و خنده او و نظر شريع ساكن باشد - تايد كه
منجوس بود و در سايع كه بازيه بندي افتد - قدر كند از
اكتة قدر در حاقه باشد و بر ميزه كه ماه از معدود منصرف است
و پنجوس متصل كه بنده را كار به ان انجامد كه او را كند
بهر از ارادى باشد نسخ كند وى اين باب از جمله مهمات
بايد كه تا على احتياط در او مسجود فرو كند ارد و نماز و
و تخافى رود اندازد چه بر خلل كه درين چنان افتد هر چه
خداوند اختيار را معذب دارد و اثر ان ابد الله بر طالع
د اولاد او رسد پس شرط است كه درين باب استقام
رعى باشد و بعد از محافظت شده ابطه كند و بجز از خريش

لا اله الا الله و بنده و دوستى بنده با خداوند و بايد كه اعيان
و مصلحت الهى بر دواى كمال باشد از مناسبت خداوند را
زير سر بايد كه ماه در بر كمال ثابت باشد از نفعى منصرف
و بعدى متصل كه ان حالات بر خيلى و منفعت كند
بايد كه قهر صاحب طالع دفعه تدبير بجهت كند يا مستودع
تدبير بصاحب طالع كند و مخدورات وى چنانست
اخذ كند از مقابل پيرى كه ان ايل خصوصت بود ميان
بنده و خنده او و نظر شريع ساكن باشد - تايد كه
منجوس بود و در سايع كه بازيه بندي افتد - قدر كند از
اكتة قدر در حاقه باشد و بر ميزه كه ماه از معدود منصرف است
و پنجوس متصل كه بنده را كار به ان انجامد كه او را كند
بهر از ارادى باشد نسخ كند وى اين باب از جمله مهمات
بايد كه تا على احتياط در او مسجود فرو كند ارد و نماز و
و تخافى رود اندازد چه بر خلل كه درين چنان افتد هر چه
خداوند اختيار را معذب دارد و اثر ان ابد الله بر طالع
د اولاد او رسد پس شرط است كه درين باب استقام
رعى باشد و بعد از محافظت شده ابطه كند و بجز از خريش

قال وسط است از بعد از غایت شب تا پیشکوی بخت گذرانند
 اگر باید که راجع و صاحب اصلاح آورد و صدی در وی
 که انی دلات بر عاقبت کار است کند باید که اصلاح
 نه او نه خانه نه نفس نه خود که ان نیز دلیل تمام کار است
 است باید که ماه در برج ثابت باشد و بهترین نور است
 است خاصه از ده درجه نور یا بیست درجه و در چهار
 طبری او زده است که اگر قدر رسیده باشد همه چیز پیشکوی
 الا انست که شوهر بانی زن شفق نبود و زن را بر مال خود
 شفق نباشد و هر یکی در اوقات و ملاک مال دیگر را بکوشد
 و حکیم کوشید که گوید در چهار عقد برج منقلب باید و در زمان
 برج ثابت و بعضی از برای عقد کناج بودن ماه در سه طالع
 جایزه دارند و گویند در او هیچ خیر نیست اما آب و شکر
 فرموده است که اگر بوقت کناج بستن عزیمت انی دار
 که زفاف بعد از مدتی باشد برج ثابت باید و اگر زفاف
 بزودی خواهد بود لا محاله برج منقلب باید و در جامع است
 او زده است که در کناج کردن بودن ماه در حمل تیار است
 و میان نور بهتر است چه اولی و آخر او دلیل حال زن باشد

و غیر اول

از نه اولی روز را بگویند و بعد از آنست که روزی بود تمام سلطان
 بدست و اسد بخت اما زن و شوهر در اوقات مال هم
 بکوشند و بسند زن شوی دیده و رسیده بود اما زن
 بکار باید بود و میزان کناج را بخت اما زفاف رشت
 و اولی و ثانی است و آخر او تیار است چه دلات بر
 عاقبت و عدم ثبات صحبت کند و خوش میانه بود و
 کند اند که عجب عوسی را بخت و اولی و میان بخت
 بدست و چند او را بود و دیو بود و بخت نیز شوی بگوید
 و بخت بخت اما زن ملط و شمس گویند باشد باید
 که از ثواب آنچه بر فراج زهره و زحل چون شجاع
 حرفه و طلا اسد در یکی از او باشد باشد با ماه و هم
 العاده را باید که میان صاحب طالع و صاحب طالع
 محمود باشد اگر بعدین در مقام باشد بهتر بود و کار بر او
 رود و طالع باید که دوم و بیشتر خود او باشد از آنچه انکوائ
 اصلاح کند که یکی است المال نکحت و دیگر است المال نکحت
 اگر غیر این است نکحت طلب فرزند است باید که نکحت
 و خداوند او را اصلاح کند و است صاحب طالع و غیره

ماز و صاحب طالع را در پنجم نموده اگر در خال قرار دارد
 بود غایت کار بود و اگر در کثرت فرزند رفتی صادق است
 صاحب را معارف صاحب خاص باید ساخت و باید که
 هر دو مسعود باشند در برجی از برج کثیر الولد طالع صاحب
 طالع باید که فرزند بود در نور و عدد کب بهتر از طالع
 وقت برج شش و آنی باشد و ثابت و کشف اند مقابله باید
 و این قول صواب است و هر قدر از نحوس یک باید
 و بعد از این تا آنکه کار در غایت نیکی بود و میان آن
 انقض و کینه نبود و از زو مندی که کینه باشد که باید که فر
 زاید باشد در حساب که ائی دلالت بر نرید غیر و برکت
 کند که باید که ساعت سعدی باشد و عدد اول شش و طالع
 باید که راس در خانه پنجم باشد که آن دلالت بر بار
 فرزند کند یا عمر و از این و آنی که باید که سهم از نوج
 و سهم الولد و سهم المال و سهم الطاهر و از او که باشد
 و در این از عدد اول خانه نحوس که باید که قرار در بعد
 کند که آن دلالت بر زیادت شدن مال کند و یکم
 عی الدین مغربی رحمه الله گفته است که اگر در وقت ترویج

عقار و بعد از آن باشد بهتر بود و در مال دلالت کند بر آنکه
 زود فرزند می باید که یک کثیر شتری صاحب طالع
 صاحب مال را نظر بود که دلیل سعادت و عفت و عیادت
 اگر نظر نرود به با خیال درست و غایت کار باشد و عدد
 وی و از ده است انشاید که زهره نحوس طالع باشد
 زنی الجلا از ف حال زهره که کوکب حاجت خزان
 باید نمود انشاید که از و نه نحوس کمر و خصوصاً
 ترجیح که آن دلیل و عفت خصوصت بود و گفته اند اگر از
 نمود از ترجیح نحوس تر بود و اگر نظر ثبوت و تدبیر
 بر دو را با هم ساختن باشد اما پنج و چهار می برکتی
 رسد و گفته اند اگر اتصال فرنجی سر از معارف باشد
 دلالت کند بر بلاکتی از و پس خصوصاً که قرار طالع
 یا عاشر بوده انشاید که تفرقه اول جوزا و نیمه حسن
 عقرب و میان جدی و تمام دلو باشد و نه در سبیل زن
 و دوشیزه را که امکان پاکت مرد باشد دشت یک که قرار
 ثانی عشره اند از طالع باید ماسر تا من که هم باشد
 و عدد کند از بودن قرار طالع و عاشر که عاقبت آن کار

و این باشد اگر چه از کرده ای اگر ماه را بر پنج باید
یا مقدار نه بخش کند خانه بر علی کریمه زده باشد شود
اگر طلب زده و کم شده میکند ماه بعد و بعد باید تا
زده دست این است بهتر است که خداوند خانه ماه
قابل تدبیر ماه باشد در وسط است و آنچه طلبه باید
باید که یکی از نرین در طالع باشند و اگر ماه در طالع
بود متصل اجاب و اصاب در وسط است بهتر بود
باید که طالع اربع کند و در در طلب کردن ماه در
رابع که باشد در آن جهت طلب کند و اگر اربع
میشد اگر قدر از تحت الطالع بیرون آمده باشد
و نجسی بودند از ترسیع یا مقابل طلب کردن را یکبار بود
و محمد و رات می سه چیز است اینست که قدر تحت الطالع
بود خانه در وقت الارض که یافتن مقدر بود - نشاید
که ستاره را که قابل تدبیر است در چهارم بود که آن
دلیل بود بر پوشیده ماندن حال کریمه و کم شده
و احتراز باید از سقوط نرین از طالع و از یکدیگر که آن
دلیل تقوی باشد و فی الجمله باید نگریست که در وقت

کریم

که هر کس که با کم شدن خبری قمر زاید الهی بود یا ناقص الهی
در برج متعلق به یا ثابت اگر ناقص باشد امکان باشد و نحو
در برج ثابت باشد و اگر زاید بود مشکل توان یافت خانه
که در برج متعلق بود و گفته اند بر هر قدر اگر برج ذوالحسین
باشد ممکن که کریمه بخور زاید مناظره و مباحثه کردن شد
می نه است باید که قدر در برج جمعه باشد و گفته اند در کس
روان بود - باید که قمر یکی از معدین متصل باشد - باید که
صاحب طالع طالع اظرب باشد از وندی قوی حال بود
باید که قدر از کوکب علوی منصرف شده باشد که آن کوکب
مستقیم است و مشرقی باشد در وندی مقبول و او را در آن
خانه نهادنی باشد - باید که قمر کوکبی متصل باشد که آن کوکب
ضعیف بود در برج متعلق در نایل الهی باشد و در مباحثه
علی باید که قمر اظرب باشد بطار و دوسعد و ابو نصر سکیو
که در هر علی که پس آتش بود چون مجادله و مباحثه و منافرت
و غیر آن باید که خداوند بشارت را بجا بیاورد و خداوند بشار
بود برج سابع و خداوند شش تا طفر صاحب چهار را باشد
باید که عطار دوسعد باشد و در طالع بود یا دفع تدبیر بود

طالع باید که صاحب سابع متصل باشد بگوئی ماحظ که در
در قبول کند بگوئی که روی اجتراف دارد و نموده و در
و میست است که صاحب سابع تو خیال باشد و
خداوند طالع بدو متصل - خدا کند از نوحه و ضعف
عطار در نباید که قمر از کوکب ضعیف بر کرده بگوئی قوی
میخورد و در بیت چار و پنجاه و شش است و در حیات و میست
باید که قمر زاید باشد در نور و نافع باشد در صاحب -
باید که ماه بعدی متصل باشد خاصه بشتری - باید که قمر ماحظ
صاحب باشد - اجتراف کوی در حال و میست طالع بر می
ثابت باید و قمر خداوند طالع باید که در برج ثابت باشد
آن بر میست تغییر نپذیرد - باید که قمر بطی اسیر باشد و متصل
بجو بگوئی بطی اسیر که آن نیز دلالت بر عدم تغییر
کند و باید که او تا از نجوم سن خالی باشند و شری و زو
در وقت بودند و قمر ایشان آن و میست باید از تر بود و بکن
که چار از چار می بر می - باید که صاحب طالع زاید باشد
در سیر و سود و متصل بعد که آن نیز دلیل خبر بود و خداوند
و میست است است که قمر در برج خفته باشد که میست تغییر

نمود

نمود - نباید که طالع سینه صریح منقلب باشد که تبدیل
بر میست راه باید - نشاید که قمر تحت الشعاع بود که چار را
خطا باشد - خدا کند از اتصال قمر بگوئی که تحت الشعاع
بود که آن کوکب زیادت در کی کند و زود بین دیگر بگوئی
نشاید که قمر خوارن مرغ باشد و در برج خفته بود که چار
را خطا باشد - خدا کند از کوکب مرغ در طالع باشد یا در می
که چار را چار باشد و در میست نفاذ نیاید و اگر بجای مرغ
زحل باشد چار را چار بود اما و میست بجای او رده شود و اوقات
در گردن این است بزرگو سپاس خایه و حکما و درین است
تصانیف بسیار است و خلاصه این باب را از نسخا و جهان
پوشیده و نهی تا این دعوات در شنوات خویش و حرام
شرعیست استعمال کنند و علی الجمله آنچه شروط و میست
اچون حکما دانستند که سودترین کوکب بشتری و زو است
چنین فرموده اند که در وقت دعا کردن باید که یکی از طالع
و میست باشد و دیگر در رایج باشد اگر رعایت و میست
بود و بعضی گفته اند بعدی در طالع باید و یکی در کاشه تا کار
برادر باید و گفته اند بعدی در رایج باید و دیگری در کاشه

تا مهلت دینی و دنیوی حاصل کرده و پیش از این است که یک
معد در راجع باید و یکی در تابع تا سعادت هر دو بر آید
حاصل گردد و هر چند بر این این هر دو معد باید که مشت
باشند و تو خیال و از نظر محسوس ضعیفای دیگر عالی
انست که معد اکبر مشتقی باید و معد اصغر مغربی باشد
که قدر تو خیال باشد و متصل بر بعدین اگر دای برای آخرت
و طلب جمیع خاطر و امان وقت باید که قدر در خانه باشد
باشد متصل بر بهره و این صورت تجزیه بپوشد اگر دعا
برای کارهای دنیا است و طلب مال باید که قدر در خانه
نیز باشد متصل به شتری و این صورت نیز تجزیه
پوشد و دای برای هر مصلی که باشد باید که متصل باشد
بکوک الغرض و از وی مقبول بود چنانچه طلب ریاست
باید که قدر آفتاب متصل باشد اتصال پسندیده و آفتاب
یکت حال باشد و برای طلب علم حال عطار در ملاحظه باید
کرد و قسطنطنیه را باید که کوکب الغرض معهود باشد باید
که معهود در خانه فرض جمیع باشد باید که مشتری باران
بود و اگر در محاسبه باشد اولی بود باید که ماه مضرب بود

از خداوند

از خداوند طالع متصل باشد مشتری یا مضرب مشتری
در متصل بود و طالع اتصال محسوس باید که صاحب
است و طالع بود چنانچه خوش است باید که خداوند طالع در
است باید که باید که او را و او را محسوس سالم
باشند باید که صاحب طالع متصل باشد مشتری و اگر چنانچه
راست بود بهتر باشد اگر قدر در آفتاب در حال
یا آفتاب در اسد بود و قدر در حمل برنگ و در حمل برنگ
و اگر مشتری در خانه یا شرف خویش باشد و قدر در مینو
از ثواب یا میزان وقت اجابت دعا باشد مشتری که دعا
فی الحال مستجاب شود و اگر قدر در حوت بود و نیز در سرطان
دعا اجابت مقبول بود علی الخصوص را تا قبل از یحیی برای
ساکن و ضیاع و انبیا باید که خسل در میزان بود و قدر در
یا قدر در میزان و در حمل در آفتاب برای ریاست و استیلا
در حمل باید و قدر در آفتاب برای طلب علم و کتاب و اشغال
باید که عطار و در میزان در جمیع باشد بود و قدر در پانزده و در
سرطان یا در پانزده و در میزان عطار در جوزا باید و قدر در
شرف و آفتاب در حمل باشد قبل از عطار و برای انصاف

در اعمال دینی و طلب و وزارت باید که قمر متصل باشد به مشتری
چنانکه قمر در سرطان باشد مشتری در ثور یا مشتری
سرطان و قمر در ثور و این مناسب تر است برای
طلب ملک و سلطنت باید که قمر متصل باشد با قمر بشرط
قبول و اگر افتاب در وسط است یا بود بهتر باشد برای
کم شدن افتاب در نوزده درجه حمل باید و قمر در
ثور که برای جاه و حرمت افتاب در حرمت باید و قمر
سرطان برای موانع و افساد زهره در
دشت درجه حوت باید و قمر در ثور یا سرطان بهتر
است که طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان بخند
تا سه درجه حمل باشد بود و اگر سه درجه سرطان کند تا
پست و یک درجه حمل بر وسط است اما اولی باشد و باید که
از نوزده درجه سرطان آغاز کند دعا کردن و قطع
و خنوع نمودن نماید تا این وقت بدعا رسد و چون وقت
درجه اسد بر آید باید که قطع دعا کند **کنه** مفید جامع
درین باب است که ابوحنیفه میگوید که چون خداوند طالع
در اصل لاوت یا در طالع تمویل مسعود افتاد اما بساطت
صاحب

صاحب آسمان یا بوقوع سعدی در طالع اصل یا تمویل یا مسعود
چنانکه آسمان یا بوقوع سعدی صاحب طالع و خداوند آسمان یا
برگاه جنس وضعی واقع شود وقت اجابت دعا است **کنه** مفید
ابو الحسن میگوید در کتاب ثواب خیر الکریم آورده است که بهترین شی
دعا اینست که مشتری یا راس عباد باشد مشتری را
بود و در سر یا راس عباد باشد و این را از زیادت باشد
در اجابت دعا **کنه** مفید بگوید اینست در وقت موسیقی
اجابت دعا این وقت بود که قمر در استقبال باز کرده باشد
میون دو بهترین استقبال این بود در غم ایشان که قمر در ثور
باشد و افتاب در حمل این استقبال در پست و یک درجه حمل
میزان افتاد نصاری چنین میگویند که وقتی که قمر مشتری
بر کرده و بر راس میون دو وقت اجابت دعا باشد **کنه** مفید
حکامی یونان در استیجاب طالع است که طالع چنان چهار
کند که مشتری در راس میون دو در وسط آنها باشند و زهره
در تقابل مشتری و راس در راس و زهره در راس
یا زهره در طالع که دلیل ابتداء مشتری در راس است که
ایشان است بعد از آنکه موضع هر دو سعد میگوید و در محاسن و خال

در وقت دروغ بستان ساقط باشند و غیره بستان و شغل و اگر کسی
 شکر یا بطل باشد حکم صیغ بود **در وقت** غم و غم و غم و غم
 کف الخبیب کوکب است ششانی در وقت رسیدیم بر من
 زهره و زحل و در تاریخ آلف این کتاب که غره و غی
 الجوامع است ثانی و سبب غم و غم و غم و غم و غم و غم
 شهر بود راه قدیم سینه و در بعضی و غم و غم و غم و غم
 نوح الجانی قدس سره جامع این تاریخ رعدی کوکب
 موقع این کوکب همین تاریخ کوکب است بهر وقت
 در جبهه و قیام و چهل و نهم است و ابوریحان محمد
 در آثار الباقیه آورده است که حکیم معتقد است بهی گندی
 رساله ناحیه است مقصود بر اوقات دعا و در اینجا آورده
 است که هرگاه قمر و عطارد و معادن کف الخبیب باشد هر
 انبه وقت اجابت دعاست و هر دعایی که صلاح حق کند
 مستجاب شود و اگر اجاب بود و چون دعا بجهت تو انگری
 و شجاعت مستجاب کرده و اگر زحل یک حال بد و چون دعا
 امید اجابت دعا باشد و در غم و غم و غم و غم و غم و غم
 اگر زحل نحوس بود و کس باشد و دعا کننده در وقت

و غیره

و غیره چپ و اگر در بعضی از اوقات که مستجاب شود بر دهن
 و خلاف آنچه سخنی است حاصل میگردد چنانچه این کتاب
 و در زمان سینه و الطوفان که بیلای قحط باشد و بدست
 رعد و زهره و زحل و در تاریخ غم و غم و غم و غم و غم و غم
 شهر بود راه قدیم سینه و در بعضی و غم و غم و غم و غم
 بود و غی غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
 و خاکند و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم
 و در مال حراستن و مستجاب شود اما چند کلمه در مال زیاد است
 شود از هر معانی کند و اگر مرغ معادن کرده و دلالت کند
 بر آنکه داعی در وقت بر مد غم و غم و غم و غم و غم و غم
 مستجاب کرده و بدین باب در طلسمات از غم و غم و غم و غم
 جویند تا انچه سخن است است که ایراد کردیم **در وقت**
 اجتماع نیرین باشد برین وجه کف الخبیب غم و غم و غم و غم
 استجاب دعا و هر کوکب که با قیام بهم برین در جبهه بود
 وقت دعا کردن بود علی الخصوص که زهره و عطارد بود و اگر
 گفته اند زحل شاید اگر عطارد یا زهره برین موقع
 کرد و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم و غم

حکم دارد اگر کسی این کوکب ثابت معارف شود و دوست
اجابت و عا بود اگر زحل مشتری این کوکب قرار
گرفته و قی که راسل در جدی بود پس باید به است
لو برای رعای زوال خوف و رنج می نماید که زحل
مقارن کف الخشب باشد و الا بشرطی که شمس در درجه
شرف باشد اگر ماه بخداوند است خود پیوند حاجت
روا تر و بهتر است و در صورت این باب چهار است
انت یک که قمر متصل باشد با جرام و شعاع نحس از
عداوت و احترام باید کرد از رجعت و احتراق
سعدین که رجعت مشتری و قی که مع الراسل باشد
و عذر کند از معارفه و مقابله زهره و زحل کف الخشب
که پس نماید و نه در نشاید که زحل با مریخ با افتاب باشد
بر درجه کف الخشب که خلل آورد و دوست گزین و دوست
بستن درین باب عداوت و مودت میان بروج کوکب
باید شناخت و ذکر آن تفصیل در رساله مواهب سل
مذکور شد پس در طالع هر دو اگر معلوم بود ملاحظه
کرد که این مصداقت میان ایشان وجود گیرد یا نه

طالع هر دو

طالع هر دو و نه اند یا در طالع هر دو میان کوکب در بروج معارف
باشد حال موضع کوکب نبوی ماز که موجب موافقت باشد
و درین باب احتیاط تمام نماید و آنچه قانون است را ثبت
کوشش باز دارد و علی الاجمال شروع می که درین باب گفته
نموده است باید که قمر در بروج ثابت باشد و بهتر از همه
بود بخت ثبات و دیگر آنکه خانه زهره است در هر دو کوکب
دوستی دیگر که شرف قمر است باید که زهره متصل
باشد بنظر مودت اگر از خانه مشتری مشتری می پیوندد
پسندیده بشرطی که مشتری میگوید حال باشد هم میگوید اگر
میر نشود قمر در موضع نند که زهره را در آن محلی باشد
باید که ماه پاکیزه باشد از نجاستها و قوی حال بود اگر
طالع هر دو معلوم باشد باید که خداوند هر دو طالع را
نظر محمود بوده اگر خداوند طالع هر یکی را بخداوند باز
ان دیگر ناظر سازد بهتر بود در طالع تحول و انتها نیز همین
معنی رعایت کند و اگر ماه را در بروج زهره کند از
طالع ایشان یا طالع وقت زهره کند از طالع اصل
تحول بسیار پسندیده اند اگر عرض این مصداقت

کسب الی باشد باید که سهم العاده در طالع بود یا در وسط
السمای یا از دهم اگر مقصود ازین دوستی طلب ملوک بود
باید که قدر در وسط است باشد از طالع اصل بقول از
قد اوند خانه او که صاحب عاشر همت اگر عاشر
اصل است قدر در تحویل را شمارد و اگر انباشت
میرفتد در عاشر طالع چهار نهند اگر این دوستی
بجبت تجارت باشد باید که قدر در مابین اصل یا تحویل
اخبار باشد و قدر را از نخست نگاه باید داشت ای که
این جهت بجبت ضیاع و افاک باشد باید که قدر در طالع
اصل یا تحویل یا اخبار نهند و از نحوس که کردند تا آن
این مودت بجبت باقی باشد برای وصلت و عطا
باید که قدر در خانه پنجم بود از اصل یا تحویل یا اخبار هر کدام که
موافق تر باشد اگر این مصداقت بجبت طلب علم و
دین بود باید که قدر در نهم بود از آن طالع شده که باید کرد
و اگر این دوستی بجبت امید یابی که از عمل بد
رسد قدر در یازدهم باشد ازین طالعها متصل بعقد
نیک ملاحظه کند تا مصداقت او بکدام طالع است قدر

برج

بروج کوکی باید که انباشت از خوابات وی باشند و قدر
بصاحب آن برج پیوسته مثلا اگر خواهر که با هم دوستی
باید که قدر در یکی از دو خانه مشتری بود و مشتری در طالع
یا در خانه یکی از خانه خود و حیال در باقی برین مناسب
که طالع برج مستقیم الطالع بود تا آن دوستی باید از
باید که خداوند ساعت زهره بود و زهره مستقیم اگر باشد
در یکی از خطوط خویش باید که صاحب عاشر باشد
طالع ناظر باشد بصاحبش پیوسته یا در طالع بود باید
که سهم العاده و حیال باشد و بعد از آن باز در مابین
نیکو در غایت بود و طالع باید که سهم العاده الحیدر در مابین
نیکو باشد و خداوند متصل بصاحب طالع و بعد از مابین
محدورات وی دو چیز است انشاید که خسی در یازدهم
باشد که ماه را یا طالع را آن خسی کند چه آن دلست برین
و سختی کشیدن از جهت دوستان نباید که قدر در
نخستین باشد که آن کار بهم نرسد و اگر رسد فایده نهد
برون باشد باید مشروطات می سازد است باید که
طالع برج و زهره بدین باشد و حوت را درین باب

باید که موضع قمری یکی اندر بروج صید باشد و باید که
که دلیل صید است مغرب باشد و بعضی اسیب و نقص المیزان
و مخرج و مایل از دود است باید که خط در دایره باشد
اطالع کرد مخرج باشد بر وجه آن دلالت بر صفت صید کند
باید که قمر مغرب باشد از مخرج و مخرج صید بود در جایگاه
نیک از طالع و بودن مخرج در وقت مایل نباشد و نیکو
باید که قمر نیکو حال باشد اگر وقت بیرون رفتن صید
بود دلالت کند بر آنکه گزنی بصاحب صید رسد و اگر نماند
قمر از محل بوقت مخرج صید تر باشد و اگر نظر مخرج بود
بود بکی نباشد باید که قمر خط در نظر مخرج کند تا زود
رسد باید که قمر مایل الیه باشد در وقت چو بود او در
وقت دلیل قوت صید باشد در زمانی که طالع لیل مردن در باشد
صید باید که قمر زاید المیزان باشد و باید که خط
نماند قمر و مایل بود اگر شش صید همان باشد اگر شش
صید است باید که در محل و مثلثات او باشد و خداوند طالع
در برخی شش تا نیک آید اگر صید صحرای خواهد کرد باید که ماه
نور و مثلثات او باشد تا نیکو بود باید که زهره و ماه صالح

الاحال باشند فی قصد مخرج که آن دلالت کند بر آنکه صید در آن
سهم شود صاحب کفایت گوید در اجتناب صید باید که مخرج و صاحب
بت قمر نیکو حال باشند که آن رکن بزرگ است درین باب
در حیوانات طبری آمده است که بهترین نیکو در جبار صید است
که مشتری در طالع باشد و مخرج در مایل و مخرج مایل از
زهره و زهره و مایل از مایل و مایل از مایل از مایل از مایل از
آنکه کار بر او آید و در آن صید نشانی افرازد و صید آن
مخرج و مایل از مایل باشد و مایل از مایل از مایل از مایل از
وی شش است انشاید که خداوند طالع از طالع مایل باشد
که صید می که پیش از مایل در یافت نباید که گزنی
اسیر باشد یا در آخر بروج که پیش برست نباید در شش
که خداوند مضمون مایل باشد از طالع که دلالت کند بر آن
صید پس از گزنی نباید که قمر در برج مغرب بود و از خداوند
بت خود مایل که پیش در نیاید نشاید که در شش کار کند
زحل در حال بود که از آن غل زاید نشاید که گزنی که صید
در مایل است در وقت باشد که صید سبقت کند و در وقت زود
نشاید که مایل بود که آن نیز دلیل بر گزنی صید کند و آنچه در

باید که شد از شتر و طاقت و محذورات باید که در طالع برآید
 ریش کار در عایت کند و باز به نوحی شکار را از عید صید علی
 چند است که آن نیز مرغی باید داشت چنانچه یاد کرده میشود
صید مرغیان از شتر و طاقت و می پانزده است باید که ماه
 بروج هوایی باشد باید که متصل بود به طالع و در ماه باید که
 طالع از قوسهای باشد و از قوسهای را بر صید طالع باشد
 صید مرغیان است باید که ماه ظاهر بود از برج باد که
 که در برج آبی باشد باید که صاحب طالع آبی باشد
 ابدی ظاهر بود و خوشی اگر صید بچرخ و شایسته
 باید که طالع و جای ماه برج میزان باشد و قمر بر سر
 طالع در پیوندد اگر صید مبارز باشد باید که شتر از برج
 هوایی بقتلین پیوندد اگر صید بقیاب بود جای دلو و قوس
 بهتر باشد بشرطی که بمرنج متصل بود از ملبث یا اندیس
 باید که ماه در ملبث بود و مسعود اگر در طالع باشد و دل
 اسانی صید بود اگر شتری در طالع باشد بهتر بود
 و غایب تمام باید اگر خرس از طالع ساقط باشد و
 بودن مرغ در سابع نیکت باید که زهره در قوس باشد

و در ماه

و در ماهی چند صید مرغیان می شود اگر خواهر که از برج آبی
 باید که قمر و لو باشد متصل بمرنج و مرغ در عید باید که
 باید که کوکبی که با متصل در ایلی الوتد بود باید که قمر بر سر
 طالع در متصل باشد از برجهای هوایی تا مرغانی که خوردن شود
 چون کبک و قمر و در و دراج و مانند آن بدست آید و محذور است
 مرغی پنج است است باید که ماه از قوسهای خود ساقط باشد
 یا شمس بود خاصه متصل اگر قمر در برجهای هوایی حاصل
 پیوندد دلیل بود بر کز کردن صید و چش و در دست افاد
 مرغی که نتوان خوردن چون بوم و زغن و غراب و مانند آن
 اگر او ستاره در راجع متصل باشد بر صید طالع باید که
 ماه در بعدی باشد در وسط السما بمرنج و شمس و مرغ در طالع
 که آن دلالت کند بر کز از یا مرغ یا از صید چیزی
 بدست افتد که خوردن را نشاند و حد کند آن بودن مرغ
 در وسط سما که آن دلالت بر تفرقه مرغیان شکاری کند
 و در افاد آن از شکار کا و صید بایم و سباع کز و طاقت
 مرغی ده است باید که ماه در بروج آری باشد باید که قمر
 بمرنج متصل باشد از ملبث یا اندیس زیرا که آن دلیل قوت

تا نور بود که بدو صید کند - باید که در ساع کشتی باشد و مرغ
اولی بود زیرا که وی دلیل قتل و خون ریختن است - باید که کشتی
ناظر باشد بعد می که آن صید در طالع باشد - اگر سباع
چنانچه توانی بکنی که سم دارند چون پیش و کوزن باید که ماه
در عاشر بود متصل بزهره و زهره در هشتم ناظر باشد
اگر صید چنانچه در آن چند را میکند چون خرگوش و روباه
و مانند آن باید که ماه از مرغ صید بول بود و یکی ازین
هر دو در عاشر باشد تا مراد بر آید - شالیه ترقی
از هر پنج آن وقت باشد که طالع بر بی شقلب بود و قدر
در هشتم و نعل با قطعه متصل بزهره و زهره در طالع
باید و قدی تا کار از پیش رود چون بوزر کشتی باشد
که قدر در اسب بود متصل به مرغ و مرغ در خانه خود تا بر کعبه
نظر باید و طالعش کند - چون سگ را نخواهند کشت باید
که قدر در حمل باشد به مرغ که آن دلالت کند بر آنکه صید را در
بایدی اگر قصد سباع دارد و چون شیر و گاو و هر چه سباع
از آن ترسان باشد باید که اتصال قریب بدی باشد و در طالع
بزرگ صیدی بود و مرغ در طالع نبود و در هیچ وقت نباید زبانه

کند

که اگر صید بود در آن کنار این باشد و صید در آن می چار
است - باشد که قدر در ثور یا جوز یا عقرب بود که آن صید
صید کند و کز قمار کند و باشد که اسب از عقرب او خطا کند
یا اسب که را زخم رسد - باشد که نعل در ساع باشد از
آنکه نعل لیل در وقت است و چون در ساع باشد اگر صید
را جراح است کند اما فرار کند از دست - بوقت صید گرفتن
نشد باید که قدر در ثور بود خاصه که آن پنج آن جای بلند باشد
چاه افتد و اگر قدر بدی بود در میان خاشاک پنهان شود
اگر قصد سباع دارد و نباید که طالع وقت حمل باشد با قوس
موسس بود به مرغ که چو باشد که در مکان مسلط کردند و صید
کنند - را جروح سازند - سببه در کزدن مشروط است
بشست باید که طالع برج و جسدین باشد و کوشیار
را جانیه داشته است و بعضی حوت را نیز کزدن داشته است
- باید که جای ماه برج ابی باشد - باید که صاحب طالع در
برج های ابی باشد - باید که ماه بزهره بود و عقارب را با او
باشد که صید ثانی بزرگ بدست آید - باید که ابی طالع ابی
یا رب ساع صید زهره و ماه و عقارب باشد و باید که زهره

قرصهای پخته اند آن صندل طافزاید و طرب زیاد میکند
و صندل بار بخت آید و بهتر آن بود که قدر سلطان
باشد متصل بیشتر و بیشتر در خانه های مرغ با درخت
و میز آن بود و مغربی باشد تا صندل بزرگ بخت آید که
شترتی بود و صندل خود بود اگر قرص بزرگ و عطار و صندل
بود و متصل باشد و شترتی بدین خاطر از بروج افغان
سلطان حیات و سپاس که شصت باشد و عطر و رات وی
خج است آن یک زهره با مرغ صندل بود که صندل بود
و کم بخت آید که قرصی اسپر باشد و نباید که
قرص بمل چون که هیچ صندل که قرص خود را و انود که
قرص عطار و صندل اتصال کند که بختی بد آن صندل که
آید و خد کند از اتصال قرص مرغ خانه که مرغ در بروج آید
بود که آن لیل تابه شدن آفتاب صندل بود و بی بهره نام
و اندک علم بر آن شکایات و بیماریها در امور مشروطات
وی چهار است اما که قدر در جواز باشد یا دل یا پدید خوش
با در جدی که در صورت شتر طایر است جایز داشته اند
- باید که قرص خوش بکشد باید که طالع و خد از

معمود

معمود باشند در امور مشروطات باید که طالع و خد از
و قدر بخت و متصل در رات وی خلاف اینها بود
یواز تر بدین است که در مشروطات وی چهار است اما که
اما در اندک خوش با جواز باشد و یا در سلطان که صندل
بکشد یا با درخت - باید که که زاید باشد و در نور و در
- باید که خد از طالع و خد و صندل بکشد یکی از صندل و خد
معمود در امور مشروطات سعادت و خد و خد و خد و خد
اما که در امور صندل باید که قدر سلطان بود و در سید تر جواز
در اجتناب باید که در همه ابواب از خوشی قرص بکشد
و مشروطات وی - است اما که قدر بروج مغرب است
- طالع صاحب ساعت کردن از لوازم است چه در آن
محل صاحب ساعت در هر موضعی که اخذ از طالع صندل و در آن
در طالع باشد در اول مرتبه آب باید تاجت با صفت بکشد
و اگر در وسط است با در حادی عشر در دوم مرتبه و اگر
در سابع بود در سیوم و اگر در و تالافش بود در آخر بار
- باید دانست که رنگ اسپر که بخوابد تاجت از مشروبات
کدام کو بخت باید که آن کو بخت در و تالافش بود در حادی عشر

او اگر صاحب ساعت او باشد بهتر و محذورات وی
در است ان شاء که صاحب ساعت در سیر و تقنین
که چنانچه او باشد حضور ما که غشی نظر بود و اگر ان
نظر مقابل باشد یا متعارف هم باشد بود - فایده که قدر
بروج باشد بود که کار بر مراد نرود و اسب سبقت بخیر
اسب در ماه است و در آن مشروطات وی دو است
ایم که قدر بروج متقابل باشد - باید که ماه بعدین متقابل
بود و همراز باید کرد از نخست قدر بودن او در بروج
طالع مدد است و نزع و تقنین مشروطات وی پنج است
ایم که طالع بر جی فای باشد و بهتر آنکه معوج الطالع باشد
- باید که صاحب طالع محذورین الحسین باشد - باید که ماهیان
زحل و زنب باشد و اگر از طالع ناقص بود بهتر باشد و باید که
نخستین روز آید باشد - باید که قدر از سعدی مصرف باشد
و بخشی متصل و از ارضه ادا این شد ابط بهتر از کند نب
نخاون و در سیر و تقنین اگر خواهد که محذورین و ان باشد
مدامت جائز باید که قدر بروج مجده باشد معذور و سبک حال
و اگر خواهد که در جائز و در نزع و تقنین قدر در دلو باید که

برمل

برمل و اگر خواهد که جلاک شود باید که قدر در سیر و تقنین
باشد متصل یا قابل و ترجیح مریخ تا آنچه مطلوب بود بوقوع آید
و فی الجمله آنچه درین باب میخوابد از سعادت و نفع است
و نبات و انشاب خوشش نظر او معذور و خوشش
میرست نزد چشمت - باید که عطر و دلیل از نبات است
حالی که رعایت حال او کند و طالع و صاحبش دلیل آید
بود و صاحب و صاحبش دلیل حریف راه و دلیل که در کوشش
و انشاب دلیل ترس بر که ام ازین دلیل که قوی معذور باشد
صاحب ان دلیل بر و هر که ام ضعیف و خوشش باشد
صاحبش باشد و در کفایت تعلیم می آورد که یکی از نور بر سر
است که سبک بود از ده درجه نور آید درجه سیرت و از
ده اسد آید درجه غریب جنوبی و از ده غریب آید و
غری را زده دلو آید نور شمالی چون مریخ باشد
اگر قدر در سیر تمام باشد او غالب آید پس از لا خد این
حال که اصلی است درین باب غلبه نماید بود اما مشروطات دیگر
است دو است - باید که در طالع باشد تا کار بر مراد نرود -
باید که صاحب طالع در عا باشد بود تا آخر نکرده میرد

نور

ای که در صاحب خشن بود تا آغاز کند غلبه غالب شود اگرگاه
متصل باشد بعدی اگر آغاز کند غالب آید و اگر متصل
باشد خشن آنکه اول باشد مغلوب شود اگر خواه که برود
حریف برابر باشد و اندک طالع و صاحب هر دو را در
استانند و اگرگاه و عطار و هر دو یکو حال باشند و خشن
بر دور است بازند و دفاعی کنند و خشنی که در غلبه غالب
باید نشستن که قدر در بروج اجانب بود از شمال جنوب
و اگر چنان اتفاق افتد که در جانب موضع خشن نشینند
محبذات آن موضع بر جهات اربعه چنانچه در
بیج حل بود و حل دلیل شرفیت در جانب مشرق نشینند
باقی برین قیاس هم میگویند باید داشت که مشرق
یا در شمال بود و مغرب معاون جنوب پس در شش فصل
این جهات کند تا غالب آید باید که سرخ در آن جانب بود
که مصاف بود بحیث آغاز کنند تا غلبه کند اگر صاحب
طالع خشن کند و صاحب بیج را غلبه در جانب آغاز کنند
بود یا اگر صاحب طالع و صاحب معارف باشد و در آن
و مشتری در طالع بود با حش ایشان برابر باشد و

بر خیزد

بر خیزد اگر خداوند طالع و صاحب در کس باشد و بر
در طالع برود و حریف بخشنی داشت بازند و چون فارغ
شوند خوشدل و خرم باشند اگر طالع بیج و خشن بود
و خداوند طالع غیر در بروج مجده باشد برود و بجا است کنند
و دفاع بازند باید که قدر در بروج مغرب باشد آن جدی و جویزا
نیز موافق است باید که قدر متصل باشد بر سر عطار و یا
سرخ که بازی بکند آید باید که طالع بیج زاید الم طالع باشد
و اگر سبک کند بشرطی که عطار و بوی ناظر بود و سبک باشد
باید که قدر زاید النور و العدد باشد اگر خواه که بازی
کند و طالع بر جی ثابت کند چه اگر مغرب بود بازی زود
کند و خط اگر قدر متصل باشد بر سر و عطار و مسود و با
ان مشتری در طالع بود آغاز کنند برود اگرگاه اند
عطار و مغرب باشد و صاحب طالع متصل دلیل کند بر خیزد
کسی که آغاز کنند را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطا
صاحب بیج متصل شود دلالت کند بر حضور کسی که آغاز
کنند حضورت کند و حریف او را تعلیم دهد اگر طالع
بروج مجده باشد و قدر خالی است بکند ام بر یکدیگر غالب

نشد که اضمحلال پیدا درین باب است که عطار در
 طالع صاحبش را نظر در اثبات با شتری بود متصل
 بسور و محدودات وی بخت است که خداوند طالع
 و خداوند سابع یکدیگر را نظر باشند از معاد که این طالع
 بود و شاید که صاحب سابع صاحب بود در جنوب که
 که باطل بود در شمال چنانچه که چون صاحب طالع در
 در وسط آنها باشد عطار در طالع بود که میان ایشان
 سابع بسیار رود و شاید که در همین حال چنین بود
 بودن خداوند سابع و طالع در عاشر مریخ در طالع بود
 که در مریخ بسیار گویند و آخر بکات کشند و شاید که در
 همین حال مذکور زحل در طالع بود که هیچ یک بر نهد و چون
 و نه برادر بر خیزند و روانه شود که قدر رسد و خوش و جدا
 باشد متصل بر زحل و خداوند که از آنکه قدر طالع بود که
 که آغاز کند از و بر نهد و شرح چهل و پنجمین را بطوری که در این
 گفته شد در شرح مریخی باید داشت و آنچه خاصه شرح است
 و وجه است باید که قرار عطار در منصرف بود و مریخ
 متصل از بر آنکه عطار و بنده لغت است و مریخ بر

لغت

لغت است باید که زحل بسور و در شمال باشد و طالع و صاحب
 طالع را نظر بود و اثبات و شتری بودی طالع صاحب
 بر آن انگار که کوهی در سطح زحل است و زحل عطار در این
 شرح از دینک جانی حسیل باید طالع و هر که نزد او
 جانی عطار و بر هر تقدیر که بسور باید و چون طالع جانی
 آورده شود آنکه آغاز کنند و بر و محدودات است طالع
 محدودات باب سابع است در چهل و پنجمین مشروط است
 بخت است باید که قدر در وقت در چهل و پنجمین بود
 آن در وقت اول است باید که خداوند حسیل در
 سابع باشد مقبول از صاحب سابع آن در وقت تمام
 شود و اگر خداوند خانه هفتم در پنجم بود و قدر در ششم
 در در محل قبول است و خانه تمام و در اگر قرار چهارم
 خداوند سابع که در نظر مودت و خداوند سابع قرار
 بود مریخ آن در یک باشد و مرادش بر آید اگر
 خواهد که زیادت از آن مریخی بودی باز رسد باید که طالع
 برج و وجهین کند خداوند جاذبه حکاکه اند و بسیار
 پادشاهان و رستخانان آنکه باید خداوند ساعت یکی از

باشد اما غلبه بقول برسد بدیهه بود اگر قمر در طالع
 بود و بخداوند بخیر کرد آن بدیهه بخیر شد یا باز در طالع
 هیچ طالع نباشد اگر قمر آن وقت باشد که بدیهه
 میفرستد و از خداوند طالع منصرف بود و طالع آن
 باشد بخداوند دوم میفرستد و دلیل کند که برسد آن بدیهه
 چیزی دیگر زیادت کند و بترک باز و بدیهه اگر بدیهه برسد
 پذیرش بشود بود و با فایده باشد و محدود است و بی
 انست که نماید که خداوند به طالع راجع باشد و قمر
 با قمر در وسط است متصل به صاحب طالع که آن بدیهه
 نحوه و طالع و وحشت بدیهه اید **علاج کردن** شرف
 و می شست است باید که خداوند خانه و دوازده
 تثلیث و تعدیس طالع افتد باید که خداوند طالع
 نیز تثلیث و تعدیس خداوند ثانی شرف باشد و قبول
 بود از و رسود باشد در جای خود باید که رسود در او
 باشد و بخیر از ایشان ماقطه باید که قمر در وند
 باشد یا با علی الوند و رسود و قبول در موضع خود
 خداوند قمر و خیال باید نظر بقمر بنظر مودت باید که قمر

در طالع

در طالع و ثور و حلقه میزانی باشد و اقصا شمس
 از مدین و اگر بر و بود و بستر بود و هزار باید کرد
 از تربیع و مقابل بحسب اقدار و اگر نظر از غایت و بدیهه
 میان باشد البت قمر یا رسود رسود باید کرد و اصلاح با نام
 رسد و این حاله بر لفظ صلح با نام رسد اصلاح از
 و چشم بخیر جانان و الحج بالعادة اما انان میرالمبارک
 و المقامد من الطالب

در طالع و ثور و حلقه میزانی باشد و اقصا شمس
 از مدین و اگر بر و بود و بستر بود و هزار باید کرد
 از تربیع و مقابل بحسب اقدار و اگر نظر از غایت و بدیهه
 میان باشد البت قمر یا رسود رسود باید کرد و اصلاح با نام
 رسد و این حاله بر لفظ صلح با نام رسد اصلاح از
 و چشم بخیر جانان و الحج بالعادة اما انان میرالمبارک
 و المقامد من الطالب

این کتاب را در طالع و ثور و حلقه میزانی
 از مدین و اگر بر و بود و بستر بود و هزار باید کرد
 از تربیع و مقابل بحسب اقدار و اگر نظر از غایت و بدیهه
 میان باشد البت قمر یا رسود رسود باید کرد و اصلاح با نام
 رسد و این حاله بر لفظ صلح با نام رسد اصلاح از
 و چشم بخیر جانان و الحج بالعادة اما انان میرالمبارک
 و المقامد من الطالب

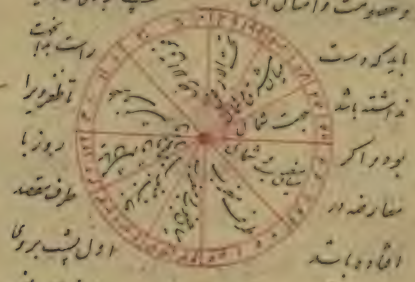
ایشان در هر روز از ماه قمری بود و چون در جهات
در ساعت سواری ایشان درین جهت

بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب
بازجهت شرق	بازجهت شمال	بازجهت غرب	بازجهت جنوب

در احوال ایشان که در این جهت

در آنکه گاهی در آن جهت که در این جهت
سکندر که در آن جهت که در این جهت
باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت
باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت

در آنکه گاهی در آن جهت که در این جهت
سکندر که در آن جهت که در این جهت



باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت
باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت

در آنکه گاهی در آن جهت که در این جهت

سکندر که در آن جهت که در این جهت
باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت
باز کرده که هر چه پسندد بماند در آن جهت
مختار از آن جهت که در این جهت
دور و نزدیک و هر چه پسندد بماند در آن جهت

پس چنان باید که یکی از این بدخانه کوب که حکیم باشد
 ظاهر باشد برین **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 وقت حرب کردن **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 بر یک **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 یک **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 نماز اول **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 وی باشد **نماز اول** و **نماز اول** و **نماز اول**
 جانب لشکر پروان باشد و بر اهل قلعه نصرت یابند اما
 اگر یکی از این سه کوب ظاهر نماز اول خارج باشد یا طالع
 وقت حرب کردن بر جی بود که یکی از نماز اول خارج در وی
 باشد دلالت کند بر آنکه قلعه اهل حصار را باشد و چون آن
 حال مجرب است پس چنان باید که درین باب خطه تمام کرده اند
 تا حدودی بصواب آید و الله اعلم بالصواب
 قلعه در چنان اشیاء است که در این قلعه مثل است برین فصل نماز اول
 در اشیاء است بر اشیاء است قریب که آنست بر وقت
 در قبل از وقت و مع یکدیگر که حکیم فاضل فایق احمد بن محمد بن عبد
 الحلیل سنجرى روح الله روحه مآب اشیاء است برابر

بزرده



بزرده و وجه مرتب گردانیده است شش وجه در طرف سعادت و
 شش وجه در طرف نحس است و یکی وسط اما شش وجه که
 در طرف سعادت است **اول** و آن عام بود برای جمیع امور
 و شایسته باشد جهت اشیاء است دوم **ثانی** و آن شایسته بود
 برای بعضی کارها و بعضی سوم **ثالث** و آن قریب تر از **ثانی**
 باشد چهارم **چهارم** و آن در سعادت نماز است از مجموع بود
سالم و آن قریب تر از **چهارم** باشد ششم **ششم** و آن که در آن وقت
 فراغت بهتر و این برینه ادنی مراتب سعادت و اما آن
 شش وجه که در طرف نحس است **اول** و آن عام بود
 جمیع کارها و دوم **ثانی** و آن خاص بود و بعضی از امور و آن
 بعضی آن وقت بود که در او امید خیرند از سبب **ثالث**
 آن از خیر و قریب تر بود چهارم **چهارم** و آن نحس از **ثالث** و آن
 باشد پنجم **پنجم** و او در نحس از **ثالث** باشد ششم **ششم** و آن
 وقت بود که در او از کوی ترسد اما آنچه در سعادت و در آن هم کوی
 باشد و نه امید خیری و سعادت مراتب است و چون حکیم کوبه اشارت
 اتصال قریب تر برین مرتب وضع کرده در جدول نموده است هر آن
 او درین طریق اولی و آنست پس نماید و بعد از آنست

جزء اوله عبارتست از اصول و قواعد و احکام و در این کتاب

[illegible][illegible]

۱۰۰

۱. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۲. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۳. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۴. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۵. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۶. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۷. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۸. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۹. بیست و یک ماهه بود که این کتاب
 ۱۰. بیست و یک ماهه بود که این کتاب

[illegible]

۱۰۰ چون در این نوشتن این کتب باشد که
 دارد و سبب در دو خود چون در خود
 می نبرد که این درش موی است و در کتب
 جامه پوشیدن سترگین در دو خود
 نامه نوشتن چگونه که همه معتبر بود
 مضامین در دو خود و نامی نو نهاده شدن

۷۷۷

دعوت خود میکند و بدین شرافت نیز
کورای جرح کنن پوشیدن از نوایا حیر

همه قبا و هم کلاه و هم کمر هم پهن	بر آنچه در بر داری از آنچه بپوشیدی
-----------------------------------	------------------------------------

الحمل

مرد در حمل ای خواهد چنگ کرد از	شاید سفر و تجارت در قصد و کار
زنی زنی خواهد ز نرکان حاجت	دارد و بخور و زن کین و پاک دارد

المرء

ماه اندر نور عقد و شرکت بکوت	مهرانی اگر مرد از ایل بد کوت
دانه عمارت و زراعت بدین	خط مرز و نضال است ای دین

المرء

مرد و جزا پیشری کار و کت	در اهل قلم حاجت ای بد عمارت
ریش سوی دیوان کتابت بدین	فی الجاهل یا صادق قصد خط است

المرء

مرد و سلطان ط در ایاد	در نیز سفر کنی مبارک
جوهر خیزی و جامه بپوشی شاید	ز نهار کنی ناکه سبکو

المرء

مرد و کلاه و پیر و پیش کار می	بانی ز طوک حاجی کان داری
جستاده نمی ترا کنی ای اگر	نود و خشت و معادله کده داری

در بند

المرء

در بند ماه را چو رفتار بود	کاری که کنی عظیم محشر بود
تعلیم خط و عمارت در زرع نکوت	زنی جوانش و نکند آتش دارد

المرء

مرد و زنی عمارت عشرت باید	در نو بوش و زنی بخواهی
تعلیم رباب و نقشش تصویر نکوت	در جنگ کین که عظم غایباید

المرء

مرد و عرق بچکن و دارد و خور	بر دوش خود کمر کن شبنم بود
بش ن تو نعل حرب را کلا سوار	ز نهار خد کنی ز تر و چ و سفر

المرء

ماه اندر نورس ضد کن و در سفر	انگاه بخیر است و آب و است
پس حاجت خواه از ضافه عمار	دارد و خور و جان بک پای بر

المرء

ماه اندر جدی از عمارت کین	در زین شور و برده یکن پر کین
پس شخم بجار و در زرع است وین	حاجت مطلب آب رخ خویش میر

المرء

ماه اندر دلو یک باشد خیم	انگاه نهادن سبای عظیم
--------------------------	-----------------------

سبده خردک سازد و بختی کن
ترویج و سفر کن شوی و نه حکم

الحوت

ما اندر حوت جنس نه برش و نه
نویس و تجارت کن و کن علم از
دار و خور پس عرض کن داب بر
از خند و بناه کار آتش بگذر

در احسان راست ایام نه

نقلت از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در احسان راست ایام نه
باب بر زبان مبارک ایشان گذشته است و ما بهشت است ترجمه نه

نظم ایوم یوم است عا
صد آن در وقت بلا

بنیو روزیت بی شک و شک
ز بر صید اندر کوه و صحرا

و آنی که احد است به لای قی
بندی آنی خلق اسما

بر کشته بنا کن ز آنکه در وی
بنا کرد و استخوان را حق تعالی

و فی الحقیقت آن مافرت نه
سفر با ابلق و باله

بدوشنه سفر کردن به سگت
رسد خبر دزدی و مات مبی

و آنی که از دوا الحاکمه غافقت
نظم ایوم یوم است عا

و اگر خواجه جهات در سه شنبه
بودت بگو و زویانی مد اعا

و فی یوم الخیر مشا
فعلیه آیه از آن با لقا

طلب حاجت بر روز جمعه
که در وی مستجاب اید و

و فی الجاهات ترویج و عا
و لذات الرمال مع

بر روز جمعه ترویج و عا
سایب باشد و ذوق و نشاط

و نه العلم لا یفک
نمی آید و نمی آید

بدین دانش نباشد راه آ
خی را یاد و صی اسپارا

از قول حکما در ایام نه

ای سب تو بپسند اقبال نو
کای که کند مرغ و دلت خرم کار

باید که شود به روز شنبه ای کار
تا صبح تکلف نهد مرا دلت بکار

ای از تو پس کن و منزل آباد
بر که که کنی عمارت نو سپا و

تدبر بنا بر روز یکشنبه کن
تا عیش کنی برین بنا خرم شود

ای باقی از مردم درویش نظر
باید که روی روز دوشنبه بفر

اندر سفر اگر درین روز کنی
باید که زنده اسعاد و شمع و طغنه

—

217

تقریب

راست با من

و

درین جدول باز

2

6

8/4

94

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

ت ان درجہ
نار ات زیادت

روان در حیات
در امنیت

عت

و نہی

نعمانیان و حسیں

در و امید داشتن
... در خفا

[illegible]

خبریں

خویش **خاندان** چون به نمری از نازل رخ سپاسگزار بود خدمت پادشاه کردند
طلب حاجت از ایشان را مبرچو تعلق بسلاح و رابابان داده و از خریدن و فروختن
و ساختن و روا باشد و مستوده بود و بجز بر حق قصد علاج کردن کارهای شمشیر
گرفتن و کارد ریش و ریاضت ستودن و از خودی و قصد و حجاب پوشیدن
و گشت کردن و بیجا به بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و سرشستن **نماد** و **نماد**
تقریبی از نازل آفتاب بود پسندیده بود خدمت ملوک و سلاطین و حاجت خوانان
از ایشان و روان کردن اب در جو چاه و نهر ایت کردن و درخت نماندن
چیدن و روا نمود بصید ریش و نازعت کردن **نماد** و **نماد** مذنب حکما مذنب
که هرگاه مورد نمری از نازل نهره باشد چون پادشاهی برکت کاشنید این
را دوا می و ثباتی باشد و مدتی در آن بماند و بر رعیت خویش مبارک بود و تزیین
و بریدن و پوشیدن جامه و فروزنده را محکم سپردن نیک باشد و خد را باید کرد
صید و قتل و عظام ایشان گویند هرگاه که سال نوسود و ماه در یکی ازین نازل باشد
اگر در اصل جنگی افتد ظفر مشرکان را باشد این حکمی عجب است **نماد** و **نماد** و **نماد**
در یکی از نازل عطار باشد روا بود خریدن و فروختن سلاح و مرکب کردن اندکی
و کارزار و صید کردن و فروزنده گشت و رفتن و اگر کسی در حق کسی افتد
یا دزدی در خاطر دارد و در وقت بمقتضای خود صید باید کرد از نو برید و پوشیدن
جامه و بنا نهادن که گشته اند چون ماه در یکی از نازل کسی بنای آغاز کند هرگز در آن
نیا نشیند و اگر کسی حاجت دارد و در دوزخ او را بخلوب نرساند اگر کسی بخت
یا مدت نشیند و در آن بماند و کسی او را بکند و متواضع رسانید **نماد** و **نماد**

توضیحات مندرج

چون ماه در منزل اول باشد و کسی بیانی از آن کند بجز کارستون نمود و او را بکار
سیک و اگر چه با حقیقت آن معلوم نیست که از چه وجه تواریخ این منازلی کرده اند و لیکن
چون در علم نجوم اشارت بسیار است چون حال جد و جود و جود و نه برات و اشارت
و تریب و راب و ایام و این حالت و غیر آن و این جمله را اثر ظاهر است و اگر چه در
سیک و جد و جود و ایام و این حالت و غیر آن و این جمله را اثر ظاهر است و اگر چه در
که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
نقشه و صریح و در آن و در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این

توضیحات مندرج

بر حسب کمالی باشد و اینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
سویک و مختص است باینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
بر حسب کمالی باشد و اینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
سویک و مختص است باینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
بر حسب کمالی باشد و اینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این
سویک و مختص است باینست که از منازلی که برین مرتبه در دو جای و این مختص است باینست که مختص است که و این

از چاه شرف آید و در این چاه است	چاه شرف در وقت غروب و نیم دوام
و نیم در شرف است	نیم چاه و میان دو غار دوم و نیم
از اول غار که از غار در زمان است	از چاه شرف آید و در این چاه است
از نیم چاه است که در کمال از یک است	چاه میان دو غار و در این چاه است
از نیم چاه است که در کمال از یک است	بر این نیم روز که از یک است و نیم
از نیم چاه است که در کمال از یک است	چاه که در کمال از یک است و نیم
از نیم چاه است که در کمال از یک است	وقت طلوع و در این چاه است

در هر روز که از یک است و نیم

در منازات بکمال کواکب

الحمل الم

از چاه شرف آید و در این چاه است	چاه شرف در وقت غروب و نیم دوام
و نیم در شرف است	نیم چاه و میان دو غار دوم و نیم
از اول غار که از غار در زمان است	از چاه شرف آید و در این چاه است
از نیم چاه است که در کمال از یک است	چاه میان دو غار و در این چاه است
از نیم چاه است که در کمال از یک است	بر این نیم روز که از یک است و نیم
از نیم چاه است که در کمال از یک است	چاه که در کمال از یک است و نیم
از نیم چاه است که در کمال از یک است	وقت طلوع و در این چاه است

در هر روز که از یک است و نیم

مذہبہ کے احکامات سے جو کہ کواکب

المجلد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

تجدیدول میثاق بملوک کو اکبر

الذی	الحون	الذی	الحون
۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

جدول میثاق امام خمینی

در اجتهادات امام فرسید و نوع نوع اول مقبول از حضرت امام سید محمد باقر خراسانی و بعد از آن
از باب سار و سیمین است که بعد از آن سار و سیمین و بعد از آن سار و سیمین و بعد از آن سار و سیمین

الذی سار و سیمین

۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰	۲۰

براقوام که از ما بجهت و سپهر امام عظام خاندان حلاله و
قدس سرور کتاب سرگشودم آورده که این تشریفات
منزل از کتاب است و طاس که از جمله موقوفات پسر است
آورده شد و کتاب دیگر درین باب دیدم که از مصحف
خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی احکام منازل خلاف
است و امام کتاب است و طاس را بر ترتیب پیاده و موقوفه
اش را قیام کنیم بخیر و در جامع شاهی امیر ارات منازل را
بر دو قول ذکر کند یکی را بفراموشی و دیگری قول دوم که
و امام حسین با خبرندی قول دوم را پیاده و موقوفه درین قول
که ذکر کردیم ذکر کند و ما این سخنان را بر ترتیب پیاده
و ان از اول مجلس خوانده و درجه و نگاه و یک دقیقه و
پست و بیچ باشد و این منزلت ناری مرکب از سعد و حسن
حکیم هر یک که چون قدر دوم درجه باشد از منزل
شاید علی حجت کردن و در مصحف قرار دهد که مطلقه و شش
شاید شش در سیوم درجه باشد و نباید پوشید که هم باک باشد
و در چهارم درجه ذکر کند از دیدن ماکول و سلاطین و خاندان

باشد و باشد که بقیه انعام و در پنجم درجه شد و از منج کردن کردن
و در هفتم از یکدیگر بر خود دار شوند و در ششم درجه شد و از یکدیگر
خریدن و برده خریدن و در هفتم درجه شد و در شش شدن و پسر
بنکو بود و بیایان و در هجدهم درجه شد و در نهم درجه شد
مصدق حجت است و در نهم درجه شد از تجارت و عمل ملکات و اعمال
یکبار کردن و برای حکامی چند چون ماه درین منزل باشد و در
خود و دست و پیرانه کردن و سفر و اگر دست در سبک
مانده اند و زنی را در شش و یکدیگر خبر باشد و در زنا و هر چه
برده و دستور خریدن و شش و سلاطین صاحب و در شش شدن
و موی ستردن و ناخن چیدن و جامه نو پوشیدن چون
از خیمه پاک باشد و شاید شرکت کردن و میان کوفته شدن
کند از خدمت ملوک و طلب حاجات از ایشان و درین وقت
نفرست و طسیع پادشاه پدید آید و شاید از منج کردن انعام
نویساید پوشید که البته در آن لباس جراحی سید و کسی
و دوستی نباید کرد که عاقبت هر دو نامحرم بود **بعد** از آنکه
شرطین است تا پست و درجه و چهل و دو دقیقه و نگاه و یکبار
از محل و این منزلت سعد هر یک که باید و درین منزل عمل حجت

کردن و بخت ملوک پرستش از پیش طلب حاجت کردن
 و حد رکنند از تزویج و چیزی خریدن برات تجارت
 و نو پوشیدن حکمای هند کونینیکت گشت کردن و جوی
 و کاریر کنند و بشرد و من ساحل و در میوسس گویند
 زن جوانست و برده خریدن و جوی گویند بیکو بود و حد
 ملوک کردن و از پیش حاجت خواستن با انبای بنویسند
 و دوستی گشت و کرده است برده و ستور خریدن و هر که
 درین روز جامه نو پوشد اگر ماه منوسس بود چه جای
 بود شرافت از بطین است تا بهشت درجه و کسی و چهار درجه
 و پنجه تانیه از نور و این منزلت بیانه و تهنیت هر کسی
 در دوم درجه باید عمل تزویج و محبت و در سیوم درجه
 شاید عمل صفت و دعا کردن و در چهارم درجه بیکو شد
 دیدن اشراف و زیارت دوستان و در پنجم درجه
 تزویج و خریدن چیزی و بنا نهادن و وزن وکیل کردن غله
 نو پوشیدن و حکمای هند کونینیکت پزار کانی کردن
 و سفر را میانه بود و در میوسس گویند خد را باید کرد از
 تزویج و خریدن و دواب و برده و ریاضت ستور و ستور

اب که هم موج باشد و شرکت و شاید اعمال ششی و حد کردن
 و شاید درخت نشاندن و گشت کردن و نو پوشیدن و بان
 گویند این منزل نزدیک کلانیا است چون ماه دروی باشد
 بعد کارهای خیر را سپید است از دوستی گشت و نیز یک
 رغن و حراج خوشی عرض کردن و بر درگاه حق غرض و دعا
 گشت و تفریح کردن و زن جوانست و برده و ستور خریدن
 و بنا نهادن و گشت کردن و نو پوشیدن و بریدن و در
 از تراست تا بهشت و یک درجه و بهشت و پنجه و چهل
 دوشانیه و این منزلت بخش بر سس گویند که در او عمل تفریح
 و دشمنی نباید کردن و خد را باید کرد از دیدن اشراف و اکابر
 و اعمال صنوی و دعا و زراعت و بنا و درخت نشاندن و
 وکیل غلات و تزویج و سفر و حکمای هند کونینیکت گشت
 کردن و زرنه ساحل و نو پوشیدن و شهر را بنا کردن و گشت
 اول روز که سفر در آن بگذرد است و در میوسس گویند
 زن جوانست که بدین فعل بود و سفر را باید که هم غرق بود و
 بنده خریدن که ناصح و این باشد و ستور ریاضت کرده
 خریدن و حد رکنند از جوی و چاه و کاریر کنند و بخت

لو است بر رویان گویند هیچ کار را تا به وقت از آن بگذرد
آچار در درجه و دقیقه و ثانیه از آن روز اولی که
مرکب از حد و بخش هر سس گوید در او چه طلمات شاید کرد
و در بعضی فکر گوید که طلمست و تحریف و نقد احوال را
شاید و سس گوید و دیدار ملک و اشراف و خیرین برده و
و سفر و حکمای هند گویند شاید ندی کردن که فرزند طلمات
ماند و یکی که عالم بود و سس گوید و بد پرستان و رستادان
و اگر از آنجا سالم بود سفر کردن بگو بود و در سس گوید
بگو بود و سس خردی که این و مصالح باشد بشری که خداوند
خانه قرار بر جانش باشد و شاید بنا و سفر و سرشتن سوس
سترون و فقر کردن امانت و شرک بکنی که بهتر باشد
و در رویان گویند شاید درین روز بجهت حضور نه هر
امتحان و طلمات کردن و سس باشد زراعت و عمارت و تزیین
و سفر **نصف** از آنرا حقه است تا به حقه درجه و ثانیه و
در سس و چهار ثانیه و این منزلت بعد هر سس گوید محصل
محبت و انیکوست و شاید خدمت ملک و اشراف و تزیین
و بنا و سفر و ذریع و ثانی و درخت و برده خیرین و

بند

بیل فلات حکمای هند گویند سس یکت لک و سس نادان و حساب
گوش و کار نامی بد طلب کردن و ثانی و سفر و زراعت و امانت
نماند و در سس گوید سس یکت کشی در آب آنگاه که مقصود بود
اگر چه در درک و شاید سس یکت کردن چه اینها و در اوج و سس
بود و سس کردن سس یکت نباشد و جز باید کرد و از او و خردی
و در سس را علاج کردن و نو پوشیدن که سس باشد که هم در این
بیز و رویان گویند سس یکت خدمت ملک و طلب و اوج و سس
با امانت و سس طلمات و سفر و تزیین و بنا و خیرین و سس و سس
و در ج و مصالح باشد ندی و اگر کسی قصد و ثمن دارد آنرا قصد
روز باید نهاد **نصف** از آنرا حقه است تا اول سلطان و
منزلت بعد هر سس گوید شاید در او عمل طلمات و کیمیا کردی
و در درجه دوم سس یکت ملک و اشراف مناسب بود
و در درجه سیم و سس زراعت کردن و عمارت و درخت و ثانی
و تزیین و سس و سس و نو پوشیدن و سفر و در درجه چهارم و سس
کردن و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس
سرت و در کشی و سس و سس گوید شاید کیمیا و سس و سس
سترون و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس و سس

معالجت و در و خوردن زمین خیزد ایل و هم جلد اعمال را بکند
دارند حصه ما طلب حاجت از اکابر و دوستی که در دنیا
خیز کردن **ن** از اول سرطانتاده و از ده درجه و بیست
و یک دقیقه و بیست پنج ثانیه و این سرطانت مرکب از سعد
مخمس در مصحف قرار داده است که سعد مطلق است شاید در
طلسمات اب کرون نشاید بهر امر صنعت و نوید و کاشی
که هم نو حق نماید و بن باشد هر کسی که درین منزل باشد اعمال
مداومت و طلسمات و دعا کردن و سفر و اتمالی شرافت
و رسیدن در حاج و زرع و حصار و نشاید بکلی کردن و ترویج
و ستودن خریدن برای تجارت کلامی کند گویند شاید در و خوردن
و زدن به شمشیر و شکر کردن و کز کردن و در شب که بگوید
و در و خوردن و کز کردن و ترویج که چنان مرد و زن بسازد افغان
رومیان گویند برین منزل نعمت حاجت اعمال مداومت
و قطعیت را آید باشد و کز و هست تجارت و ترویج و نوید
و معالجه چار و هر بنایی که بنهد مدتی بماند و هر ملوک که خرد بخواهد
کزد و کز زبانی باشد و گفته اند چون قره درین منزل باشد و در
ترویج هیچ خیر نموده **ن** از آخر نثره است تا بیست و پنج

درجه

درجه و چهل و دو دقیقه و نیمه و یک ثانیه و این منزل خمس است
صفت قرار داده است که سعد است شاید در و طلسمات کردن
و نشاید معالجه و دعا و نوید شدن که خطی است یا شد
گویند این منزل تا بیست است طلسمات مداومت و قطعیت
مدامان نشاید خدمت سلاطین و ترویج و خریدن و برده که
مواقی باشد و زراعت که نفع نیابد و نه بکلی فایده که هم
خار و بود و نه سفر و کلامی کند گویند شاید سفر و ترویج
و اتمالی و ادق و طلب حاجت و زراعت و کز کردن
شربت انباران بر یکدیگر کالند و بناید نوید شدن که
هم غرق شدن باشد با آن جامه و خرد کند از موی برادر
و شاید هیچ کردن طعام با خردنی گوید در ترکیب نزدیکی
به نثره و ایل و هم گویند خمس است و بند و عجب در حرکت
این منزل اتفاق دارند و رومیان هیچ کار آغاز نمهند
و هیچ مرهم نهند و نذر نمایند الا حرکت و حریبا دشمن که
طفرانند و سفر آید و ابود و کالج بکشد و در محارقت
اقدام و نشاید خریدن ملوک که بی باک و کزنده باشد **ن** از
آخر طرعه است تا بیست و دو درجه و بیست و یک دقیقه و نیمه

از اسد و این منزل حد است آنچه بخیر از خودست و در
 فقر گوید شایسته است علم حیات و مهارت را بیک
 باشد خدمت اکابر و زرع و درودن و نشاید یک کرون
 غله که افت بدو رسد هر کس گوید بیکت نیز هیچ بخیر
 بنده و مستور و از غار سفر و حرب کردن بکامی ببرد
 گویند خدمت بد سفر کردن و زورین پوشیدن و زورین
 گوید اگر بنا کنند استوار ماند و اگر انبازی کنند زبانی
 رسد و نشاید جامه پوشیدن و موی ستردن و زبانی
 گویند نشاید بدین ملوک و اشراف حاجت مستثنی
 و حرب کردن که طرا اند آکنده را باشد و از آن
 جبهه است تا میت و بکدر و ج و جقه و چهل و ده نماند
 و این منزل حد است و در مصحف فقر گوید حسن است و در او
 عمل فقر و عداوت توان کرد هر کس گوید بیکه است
 بر اعمال محبت و بیکت پوستن خدمت ملوک و پسران
 و زور است و نو پوشیدن و سفر اما تجارت بماند
 دزد و توس گوید بیکت بنا و شرکت و تجارت که کویست
 نو پوشیدن و موی ستردن و در میان گویند بیکت

و از آن طلب حاجات و سامان آلات حرب و از آن
 زور است تا چهار ده درجه و بیکه و بیکه و بیکه
 و این منزل حسن است و در مصحف فقر گوید حد است هر کس
 گوید خدمت به اعمال صفت و ابتدا کار را خدمت اکابر
 و زور و ج و نو پوشیدن و اما بیکت بنا کردن و زورین حاجت
 کردن و زور است و تجارت و نکاح و نهال نشاندن و بیکه
 زور و بیکت و نو پوشیدن و سفر کردن و در سه یک اول در
 و زور و توس گوید نشاید و ام و ادون که زور است با زور و ج
 کند و نشستن و رشتن و بیکت و نشاید زور و زورین و
 بنده و خبر بدین چون ماه و اسد بنده که اگر رسد بود و بیکه
 خواهد بود و کس را کردن بنده و بیکه و بیکه و بیکه
 نشاید جز عداوت کردن و کنار کردن از بیکه و بیکه
 خدمت اکابر و خذر باید کردن از نو پوشیدن که بیکه
 که از سلطان بیکت رسد و بد باشد مستور خریدن و سفر و
 کردن که کردنی عظیم رسد اما شرکت بود بود و از آن
 است تا بیکه درجه و بیکه و چهل و چهار نماند و این
 منزل است و صنف از حد و حسن و نشاید در او همه اعمال محبت

بی مقصود باز آید نزد یکسا این روم این منزل مبارکست و چنانچه
 از منابت استوده است چون عقد صورت بستم و بخت
 کردن و حاجت خواست و استدان **و** از آخر خیزد
 تا بخت و چرخ درجه و چاه و یک دقیقه و چهل و دو ثانیه و این
 سعد است و اینجوخسبناست است برای اعمال خیر و
 عقد الرجال بر سر کوبید بخت و زراعت و زراعت و
 خذر کند از نو پوشیدن که هم صریح باشد با افغان از
 جای بند و زواید و احسن آلات حرب و در پراور
 و خریدن و دواب و دیدار اشراف حکما کنند گویند و
 زدن صاحب و پوشیدن و شاید تجارت و سفر و گشت
 کردن و نهال نشاندن و در میوس کوبید خذر کند از زنی
 خواستن که خطر مردن زن باشد و نشاید سفر بر وجه
 و شرکت صاحب که یکدیگر را استم دارند با خیزی کوبید
 برین منزل غایت رویان کوبید خدمت ملک بگویند
 و تزویج پسندیده بود و زن پارسا بود و کرده و از زنده
 دستور خریدن **اعمال** از آخر بنا است تا بخت درجه
 و چهار دقیقه و پنجاه ثانیه از عقرب و این منزل خیر است

کوبید

کوبید شاید در او باشد اما کار کردن چه از اعمال بسکال هم
 بگویند که گشت و خوب و عداوت و کجای میگویند
 بخت چهار پایی خریدن و زنی بود بر خشتن بستن و در
 شدن و در میوس کوبید شاید بنا کردن و بدوستی کردن
 معا حبس و در خوردن اما شاید خشتن که ابله و
 لایق رسد و شاید شرکت کردن و موسی بستن و رویان
 کوبید این منزل غایت خیر است از جمله اعمال خیر است
 باشد قلب از آخر اکیل است تا بخت و یک دقیقه و
 چرخ درجه و چهل و دو ثانیه و این منزل ملکیت و در او
 کار با خیر توان و عقد الاسان و بیخفاست بخت را شاید
 است و در مصف قمری او که این منزل برای خیر است
 بخت بر سر کوبید شاید سفر و کار و زراعت و شاید
 اعمال و طلب حاجت و خریدن برده و دواب و کجای میبند
 کوبید میگوید و بنا نهادن و تجارت زمین و بستن لوازم
 سفر کردن بجانب مشرق و در میوس کوبید اگر ماه با خیزد
 بود و زن خواندنی زن را بگوید و شاید بند و خریدن
 اما بخت در گشتی خشتن و در خوردن و درخت نشاندن

و نشاید شرکت و میوی ستردن و در میان گویند بیکت
در اول ملک و اشراف و نو پوشیدن و دوستی کردن
با اکابر و حاجت خواستن شواله از اشرافیت آگاه
درجه و میفده و دقیقه و شت تا ایند از کبر این منزل بعد
از شجر خجسته و در صحن قمر گوید شایسته است بر طلب
حجت و عمل نیج و اعمال کیمیا کر را هر کس گوید شایده کار
و بهمانی و نشاید سفر و تزویج و خریدن بشده و مد کند
از نو پوشیدن که چم بت ملک باشد حکای می کند گویند
تا به شهر اصهار کردن و با اعدا محاربه کر را سبزه
نیز شایه اما امانت خادانی نشاید و در شوسس گوید
مد کند از سفر دریا که خطر کشی نکستن باشد و از خود
دو اب نفع نیاید و میان علی الاطلاق کند بکشد از
جمله کار با و اولی است که مدین روز مبارک است هیچ
نمکند و از ابتدا اعمال بر صدر باشند **فصل** از احراز
شواله است تا میفده درجه و شت دقیقه و سسی و چهار مانده
و این منزل بعد است هر کس گوید شایسته بود و دوستی
کرش و عمل نیز نجات محبت و ابد ارات و دعا کردن

در هر

رواقت و تزویج و بنا و زینت کردن بسکوا باشد محاربه
با اعدا و از این رنگشده و ظفر یا به حکای می کند گویند بیکت
خریدن بسکوا باشد و سفر میانه بود و در شوسس گوید
شرکت کردن شایسته است و توسن خریدن و در میان گویند
هر کاری که پیش بکشد عاقبت آن محمود باشد و از هر
نعمت است تا درجه اول بدی و این منزل بخش است هر کس
گوید شایسته است کار نای را که میوه باشد بفا و حضرت
و نشاید سفر و تزویج و زرافت و دعا و مخالفت با اکابر
و خدا کند از نو پوشیدن که موجب ملک و شکله باشد
حکای می کند گویند بیکت بنا صاحب و ضیاع و دو اب خریدن
و میانه بود صاع و نو بریدن و سفر و در شوسس گویند
بود برده چسبیدن اگر نونی و اطلاق و هر شوبر او میسر
از این شوبر نکند و شرکت نشاید اما در انجریان شده کار
مضارقی پدید آید و اگر کسی بطریق تجارت سفری کند
باز نکند و اگر بکسل سلطان بر روی رود و هیچ ضرری نباشد
و شقاوت قرینی او شود و میان او و هیچ کاره از او
ندارند الا عمل که از او ضرر رسد **فصل** از اول بدی

نایب اندوه و بجه و یک دقیقه و پنج ثانیه و
 این امر است مرکب از عدد و بخش و در مصنف اثر کو بخش
 مطلق است بر سس کوید باید احتیاط کردن با دستان
 و زراعت و نشاید مغرور نو پوشیدن که هم جرات
 باشد و حکمای هند گویند بیکت زربنه و زبور ساحر
 دار و خوردن مکر درشت اخضر و زرد و در شوسس کوید
 نشاید تزویج که پیش از اجتماع مفارقت افتد و اگر
 بهم اندمده پیش از یک ل بمیرد تا برترین حال جدا شود
 و ترن بقی و غمور میل کند و قدر کند از بند خریدن
 که بر خد او نه پروان اید و کوی زبانی بود و باید شرکت کردن
 و در کشتی نشستن و کشتی بلامت ماند اما اهل کشتی را از
 عقبات رنج نام رسد و میان گویند هیچ کار نشاید
 و تکریر کند از جامه نو پوشیدن که البته در آن جامه
 او را جراتی رسد با خردی گوید بکرات تجربه افتاده است
 و بیانی واقع است بعد از آنکه از آخر عدد و اچ است است
 و پنج درجه و هجده دقیقه و پنجاه و یک ثانیه و این مختصر
 از سعادت و منجرت اعمال قطیعت و عداوت را

شاید

شاید و در مصنف سس کوید بهر اعمال غیر از این بود و هر
 مختار است مغرور کردن و بیکت ملاطفت پوشیدن و زراعت
 و نو پوشیدن اما نشاید تزویج و بیع و شری و حکمای هند
 گویند بیکت مناظره کردن و تفتد سلطان بر دستان و حکاک
 کردن و زبور بستی اما نشاید امانت سپردن و غرور کردن
 مکر درشت دوم و زور و در شوسس کوید بهر است تزویج و
 کردن با شوهر سس کند و زود میان ایشان جدا افتد
 و نشاید بنده خریدن اما در کشتی نشستن و شرکت کردن
 ستوده است و میان گویند هیچ کار در آن نشاید
 سفر کردن و ملوک و اشراف را دیدن و در آن
 هیچ است تا بهشت درجه و سسی و چهار دقیقه و بیست ثانیه
 از دلو و این منزل بعد است پیش تر کار نادر است و بد
 باشد بر سس کوید بیکت مغرور تزویج و نو پوشیدن
 و زراعت و حکمای هند گویند بیکت لک و طایفه و
 و دار و خوردن و میان بود سفر کردن و بد است تجارت
 و صناعت و تزویج و جامه نو بردن و پوشیدن و زور سس
 گویند نشاید تزویج و شرکت اما بیکت بنده خریدن

رومیان گویند چنانکه کار مار اگر نیده است چنانکه
لوک واکار وید است او را درین دلیلهای پسین
در سفر و بجز و زراعت و تزیین **معد** از آن
سود است تا بهت و بکدر و بهت و بهت و بهت و بهت
و نایب و این منزل نخست است بر سر کوه بهج کار را
نشاید اما محل خوب و تفرقه و در صحیفه **معد** گویند
معالجه کردن و اعمال محبت را نیز بیکت حکمای
بند گویند بیکت چنانکه در شهر را حصار ساخته و در
فرستادن و سفر بجای قبله کردن و نشاید تزیین
کردن و تزیین و تجارت و در **معد** گویند بیکت
بند و خردین و بنایه و یک سپار استوار بود و در
کشتن نشستن و تزیین که مضارقت اشد و حذر
کنند از شرکت که زبان رسد و میان گویند منزل
بنایت نخست است و به او مذموم است بهج کار را نشاید
تزیین **معد** از آنرا خیره است تا چهارده درجه و بهج
و بهت آید از حوت و این منزل **معد** است و در صحیفه
معد گویند نخست است محل عدوت را شاید و پس هر کسی

بیک

بیکت ابتدایات و تزیینت و معالجات بیکه و در
سفر و تزیین و بهت و بهت و بهت و بهت و بهت
کارهای خیر کردن و سفر رفتن کرد و در اول روز
از او خور و در **معد** گویند بیکت بنایه و بهت
خردین و سفر دریا و بهت تزیین و شرکت و در میان
گویند منزل **معد** است و با او که جمله اعمال را او پسندید
بود با خردی گویند حکمای که عهد ملک محمد الد و له بود
جز درین سه منزل اخیرین اجازت ندادند که جامه
بریدی و پوشیدنی **معد** از آنرا مقدم تا بهت
درجه و بهت و بهت و بهت و بهت و بهت و بهت
ممنوع چنانکه در صحیفه **معد** گویند بیکت
حرب و در از لوک و سفر و زراعت و تزیین و بهت
تزیین و بهت و بهت و بهت و بهت و بهت و بهت
بند گویند شاید تجارت و در او خور و در بهت
و میان است سفر کرد و در دوم روز و حذر باید کرد
از و دلیف نهادن و او ام و ادن و سفر دریا و در **معد**
گویند بهج کار و تزیین و درین منزل را و میان اعمال

و بعد از آن را رد و دارند و در دست و خود برین نوشته اند
میانه نمایند و نشان از آخر موعظه است تا آخر هیچ
و این منزل مصدر است بر سر کوی همه اعمال را آفتاب است
چون سفره زراعت و تزیین و خود پوشیدن را آید آفتاب
و در آفتاب حکما کنند کونینک باز کانی
کردن و تزیین و در او خود کردن و کار و بجای داشتن
و میان است سفره کرد در وقت دوم از روز و نشانی
امانت نهادن و در شوهر کونینک بدینده و خبری که
که در از زبان و شکلی و بزرگ نشن بود و شرکت کردن
در اول یک باشد و در آخر میان بود و میان کونینک
منزعه است و میان که همه کار را از این کوی بود از دست
ملوک و اشرف و طلب حاجات از ایشان بر برده
و دستور خردین و شکار کردن و چوگان زدن و حصار
شدن و آنرا علم بالهواب و ابوالمرجع و الهاب

[illegible]

نه نمک سبب دوم چون یکم محقق نشد و الله مصلحتی فوت شد
 در سبب خلط او مصلحتی بود چون کبک و مذکور می
 قدری صبر میبرد بود این فصل بر وی نشسته بعد از آن
 که حاصل اینست هر که عمل کند و اما در عقرب کسبند باشد
 از آن عمل پشیمان شود و هر که جامه بپوشد و قدره
 بود مصفوطه این انجمن در آن جامه بپوشد و هر که سینه
 کند و قدر در طریقه محترقا باشد باز کرده الا بزنج و سنج
 و پشتران باشد که بولن نیاید و هر که تزویج کند و قدر
 در منزل سعد و ایچ باشد در محاق قبل از اجتماع شرفی
 شوند و اگر مردان محبت شود در آن سال میرد یا خلط
 بر صورت ایچ و دست دهد و هر که خلط کند و قدر در منزل
 زبانا باشد در محاق زن بپیرد و کله و کله دیگر است
 در احکام موالید که ایراد آن در این موضع نیستی اند
 نسبت به چهارم صاحب اسرار النجوم آورده که چون تیر
 بنویست کنی و قدر منسوب باشد غلبه ترا بود و هم او گوید که
 مسفر در حالتی که یکی از نیرین طالع باشد باز کرده ای یا چا
 شوی و هرگاه که طالع نحس باشد در وقت سفر و صاحب

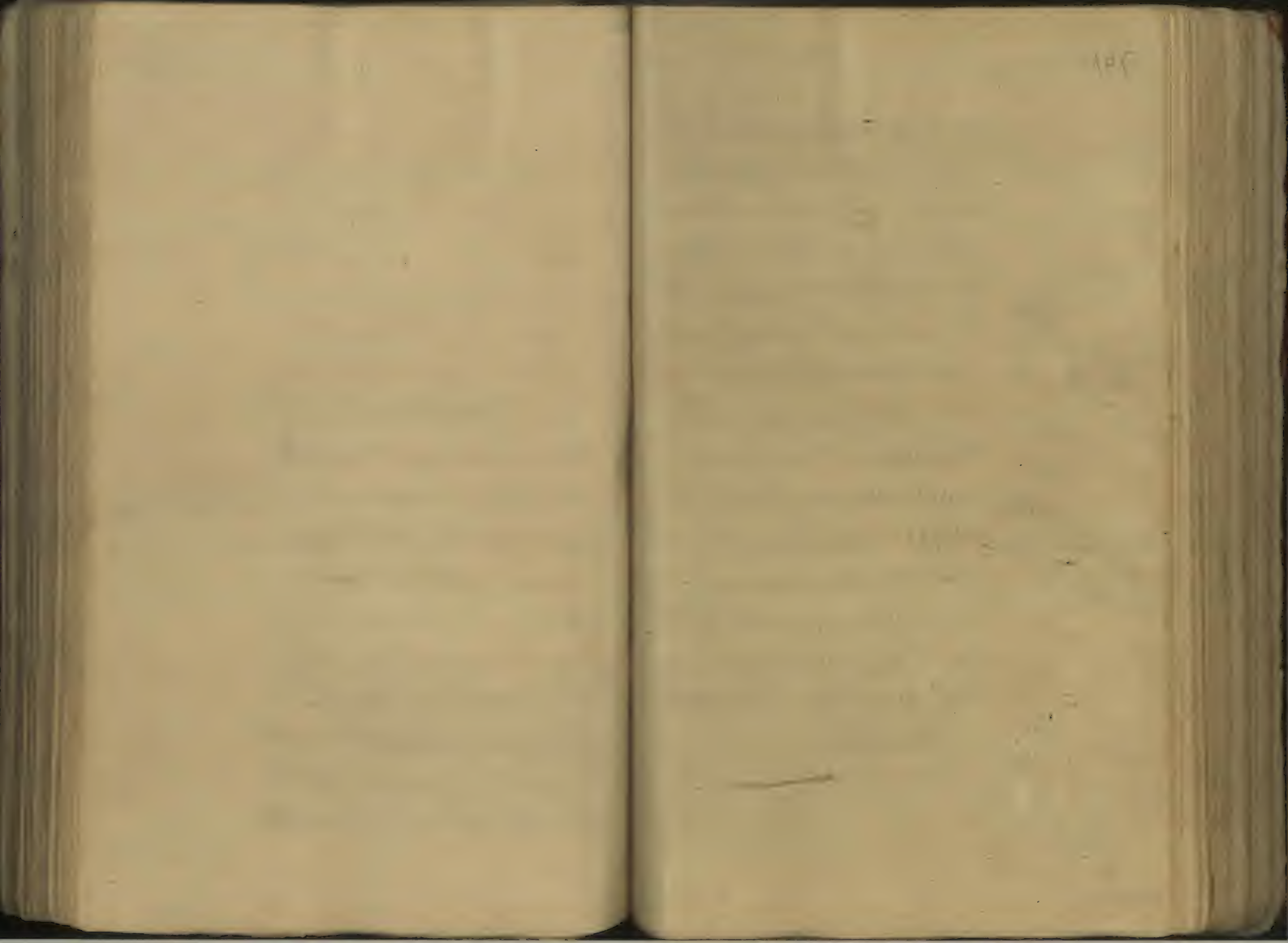
طالع مبرور و آلات کند بر صحت بدن و هرگاه که طالع معدوم
 و صاحب طالع نحس دلیل بود بر مرگ مخاطبات و چون
 قدر در نحس بود مگر کن که موجب تقوی امور بود و نیز
 مشغول شود و حتی که قدر در سلطان باشد که در آن سحر
 غیر نبود و موی لب باز کن و ناخن بگیر و حتی که متصل بود بخار
 و یا مشتری در خانه ای پیشان باشد و هرگاه که قدر باطل
 باشد در جنوب نیامد که نده و منقطع و چیزی نبویس
 که قدر طالع باشد که پسندیده بنود و چون قدر خالی است
 باشد نیکت عید و سواری و فراغت و خلوت و شرب
 خوردن و ضیافت و چون قمر اید اسس بود نیکت نیکت
 سلاطین حکام رفش و از ایشان حاجت خواستن
 نیز چون قمر در حد کوی افتد از سعد و نحس حکم کردن
 حد چون حکم اتصال باشد به آن کوکب هر چه کوکب بگر
 را این حاجت نیست و عطار و چون در حد کوکب اتصال
 کوکب شود بهیچانکه در اتصال کوکب چه عطار و هر کوکب که
 بودند طالع او کبر و شکشتم چون محتاج شوی در شادان
 باشد قدر شرف باشد و آن صورت اتفاق نبوده قرار

حد و نه در هر کس که آن حال مثل این باشد که قدر شرف آن
 بود و قوی تر باشد که شمس صاحب طالع انفعلیت بود اگر کسی
 بتوبه در وقت افق چون بر حسب در تثلیث باشد پس
 طالع افق با یک ميث باشد که محاربت چون این شخص قوی
 حال بود که شمس صاحب سر السرازم او بود که
 در کاه خوش شرفی باشد و در کاه شمس و شرف
 در طالع نصیب باشد حکم معهود دارند و از این نفع
 و هر کاه که معهود راجع باشد و از طالع مایه و در
 انقض حکم خوش دارند و از این ضرر رسد که
 نهم کی از اکا برگوید آنچه بجهان در اخبارات پیشینند
 از روزهای خوش و غم و غصه کردن و مسکن خوردن
 در قلب نموده اول با جود میان رستگان با این سخن
 نسبت ندارد و در آن نفع و نفعی از فضولت بجهت را
 سخن گفتن چه در ایامی که از غصه تخمیر کرده اند اگر کسی
 را خفاقی گیرد و سراسیمه شود و او بود که در غصه
 کند تا نای و بهمه دیگر و این نظر نظر خوبی نیست که در
 بعضی از کتب حکمت آورده اند که از اول اردیبهشت ماه

فریم

فریم سینه و روز را اوجحاب و شمس کرد و خوشی و
 گویند و تا قبل از یک درین ایام هیچ کار عادت و در
 آور روزهای جفت کند چون دوم و چهارم تا آخر درین
 صورت محبت است که یازدهم کی از کاه او رسد
 طالع بیت الحیوة است و او نمیرد بدست خدا و طالع
 را در او تا در اربعه از هر آنکه چون طالع خوش بود الهی
 رسد و چون صاحب طالع خوش بود خلق بجان راه
 یابد و اگر کسی در وقت افق خلل در آن دکن افق کرد
 و در جنوبیت کند و از دهم حکم کوشیار گوید که
 که او را نوبتی بود که هر روزی یا هر هفته یا هر ماهی از احتیاج
 با حیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند معنی این
 سخن نیکویش زیرا که بکار به ریش هر هفته اتفاق افتد یا
 در حال آنکه حکم کوشیار را احتیارات بجای مقدم همه احتیارات
 بکار به ریش را شمس داده است و حق است که هر کار را
 در بر سر کند و کمتر کند و در اثر احتیارات در وی ظاهر تر بود
 و قول صاحب کفایه مؤید اینست که بگوید که هر کار را که
 بهمه کرده شود او را احتیارات نباشد که بدان بکس که عادت

اگر از طالع او رسد



است و است که خداوند می گوید که خداوند عزوجل است و برای
 انقضای اسماء و درین روز نیز برای انقضای نفسانی است
 و جواب این است نفی خداوند است نه نفی احکام و این دلیل بر آنست
 که نفی احکام بودی نفی طب نیز بودی از جهت که نفی احکام
 عطف است بر نفی احکام و طب نفی نیست با جمیع این احکام
 نیز منافی نباشد و اما جهت دیگر این خبر است که در این کتاب
 و در این مقدمه که ما گفته ایم از آن نفی جمیع احکام نیست
 که هر کسی است که می دارد و قال کوفی را پس بر این مبنی است
 به آنچه منزل شده است بر جمیع احکام است که قال کوفی را
 در وقت رسول می گفتند که چه خبر است ما چنین گفت است
 پس هر کسی که است از این قول را است که می دارد و فرموده است
 را این خبر برای نفی تقدیر این قول است علی الخصوص برای قول
 که قال کوفی با جمعی گوید بر این دلیل که است که گویند که خداوند تعالی
 حق است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است تقدیر این قول است
 واجب است و همچنین اگر بعضی اقرار کنند یا از صدق خبر نبینند
 تقدیر این لازم است و پسند قال کوفی احکام نه اند به این سبب
 که منجم نباشد که اگر این خبر بر نبیند و است کنند من صدق گفته

او نمی

او نمی گوید و است و است که خداوند می گوید که خداوند عزوجل است و برای
 انقضای اسماء و درین روز نیز برای انقضای نفسانی است
 و جواب این است نفی خداوند است نه نفی احکام و این دلیل بر آنست
 که نفی احکام بودی نفی طب نیز بودی از جهت که نفی احکام
 عطف است بر نفی احکام و طب نفی نیست با جمیع این احکام
 نیز منافی نباشد و اما جهت دیگر این خبر است که در این کتاب
 و در این مقدمه که ما گفته ایم از آن نفی جمیع احکام نیست
 که هر کسی است که می دارد و قال کوفی را پس بر این مبنی است
 به آنچه منزل شده است بر جمیع احکام است که قال کوفی را
 در وقت رسول می گفتند که چه خبر است ما چنین گفت است
 پس هر کسی که است از این قول را است که می دارد و فرموده است
 را این خبر برای نفی تقدیر این قول است علی الخصوص برای قول
 که قال کوفی با جمعی گوید بر این دلیل که است که گویند که خداوند تعالی
 حق است و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است تقدیر این قول است
 واجب است و همچنین اگر بعضی اقرار کنند یا از صدق خبر نبینند
 تقدیر این لازم است و پسند قال کوفی احکام نه اند به این سبب
 که منجم نباشد که اگر این خبر بر نبیند و است کنند من صدق گفته

برای احکام حال است

در است که باید که گویند که درون خصل در است مال ایل است
 و عاقله دیگر گویند که دلیل کجایش است بر این است مال ایل
 وقت نقد بریدل چون موجب رکاکت اصول است در هیچ
 علمی در علم نجوم هم نباشد و نیستی که در طب داروی اول از دنیا
 دیگری کار میدارند و در ادب لغتی بدل دیگری کار میدارند
 و در شرح کیمیایی دیگری کار میدارند و همه را در ابداع است
 بجز علم شیشه که نه دلیل رکاکت است بلکه اکثر فروع در
 علمیات و در هیچ علم عیب نیست در نجوم چرا که میکنند
 نه پنی که در شهاب که مثل شیشه و هزار است و در فروع میکنند و از
 هنر و صنعت فقه میدارند نه عیب و نیستی وی را که از ادبی
 عرب دارند که عالم آفرین و افعال تواند کرد و بس فقه و غیر خود
 ان عیب را می بینند نه در علم و اما ظهور را حق در هیچ چیز
 لازم نیاید مگر به شبهه طایفه و موضوع و محمول و اضافت
 و شرط و جز و فعل و قوت و زمان و مکان همه یکی باشد
 و در دو جنس از جنسی انکار یک خبر منفی و دیگری مثبت و همچنین
 اخبار در احکام هر که صورت نه بند و دیگر در احکام خلاف
 بسیار است چنانکه در فقه و طب و ادب و هر علم که در ادب

تبیان

فایده است و معانی شریعت و حکما علی سبب ازین مخالفت
 و معاد است که رنگی و است و مثالی صواب نموند و آن
 مثالی است که مثل همانا چون کند علمی نیستند مثل اینست
 که نظارت نیاروند به ان سبب که کند هر علمی کسی از حقیقت
 که حق تعالی و چون اینست بخت پل روزه است که شیشه
 که چون دست یکی بخیر طوم پل رسد که پل چون شک است
 پر باد چون دست دیگری بخیر طوم رسد که پل چون شک است
 و چون دست سیم بکوش وی رسد که پل چون باد زینت چون
 دست چهارم به پشت وی رسد که پل چون کوبیت و چون است
 پنجم دم وی رسد که پل چون داریت بر کس ان گوید که در ابرام
 و چون کعبه هر یک خلاف دیگری باشد مخالفت لازم آید و
 چون نزد هر یک کعبه وی حق باشد خود را تحت نشانند
 و مخالفت را مبطل اگر چه همه بر حق باشند **مصل** دوم در انکه در علم
 احکام فایده است و اینست که اگر گویند هیچ فایده نیست که علم
 حال چون حکم خوبت کند و نسبت آن چون حکم بد است کنند
 اگر حکم در است یا غیره است که در است نیاید فایده که نتوانم عالم
 و صاحب تجربه و مثال باشد برای ان سبب که باید که در علم و

چنانکه برای دفع غلبت شب و کسب نور روز میگردانند و بدان
سبب که بودنی را بودنی هر یک در سینه میدادند در وقت خود
و چون که نوشیدن کمال بنوعی و بر این شدی و چون جهان
و بر این شدی بنده گان پاک شدند و چنانچه خود نیز برای عالم
پسود و بودی بعثت محمد اسپاسا علیه السلام پیغام داد بودی برای آنکه
که طرف بعثت کارهای عالم است از آن جهت که چون بنده ای
که غفلت کسی بر خیزد و در غفلت کمال سپاسیده کند و چه کسی را در وقت
نورانی از آن جهت که دعوت پسود و بودی و چون دعوت نکرد
بعثت پیغام داد بودی و چون بعثت اسپاسا علیه السلام پیغام داد
و در تهر کارهای عالم شفقت بزرگ پس عالم احکام پیغام داد
باشد از آن جهت که عالم احکام کنونی بزرگ است از تهر کارهای
عالم و در هر یک گنات است پس این چنین قسم کنی که در کتب
شرعی خوانم رسیده اند و در کتب که بر هر یک از کتب پس از این
بودی نزد پس حکم منجم خطا بود و اگر برسد بر هر یک از کتب پس
پیغام داد و در هر یک پس عالم احکام پیغام داد و روشن کرد پس
که هیچ کار میان زمین و آسمان حادث نگردد و در کتب تاثر آید
و تاثر زمینی و حکم منجم خبر داد است از تاثر آسمان و هر یک

21

از دفع کردن است تا ترغیبی و سپس حکم ختم از آن و می گویند خبر
 در آنرا تا خبر اسمانی و لایق فاعله صواب است و در است و خبر
 کردن از خبر را تا دفع کنند تا ترغیبی و زانرا غرض است از این است
 از قول بطریق سبب است و در دو کلام از کلمات خبری که میگوید
 بقدر التمجی الی اخرا و دیگر آنکه هم میگوید بنفس التمجی الی اخرا و خبر
 بیان هر یک در کتاب نافع المیزان آورده اند و غرض از اینست که در بیان
 احکام را به تحقیق معین توان دانستش با بغضین لایق احکام را در خبر
 بغضین توان دانست چنانکه بطریق سبب میگوید در خبر و خبر تا خبر
 در این دو کلام اول آن است پس لایق العلم الی فی خبر و خبر تا خبر
 از خبر ای است خبر که خبر در آنرا را می خبری خبری و خبر
 این کلام میگوید باینکه قصد صدور حکم می نماید و قصد و یا خبری و خبر
 پس بغضین و لایق ای حکم کردن در مصداق خبر و خبر تا خبر
 رود میان بغضین است و میان بغضین و میان بغضین است
 و خبر دوم است لایق بغضین علی غایب آن است خبر خبر و خبر
 این لایق و خبر الی خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
 این لایق و خبر الی خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر
 و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر و خبر

ما يلهي من الضيق في هذه الدنيا
فإن الدنيا دار فناء
والآخرة دار بقا

١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤
 ١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧
 ١٠٨
 ١٠٩
 ١١٠
 ١١١
 ١١٢
 ١١٣
 ١١٤
 ١١٥
 ١١٦
 ١١٧
 ١١٨
 ١١٩
 ١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠

[illegible]

این کسفت هبام است چون طبایع هبام منفی است
 در این از افوار اجرام عمومی پس اثر اجرام عمومی در ام
 منفی بر طاعت طبایع است و اثر هبام منفی از اجرام عمومی
 بر طاعت بر اجزای این هبام است که از ترکیب این عناصر
 حاصل شده است بدان سبب که این عناصر طایع است
 در این از این جهت چنانکه در احکام مذکور است که این طایع است
 واجب است از روی طبایع برای تأثیر بچنانکه مراد است
 هبام زمینی واجب است از روی مزاج برای تأثیر در سبب کسفت
 تا این باب را بهتر بداند باید که از کمال مطلق طبعی این سخنان باز
 طبعه آنکه چنان طبیعت کنیم اما صلاحیت ختم برای حکم کرد
 به جزئیات اول کمال علم دوم کثرت تجربت سبب قوت آت
 و قوت آت بالاتر همه است بدان سبب که قوت آت از توان
 یافت از روی فراست که کمال علم در توان یافت از روی فهم
 چنانکه بطریق سبب میگوید در این کماله الذین یبدون الله ثم یخفون
 الخ و الاصل خاتم بقیون من صورته ابعثت با فیه من القوة
 الالهیه و ان کم کم من لعبه لم یو ضوع کثیر شیئی در این از
 چنان چاپر حاصل در این چهار فصل تاریخ ابریم روی به چنان

انواع

انواع هبام مذکور و انواع احکام تحت نوع اول کسفت
 قوت اول کسفت قوت اول هبام کسفت قوت اول هبام کسفت
 از روی ولادت است بر احوال هبام منفی و اجرام عمومی
 افکار که کواکب افکار کسفت است و کواکب کسفت از روی
 بر این سبب که چنانچه قوت هبام در دست و قوت اول هبام
 چنانکه قوت کواکب است و قوت اول کواکب افکار کسفت قوت اول هبام
 بقوت اول هبام است چنانکه قوت اول کواکب است و از این جهت کسفت
 صفات اجرام مشترک میان کواکب چنانکه صفات هبام
 مشترک است میان هبام و از روی و چون صفات مشترک است و سبب
 کردیم که این نوع را در صف کسفت اول در صف کسفت
 افکار را در صف دوم در صف کسفت کواکب را در صف سیم
 در صف کسفت میان هر دو اگر این تحقیق و تفسیر نگاه داشتیم
 تطویل حاصل می پس بر این نوع را در صف کسفت
 اول در صفات افکار منفرد و مشترک و صف دوم در صف کواکب
 منفرد و مشترک و این است **صف اول** در صفات افکار منفرد و مشترک
 منظم افکار کسفت بروج است و صفات کسفت بروج و در وقت یک
 نوع معقول است بجهت امانی و نوع دیگر معقول است باجماع اولی

جهت امانی و نوع دیگر معقول است باجماع اولی

میان جدی و جوزا است و میان حمل و سنبله فصلی است و قطره ای از بروج
 چون چهار شمس است که در فصل حمل است پس بر جانب بران بر جانب
 و چون بر شمس بر بروج بود بر بروج را فصل نیست کند و گویند بر جانبی
 حمل و جوزا است و بر جانبی فصلی سر فصل است و سنبله است و بر جانبی
 میزان و عقرب و کوس بر جانبی شمس است جدی و دلو و حوت و جوزا
 بر فصلی از این دارد و شمس بر بروج فصلی را بر بروج آن فصل نیست کنند
 و خفا که مانی چهار فصل است روز خردی را چهار قسم است و بر جانب
 آن چهار فصل بر جانب است به آن چهار قسمت است و آن در فصل است
 تثبیت بر شمس و مانی فصل است که در جوزا و ابرو خاک بروج است و چون
 تثبیت بر فصلی از بروج است و خفا هر فصل است و خفا هر فصل است و آن
 و جوزا و خاک پس از شمس هر فصل است و بر بروج را در فصلی است و بر جانب
 موافقی از بروج و آن بر بروج را شمس خوانند و بروج فصلی است و بر جانب
 چنانکه گویند شمس است شمس کرم و شمس و آن حمل و کوس است
 و شمس که کوس در شمس است و آن کوس و سنبله و جدی است و شمس
 و آن کرم و تر است و آن جوزا و میزان و دلو است و شمس ای سر و تر است
 و آن سر و تر و عقرب و حوت است و موافقت میان هر یک از این
 بروج چون موافقت میان سر و تر است و شمس در بروج و در بروج

مربعی

مربعی فصلی است که در جوزا و سنبله بروج است و چون فصلی است و بر جانب
 و خفا که مانی چهار فصل است روز خردی را چهار قسم است و بر جانب
 آن چهار فصل بر جانب است به آن چهار قسمت است و آن در فصل است
 تثبیت بر شمس و مانی فصل است که در جوزا و ابرو خاک بروج است و چون
 تثبیت بر فصلی از بروج است و خفا هر فصل است و خفا هر فصل است و آن
 و جوزا و خاک پس از شمس هر فصل است و بر بروج را در فصلی است و بر جانب
 موافقی از بروج و آن بر بروج را شمس خوانند و بروج فصلی است و بر جانب
 چنانکه گویند شمس است شمس کرم و شمس و آن حمل و کوس است
 و شمس که کوس در شمس است و آن کوس و سنبله و جدی است و شمس
 و آن کرم و تر است و آن جوزا و میزان و دلو است و شمس ای سر و تر است
 و آن سر و تر و عقرب و حوت است و موافقت میان هر یک از این
 بروج چون موافقت میان سر و تر است و شمس در بروج و در بروج

مربعی

و مغرب را دلیل شد و نصف و قهای کار است از درجه ای که نمی
 بودی مشرقی و جنوبی مغرب بپ نظر می که از درجه ای که شد
 راجع چون در وقت شرقی را حاصل نمودند و نیز غربی را از آن وقت
 را بر نیمه ابط ان فصل و قوت است که بر حسب درجه بر فرد و توده بر نیمه
 شرقی و دلیل وقت کار است و نیز غربی و دلیل موقوف کار است بپ
 آنکه دایره بیات چهار ربع شده است مجموع این دو قطب است و نیز
 را سه در کتب است و در حالت و نهایت پس از این جمله در آن وقت
 با سته که از او از درجه برنج میخورند و چنانکه در ربعی به سته که در آن
 موقوف است هر ربعی از ربعی نیز موقوف است چنانچه وقت که در آن
 و گفته اند که طالع مذکور است و دوم موقت و سیم مذکور چهارم موقت
 هم برین ترتیب بر چهار موقت است مذکور است و هم بر ترتیب
 موقت اول و در طالع دلیل وجود و بقای چهار موقت و دلیل مبدء و حجب
 وجود و طالع بر افق و بقای موقت و در طالع و مبدء و موی از مشرق
 و اول او دلیل است بر حالت دوم موجود بدان سبب که او دوم موقت
 و ان حال کیفیت اسباب و اجابت و از سبب ان اسباب
 نذر است و ابعد ان مین و از مطلق ان و از ان ان وقت دلیل است
 بر حالت سیم موجود بدان سبب که ان سیم طالع است و ان

کشف

کیفیت توابع ان سبب است چون حرکت را یافت که سبب است
 نذر است و صاحب برادر و خواهر که شریک یک شریک است و از درجه
 و شریک دلیل ظهور و وقت موجود است و دلیل چند از درجه حاصل است
 ان ضاعت و عمل است بپ ظهور و وقت و شریک سبب است
 و حصول نور که اکبر در ان تمامی روی میخورد و دلیل است بر
 حالت دوم موجودی که ظاهر و مرفوع باشد به ان سبب که او دوم
 و شریک است و ان حالت کیفیت سبب و بقای ظهور و وقت
 و از سبب ان سبب است و اسباب است و ابعد ان سبب است
 است و از مطلق ان و سبب ان و سبب ان و از ان ان دلیل است حال
 سیم ان ظاهر و مرفوع بدان سبب که ان سیم شریک است و ان
 کیفیت توابع سبب است و شریک چون شکل شد و در کمال شریک
 و حاصل ان ظهور و وقت و موقت و موقت و از ان روی که ان فرو موقت
 و از مطلق بر اینده او تفضیل طالع است پس دلیل کند بر تفضیل وجود
 و بقای موجود و ان پاک و قهای و سبب و از ان روی که ان بر کمال
 افق است چنانکه طالع بر طرف دیگر است او نظیر طالع است پس دلیل کند
 بر نظیر موجود و ان مزج است و شریک و موقت و از ان روی که طرف
 مغرب است و مغرب موقت طالع است پس دلیل کند بر موقت و موقت

و کمال

و حکمتی وی و ابالی وی دلیل است بر حالت دوم این اوصاف
 موجود چون کیفیت مرکب و کیفیت پیرایش نظایر حال شرکاء و صیغه
 ضمیر عاقبت مقصد که این هر حالت دوم این اوصاف است
 و در این دلیل است بر حالت سیم این اوصاف چون کیفیت این
 و غیره و علم و توفیق که این هر حالت سیم این اوصاف است و در
 رابع ادان روی که در غایت خفاست و در غایت در غایت
 نقیض و شریک پس دلیل کند بر نقیض آنچه شریک بران دلیل کند این
 خوار خفاست و ان خبر است که موقوفه از و تمسک بر این
 و در و در و اسلاف مانند ان ادان روی که ان یک یک تعلیق
 است چنانکه در شر بر تعلیق دیگر است پس او نظیر و شریک است و دلیل کند
 بر نظیر آنچه شریک و دلیل کند و ان کیفیت ممکن است که سبب ثابت
 ظهور است و کیفیت صفت است که درایت ظهور است و ادان و
 که عاقبت ظاهر همان خواهد بود و دلیل عاقبت کار است و دلیل
 دلیل است بر حالت دوم این اوصاف بدان سبب که ان دوم
 رابع است و ان حالت حالت فرزند است و حالت غلظت است
 و مانند ان و در این دلیل است بر حالت سیم این اوصاف بدان
 سبب که ان سیم رابع است و ان حالت بنده و مستور است که در غایت

مکمل

مکمل و صفت است و حال جاری است که از سبب غفلت خفاست
 است و این است و دلیل کلی هر صفت و حالت و ان ادان و در
 هر یک در موضع وی چنان کنیم ان شاء الله تعالی و در حقیقت
 با جمیع چیزی از ادان این صفتها بر دو گونه است یکی صفت جاری
 بر جهان و دیگری صفت در جهانی بر جهان و در این صفت
 که در سیم سبب اول در صفت جاری بر جهان و در ادان
 این صفت را در ادان و در حالت بنده و در حالت اول در صفت
 محل حل بر صفت چیزی که میانه از برجه و اندام است و در بنده
 و اندک فرزند خارج دولت در حق ادان پس از چنانکه در لول وی
 از جهات عالم میانه شریک است و از ادان با و سبب و از ادان
 سر و روی و از ادان خارجی ملک و خنده چشم و سخن گفتن از ادان
 و سخن سر و روی و نظیر لول و کم شدن موی و از سر و روی و در
 شخصی نر از میان بالا بر چشمی که بسیار می زند و بنده و بزرگ گوش
 زشت و ان سرخ موی کشنده موی و از طبقات مردان و لول در ادان
 و تصابان و شبانان و ضلع زرد و سیم و این موی از ادان
 ان طبقات که با و در موی و خفاست و چوب پرش و صحران و از ادان
 و در سبب و نظیر از ادان و ان که هر موی و این و سبب از

تمام بالای استخوان و کندم کوان را که ششانی که می کشان
 دندان بزرگ نیز زرد از طبقات مردگی ششی با آن و کوان بزرگ
 و از جای آب کبریا و کشت زار و عبادت خانه ها و از شواهد
 صغری بعضی از افریقید و جگر و بجر و بوی و مردود و شش
 خزان را با شکرک فی و از آن با چکان و از نبات با مرغ و شکر
 و در حش میان با لاله از جانوران خرد کوان و جانوران آب
 و از اینها آب باران و آبهای خوش و از حال هوا و زمین
 با راههای قوی و تاریکی و زلزله و شمس و در صفت است
 بر جی سببی است میان او از بریده اندام بسیار بسیار استاده
 بر استند و کجاست دوست در حق مردان و لول او از جهات
 عالم دست چپ مشرق و از با و با دایان جهت و از آن اجزای
 و از خود سلطه و تصور و الجاج و کبر و اندیشه و شجاعت و عجب
 و از چهار جهات صده و در چشم و مصلع و کند و دایان
 صورتها صورتی در از بالا پس سینه پس روی بیکو و در شش
 بر خسته می نزد موی خراج و دای بزرگ ششم با شکر و نیز
 بزرگتر از نیمه زرد از طبقات مردمان و دشت مان و در زنان
 و شکار کنای بسک و نیز از جایها که همای و نیامای غده شش کوان

و جانها

و جانهای غریب از شش و خزان از شش و ترک یا جوج و سده و
 و بت المحدث و خیم و دایان و غلبه و سنان کوان و بوی و کوان
 کوان را در کسب و با قوت و نیز صده و از کوان و از جود و دایان
 و از جانوران و دایان و شکرک و سبب و از نور و از نبات
 غده و از ششها و خرد و کوان و دایان و از راههای قوی
 و از حال هوا و تاریکی و شمس و در صفت سینه و شش و شش
 غده و از میان چاروی بر سر استاده بر استند و لول او از
 جهات عالم دست چپ جنوب است موی مشرق و از با و دایان
 جهت و از آن اجزای ششم و از روی است و از خود شش خرد
 کشت و کشت و شجاعت و کشت و کشت و دایان و از ششها و دایان
 و در صفت و از چاروی صلیح از صورتها صورتی بیکو و دایان
 و از موی میان دایان که بزرگ و کبر و سینه و شکر و لول او از
 کوان و شجاعت و از طبقات مردمان و دایان و دایان
 و ششها و دایان و دایان از جایها که شکر و غده و دایان
 و جانهای مطهر از ششها و شش و دایان و از ششها و دایان
 و ششها و کوان و بعضی از بزرگ و سنان و ششها و از ششها
 و از نبات محبوب و تر و از جانوران و لول او و شکر و دایان

و جانها

۱۰۰ سال و شرق است

انکس

[illegible]

۲۰۰۰

ابتدا جاهی تن و دست بر زمین و اگر درین از شهره و معلوم اندر کمال از
 جایها از زمینهای موقوف جایهای نمایی که یکوی شب و جوید و در شش ساعت
 فصل درین اولیایا بسیار صفت است میان اول و آخر هر اکسب
 که یکروز و بی بجای طبعی که در شش و بعضی از صفات مدلولی آن مدلول را
 بسیار صفت نیست کرده که یکوی با برمی که این صفت از جمله اولیایا
 و چون صفات هر مدلول بسیار است و هر یک مدلولی و یکوی صفت
 بسیار شده و چهار صفت فی شده است مثلاً یکوی که فی موب است
 بقدر مدلول است از آن جهت که صفت فی است که در این باب
 و در این باب باید از اگر این فی از جمله اولیایا باشد چون فصل اولیایا
 ها و مدلولی و مدلول است و اگر فی موب باشد او مدلولی موب است
 و اگر فی موب باشد او مدلولی موب است و اگر فی موب باشد او مدلولی موب است
 او مدلولی موب است و اگر فی موب باشد او مدلولی موب است
 و اگر فی موب باشد او مدلولی موب است و این شرکت کو اکسب را
 از روی است از روی حقیقت همان است که حقیقت فی موب
 خبر حقیقت شرکت و شرکت از روی حقیقت است که یکوی خبر
 یک حال باشد و ب صفات مختلف موب بود که اکسب مختلف
 چنانکه نماییان مثلاً یک حال است که یکوی خبر از زمین است

مور ۲

موب است و مدلول بسیار است موب است موب است موب است موب است
 موب است و موب است موب است موب است موب است موب است
 بقدر موب است که کثرت موب است موب است موب است موب است
 آنکه از حرارت شمس زاده است و کثرت موب است موب است
 آنکه با همه طعمها و تلخها و پائیزه موب است موب است و دیگر موب است
 موب است و اگر طعمها یک خبر را یکوی موب است موب است و طعمها و دیگر موب است
 خبر را یکوی موب است و موب است موب است موب است موب است
 موب است که در موب موب است ساعت اولی از روز یکشنبه شمس
 و در این باب یکشنبه موب است و ساعت دوم زهره و در این
 موب است و در او چهارم موب است و ساعت پنجم موب است و در این
 اولی از روز و در شنبه موب است و در این باب و در شنبه موب است
 و ساعت اولی از شنبه موب است و در این باب و در شنبه موب است
 موب است و ساعت اولی از چهارشنبه موب است و در این
 باب چهارشنبه موب است و ساعت اولی از روز و در شنبه
 موب است و در این باب چهارشنبه موب است و در این
 از او نیز زهره را باشد و در موب است و در موب است
 و ساعت اولی از روز شنبه موب است و در این باب موب است و در این

مپت زهره و حمل و مقرب هر دو پست مریخ و شمس و قوت هر دو است
 مشتری و جدی و المیز و دوش و زحل و کبرئیس که درین باب به حقیقتی
 و گوید هر که بایستد پست شمس باشد و سرطانی مپت قمر و هر که
 نیرین را یکی خانه بود و زهره و مشتری را دو خانه او از حقیقت معلوم شود
 باشد و اینست و بال نیست که و بال هر که کوی برادر مپت و پست و بال
 معتمد بر پست از مریخ مپت و بال مپت و بال عاقب المیز و مپت
 و بال المجدی و مپت و بال عطارد و کبرئیس و حوت و مپت و بال
 زهره و حمل و مقرب و مپت و بال مشتری و جوزا و سنبل و دیگر برین
 قیاس کسی نرزد و بال نیست و بد آنکه قوت کوکب در مپت
 خود و غلبات قوت آن کس باشد و چون از خانه بعضی از مریخ
 که از مواضعی است قوت او در آن خانه بیشتر است چون قوت زحل
 در اول و قوت مشتری در شمس و قوت مریخ در حمل و قوت زهره
 در ثور و قوت عطارد در سنبل و نرزد و بال آنست که قوت قمر
 در ثور بیشتر است از آنکه در سرطانی و قوت زهره در میزان بیشتر است
 و ضعف کوکب در و بال نیست و ضعف آن کس است که در زنده آنها
 باشد و در جایی که کبرئیس است از آن جای و اما نیست قبول است
 که کوکبی در برجی باشد که او را در آن برج خلی بود چون قوت مشتری

و مانند

و مانند آن را مریخ آن برج مواضعی مریخ باشد چون مریخ
 زهره و او را کوکب در آن برج زیادتر از آن باشد که در برجی
 دیگر و اما نیست انکار است که کوکبی در برجی باشد که آن برج او
 را کم بود و بال نیست که او را در آن برج خلی باشد نه از قوت و نه از
 ضعف چون بود و اما نیست در سنبل و در آن درجه که بیشتر است
 حکم و حقیقتی بخاطر آن درجه بیشتر است پس از او در آن برج و بر آن
 هیچ ظاهر نشود و نه بخیر و نه بد و مثل آن چون مثل کسی است که در شهری
 باشد که اهل آن شهر را شناسد و اهل آن شهر نیز او را شناسند
 نه بیگانه و نه بد و بعضی گفته اند که اثر انکار در احکام لغت و چهره
 از یکدیگر چون لغت اب و روغن از یکدیگر و اثر قبول از شمس
 و و خیر است با یکدیگر چون این شمس اب و شیر با یکدیگر و فیض دوم
 در نسبت کوکب کم برجی و از ده گانه است اول نسبت شرف و
 دوم نسبت بهبوط و سیم نسبت به چهارم نسبت و چهارم نسبت
 و در میان و ششم نسبت از ده جان و ششم نسبت زهره و ششم نسبت
 و از ده و هفتم نسبت هفت و هفتم نسبت نیم و از ده و هفتم نسبت
 طریقت و هفتم نسبت و از ده و هفتم نسبت و از ده و هفتم نسبت
 است که شرف اعیان در حلقه است به نوزده و درجه و شرف است

و در هر درجه و شرف زحل در میزان است و یک درجه و شرف شمس
 در سرطان پانزده درجه و شرف مریخ در جدی است و شمس در جدی
 و شرف زهره در حوت است و شرف عطارد در جدی و شرف زحل
 پانزده درجه و شرف زحل در جدی و شرف زحل در جدی
 و شمس در درجه وانی و زحل در باب مختلف است و شمس در میزان
 است که شرف هر یک از اول برج است آن درجه و قول یک است که
 آن یک درجه و شرف است و شمس در قولی دیگر است که تمام برج
 شرف است یکسان است شرف از آن یک درجه است و قولی دیگر که
 قولها است که شرف هر یک از اول برج است آن درجه و قول
 دیگر است که هر کوب را پس از درجه شرف است که شرف آنجا
 منقطع کرد و آن حد اصاب را تا است و پنج درجه حمل است و
 را تا است و سه درجه و شمس را تا و از زده درجه حمل و عطارد را تا
 و مریخ تا و زهره را تا و از زده درجه حمل و عطارد را تا
 و یک سبیل و نزد شرف اقیانوس تا و درجه حمل است و شرف
 شمس در پنج سرطان و شرف زحل در میزان است و در میزان
 را پس شرف است و اما نسبت به طول هر کوب در هر شهر
 و است و هم برین خلاف چنانکه بنویس اقیانوس در میزان نوزده درجه

و دیگر این

و دیگر برین و شمس در میزان است که کوب در بیت شرف چون قول
 آنست است که در جایی باشد که در سبب انجای حوت و شرف
 و فضیلت باشد بر دیگران و ضعف کوب در بیت سبب حوت
 آنست است که در جایی باشد که سبب انجای او را سبب طهرت و جمال
 در آن حاصل آید و آنست که است که هر برجی پنج قسم
 مختلف است و هر قسمی منسوب است به کوبی از پنج کوب است و هر
 آن قسم را حد آن کوب خوانند و آن کوب را حد آنند و آن
 حد و قول کوب در حد قبل است آنست که در جایی باشد
 از جایی خود در قسمت و است حد و شمس قول شمس است
 اول قول مصریان است و دوم قول بطلمیوس است چنانچه در اربع
 مقالات یافتیم در کتابی در کس از کتب قدما برین صفت
 بر سبب قول که اینانی اهل ابل اند و چهارم قول هندوان و پنجم قول
 چندی که شمس قول ارسطو است و شمس بر بری را شمس شمس که است
 برای جهت کوب سیاره و چون مقبول بر همه قولها قول اینانی
 است و حد و مصریان را در این باب است که در حد وانی باشد
 بر کوب صفر و حد وانی است چنانچه در حد وانی است که هر برجی
 سه قسمت است و در حد وانی در حد وانی در حد وانی کوبی

و دیگر این
 و دیگر این

۱۰

خبرست و خبری برای آنکه هر طایفه از روم و هند و باطل و خبیثه
که با هر قسمتی ازین قسمتها دعوتی و شفقتی طلوع میکند که دلیل آنست
بر سبب غفیری و مایل بر طایفه ادراس صورتها اشخاص عظیم
و طایعات بسیار است و قول در میان بغیم نزدیک تر است برای
آنکه قول ایشان است که با هر قسمتی بخود از اجداد اصل است
مکان طلوع میکند و بطریق سبب هر برجی را که یکی در دنیا و
شمالی و جنوبی هر یک را نیز فصل امانت دوازده به جهت که هر
برجی دوازده به جهت و هر برجی جنوب است که یکی و طریقت است
که در اول دوازده و نیم است خداوندان برج است و بعد از آن
برج دوم را و بعد از آن برج سیم را و هم برین ترتیب
برج چهارم دوازده و نیم است و بعد از آن برج پنجم را و اگر خواست
بر دوازده را به این اشیاء بر جی مبلغ آن درجه را دوازده و نیم
کن و آنچه حاصل آید بر جی قسمت کن و آنچه کم از جی باشد یکی که باشد
آنچه از قسمت نایز باشد بیشتر از برج آن درجه آنجا که باشد
آن برج خداوندان درجه باشد بر لبست دوازده و نیم مثال آنجا که
نیم درجه درجه سبب را به این کم که خداوندان شصت است و دوازده
به هر چند در دوازده و نیم است و چهار حاصل آید چون بر جی

کنیم شمس برج حمل ایست و ویرت و چهار درجه ایست و چهار
 درجه ایست که یکبرجم تا برج هفت شود و هفتم برج اسد است و هشت
 شتری است پس شتری خداوند درجه پنجم است از سنبل است
 و دوازده برجی شتری درجه پنجم در سنبل است و در دوازده
 خود و قوت هر کوکی که در دوازده برج خود باشد به منزله قوت است
 که در سات خانه خود باشد و وقت دوازده بهر اوج وقت دوازده
 برج فصل و انابت بهر است که هر برجی نه بهر است و هر برجی
 مذکور است کوکی و طریقی است که هر برج که باشد بلکه که
 برج اگر کدام باشد است بهر اول از آن برج خداوند برج خداوند
 از آن شده و بهر دوم خداوند دوم منقلب براده و بهر سیم خداوند
 برج سیم را همچنین برای برج می رود و تا بهر پنجم خداوند برج پنجم را
 رسد که برج سیم باشد از مثله مثال برج ثور چون از مثله نکات
 بهر اول فصل است که خداوند برج منقلب است ازین مثله و این
 و بهر دوم هم فصل است که خداوند کویت و بهر سیم شتری است
 که خداوند حوت و بهر چهارم هم فصل است که خداوند حمل است و بهر
 پنجم بهر است که خداوند ثور است و بهر ششم عطارد است
 که خداوند جوز است و بهر هفتم قمر است که خداوند سرطان است

بهر پنجم

بهر ششم شمس است که خداوند بهر است و بهر پنجم عطارد است که خداوند
 بهر است تا برج سیم است ازین مثله و دیگر برین قیاس که بهر است
 در ده اقصا و غیرت از آن که هر کوکب که در خانه خود باشد و بهر
 خود باشد که کوکب که در آن باشد کوکب قوی است و خط او از سات
 بیشتر است فصل و انابت بهر است که هر برجی هفت بهر است و هر
 برجی منسوب است کوکی و طریقی است که هر برج که باشد اول از هر برج
 خداوند آن برج است و بهر دوم کوکی و طریقی است که هر برج که باشد
 بهر است که کوکب که در آن باشد کوکب منقسم را رسد چنانچه بهر اول
 از هر است و بهر دوم عطارد را و بهر سیم قمر را و دیگر برین قیاس
 کن و قوت هر کوکب که در هفت بهر خود باشد بهر است قوت
 انفس است که در هر تیر خود باشد فصل و انابت پنجم بهر است که کوکب
 از هر برج که در کوکب شمس است و غیره آخر قمر را و بهر اول از هر
 برج که کوکب است قمر است و بهر آخر شمس را و بهر سیم قوت
 شمس در نیمه اول که کوکب است و قوت قمر در نیمه اول کوکب است
 و بهر سیم بهر است که طریقی است محترقه نزد جبهه منقسم است بقدر
 شمس را با قمر یک نماید و این طریقی است از خود و درجه میراث است
 که در جبهه منقسم است تا سه درجه جنوب که در جبهه منقسم است چونی

و بهر چهارم عطارد

زمین درین راه باشد خانه قریب است و نیز است
 که در طریقت محقره رود و بجهای راه سوزان و پاک و طریقت
 در جلوه در جیب بوط نیز است سخوت درین درجات خالی است
 بخت و شرف و جود و غرض و طاعت سبب و بعضی است که در کرب
 را طریقه محقره است چنانچه شمس اول و میراث است و قمر را میراث
 و جودی و زحل را اسد و سرهای و شتری را جود و اسد و شتری
 را ثور و میزان و زهره را عقرب و جدی و عطارد را قوس و شمشیر
 فصل عقده چون هر یک یک یک پان کرده شده است و هر گاه که
 کوکبی در عقده چون هر عقده در عقده و زنب خانه میراث
 نیز است که شمس باشد که در مبدی اشد و مفید کرد که با ذلت و
 خاست باشد و فصل سیم در صفت زنب کوکب بر یاد و از
 برجی و کوکب است یکی بنام و دیگر زنب و لایت اما زنب
 شمس و قمر است یکی قمر است و دیگر قمر اما مایل خیم
 که مشهور است و مقبول است و قمر است یکی قمر است که هر سه شمس
 را یکی خداوند است در روز و در شب و دیگری و هر دو را یکی
 شمس است و چنانچه شمس را روز و شمس است و شمس
 و شمس هر دو زحل است و شمس خاکیرا روز و هر سه است و شمس

و بعضی از اینها را در شمس و زهره
 و شمس و قمر و زهره و شمس و قمر
 و شمس و قمر و زهره و شمس و قمر
 و شمس و قمر و زهره و شمس و قمر

قمر

قمر و شمس هر دو در شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 و شمس هر دو در شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 و قمر و قمر و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 و زنی و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 قوت و شمس است که در شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 در این شمس و قوت کوکب شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس
 فصل و لایت است و لایت است که از اول اسد تا آخر مبدی
 و لایت اخاب است و از اول ملو تا آخر سرطان در و لایت قمر است
 و قوت و لایت ضعیف تر است قوت است و در و لایت هر یک است
 است زحل و مقابله و لایت و یک است و یک است و یک است و یک است
 شمس و قمر و شمس و قمر و شمس و قمر و شمس و قمر و شمس و قمر
 عطارد و مقابله است و لایت و لایت و لایت و لایت و لایت و لایت
 نیزین را و مقابله عطارد و زحل مقابله است و لایت و لایت و لایت و لایت
 که و لایت مبدی است و دشمن باشد و در میان اینها است لال
 که شمس که نظر مقابله و تریم و مقابله است و نظر مقابله و لایت

و بعضی از اینها است

و خمس از پنج خطی قبول کند گوئی را که از مرتب با شرف خود را
 انکار است که یکی از دال یا بسبوط دیگر بی بد و پیوند و اگر
 هر یک در دال یا بسبوط دیگر باشد و یکدیگر پیوند دال یا
 بر غیر بسبوط پیوند دال یا بسبوط دیگر باشد و هر یک در غیر
 از هر دو جانب بود چنانکه در خط اول در غیر بود و در هر
 بر پنج یکدیگر و اگر گوئی بود که یکی در خط اول یا در خط
 او در غیر قبول باشد و اگر صاحب دال یا بسبوط وی دم
 منزلت انکار باشد و قبول لیل کار است و باقی افتاد چنان
 و انکار دلیل رد کار است و از افتادن حاجت و دیگر در آن
 که چون گوئی یک ضعیف باشد بپای فرم آمدن چنان در جهت
 و دال یا بسبوط باشد آن بروی پس گوئی بد و پیوند دال یا
 را رد کند از غیر خود چنانکه چاروی بجا خود در آن باشد که
 بر رسیدن و از مثل چنانکه ماه ببطارد پیوند و عطار در اجماع و
 محقق باشد در پانزده درجه جوت و این غایت نخواست است
 و غایت نخواست را محقق خوانند و آن کوکب نحو س را میگویند
 گفته اند که اگر ارجح باشد یا محقق یا نصف دیگر تمام رد کنند
 سبب که جهت و اعتراق هر یک نحو سی قوی است خاصه اعتراق
 در دلیل فاد کار است و اگر کوکب متصل کوکب ششم و اعلی است

و هر یک در غیر
 از هر دو جانب
 بر پنج یکدیگر
 او در غیر قبول
 منزلت انکار
 و انکار دلیل
 که چون گوئی
 و دال یا بسبوط
 را رد کند از
 بر رسیدن و
 محقق باشد
 و غایت نخواست
 گفته اند که
 سبب که جهت
 در دلیل فاد

فیه با و نفع

باشد یا دفع قوت و هر دو در وقت باشند یکی در وقت باشد
 و دیگری در دال یا قد باشد آن خدا و غایت بطریق پیوند و
 اگر کوکب متصل ششم باشد و دیگری در وقت یا دال و قد باشد
 اول کار صلاح نماید و غایت تباد شود و اگر خراب باشد خدا
 زیادت شود خاصه که اتصال بر طریق انکار بود و دیگر در وقت
 رد و در وقت یکی است که میان دو کوکب که آن اتصال
 بود باشد و از یکدیگر منفرد باشد چنان که یکی بسبب بود و
 پیوند و نور آن اول بد و پیوند و دیگری در وقت اتصال میان
 و اگر آن را در سراسر باشد و از حکم اتصال را رد کرد و دیگر است که
 در چهارم یا حکمی میباشد که نور دو کوکب بر وجه متصل افتد از
 در جات سبب و غیر آن تا غرض این است که با حکم آن بر مدح
 این اشخاص نیست لیکن هر دو کوکب کوکب که آن را پیوند و دال کوکب
 نور بر آن درجه اند و هر دو را رد کرد و باشد دانی در جاتی
 منزلت افتادن نور ایشان باشد بر آن درجه سبب حصول غرض دیگر
 جمع نور است جمع نور پس است که آن بسبب رد است که یکدیگر
 را از پیوند بکراں رد و آن ستاره که آن را نور همه را جمع کند و آن
 منزلت میوه که بر آن کرده باشند اگر چه یکدیگر را نمی بینند و دیگر

و هر یک در غیر
 از هر دو جانب
 بر پنج یکدیگر
 او در غیر قبول
 منزلت انکار
 و انکار دلیل
 که چون گوئی
 و دال یا بسبوط
 را رد کند از
 بر رسیدن و
 محقق باشد
 و غایت نخواست
 گفته اند که
 سبب که جهت
 در دلیل فاد

و هر یک در غیر
 از هر دو جانب
 بر پنج یکدیگر
 او در غیر قبول
 منزلت انکار
 و انکار دلیل
 که چون گوئی
 و دال یا بسبوط
 را رد کند از
 بر رسیدن و
 محقق باشد
 و غایت نخواست
 گفته اند که
 سبب که جهت
 در دلیل فاد

منع التوریت منع معار نه بود منع دو کوخت یکی است که ستار
 و یک برج باشند یکی سبک رود در اوایل برج دیگر یکی کران و در
 او اخر برج و سیم میانه رود در میانه برج چون سبک در او بر
 آن کران و افکنده برای اتصال میانه رود او را منع کند آنخت بدو
 چون و پس بکران رود و نوع دیگر آنست که کران روی و سبک
 روی در یک برج باشند متصل لغزان و سبک روی و کوخت در یک
 فطر بر دو درجه بر دو سبک روی یکی چون آن سبک رو که فطر است
 نحو که بکران رود چون در این سبک رو که مقدار آنست منع کند
 فطر را بغضت قران آنخت او قران کند پس از فطر اتصال
 کند و منع دلیل قوت کوکت با لغت و ضعف منوع و دیگر قوت
 است و قوت است که سبک روی خواهد که بکران روی شوند
 که در اخر برج باشد پس از آنکه دو میانه او از آن برج پس
 رود و این سبک رو دیگر می شود و پس سبک آن سبک رو
 از روی قوت شود و آن دلیل قوت کار است و دیگر **منه**
 اعتراض است که کوکتی کران و در میانه برج باشد و میان رو
 در اوایل برج و سبک روی راجع در اخر آن برج چون میانه
 رو خواهد که بکران رود چون سبک رو راجع بکران میانه رود

در کرانه

در کرانه رو و شمس میانه رود و بیشتر میانه میانه رود و کوکت
 رو و آن دلیل اعتراض است که کار او کوکت قطع است قطع و قوت
 یکی است که سبک روی در اوایل برج باشد و میانه روی در میانه
 آن برج و کران در اخر آن برج چون سبک رو خواهد که میانه رود چون
 میانه رود از کران رود که زد و در سبک رو از قطع کرد و در آن
 سبک که کران رو میانه او و میانه سبک رو قطع بود نوع دیگر است
 که سبک روی در میانه برج باشد و کران روی در اخر آن
 برج و میانه روی دیگر در اوایل برج دوم راجع چون سبک رو خواهد
 بکران رو چون میانه در راجع باز کرد و بکران رو چون دو سبک
 رو از قطع کند چنان سبک میانه رو را بغضت است بر سبک رو
 و قطع دلیل قطع میانه و دیگر **نکات** است اثبات است که
 سبک روی خواهد که بکران رو چون دو میانه و چون اتصال نزدیک افتد
 اگر سبک رو مستقیم باشد راجع کرده و اگر راجع باشد مستقیم
 و از آن اتصال باز افتد و شکست کرده و آن دلیل باز افتادن کار
 و دیگر متصل نور است متصل نور دو کوکت یکی است که چون سبک رو
 میانه روی میانه دو میانه روی بکران روی آن میانه رو و سبک رو
 را اصل کند بکران رو و در میان سبک رو و کران رو در راجع اتصال

درجه و از آن برج را قطعه بشند و دیگر این را به است از خودی
 کوکب است در قوتی از اینها طالع و نظر و بطالع و نظر و شری از
 کوکب به و اگر چه او در آن است که به طالع باشد و در طالع نیز
 خطی دارد و اگر در آن است که به است او را خطی باشد قوت است از او
 زیادت باشد و اگر خطی نباشد کس در جبه خود بود یا در غیر خود
 است از زیادت بود و اگر قوت خط دیگر قوتها و عاداتها و کمال آن است
 حاصل می شود و حاصل است که هر کوکب که قوتی باشد در طالع
 و شری از کوکب بعضی به و طالع باشد به است یا خطی و شری از
 و هر که به و قوت دیگر بود در قوت و نظر و کمال باشد و قوتی به طالع
 است پس به پس از دهم پس به پس به پس به پس به پس به پس به
 را در قوت و خطی است و اگر چه نظر به است برای آنکه زایل است
 و از زیرین است و چهار دیگر را قطعه اند و از کوکب بانه هر کوکب که در
 طالع بر او یا درجه باشد میان است و شری از شری از شری از شری از
 که دو کوکب شری از شری از یکی با است و دیگران شری از برای آنکه
 قوی حال و طالع باشد و یکی قوی حال تر بود همچنان دوست که هیچ
 شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از
 شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از
 شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از

شری از

درجه و از آن برج را قطعه بشند و دیگر این را به است از خودی

شری از کوکب به و اگر کوکبی در دایره باشد به شری از
 چون که خطی در طالع بود یا شری از یا به شری از یا به شری از
 تراجم و محقق هر که شری از کرد و اگر چه طالع یا در شری از باشد یا
 سعد و برای آنکه خالص است از آن قوت کوکب است در میان خود
 و نظر شری از کوکب به و چنانکه خالص است خطی کوکب است
 خطی کوکب است در میان است و نظر و در آن است
 و صفت بعدی که میان کوکب است یا میان کوکبی درجه چون
 آن بعد را دو صفت است یکی صفت به و دیگر صفت شری از
 جمله را دو تفصیل که به شری از اول در تمام سهام پس است شری از
 آن از شری از شری از شری از و در آن به شری از شری از و از این
 جهت کمال بر دهنه اهل تحلیل که بطریق شری از شری از شری از شری از
 نه شده است و این خط است برای آنکه بطریق شری از شری از شری از
 سهم را به خط جمع می کند و می گوید که شری از سهام و اگر او دیگر
 پیشینان شری از سهام است به شری از شری از شری از شری از شری از
 نه شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از شری از
 است و نام او در کتب قدیم طالع است و پس از دهم شری از
 دلیل و قوت و قوتی و قوتی است و نام او در کتب قدیم شری از شری از

در این کتاب از کتب معتبره
در علم طب و جراحی است
و در این کتاب از کتب معتبره
در علم طب و جراحی است
و در این کتاب از کتب معتبره
در علم طب و جراحی است

و طریق استخراج سیم عادت است که بگیری بعد از غایت و در وقت
و در وقت از راه آفتاب این بعد بر وجه طالع افزائی انجام گیرد
بر وضع سیم عادت است و بعد سیم غیب بر عکس این گیرند و دیگر
سیم هم بر این عکس کنی وقت اجتماع موضع سیم عادت سیم
غیب هر دو در وجه طالع باشد و این یک کدر و اجتماع میان دو غیب
بعد بنود و وقت استقبال موضع هر دو در وجه طالع باشد و این یک
نکته که بعد از هر یک دیگر از نیمه غلغله بود و دلیل بر آنکه پیشانی
دیگر سیم کار داشته اند است که هر سیم در کتاب است و در پنج
باب یاد میکنند و سیم بر طریق رفر چنانکه عادت است و این باب
از جمله استخراج عادت طوک از اسرار و همتهای پیوسته در
این سهان و همتهای چنانکه حکما بسیار است برای آنکه بر سر
و آنچه که بقبول نزدیک تر است است که در تحویل ثانیهای دولت
طوک بعد سیم اول از درجه افتاب تا نیمه سیم و بعد سیم دوم
از درجه است تا نیمه سلطان با شاق روز و شب هر دو بعد
بر وجه طالع افزایند آنجا که رسد موضع سیم اول و دوم باشد
و اگر همتهای در نزد است از فصل مشتری فصل دوم در سیم است
تسیر استخراج بعد است از درجه دلیل تا درجه ان مزاج که مدار
کحل را

در کتب معتبره است

حکمی بر اوست به رجعت مطالع با در جات مواد و مشتری اگر است
درت هر درجی است که در جاتی باشد که مدت هر درجه هم اسرار
شمرند و جاتی است که روزی شمرند با یک چنانکه شرح هر یک در موضع
وی داده و بداند که نظیر تسیر شهاب چنانکه بر سال یک در تسیر
مثلا بچنان که هر سال یک برج است و مانند و حکم آن را از آن در
و از آن برج که در چنانکه شرح هر یک در موضع وی داده اند
مست که دوم از پنج ستارگان قریح ستارگان و این شرح
نراج هر یک است با مزاج دیگری با مزاج هر دو شود یک مزاج شود
در حساب زمینی حرب تأثیر این حساب و قبولی تأثیر این
و نظیر قریح ستارگان ترکب دارد و است که هر یک را با دیگر حساب
تا مزاج هر دو شود یک مزاج شود و در این چهار حرب تأثیر این
چهار و قبولی تأثیر این مزاج را و چنانکه شش است که یک مزاج
که از ترکب دارد و حاصل این چهار در این از درجه این چهار
حرب قبول این چهار از در علم طب علاج خوانند و چنانکه شش
این یک مزاج که از مزاج ستارگان حاصل آید و بیان کردن این
از در حساب زمینی حرب قبول حساب زمینی این تأثیر در
علم نجوم احکام خوانند پس آنچه این مقدمه است که بنای احکام بر

اصل است اول شناختن این یک مزاج که از مزاج کوکب است
 و دوم شناختن این باب از مزاج از روی این که در این
 مزاج مؤثر در این اسباب متاثر در این طریق حکم کردن است از این
 جهت این صفات را سه جمل کردیم جمل اول به شناختن مزاج
 مؤثر که از مزاج کوکب اصل است چون این مزاج از مزاج کوکب اصل
 میاید شناختن این مزاج به شناختن مزاج کوکب و مزاج کوکب
 جز به طریق تشبیه و تمثیل نماند و این تشبیه و تمثیل که در این
 تشبیه و تمثیل است چنانکه بیان کرده ایم و بطریق تشبیه و تمثیل است
 که هر کوکبی را به تشبیه و تمثیل می کنند که آن کوکب به صفات آن شخص
 کند چنانکه کوکب زحل پرست است و خوش بند و لا و خشک و سرد است
 بزرگ سرکش و بی خود چشم منکار و دود و دل بسیار از این کوکب
 رو کمال جلال متعاقب حکمت و دقت ظالم و خفا و رشید و دانا است
 و کث و دوزخی کافر و بی کرمی و کل کاری و دهم قانی و دانا است
 این و مشتری که دینیت چنانچه چنانچه و مزاج جوهر است چنانچه چنانچه
 صفت هر یک در جمل اول یاد کرده ایم پس قوت و ضعف
 هر یک را مانند کنی به آنچه تشبیه کردیم در هر جمل از این تشبیه و تمثیل
 زحل اگر در مزاج خود باشد کوکب پرست بر آن صفت در خانه خود

و اگر در

و اگر در شرف خود باشد کوکب در مغرب خود است و اگر در مال باشد
 کوکب در غرب است و اگر در سبط باشد کوکب در مقام مذلت است
 و اگر راجع باشد کوکب چار است و اگر محرق باشد کوکب شرف
 بر ملک است و دیگر برین قیاس کن پس اتصال هر یک را بدین
 مانند کنی به آنچه تشبیه کرده ایم در جمل چنانکه اگر زحل تشبیه
 به عداوت مزاج باشد کوکب پری را بر آن صفت بر جمل اول
 چنانکه تشبیه و تمثیل را در هر یک از صفات را بر آن کوکبی
 را یاد دزدی پاک و دزدی را بر اتصال آهال که تو سرخی او را
 مانند کنی و دیگر را به ضعیف تر و اگر نظر نمودت زهره باشد دوزخ
 قوی حال بود کوکب سر بر بر آن صفت بارانی یا جوانی و دوشی
 است و اگر زهره در خانه مشتری باشد یا در میزان بود کوکب این
 باز ناپاک و دوشی افاده است و اگر در مقرب باشد کوکب پسر را
 با تقیه یا سطر یا کوکب است در عشق افاده است و دیگر برین قیاس
 کن پس دیگری در صفت که صفت از رد و قبول وضع و قطع
 و حج و مانند این نگاه دوشی و دوشی را به آن صفت کنی نگاه
 چنانکه تامل کنی و هر چو شش بندیشی که از جنین شناختن این صفات
 و صور و افعال و صفات و قوت و دوشی و دوشی چه زاید از

و اگر در

ان کو کب که برین صفت باشند بنانی را بدین سخن این حکم می باشد
 اگر قرآن نهمه و مریخ باشد مثلاً در ثور کویله در خاندن مطرب
 اند است و بادی خنین نه است برای آنکه ثور بانی مریخ است
 و خانه نهمه است آنگاه اگر قدر قرآن نهمه و آب که مطرب
 با دزد میر و کند و در او را نیشتر خود کرد و اگر قدر مریخ را باشد
 کویله در مطرب را زیرا در ده و خدمت فرموده اگر قدر ثور را به
 کویله که کد بانوی خانه که در مطرب است نزد هر دو اید برای آنکه قدر
 شرف قمر است و قدر دلیل باد است و نهمه مزاج دوستی دارد از
 ان روی که هر دو سرش اند و بعد اند و اگر عطار در ثور را
 کویله می نزد هر دو اید چون عطار در نهمه باشد سخن بگوید
 مطرب کویله که در حد مریخ باشد سخن بگوید و در کویله چون نهمه
 خود باشد سخن بگوید و در حد مریخ خود کویله و چون در حد مریخی باشد
 سخن بگوید و در کویله و چون در حد مریخی باشد سخن بگوید و در کویله
 کویله و چون اشیاب در ثور اید کویله پادشاهی بر هر دو در اید و
 رای هر دو را باطل کرد و هر دو به و چنان شوق شد که از خود
 فراموش کردند و اگر مشتری در ثور اید کویله پادشاهی بماند
 اید برای چند دهن هر دو و مطرب بهتر از دزد چند قبول میکند و

نسخه
 سید پیر
 سید پیر
 سید پیر

مهر نهمه

نسخه
 سید پیر
 سید پیر
 سید پیر

مهر نهمه و اگر در خنسل در ثور اید کویله و هر دو اید کویله هر دو اید
 و کویله مطرب عظیم تر است از کویله در ثور و اگر قرآن نهمه
 و مریخ در عقرب باشد کویله قبه نماز ترکی اید بماند برای آنکه
 عقرب خانه مریخیست و بانی نهمه و مریخیست از روی مریخ
 نهمه و اید اگر قدر باشد در قرآن کویله قبه ترک و اید از برای
 از روی مریخ و هر دو اید که در دست و است و اگر قدر مریخ را باشد
 کویله ترک قبه را بجهت خدمت فرموده اگر قدر در عقرب اید کویله در
 مطرب نهمه و بانی نهمه و هر دو اید برای آنکه مریخ عقرب قمر را به
 و طریقت محترمانه است و اگر عطار در عقرب اید کویله می بانی
 او نزد هر دو اید است برای آنکه عطار در حد مریخ زبان او را
 و در خانه رخت و در اندیش و اگر اشیاب در عقرب اید کویله پادشاهی
 در نهمه و اید و هر دو اید برای آنکه اشیاب در عقرب مریخیست
 مسافرت و اگر مریخیست مایه باشد و نهمه بود در سفر مقصد و اگر
 قایم باشد باز آید باشد و اگر مشتری در عقرب اید کویله پادشاهی
 در نهمه و اید و هر دو اید برای چند قبه و ترک برای آنکه عقرب اگر چه پادشاهی
 فوق و غیر است از مریخیست و چنانکه خانه مشتریست و اگر در ثور
 عقرب اید کویله پیری و کویله در خانه دوستی اید برای قبه و ترک

نسخه
 سید پیر
 سید پیر
 سید پیر

نیز تا نزد هم حد خمس نفع هم خانه خمس صد را بجهت هم ضعف خداوند
 خانه نوزدهم نقصان نور پس نقصان قدر است یکم نفعی
 را است و دوم تشریف منته را به یکم سبب ماکت است چهارم
 حصا در میان دو خمس است چنانچه ربع بر ماکت است ششم غده
 چون بر تخریر را و اما از آن یا دره نوع که اثر آن میرسد که در یک
 دوم درجه تخریر سبب دوم از ده بدر خمس چهارم درجه ماکت مذکور را
 چنانچه درجه مذکور ماکت را ششم است مذکور ماکت را ششم درجه
 مذکور را ششم درجه ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
 قریحه در بر جی ماکت را ششم و ششم و ششم و ششم و ششم و ششم
 پان کردیم که قوت و ضعف کوکب هر یک در ضعف است یکم
 اثر دوم حیرت را سبب میانه اثر بد آنکه بر ضعف را از این سبب است
 است و او را در ضعف و این صفات قوت و ضعف عظیم اثر را در تخریر
 چون درجه شرف است و او را در جوی استقامت و این جوی است
 اقبال است و ضعف میانه از میان اثر تخریر است چون ماکت
 و او را در جوی شمال و او را در جوی ربع که مذکور را در جوی تخریر
 را به تخریر است و او را در جوی ربع که مذکور را در جوی تخریر
 شرف بر او را از صفات ضعف عظیم اثر را در تخریر است

اولاد

و او را در جوی رحمت و این جوی است و او را در جوی رحمت
 است چون سبب است که است و او را در جوی رحمت
 چون ربع ماکت مذکور را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 سبب است و او را در جوی ربع ماکت است مذکور را در جوی رحمت
 است و او را در جوی ربع ماکت است مذکور را در جوی رحمت
 کوکب را در جوی رحمت است که در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 و ضعف بر تخریر است و او را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 بر او در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 را چهارم بر او در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 و یکم اثر است که این اثر است و او را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 ناله و اسرار حکام بر جوی رحمت است که در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 اصناف قوت است که طالع افتاد روزی در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 و خطا در جوی طالع شریف و سبب سیر و شام و صاعده در
 حکام اوج و حکام تخریر و اقبال در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 سر طالع و زهره در اول میزان و شتری در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 در چهارم جوی رحمت و سبب و سبب در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت
 جوی و در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت است و او را در جوی رحمت

اولاد

چ صفت فوت از آن است و چ صفت صفت کجا در مرتبه است
 از تعلیم خواهی است و بهر وی نه است و در مرتبه اول است
 هم ازین صفت از آن شرف است و استقامت و استواری و بهر آن
 است و چهار است در مرتبه اسفل است هم ازین صفت است
 اقبال است و حسب و تدبیر قوت دفع قوت قهر شری و غریب و
 قبول مکان و عارضت زهره بقل نو از قمر و در جلال و بهر آن
 نگاه و شش است و یک در مرتبه است از صفت میان دوان و در مرتبه
 است استقامت بر است و بهر آن شش است و بهر آن در مرتبه است
 هم ازین صفت از آن حد است و فرج و ربع بقل و بعد از چ و بعد از
 و عرض شمالی و در جبهه است و بهر آن سسی و چ است و در مرتبه
 اسفل است هم ازین صفت از آن حد است و بهر آن از آن حد است
 و یکی در مرتبه است از صفت خیر اثر و از دوازده بهر آن و بهر آن
 سه است و در مرتبه اول است هم ازین صفت از آن در میان است
 و نصف ماعد و بهر آن چهار است و یک در مرتبه اسفل است هم ازین
 صفت از آن حد است و بهر آن یکی است و بعد از آن بهر آن حد است و
 چل و دو است و اما مثال مراتب از اینهاست صفت است که ملاحظه
 افتاد روزی اول درجه مثل و عطار و در درجه جوت معتبر

در اربع

و اربع و با بعد در عکاس اوج و عرض جنوب و در نقطه خفیه نه و بهر
 رطل در درجه جوت متعارف وی و در قران قمر خسل را و قمر در
 سنبه و پنج در درجه جز او هر دو بعد ملاحظه شری و در آن حد است
 در میزان پس در شکل این طالع عطار در راند و شش بهر آن حد است
 به آن یک که موصوف است بجا بود و صفت صفت و آن چهارده
 دو در مرتبه است از صفت صفت عظیم اثر و آن شش است و
 و بال و بهر آن یک است و دو و یک در مرتبه اول است هم ازین
 صفت از آن حد است و بهر آن حد است و بهر آن شش است و بهر آن
 از آن در مرتبه اسفل است هم ازین صفت از آن قران خسل است
 و کیشش نیز رطل و ترسیع پنج و است ارباب در جلال و مقابل قمر
 و نقطه خفیه بهر آن چل و نه است و بهر آن از آن در مرتبه است
 است از صفت میان اثر و آن سبب است و در مرتبه عرض
 جنوب و بهر آن از آن حد است و بعد از آن بهر آن حد است و بهر آن
فصل چنانکه هیچ شخصی نیست و هیچ و قی که نه قوت او و مزاج است
 بعضی و صفت او و مزاج است بقوه چنانکه هیچ کس که بخت در
 هیچ موصوع که نه قوت او و مزاج است بعضی و صفت او و مزاج است
 بقوه و بهر آن سبب و این که در حال کوکی که در کوکی بر که بخت

یکی مقدم و یک دیگر در تناقض و دلیل مآختر حکم مقدم و دلیل کند
اگر قویتر باشد چون باطل کردن دلیل لغای قویتر از لغای ضعیفتر
و اما اگر ضعیفتر باشد بر لغای او بود و یعنی هر حکم مقدم بر
آنکه قویتر از آن باشد از هر جهت که بر دلیلهای او از ادب قویتر
قویات و کوفات حکم مطلق است بر دیگران مقید باید کرد و اگر کسی
باشد که از این جهت این مقیاد این دلیل قیفته و غیره باشد که
در دیگر وجه دلیل شریعی عظیمتر از دوزوی یا کاینشیر که دیگر
محقق کردند و دیگران هیچ محسوس نیکند و مصدر ابراهیم است که در
و منبع بدست و بنظر خشنود و شمس از کرم بنظر معدله و باطلی نماید
باشد بنظر و ظاهر هر فراخی که قویتر باشد این فراخی باز شود
چنانچه محسوس حق تر از مزاج دو مصدر باشد این چنان محسوس شود
و این دو مصدر که هر دو بیشتر یا بیشتر نیکند و چون محسوس
غالب از دو مصدر و موقوف بنده شری عظیم زاید باشد از مزاج
این محسوس که ترا باشد از مزاج این مزاج و این که قطع و دوی
باشد فصل چون قوت مصدر محسوس بر دوی برابر باشد از محسوس و
پدید آید این سب که در اصل قویتر از مزاج است و مزاج قویتر از
هر هر جهت از این کلام و عظم جرم و بطور سیر و زبان است که هم از

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

Handwritten text, likely a signature or name, written diagonally across the bottom of the page.

غلام

عالم قیامت **فصل** بعد از آنکه شما در بخش را قبول کنید که گویند است
 و بخش کنید که اینست **فصل** نیز بخش بخور رجعت با مبدی و اقبال باشد
 در این باب که غیرت را در دم برده باشد و غیرت بخش مقول باشد نیز
 استقامت با نظر قبول کم باشد بدان باب که غیرت کرکام و خود
فصل از سر مدافع هیچ کار نماند چنانکه از بخش با فدا هیچ غیرت نماند
 که در عرف **فصل** هر بخش که خداوند ششم در دوازدهم و ششم در چهارم
 و هفتم باشد ضرر از او است بود چنانکه هر مدعی که خداوند طالع باشد
 و در وی غیرت و بخش و تابع باشد قطع از او زیادت باشد باب
 اجتماع مزاج ذرات و عرضی **فصل** هر چه بر وی را و هر که بر او را و است
 که ذرات چون اثر بخش رحمت بود که عرضی چون اثر بخش بود
 ملک اگر سبزی را شرافت **فصل** هر که ملک کرد خانه خود باشد نصیب در
 کند و چون در خانه دیگری باشد فعل او مزوج گردد فعل خداوند خانه
فصل هر که گوئی که در چینی باشد از تمجای طالع او از حیدر طالع
 باشد چون صاحب است و صاحب شرف و صاحب شرفه و صاحب
 بی کمال هیچ صاحب است بود و صاحب است معصوم باشد و در میان
 کار او **فصل** چنانکه هیچ کاری در جهان نیست که نه از یک و نه از دو
 است و از وی دیگر نه موم شش چون شش نه آن که بگذارد باشد

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the manuscript's content.

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه
موزه و کتابخانه

۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸

بهر او پیش و مرکب بر چهار مرتبه است مصدر نبات و حیوان است
 و شریف خدیجه این است که فیض الهی و قوت آسمانی در او بیشتر است
 فیض الهی و قوت آسمانی لطیف تر است و این بین پنجم تا ششم
 تمام و خاص این را در آن زمان یافت و حکم جزوی را که او از
 کرد برای آنکه فیض الهی و قوت آسمانی مخصوص اند بر در یافت اثر
 چهارم یعنی تا اثر شریف اجرام آسمانی از روی شدت اتصال
 بسبب جاذبه و برای این معنی هر ادوی که شریف تر است حکم طالع
 او بیشتر جواب میدهد و هر ادوی که خفیه تر است حکم طالع او بیشتر
 ضایع گردد و طالع پادشاهی و خسر کنی بر روی افتد از ده حکم که
 بر طالع پادشاهی است و شرف جواب میدهد و از ده حکم که بر
 طالع خسر کنی است و شرف ضایع میشود و از ده حکم که بر
 ده کس بر یک شکل افتد از آن جهت که در یک وقت از یک پس
 پادشاه شود و دیگر یکی خسر کنی **عاج** و پادشاه که چون یک اصل
 پادشاهی باشد و دیگر از اصل خسر کنی باشد این سبب که طالع
 دلیل تاثیر است و اصل طالع تاثیر در وجه بسیار تاثیر قابل تاثیر
 پادشاهی باشد پادشاه گردد و سبب دیگر چون نباشد شود و دیگر از
 اصل خود پادشاه گردد و اثر شود سبب فرط تاثیر ضایع گردد و خسر کنی باشد

۱۰ و التکمیل

و نیز یک جزو از نوع نبات و نیز ترکیب ششون از نوع حیوانی
 و بطریق حکم کردن طریق حکم کردن است که تحت مزاج موثرند
 بقدر امکان که بطریق سبک بود درین جزو از کله دوم فایده است
 آن بدل علی بصورته الله تعالی انما علی و انیس مع قله و صوره
 ای مزاج موثره و ان شناخت بحقیقت یقین در شناخت
 اوست در است میگوید بدان سبب که مزاج موثر و سبب است از
 مزاجهای بسیار چنانکه یاد کرده ایم و اگر بدان از جایگاه
 که در است و گاهی بسیار باشد در زمین پس از آنکه آنها را
 برهم آمیزد از این پس از آنکه آنها را دیگر از آنکه اگر چه سبب
 را بگوید در بسیار عبارت از آن قاصد و چون از خود سبب
 عبارت قاصد و موهم است و از آنکه بگوید بحقیقت در این کلام
 عبارت آن را بجهت بیان کند پس از آن سبب را در جای
 و بدان که گاهی در شناخت اوست چنانکه بطریق سبک بود
 جزوی دیگر هم ازین کلام و اما حکم منصوص به بعضی اعتبار
 انما و حکم بطریق کلی که از این بیان کلی و جزوی هر چند نتواند
 احتراز کنی که در یافتن بنهم تا اثر را میان حدس و یقین
 دان غبطه نطن باشد چنانکه بطریق سبک بود در جزوی دیگر هم

ازین کلام

ازین کلام بگوید از خود هر حکم که در بعضی است و با جزئی حجاب
 بین حدس و یقین و جزوی یقینی باشد نه میان یقین و حدس
 سبب که موثره فاعل است و متاثر تا بین فاعل و فاعل قوی تر باشد از فاعل
 و قدم قوی تر از وی در رتبه یقین در شناخت فاعل است
 گاهی در شناخت قابل چون شناخت فاعل بحقیقت حاصل
 نیست و هر چنانکه متاثر باشد با یقین و منقطع از غلطی
 و هر چنانکه کند نزدیک اند به یقین چنانکه بطریق سبک بود در یک
 اما الذین بعدون تقدم المرء من بعده انما یحصل فاعل فاعل
 من موده یقین فاعل من القوة آئینه و ان لم یکن منصوص است
 موضوع کثیر شکی و هر کس که بدین سبب است و در سبب باشد
 او را اگر در جزئیات که یقین است تا یک گشت که بطریق سبک بود
 است قطعا که منجز نیات را در نیاید همچنانکه در اول کلام دوم میگوید
 لیس للعالم ان یناء بصوره الا خال شخیصه ب دوم و صفت
 ستارگان تا به چنانکه صفات ستارگان بسیار و در کونه
 یکی صفات مزاج ایشان و دیگر صفات قمری ایشان و چنانکه صفات
 ستارگان تا به در کونه است اما مزاج تا به در کونه کرده
 مزاج ستارگان چنانچه مزاج ستارگان را تا به در کونه کرده

فصل در احکام و تحقیق تا حدس

توانی نجوم بر دلیلی که بر ملک قدرت چون ستارگان بادم
 سرخی جو او روشنایی نکان رسیم و جبین بادی مخالف و
 خورش انباش و ماه و خزان همه را تو به نجوم خوانند بدان یک که
 نجوم اوایل لایق است و این علامات خرافی آن هر چه ازین علامات
 را مشاهده است نجوم پیشتر احکام آن پیشتر و پیشتر پیشتر است
 ستارگان بادم اندازان روی که ستارگان را پس از آنکه
 و از آن جهت که هر یک از ایشان قریب است بگوئی اگر ستاره خاکستری
 و در آن اوج و مزاج همه گرم و خشک است برای آنکه مدت همه بخار
 و خفت که مشعل بگوید و در که نشن خاکستری که در اوج و طایفه ای که
 و در آن شب در حکام است که به آن که خست ستارگان و بنال
 دلیل حریت و قسط و مرکب نرنگان و چارهای و بای و زلزله
 و فردش را به ازین اندک شدن اجماع رسد و هر چه و کم
 و در میان خاسته در شهرها و در تمامی زمانی که قریب است به هر یکی
 این ستاره در روی چه پاره بود یا این برج طالع است پس یا
 و مدوی از او طالع ایشان یا این ستاره در وقت ظهور
 نسبت و اسس ایشان رسد یا بنال خود سوی اجبت است یکی از
 و در همه آنچه در مغرب پیدا و بسیار باشد بزرگان باشد که

و از آن جهت که هر یک از ایشان قریب است بگوئی اگر ستاره خاکستری و در آن اوج و مزاج همه گرم و خشک است برای آنکه مدت همه بخار و خفت که مشعل بگوید و در که نشن خاکستری که در اوج و طایفه ای که و در آن شب در حکام است که به آن که خست ستارگان و بنال دلیل حریت و قسط و مرکب نرنگان و چارهای و بای و زلزله و فردش را به ازین اندک شدن اجماع رسد و هر چه و کم و در میان خاسته در شهرها و در تمامی زمانی که قریب است به هر یکی این ستاره در روی چه پاره بود یا این برج طالع است پس یا و مدوی از او طالع ایشان یا این ستاره در وقت ظهور نسبت و اسس ایشان رسد یا بنال خود سوی اجبت است یکی از و در همه آنچه در مغرب پیدا و بسیار باشد بزرگان باشد که

در میان

در مشرق پیدا و بسیار باشد بزرگان باشد که مدت و در هر چه و کم
 و از او قریب باشد و به هر یک از ایشان قریب است بگوئی اگر ستاره خاکستری
 حالت اگر یک جهت پیدا و دلیل جبین بادی مخالف و
 جهت و اگر هر یک از این جهت پیدا و دلیل کم آمدن اجابت و خطیاب
 حال جو او دلیل لشکر که قصد او را یکم باشد یا قضا و بای کافی
 و اگر از جوان و در همه پیدا و در مدتی از او طالع صاحب
 و در آن عظیم از آن دولت بگوید و اگر در بای طالع پیدا و
 و در دولت برافش و خزان برافش و اگر در زاین پیدا و
 میان خاسته و دولت چارهای و برج طالع بسیار شود و پیشتر که
 بنال و به هر چه و خست ستارگان را به طالع بسیار کند و اگر
 و در آن در چه پیدا و خست ستارگان را به طالع بسیار کند و اگر
 این در آن در بای و اسیر باشد آن خارجی از دولت بود و اگر
 و در آن در دولت است تمامت بخانی بطریق و هر یک از
 و بعضی از حکما گفته که اگر ظاهر رس پیدا و اگر او مزاج نرنگان
 و دلیل کاک جباریت و اگر هر چه پیدا و اگر او مزاج خط و در او
 و دلیل قوت دشمنان ملک عرب است و اگر صاحب پیدا و اگر
 سرخی دارد و دلیل قسط پارس است چون در مشرق باشد چون

طالع

طالع

در جنوب باشد دلیل افت مصرت و چون در مغرب باشد دلیل
 شرم مغرب است و اگر نوزد و بجهت دیگر که خارج شرمی دارد
 بر جانب که باشد دلیل خبر است و اگر قصد بداید که نوزد
 زحل دارد دلیل خبر است و دلیل مرکب نوزدی و اگر در وی
 دلیل مرکب نوزد کان باشد و اختلاف جوالات و درجه اول
 فاصدست است میان مردمان و دلیل بای فاصدست
 مغرب چنین طایفه کشیده اگر خواهی که موضوع این سارکان
 بدان بر موضوع تعویض قیاس بازده برج و درجه بر افزای
 پس از جدول دوازده برج بکلی اگر چنان باشد آنچه حاصل می شود
 آن سارکان باشد و نیز گفته اگر خواهی که وقت براندازی
 بدان بیکر نگاه که قیاس و عطارد در کیه فیه باشند اگر میان
 دوازده در میان افق بازده درجه است باشد وقت براندازی
 است و اگر نه نیست و پیشتر بر آنست که آن دو سار که فیه
 شهری و نوزده دلیل نصب و نوزده است و این را که اگر
 روشن تر بود سارکان که تر باشد برای آنکه آنچه من درم
 دلیل قیاس و مرکب نوزد کان بود چنانکه در اخر جدول مذکور
 بر جانب مغرب و در وقت سفر خود درم به سارکان به جانب
 مشرق

در جنوب باشد دلیل افت مصرت و چون در مغرب باشد دلیل شرم مغرب است و اگر نوزد و بجهت دیگر که خارج شرمی دارد بر جانب که باشد دلیل خبر است و اگر قصد بداید که نوزد زحل دارد دلیل خبر است و دلیل مرکب نوزدی و اگر در وی دلیل مرکب نوزد کان باشد و اختلاف جوالات و درجه اول فاصدست است میان مردمان و دلیل بای فاصدست مغرب چنین طایفه کشیده اگر خواهی که موضوع این سارکان بدان بر موضوع تعویض قیاس بازده برج و درجه بر افزای پس از جدول دوازده برج بکلی اگر چنان باشد آنچه حاصل می شود آن سارکان باشد و نیز گفته اگر خواهی که وقت براندازی بدان بیکر نگاه که قیاس و عطارد در کیه فیه باشند اگر میان دوازده در میان افق بازده درجه است باشد وقت براندازی است و اگر نه نیست و پیشتر بر آنست که آن دو سار که فیه شهری و نوزده دلیل نصب و نوزده است و این را که اگر روشن تر بود سارکان که تر باشد برای آنکه آنچه من درم دلیل قیاس و مرکب نوزد کان بود چنانکه در اخر جدول مذکور بر جانب مغرب و در وقت سفر خود درم به سارکان به جانب مشرق

مشرق آن سار بود از افق که گذشت بر جانب مغرب وی
 و از هر دو دلیل شرم بود و چنانکه باشد که مادت و خبر زمانست
 که شرمی میگوید و بخار و خانی سب غلبه شرم بر طبع است
 امراض بر مزاجها و نقصان آب در کار نوزد و خبر شرم
 حرب است و استیلاهای امراض سب مرکب و نقصان آب سب غلبه
 بر کسلی از چندی است چنانکه کرده است این در کتاب طب
 مقصود بود و است بر طبقی با سارکان مرکب نوزدی با افق و قیاس
 چنانکه است که و اندکی روایت میکند در طالعاری است
 معیاره رهنوردان الله علیه که پیش از نبوت پیغمبر است و الله
 مدت است روز چنان دیده که در کیه سارکان بر خیزد چنانکه
 از درخت ریزد و بدان سب سخت برسد و باین رفته نوزد
 بعد باین گفت بگوید اگر آنچه میریزد از سارکان معروف است دلیل
 است عالم است و اگر نه کاری عظیم پیدا خواهد آمد و باین گفت
 چشم و از هر دو دلیل شرم بود و چون پیغمبر است و الله
 پروان از هر دو دلیل شرم بود و قیاس مصر ظاهر شد و اگر چه است
 که نیک مشهور بود که در کتابی که ستم چون پیش از باران
 اند و دلیل بار است و چون پس از باران پیچیده اند و دلیل صحت برون

در جنوب باشد دلیل افت مصرت و چون در مغرب باشد دلیل شرم مغرب است و اگر نوزد و بجهت دیگر که خارج شرمی دارد بر جانب که باشد دلیل خبر است و اگر قصد بداید که نوزد زحل دارد دلیل خبر است و دلیل مرکب نوزدی و اگر در وی دلیل مرکب نوزد کان باشد و اختلاف جوالات و درجه اول فاصدست است میان مردمان و دلیل بای فاصدست مغرب چنین طایفه کشیده اگر خواهی که موضوع این سارکان بدان بر موضوع تعویض قیاس بازده برج و درجه بر افزای پس از جدول دوازده برج بکلی اگر چنان باشد آنچه حاصل می شود آن سارکان باشد و نیز گفته اگر خواهی که وقت براندازی بدان بیکر نگاه که قیاس و عطارد در کیه فیه باشند اگر میان دوازده در میان افق بازده درجه است باشد وقت براندازی است و اگر نه نیست و پیشتر بر آنست که آن دو سار که فیه شهری و نوزده دلیل نصب و نوزده است و این را که اگر روشن تر بود سارکان که تر باشد برای آنکه آنچه من درم دلیل قیاس و مرکب نوزد کان بود چنانکه در اخر جدول مذکور بر جانب مغرب و در وقت سفر خود درم به سارکان به جانب مشرق

174

اقبال برابر و با فرو نمود و اینک روشن باشد دلیل محسوس
 و اگر با خیرین باشد او ایامه و دلیل بدانت و اگر بدو خیرین
 اقبال بر یک بر یک یا بر خیرین و زود شعاع اقبال گشاید و با خیرین
 با دانی سخت است و اگر اقبال برابر سیه نماید و یا بر خیرین
 و چون فرو شود اقبال گشاید و دلیل بدانت و دهم بدو اقبال
 پیش از اجتماع یا استقبال بهر دو مرتبه بدو روز بعد حرکت اگر
 صافی و درخشان باشد دلیل محسوس و اگر مریخ یا شش جهان نماید
 حرکت نماید دلیل بدانت و اگر سیه نماید یا بر خیرین
 بدو اقبال و اگر ستارگان بدو بزرگ از تاج بزرگتر از آن باشد
 محسوس دلیل کند چوبین با دوا و اندک است و دوم در اقبال
 عالم کارهای عالم نفس و نوعیت یکی عظیم قدر و دیگری
 دولت و ملت و طوفا و مانند آن و دیگر حقیقت و نظیر بدت چون
 کارهای زراعت و صناعت و خدمت و مانند آن و سوم بدانت
 بدانت بدت چون کارهای امارت و ریاست و سیاست و مانند آن
 و کاری که آن عالم ملوی همه نوع غلبه یکی رفیع رتبه بدت حرکت و آن
 سه کوب غلبت زحل بدستری و مریخ و دیگر وضع رتبه
 مریخ حرکت و آن کوب سنه است و در عطارد و زهره و سیاره

ز

مستحق من الحق في العلم والفضل
والعلماء والمحققين في هذا الشأن
والذين هم على ما هو عليه في الواقع
والذين هم على ما هو عليه في الواقع

رتبت میان حرکت و این نیز عظیم است شمس چون کارهای عظیم میبرد
 مدت لایق تر بود بجاری که این وضع رتبت و بطریق حرکت و کارهای
 غیرقدر و غیر مدت لایق تر بود بجاری که این وضع رتبت و بطریق
 حرکت و کارهای میان قدر و میان مدت لایق تر بود بجاری که این
 میان رتبت میان حرکت و این نیز عظیم است شمس چون کارهای عظیم میبرد
 طوفان و مانند این دخل و شتری و مرغی است در اغلب احوال اگر چه
 از تیر و دیگر کواکب خلافت و در بارهای امارت و ریاست
 و مانند این اثبات است در اغلب احوال اگر چه از تیر و دیگر کواکب
 رتبت و در بار ریاست و ضاعت و خدمت و در رتبت و در رتبت
 از نیارنگ و بعضی نسخه اند کفن امانت ثبات بزرگ امانت
 صاحب ضاعت است معلوم ضاعت را و امانت بزرگ بزرگ
 امانت است ضاعت را و عمومی و نسخه همه چیز را در این کتاب
 و شمس همه چیز است و بدان سبب جای او در وسط کتاب است و در
 او عظیم است و در رتبت و در رتبت و در رتبت و در رتبت و در رتبت
 فاد و فاد و رتبت و شتری و دلیل بقا و کون و عدل و عدل و عدل و عدل
 نه و در این کتاب که هیچ کس که حاصل این فیضی است و هیچ
 فاد و حاصل این فیضی که این است و هر است و در رتبت و در رتبت

[illegible][illegible]

از این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...

و می طالع روز دهم شهری به شکر یک فصل چون خدای که تاریخ
 علم بدان و از آن روز از آن پیش جان آن روز که در وی پیش
 بشناسی طریق نیست که مدت آن روز از تاریخ نزد کردی بگر
 و سبهای از آن شمس کی پس مقدار پنج میان اول طالع است
 و اول نزد کردی را بر وی است و آن هزار و هشتصد و سی
 سال شمس است و دو ماه و هشت و چهار روز و پنج و پنج و یک
 که میان اول افرویش است و میان طالع بقول اول و میان
 بقول دیگر که ترا اعتقاد اند زیادت کنی آن سب که پیش
 از اول افرویش جان باشد آن روز که تودری مثال آن
 از روز که در وییم از تاریخ نزد کردی است سال برافصد و
 شت نه و نزد کردی شمس کی صد و هشت و نه و نزد کردی
 و از دوم شهر بر و چون مدت طالع بروی افزاید شود چهار
 هزار و دو و هشت و هشت سال و هشت ماه و هشت و شش
 روز و چون بر این جمله از آن پیش علم است و میان طالع
 بقول اول یا پیش زیادت کنی میان سب پیش نیز از چهار
 صد و هشتاد و دو و سب است و هشت و شش روز و یک و هشت
 است و از شمس عطی منقسم در حد است و شمس الوف برج میزان
 و از آن روز از آن پیش جان آن روز که در وی پیش
 بشناسی طریق نیست که مدت آن روز از تاریخ نزد کردی بگر
 و سبهای از آن شمس کی پس مقدار پنج میان اول طالع است
 و اول نزد کردی را بر وی است و آن هزار و هشتصد و سی
 سال شمس است و دو ماه و هشت و چهار روز و پنج و پنج و یک
 که میان اول افرویش است و میان طالع بقول اول و میان
 بقول دیگر که ترا اعتقاد اند زیادت کنی آن سب که پیش
 از اول افرویش جان باشد آن روز که تودری مثال آن
 از روز که در وییم از تاریخ نزد کردی است سال برافصد و
 شت نه و نزد کردی شمس کی صد و هشت و نه و نزد کردی
 و از دوم شهر بر و چون مدت طالع بروی افزاید شود چهار
 هزار و دو و هشت و هشت سال و هشت ماه و هشت و شش
 روز و چون بر این جمله از آن پیش علم است و میان طالع
 بقول اول یا پیش زیادت کنی میان سب پیش نیز از چهار
 صد و هشتاد و دو و سب است و هشت و شش روز و یک و هشت
 است و از شمس عطی منقسم در حد است و شمس الوف برج میزان

و از آن روز از آن پیش جان آن روز که در وی پیش
 بشناسی طریق نیست که مدت آن روز از تاریخ نزد کردی بگر
 و سبهای از آن شمس کی پس مقدار پنج میان اول طالع است
 و اول نزد کردی را بر وی است و آن هزار و هشتصد و سی
 سال شمس است و دو ماه و هشت و چهار روز و پنج و پنج و یک
 که میان اول افرویش است و میان طالع بقول اول و میان
 بقول دیگر که ترا اعتقاد اند زیادت کنی آن سب که پیش
 از اول افرویش جان باشد آن روز که تودری مثال آن
 از روز که در وییم از تاریخ نزد کردی است سال برافصد و
 شت نه و نزد کردی شمس کی صد و هشت و نه و نزد کردی
 و از دوم شهر بر و چون مدت طالع بروی افزاید شود چهار
 هزار و دو و هشت و هشت سال و هشت ماه و هشت و شش
 روز و چون بر این جمله از آن پیش علم است و میان طالع
 بقول اول یا پیش زیادت کنی میان سب پیش نیز از چهار
 صد و هشتاد و دو و سب است و هشت و شش روز و یک و هشت
 است و از شمس عطی منقسم در حد است و شمس الوف برج میزان

این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...

و این لطف افروز است و در بر الف برج است و شکر یک فصل
 الوف شهری است و هم شکر یک فصل و در یک برین پیش کن
 فصل بر چند وقت که شمس کی است که در و این چهار شمس کی
 و وسطی و صغری هر سینه است و سب اول سال رسد برای آن
 اول نیست و سب سینه اول بوده است و چون شمس کی یک روز یک سال
 شمس کی بخیراید و کردی آغازند و از آغاز سال شمس کی و از آغاز سینه
 حل باشد و چون سب سینه اول باشد و سب طالع بیرون اند اول
 طالع یعنی شمس کی موضع کند که طالع او صد و هشت و نه و نزد کردی
 و حکام غیر شمس کی از روی زمین دوم طالع قبه الارض که طالع
 وی نود و هشت است برای حکام غیر شمس کی و شمس کی از روی زمین یک
 طالع آن شهری که خواهی برای حکام خاص آن شهر و رسیدن آن
 را با اول و سب سب سینه اول و از آن یک سب و سب دیگر سب
 تقویم و بر هر دو سب سب طالع بیرون از آن سب سب سب سب
 شمس کی و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب
 را با اول الوف یا و کردی است در کتاب الوف و از آن سب
 نیز و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

اصول الف و سب

الف و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب

این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...
 این کتاب که طالع و ... سال و ... روز ...

چنانکه در فصل بیست و یکم بیان کرده ایم و آن وقت جای خوشکام است
 در این چند چنانکه تحقیق کرد بر منصب جنوب است و هم برین صفت است
 جایی در این است و آن سبک عمارت عالم صفا و جفا
 شالیتان و در اسال خوشکام خوانند و چنانکه برای جفا و جیل
 باشد آن سال را نیز جفا و جیل میکنند و چنانکه هر فصل یک پیش بود
 روزی باشد و چنانکه هر فصل را از اسال هم یک پیش نه روز یکشنبه
 و چنانکه میگوید کرده است فصل اول را خود روز و فصل دوم و چنانکه
 در ربعی فصل یکم را خود روز و فصل چهارم را خود و چنانکه در ربع
 مقدس از هر روزی از فصل اول خوشکام مقدس اسال مقبول بود
 او میانی است چنانکه بیان کرده ایم و چون در کاپش کرد این
 مقبول و تراخی بسیار می باشد بسبب آنکه سال نمی رسد به
 روز و ربعی و در کل یکصد و شصت و هشت است و بهر صورت ماند
 این مقبول و در کاپش کردند و هر فصل را خود سال شمرند و چنانکه
 از برزگان هند بوده است چون بخت هر روزی است و بر هر حال
 پارس و روم و قوت یافت و قافون کم نمیدانند و نیست تحقیق کرد
 در کتاب قرائت بیان هر سه قافون برای تقریر ادوار و حاصل مقبول است
 که بیان کردیم و حاصل قافون خوان اسال بوده است و بهر صورت
 طالع

در هر فصلی که در فصل اول است
 در هر فصلی که در فصل دوم است
 در هر فصلی که در فصل سوم است
 در هر فصلی که در فصل چهارم است

طالع چون چنانکه در فصل بیست و یکم بیان کرده ایم و آن وقت جای خوشکام است
 در این چند چنانکه تحقیق کرد بر منصب جنوب است و هم برین صفت است
 جایی در این است و آن سبک عمارت عالم صفا و جفا
 شالیتان و در اسال خوشکام خوانند و چنانکه برای جفا و جیل
 باشد آن سال را نیز جفا و جیل میکنند و چنانکه هر فصل یک پیش بود
 روزی باشد و چنانکه هر فصل را از اسال هم یک پیش نه روز یکشنبه
 و چنانکه میگوید کرده است فصل اول را خود روز و فصل دوم و چنانکه
 در ربعی فصل یکم را خود روز و فصل چهارم را خود و چنانکه در ربع
 مقدس از هر روزی از فصل اول خوشکام مقدس اسال مقبول بود
 او میانی است چنانکه بیان کرده ایم و چون در کاپش کرد این
 مقبول و تراخی بسیار می باشد بسبب آنکه سال نمی رسد به
 روز و ربعی و در کل یکصد و شصت و هشت است و بهر صورت ماند
 این مقبول و در کاپش کردند و هر فصل را خود سال شمرند و چنانکه
 از برزگان هند بوده است چون بخت هر روزی است و بر هر حال
 پارس و روم و قوت یافت و قافون کم نمیدانند و نیست تحقیق کرد
 در کتاب قرائت بیان هر سه قافون برای تقریر ادوار و حاصل مقبول است
 که بیان کردیم و حاصل قافون خوان اسال بوده است و بهر صورت
 طالع

در هر فصلی که در فصل اول است
 در هر فصلی که در فصل دوم است
 در هر فصلی که در فصل سوم است
 در هر فصلی که در فصل چهارم است

و مرغ در جندی اثر این دولت بهشت چه رسد و مدت او
 نیک در اندک چنانکه دولت پارس کشیده که اگر صاحب
 فضل صاحب نوبت دور بود قوت دولت در آن فصل
 شود و اگر دلائل در فصل نوی باشد و اشیا و تسبیح
 با شمع عداوت مرغ رسد بر صاحب دولت خارجی مرغ
 کند و دولت باقی ماند و اگر ضعیف باشد دولت نیز
 ضعیف گردد و اگر مرغ صاحب نوبت دور و فصل سال
 و اشیا و تسبیح عداوت مرغ رسد در برج هم باشد
 آتش در هوا بسیار پدید آید و اگر بجای مرغ خن باشد و کجا
 برج هوا آید آتش بسیار شود چون طوفان ماند آن که
 بجای آید زمینی باشد با نوحه زلزله و خف بسیار شود و اگر
 بجای زمینی هوا آید با نوحه زلزله بر جهای قوی و باد کاف
 عظیم بسیار شود و اگر صاحب نوبت خن باشد و تسبیح
 و اشیا بجم شمع خن کشیده و یک کند بر آفتی که بهشت
 و اگر بعد باشد و تسبیح بجم و شمع سعدی رسد بچنان
 او به بهشت اقلیم برسد بسبب خف و امن و صحت و استعانت
 خواست و احکام این ادوار بدلائل و علامات ادوار

و اگر صاحب نوبت دور بود قوت دولت در آن فصل
 شود و اگر دلائل در فصل نوی باشد و اشیا و تسبیح
 با شمع عداوت مرغ رسد بر صاحب دولت خارجی مرغ
 کند و دولت باقی ماند و اگر ضعیف باشد دولت نیز
 ضعیف گردد و اگر مرغ صاحب نوبت دور و فصل سال
 و اشیا و تسبیح عداوت مرغ رسد در برج هم باشد
 آتش در هوا بسیار پدید آید و اگر بجای مرغ خن باشد و کجا
 برج هوا آید آتش بسیار شود چون طوفان ماند آن که
 بجای آید زمینی باشد با نوحه زلزله و خف بسیار شود و اگر
 بجای زمینی هوا آید با نوحه زلزله بر جهای قوی و باد کاف
 عظیم بسیار شود و اگر صاحب نوبت خن باشد و تسبیح
 و اشیا بجم شمع خن کشیده و یک کند بر آفتی که بهشت
 و اگر بعد باشد و تسبیح بجم و شمع سعدی رسد بچنان
 او به بهشت اقلیم برسد بسبب خف و امن و صحت و استعانت
 خواست و احکام این ادوار بدلائل و علامات ادوار

و چنان

واجب است برای آنکه ادوار الفوف عام نوبت و تعیین
 هر دو ضرورت است و در قمرات قمرات شش نوبت
 دو کانه و سه کانه و چهار کانه و پنج کانه و شش کانه و هفت کانه
 و هجده صد و هشت قرآن است و مضطرب حکام عالم بر نوبت چنانکه
 بطریق سبک و لا تغفل عن المائدة العشرین قرآن الکی لک و کتب
 المستحبه و الاثرین فان فیها الدلائل علی سبک اکثر ما یصلح فی عالم
 اکنون انصاف در دو کانه از هجده صد و هشت قرآن است و یک است
 و سه کانه سی و پنج و چهار کانه سی و پنج و پنج کانه سی و پنج و یک
 و شش کانه هفت و هفت کانه یک و پنج کانه صورت هر یک بعد از
 شرح ثمره نگاشته ایم و مضطرب ترجمه قرآن فصل شش است که در
 را قرآن علویین خوانند بر اطلاق پس قرآن مجید است و در هر
 که زحل را و ابالت و مرغ را بهبوط پس قرآن بعدین است در وقت
 که شتر بر امت است و زهره را شرف و بدین سبب این قرآن
 سه ضرب کردیم **نوبت اول** در قرآن علویین قرآن علویین چهار نوبت
 اقدم و اعظم و اوسط و اصغر هر چند که پیشوای اصحاب بیعت و
 ارباب ریاضت بطریق سبک قرآن اقدم و اقر و کدشته است
 در ثمره رسد با خبر و میگویند و فی القرآن الاثر فیصل

و اگر صاحب نوبت دور بود قوت دولت در آن فصل
 شود و اگر دلائل در فصل نوی باشد و اشیا و تسبیح
 با شمع عداوت مرغ رسد بر صاحب دولت خارجی مرغ
 کند و دولت باقی ماند و اگر ضعیف باشد دولت نیز
 ضعیف گردد و اگر مرغ صاحب نوبت دور و فصل سال
 و اشیا و تسبیح عداوت مرغ رسد در برج هم باشد
 آتش در هوا بسیار پدید آید و اگر بجای مرغ خن باشد و کجا
 برج هوا آید آتش بسیار شود چون طوفان ماند آن که
 بجای آید زمینی باشد با نوحه زلزله و خف بسیار شود و اگر
 بجای زمینی هوا آید با نوحه زلزله بر جهای قوی و باد کاف
 عظیم بسیار شود و اگر صاحب نوبت خن باشد و تسبیح
 و اشیا بجم شمع خن کشیده و یک کند بر آفتی که بهشت
 و اگر بعد باشد و تسبیح بجم و شمع سعدی رسد بچنان
 او به بهشت اقلیم برسد بسبب خف و امن و صحت و استعانت
 خواست و احکام این ادوار بدلائل و علامات ادوار

و چنان

وقت قرآن طالع سال قرنت و لکن طالع و معظم اثر از حد رسیده
و شای این ظاهر است که طالع سال را هم اثری نیست **مجلس**
حکم در باب قرآن از دلایل حال گرفته و حکم ثابت از دلایل
و مؤثر از دلایل و کتب است **باب پنجم** در بیان طالع سال که در میان
خدا جمیع خلل استثنای فی دقیقه واحدة است **مجلس**
صاحبها حکم مقبوضه طالع و طالع عالم و پس از آن که کتب نیز در
وقت و پس از آن که کتب نیز در جرد قرآن پس از کتب نیز در طالع
و خداوند وی پس طالع سال و خداوند وی پس از آن که کتب نیز در
پس شای قرآن و خداوند وی پس شای کتب نیز در طالع و خداوند
دلایل آل شای برج قرانت و خداوند وی پس شای برج طالع
قرآن و خداوند وی پس شای کتب نیز در قرانت و خداوند وی پس
شای در برج طالع و وقت است و خداوند وی پس شای کتب نیز در طالع
سال است و خداوند وی پس شای کتب نیز در برج طالع و شای کتب نیز
شای دوم است و خداوند وی چون حاصل حکم قرآن علوین
و نوعت یکی حکم و آنها و دیگر حکم جاد شای بی بیان قرنت
و و مقاتل کردیم **مقاتل اول** در حکم و و آنها و کتب شای
از سبب ضروری است **مقاتل دوم** در کتب شای که کتب

روز پنجشنبه

از این مباح طبعی مشهور است پس از بدیل و مباح طبعی قریب و غریب است
اگر چه اندک باشد به سرب برای اقامت بسیار چنانکه طبع
تبی یا غریب به سرب برای اقامت طاعت و در اقامت بسیار
هر گاهی که پیش از او صاحب دولت بود و هر گاهی پس از او باشد
صاحب دولت بود پس مقتضای این بحث آنکه پس از صاحب دولت
که صاحب دولتی باشد چنانکه از بعضی از طایفه برای اقامت اهل
گردد که با صاحب دولت با آن صاحب باشد که هر گاهی
از این عالم کون و فساد و فساد و فساد است و بعضی از صاحب
چنانکه از این عالم کون و فساد و فساد و فساد است و بعضی از صاحب
چون این قصه را معلوم گشت واجب باشد بر هر کس که در وقت قربان
عزیزین غمت را نکند در دولت قاجار و حکمران از دلایل اصول
و فروع و از محل طالع و می و طالع است و از طالع و از
و محمول ناپ صاحب دولت و از طالع حکمت می و محمول
ان بیرون از دست قضا پس بگوید اگر دلایل بر مقتضای باشد بر نبات
با بر فساد و حکمران با فساد کند و اگر محتمل باشد ترجیح علیه است
فردان که پسندد دو قطعات فاضله قرآن او خط و رسم و در زمان
که قرآن مقدم بدست هیچ کس نیست که کثرت در قرآن است

البرهان في حساب التفاضل والتكامل

کندیت و در این باب با تمام نزدیک تر است سهم است یکی اگر از
 پنج کینه تا قهر و زور است و پنج غیب و بر وجه طالع اقرار
 و دوم اگر از وجه طالع اقرار است که از وجه قرائن و بر وجه
 طالع خیر اقرار است و سهم است که اگر از وجه قرائن و غایب
 کینه تا عاشر قبول همیشه و بر وجه شری اقرار است و پنج کینه
 است که عادت و نخواست خداوند هیچ سهام و نظر معبود و
 خمس بوضع سهام و دلیل عادت و نخواست دولت است
 و دلیل خیریت و شرارت و می باشد غلبه اشیای و با دلیل ظهور
 و شراف است غایب اشیای و غلبه فاکل و با دلیل ظهور خیر است
 غایب فاکل و مریض خصل و مریض سهام دولت و دلیل طاعت
 است که بر اندام صاحب دولت باشد اگر هر دو یک در طالع باشد
 این عادت و نشانی در سر و روی بوده اگر در دست باشد در گردن
 باشد و اگر در سیم باشد بر دستها بود و دیگر برین جایست که
 اگر سهام عادت در زیر زمین باشد عادت بر جانب راست
 بود و اگر در زیر زمین باشد عادت در چپ بود و اگر طالع
 هیچ ذکر باشد عادت بر جانب راست بود و صاحب دولت
 هیچ و سپید بود و اگر مروت باشد سیاه چهره بود و عادت بر

اینکه در تمام اینها...

جایزه

جانب چپ بود و مریض سهمی که از خداوند عادت کینه و غیب
 طالع اقرار است دلیل اندام عادت است و حال قریب است
 حال عدل و بر رویت صاحب دولت وقت ظهور اگر عدل قریب
 محروم باشد چنانچه در چپ یا خیر خود بود عادل بود و اگر مریض بود بر
 اگر قریب غیب باشد از اجتماع جوان بود و اگر متصل بود بر
 و اگر استعجال فصل بود در تمام بود و اگر غیب باشد و موی بود
 و اگر قریب قبول بود بکمال با اتصال ظهور روی قبولی اگر نه بود
 به چپ صاحب سهم کمال دلیل است بر عدل و جور اگر بعد بود دل
 بود و اگر خمس بود جابر و اگر صاحب سهم اول از خود سهم
 هر مسکه یا و کردیم ظاهر بود سهم و مریض باشد عادل باشد و عادت
 مریض و اگر غلبه است جابر بود و عادت مریض و اگر خصل معبود
 بود عادل بود و اگر غلبه است جابر بود و اگر قرائن مریض در جزو اجتماع بود
 که مقدم باشد بر قرائن دلیل بود بر کینه تا احباب دولت
 خدمت و قتل و حرب جزان اگر اجتماع نیز تر و جزو قرائن باشد دلیل
 کند بر فساد عادت و نسل اگر بر قرائن مریض قرائن عدل باشد
 حکم بر ضد خود که کوکبی که در عادت صاحب عاشر باشد و صاحب
 عاشر روی هر دو دلیل بیست و شش و صاحب دولت است و کوکبی که
 احاطه و اتصال و طالع اندام

اینکه در تمام اینها...

اینکه در تمام اینها...

صاحب باج

در رابع صاحب باج و صاحب باج روی بر زحل صاحب
 دولت است به آنکه درین باب زحل غلبت بیشتری دلیل
 سیل و مریخ آب تجاری و شستن دلیل است بر آب آبی و قوت
 دلیل بیشتر بر ظاهر و دلیل خفیه شتری دلیل است بر اطلاق
 میان او و میان کوکبی حار است بود وین آن کوکب قوی کرده
 به آنکه درین مریخ پیش پرستی و درین شمس صاحب پرستی و ستاره
 پرستی و درین زهره اسلام و درین عطارد درستی و درین قمر
 تعطیل و عبرت و سیم ملک در خانه هر کوکب که باشد و این
 کوکب نیز قوی کرده و اگر سیم در سیم با او در هم باشد و یکی کند
 بر خفا و قوی در درج اگر باز به هم با دو آرد سیم باشد و یکی کند
 بر اتفاق زحل و صاحب است زحل هر دو دلیل غلبه درت
 صاحب دولت است بر رعیت و بر کوشش دلیل طاعت و عبادت
 است نه برادر پس اگر صاحب است زحل محمد است
 میان دو سعد و دلیل قدرت و طاعت است و اگر میان بگوین
 باشد دلیل غلبه میان است و اگر زحل از شمس که نشسته باشد و در
 بعد او در دلیل کند که اول مال غلبه میان بود و آخر قدرت
 و طاعت و اگر بر عکس باشد بر عکس بود و اگر صاحب است زحل

مستطاب

مستطاب است زحل دلیل قدرت و طاعت بود و اگر زحل است
 دلیل غلبه میان بود و اگر صاحب است زحل مریخ بر زحل است
 و کوکبی بودند و در برج دیگر پیش از آنکه از مریخ زحل بر او
 آن کوکب زحل بودند و دلیل کند که با کس از اهل صاحب
 دولت بر وی تفریح کند و اگر آن کوکب زحل بودند و تفریح
 هم باشد و اگر صاحب اجتماع است قال الله هم محسنون
 خارجی سپار بود و اگر سعد بود اندک بود و اگر میان زحل زهره
 ملک نظر مودت باشد رعیت دوستند و روی باشند و اگر نظر
 مقابل بود و شمس در روی بودند و اگر نظر مریخ بود و حال بود و اگر
 صاحب طاعت ظاهر باشد زحل غلبه مودت و دشمنی صاحب کند
 و اگر ظاهر باشد کوکبی تحت شمس و شمس ملک شود برت و یکی
 و اگر پیشتر کوکب ظاهر باشند صاحب باج زحل زحل قوی مال است
 دشمنی ساز شود و اگر صاحب باج زحل قمر باشد یا شمس صاحب
 عاشر وی بی از اهل است وی بر وی خیر است کند و اگر صاحب باج
 در طالع باشد و صاحب رابع در عاشر دشمنان متخاصمند
 و اگر بر عکس باشد بر عکس بود و اگر شمس مریخ بودند و در زحل مال
 جانور خر و جگر شتر بی باشد خانه که زحل بر دو ظاهر بودند و آنگاه

صاحب

و اگر شش شتر میوزد
چون نظر دلیل می خوانی
بسیار بشود

خروج خواجه بسیار شود و خانه از درخت و اگر فصل در تحول
است و در شرف خود باشد و شتری بدان صاحب است خانه بود
برایشین معار باشد و بخرج دلیل آخر و سیم صاحب دولت است
اگر مشرق باشد از خانه و از مشرق یا جنوب بود و اگر جنوب
باشد از مغرب یا از شمال بود و اگر در وقت بود و قدرت خود بود
و اگر در نه ایل باشد و در بود و اگر در ششم بود از جنوب و در میان
بود و اگر در ششم بر ششم آن بود از جنوب ایل است بود و اگر در
ششم در وقت باشد یا در وقت که اگر در ایل باشد یا در وقت
یا در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
میان سهم ملک دلیل صاحب دولت پس ظهور است باشد بود
دولت صلح کند و اگر نه حرب کند خانه که در وقت که در وقت که
و اگر در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
نظیر شتری با ملک و نام دولت عظیم کرد و اگر در وقت که در وقت که
برخ قوی حال باشد از خانه شتری و شتری در خانه خود بود و در
به در خانه از وندی و جای خود دلیل کند بر قدرت وی بر اعدا
و غلبه حکمت و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
شخصت ایشان در طالع مال ظهور دلیل ظهور سعادت و نیکوت

صاحب

صاحب دولت است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
ظهور دلیل مقدم است بر اشیاء و زیادت بر اشیاء دلیل است
در صاحب طالع و صاحب شتر و صاحب بسیار باشد سعادت دولت
است و در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که در وقت که
شمالی در شرف میر و شرف و مانند آن سعادت عظیم کرد و در
سعادت و نیکوت شتری دلیل کثرت و وقت خزان دولت است
و اگر شتری مشرق باشد بر ششم یا بر تقریب طالع از برج کلاه
تجول مال ظهور دلیل کند بر ششم خزان خانه که در وقت که در وقت که
منقلب باشد یا از وجه بین و اگر شتری در تحول مال ظهور
نیکوت طالع باشد جمع مال را دوست دارد و اگر در وقت که در وقت که
به در منزل باشد جامع مغرب بود خانه که در طالع باشد و اگر در
سهم ملک متصل بود به صاحب پیشال جامع باشد و اگر در شرف
باشد مغرب بود و در موضع سهم ملک و صاحب وی در طالع
سال خزان و وقت خزان و نیکوت عرض کوکب مستقیم در وقت که
و برج خزان برج طالع بود و دلیل نیکوت صاحب دولت است و در
طالع دلیل نیکوت مشرق است و صاحب دلیل مغرب و صاحب
دلیل جنوب و در طالع دلیل شمال و میان دو و دلیل میان و در

و اگر شش شتر میوزد
چون نظر دلیل می خوانی
بسیار بشود

صاحب

دشمنه بیا او تا مطلع قرآن در هیچ قرآن شمرده نمی شود و دولت
است و حوادث آن کو که کتب و دلیل است و خود و حوادث آن
دو قوی تر جمع برج قرآن است در ولایت بر ظهور دولت و شهرت
آن هیچ و قرآن در هر شرف باشد و دلیل قوت آن هیچ است که کتب
باشد بدان شده چنانکه در هیچ شرف و تعجب است باشد
و مغرب چنانکه و مشایخ و احوال و مغرب باشد و از مغرب
محکمای قدیم سرطان می شود هر دو دلیل قوت و مغرب
و نه هر دو هر دو دلیل قوت است و سران و هر دو دلیل
روم است و جدی و عظام هر دو دلیل است و هر دو
هر دو دلیل ترک است و شمس و لوله هر دو دلیل قوت است و
و هر دو دلیل قوت است و هر دو دلیل قوت است و هر دو
خود دلیل قوت است این قیاس است که هر کوب که در عرض یک
و در عکس قرآن کند وقت قرآن است این شریک است
در احکام و اگر آن کو که عظام باشد با قمر مزاج مقارن
خود را قوی کرده اند که هر چه مستحق باشد و اگر مزاج باشد
کند بر شحال دولت بشنیده و اگر نه هر چه باشد و دلیل کند بر شحال
بر سر نه هر دو دلیل قوت است که هر کوب که در عرض یک
و در عکس قرآن کند وقت قرآن است این شریک است

Handwritten text in Devanagari script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

في آية

۱۵

انباری ملوک را مانند این اگر درجه طالع ولادت می دارد
قرآن دولت باشد یا درجه طالع وقت قرآن یا طالع سال
قرآن یا درجه ثواب یا ماه وقت قرآن خاصه درجه ثواب
در روز تولد و درجه ماه در شب یا درجه زحل یا مشتری در سال تولد
یا درجه جماعت طالع وقت یا طالع سال یا طالع وقت خاصه
اگر آن وقت خاصه باشد آن شخص صاحب دولت گردد یا صاحب
ملک و در آن دولت بر قدر ثروت و ضعف طالع ولادت فرد
و فقرت طالع ولادت ملوک است که ثواب قری حال باشد
چون به شرف یا وقت خاصه و وقت خاصه و نام بود یا صاحب
طالع وقت یا طالع سال اگر احباب ضعیف باشد زحل قری بود
بسی ضعیف و اگر زحل در ضعیف بود می شود صاحب محشر و می
قوی بود و طالع دیگر صاحب دولت را به فقرت طالع وقت
قرآن و سال قرآن می دارند و این مناجات در وی جاری
دارند و اگر قریب بود درجه شرف باشد ملک گردد و اگر قریب
عقد باشد که در یکوی مشرقی بودند که در جاثیه باشد در درجه
شرف ملک گردد و اگر همه که اکبر در درجه شرف از ثواب

چشم نظر فیض ایل طوار است
می

ت

برایند و در شب پس از ماه و چهار از تحت اشباح و در شب تک
 کرده و اگر بیزین در دست و ریت زحل بیشتری باشند ملک
 کرده و اگر بر دوش در شرف خود باشند و یک در عشر
 سهم هم عاده افتد و سهم سعادت در عشر طالع بود
 ملک کرد و خاصه که عشر طالع پست نباشد یا صاحب سهم
 سعادت سعد بود و اگر کوکب جی چاک زحل باشد پست و شتری
 باطل او و مخرج ترک را و شمس روم را و زهره و عطارد
 مضر را و قمر و اجاب صاحب عشر طالع باشد و اجاب
 طالع بودند و هر دو در شرف خود باشند و شرق ملک آن است
 کرده خاصه که از تنبای ملک آن ناصحت باشد اگر چهار سعد
 چهار وقت باشد قوی حال ملک اگر سهم سعادت در طالع
 باشد و طالع برج کلی باشد و خداوندی در عشر بود
 بر درجه شرف شرق ملک کرده و اگر در عشر طالع و عشر
 قمر و عشر سهم سعادت سعد باشند قوی حال ملک کرده و اگر
 در نازدهم باشد سعادت بزرگ باید و اگر صاحب عشر در
 طالع باشد و قمر و سهم سعادت هر دو سعد و خداوندی
 همه در جیب خود باشند سلطان کرده و اگر هیچ کوکب شتری

پروند

اینکه در این طالع
 اگر کوکب شتری
 در جیب باشد
 در شرف باشد
 در جیب باشد
 در شرف باشد

پروند و شتری زحل بود و موت و هر دو صاحب شدند و اگر ملک
 و در جیب باشند پادشاه جهان کرده و اگر در جیب هر دو
 در جیب شرف و در جیب خود باشند ملک کرده و ملک در جیب
 و جی باشد و اگر طالع مولودی شتری طالع کوکب مال افتد
 آن عشر برج شرف بود و اگر جی میل یا بر کرده خاصه که در جیب
 یکی باشد و آن در جیب نیز در شرف شمس یا شرف شتری بود
 و اگر طالع سعد باشد یا جمل شمس در جیب طالع بود یا نور
 و قمر در جیب طالع بود ملک کرده و در جیب ملک است که مال
 صاحب طالع زحل بیشتری یا شتاب نزدیک باشد در اول
 عمر ملک کرده و اگر در در باشد در آخر و اگر اتصال جمل کوکب
 در میان **فصل** در وقت دولت چهار جنب است اول قرائات و آن
 چهار است اتم و اعظم و اوسط و اصغر و هم کوکب آن و کوکب است
 ثانی و سیاه و سیم و برج و آن هم دو کوکب است مهمل و فروع
 اما رسول آن هم چهار است یک طالع وقت قرائت و دیگر طالع سال
 قرائت و سیم طالع جبر و صاحب دولت و ظهور وی چهار است
 برج قرائت و اما فروع سیم یکی تمامی طالع وقت و دیگر تمامی
 سال و سیم اشیا و سیم قرائت و سال ظهور و چهارم درجات و آن
 طالع قرائت و سیم ظهور و چهارم و سیم ظهور و سیم ظهور

پروند

اینکه در این طالع
 اگر کوکب شتری
 در جیب باشد
 در شرف باشد
 در جیب باشد
 در شرف باشد

بود برای آنکه چون منسل پنج درجه با آنکه پنج سید هر دو در
 حال شش درجه و آنجا قطع باشد و اگر آنجا بعد از آن بود
 و دیگر نیست که چون طالع سال قرآن خاندن باشد یا شرف
 او با خاندن دیگرند از آن طالع تا پنج شش این بر برتری است
 اگر قمر با زحل در وقت باشد به نوبت یا بر جیت و اگر نباشد در وقت
 از پنج شش این که نه تا طالع و دیگر نیست که مقدار آنی که قمر
 متباعد باشد از آن پنج شش مقدار مدت دولت بود آنجا که قمر در
 نهایت قوت بود هر دقیقه را سال شش درجه و آنکه هر چند که بنا
 احوال میباشد که بعد از آن نزدیک است مر ابرار احوالی باشد آن
 سبب که هیچ کوی دیگر نمیباشد و بنای همه بر مصلحتی باشد است
 منسل اما احوالی که بر آن اتفاق است و طریقی که او را برای بر آن شده
 است که نخست سنگری در دایره مدت دولت چنانکه در فصل پنجم
 مقال بود که در یک که آن دولت در از مدت است یا کوتاه مدت
 یا میان مدت یا تنگ و در از مدت است به این سبب که دایره طول
 مدت و مزاج سادات او نخست بسیار باشد یا تنگ کوتاه مدت
 است به این سبب که دایره قصور مدت و مزاج نخست تنگ بسیار باشد
 خاصه مزاج غیر نوبت چنانکه سادات مزاج را در منسل چهارم

نوبت

نوبت مزاج در فصل ششم از این مقال یاد کردیم که سادات
 قرآن هر دو را می باشد و بر مزاج آن و نیز در شکل طالع نوبت
 قرآن طالع سال قرآن طالع وقت ظهور دولت طالع سال
 ظهور دولت پس نیز طالع وقت ظهور را مذهب واری در آن
 مدت پس نیز طالع وقت قرآن در پس نیز سال ظهور پس
 شش را در قرآن پس شش و بی بر جزو قرآن پس نیز سال قرآن
 اگر شش در وقت بر یکدیگر نزدیک باشند و اگر یکی در وقت
 بود او را دلیلی باشد و دیگر ششهای او و شرف شرکت بر قدر قوت
 باشد و چون دلیل مدت و شرف او و طبع کم است آنجا که اگر دولت
 در از مدت است مدت او مدت عطیت عقلی و نیست یا از شرف
 اگر تنگ کوتاه مدت است مدت او کم عطیت صغری و دلیل است اگر در
 مدت است مدت او عطیت بکریست و اگر کوتاه مدت است مدت او
 مدت عطیت صغری است و اگر میان مدت است مدت او عطیت
 و عطیت و عطیت هر یک در موالید یا کینیم و عطیت شریک یک
 شرف کم است از عطیت و دلیل چنانکه اگر دلیل عطیت عقلی دهد او کبری
 دهد و اگر دلیل کبری دهد او مدعی دهد و اگر دلیل مدعی دهد او صغری
 دهد و اگر دلیل صغری دهد او کم صغری دهد و اگر دلیل کم صغری دهد

در فصل ششم از این مقال یاد کردیم که سادات قرآن هر دو را می باشد و بر مزاج آن و نیز در شکل طالع نوبت قرآن طالع سال قرآن طالع وقت ظهور دولت طالع سال ظهور دولت پس نیز طالع وقت ظهور را مذهب واری در آن مدت پس نیز طالع وقت قرآن در پس نیز سال ظهور پس شش را در قرآن پس شش و بی بر جزو قرآن پس نیز سال قرآن اگر شش در وقت بر یکدیگر نزدیک باشند و اگر یکی در وقت بود او را دلیلی باشد و دیگر ششهای او و شرف شرکت بر قدر قوت باشد و چون دلیل مدت و شرف او و طبع کم است آنجا که اگر دولت در از مدت است مدت او مدت عطیت عقلی و نیست یا از شرف اگر تنگ کوتاه مدت است مدت او کم عطیت صغری و دلیل است اگر در مدت است مدت او عطیت بکریست و اگر کوتاه مدت است مدت او مدت عطیت صغری است و اگر میان مدت است مدت او عطیت و عطیت و عطیت هر یک در موالید یا کینیم و عطیت شریک یک شرف کم است از عطیت و دلیل چنانکه اگر دلیل عطیت عقلی دهد او کبری دهد و اگر دلیل کبری دهد او مدعی دهد و اگر دلیل مدعی دهد او صغری دهد و اگر دلیل صغری دهد او کم صغری دهد و اگر دلیل کم صغری دهد

ان ذاقه بود و گویند که در جمیع اوضاع و احوال باشد آن غرضی بود که
 کوف و خوف و زاریست خاصه که در حق امر او اکابر و ازار امر
 نو که کسین علی بن خضر علی بن کوف و ازار که در روز از آن انکار
 اند بخوف و اسباب آن حضرت است خوف یک مکان یا کوف
 در آن کسین غافل و بجا رم قابل و خیم کفیت ششم است
 متبع و بیشتر وقت آن مکان حضرت شود ای متبع کوف و خوف است
 تا بعد از آن نشود که کوف و خوف و زاری و دیدار و دوا و ازار
 حضرت از وقت کوف است و خوف آن وقت کوف کمال است
 و خوف واجب کند و هر یک است از اوقات کوف یکسال و بر
 کند و از اوقات خوف یکماه و وقت معلوم حضرت از آن کوف
 حضرت وقت کوف است از روز کوف از زمان خوف عزت
 وقت خوف است از شب خوف و هر یک است از اوقات
 که بجز از روز کوف آرد به طالع وقت کوف از روز خوف
 آرد به طالع استقبال و بعد از آن ترس و زاری و زاری و زاری
 در بهر آن ترس و زاری و زاری و زاری و زاری و زاری
 زاری و ترس و زاری و زاری و زاری و زاری و زاری
 و زاری و زاری و زاری و زاری و زاری و زاری

1812

و اما حاصل حضرت دیر خرف اهنگ و کوف است و در بر سر و غمت
نیز در طالع کوف و خرف و دیگر می ستوی بر سر و کوف و خرف
و دیگر که بر اینند ^{که} اگر نه کوف و خرف ثابت باشد پس در
بر خط است و اصل ثانیة نزاده از وضع بسیاره بود و از بسیاره بگر
علوی و در تمام شد فعل او زیادت از آن بود که خط و سماع بود
کفیت حضرت از کفیت نراج در برابر شد کفیت او چنانکه اگر در بر
باشد کفیت حضرت بر صفت نزل بود چون حضرت رسیدن از
و علم قطعه کرده مانند الکی شیش ^{که} ادا کرده ایم در صفات زحل طالع
نمطی ستوی کرده و اگر در بیشتره کفیت حضرت بر صفت
باشد چون حضرت رسیدن از امر معروف یعنی میگرد افتاد شد
و استیفاء حقوق و حسب محض امن مطعی و مانند آن که در صفات شرف
ایده کرده ایم و طالع شرفی می ستوی کرده پس ^{طالع} خولی کنش که میگوید
چون دیر کوف و خرف شرفی باز هر چه شد سعادت حضرت
و در آن قول نرود پس بدیده نیت و از است و بتایغی بدیدم
که او نای سعادت ^{نیت} شگام بر کوف و خرف نهاده است و در شرف
سعادت ظاهر شده است و کوفی یا خونی نبوده است زیرا زمین تلقی
بکوف و خرف نیز زمین کرده است و این باب از لطافت احکام

۱۰۰

۱۰ صفحہ نم

[illegible]

نیک و در است و اگر اوزان مساوی و مساوی عرض خود
 باشد چنانکه اگر در یک طرف از یک باشد که در صورت
 مرکز باشد از مخرج هر چنان که اگر در هر دو طرف باشد
 باشد در صورت عدل از طرفی بر صفت است و از طرفی بر صفت
 صفت دیگر برین قیاس که اگر در هر یک باشد که در صورت
 مخرج نیز باشد در موقع خود و اگر در هر یک باشد که در صورت
 کوف و خوف باشد اگر کل باشد حضرت مفضل که اگر با جمع باشد
 یا کم حضرت خیر که اگر میان بود میان باشد چون کوف کل باشد محلی
 است که از ادوات الهی با بعضی که در هر یک باشد و در هر یک
 ایشان از حضرت قویست خاصه که کوف در میان است و در هر یک
 که جز کوف درجه بود و شش و جز کوف درجه بود و شش
 بود و شش قویست به این سبب که انوفع قدر از هر یک است از جهت
 که طریقت هر یک است و اما فال حضرت بر صفت مخرج کوف
 باشد و مخرج در هر صورت بود و بران صورت از هر یک باشد
 با جنوبی که یکی از کواکب باشد و در هر یک باشد که اگر کوف در محل
 باشد مثل حضرت وی هر چه جنوب است بکل از معدن و نبات و
 حیوان پسند خاصه حیوانات ششگانه که در هر یک از این است

و هر چه در

و در هر یک از ششای و جنوبی و اخصیبت است و این خاصیت است
 که اگر از آن صورت صورت جانوری بری باشد و شمالی بود و کل کعبه
 اقصای زمین چون در لوله و خوف و اندان و اگر بحری باشد و جنوب بود
 و این نیز با و این بوقت و سبیل و مانند آن چنان بر جای باشد که
 است که یک بر جای است چنانکه اگر کوف در محل باشد و لطف بود
 نبات بسیار است و اگر در سلطان باشد و لطف نبات است
 و اگر در میزان باشد و لطف نبات نیز است و اگر در حدی باشد
 و لطف نبات آن خبر بود که در کشتان حاصل از چنان می باشد
 اگر در حدی باشد و لطف نبات حیاد است و اگر در سلطان باشد
 باشد و لطف نبات غارت شهر است و اما مخرج حضرت از ششای
 اقصای و استخوان ترچیات پنج قطع و کوف و ترچ است و پنج
 استخوان در خوف اما قوت حضرت از بودن کوف و خوف است
 در میان است و این سبب که بیشتر شرف از این است و در هر یک که
 کوف و خوف را از چند در آن است و اگر نیکه برای آن سبب
 از قطع نور است از آن شهر و ضعف حضرت از بودن وی است
 بر دو طرف مشرق و مغرب مغرب ضعیف تر است به آن سبب که
 فرو رفته است و در میان ضعف قوت از بودن و لیست میان کعبه

و به آنکه بنده مالت بر حواله آنکه خود است طاعت و نصیب آنکه از این بزرگوار
رسیده داری را بر خیزد بینا شود بر خیزد و دست و پا بر آید
و از خود است بخاطر سبب الی این جهت و نصیب آنکه از این بزرگوار
مالت از خود بنده مالت بر حواله آنکه خود است طاعت و نصیب آنکه از این بزرگوار
مالت از خود بنده مالت بر حواله آنکه خود است طاعت و نصیب آنکه از این بزرگوار

و انما في كل واحد من هذه النسخة
منها نسخة واحدة من كتابه

و قمر به که در لولاب برود و در حرکت چون در لولاب آب است و در لولاب
آب مقصور و در سبوحیت در انقضای سبوح برای انقضای آنرا که کوه که در
و زحل را با آن برود و قمر در حرکت وانی آب شکریت سبب بود و در حرکت
فاصله است چنانکه شمس و مریخ را با شتری و در حرکت و در حرکت وانی
همراه شکر است آب حرارت که قوت فاعله است و در حرکت که در لولاب
شمس و مریخ سبب تغییر و در حرکت وانی و در حرکت که در لولاب
کسی در هر چیزی که حادث شود در هر دو ازین که از فاعله سبب و در حرکت
و بی جهت و سبب عرض می چیست و از هر دو که حرکت در حرکت وانی
سبب بر حال حرکت و نصف عنصر وانی در حال چهار اقسام است و در حرکت

کتاب ذوق و دلیل کبیر در معنی انکار
آنکه ان عاقل و زود مناسبتی بر جوی است
و دلیل اب ان زود مناسبتی بر جوی است

نظر علما و محققان
مختص در این باب است
نیش برای هم

اینست به نیت فاسد و انحراف
عظیم اصول و اصول و اصول
به نیت و نیت و نیت
نیت و نیت و نیت
نیت و نیت و نیت
نیت و نیت و نیت
نیت و نیت و نیت
نیت و نیت و نیت

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a note, located in the bottom right corner of the page.

[illegible]

محمد بن محمد بن علی

بسم الله الرحمن الرحيم

و در این
حوادث

کتاب
زیات
الحسن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

منه
ان البت
وكونت
منه
منه

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

二

[illegible]

مضرب

نوی بارد و اگر صعد کرد و بشتری بنارد و اندک با جرم کم باشد و آن
 در منازل قرائن است که چون مشرور و منزله ابد مزاج آن منزل
 بجز و مزاج افعال مشرور آن منزل بگوایک و مزاج که یکی بگو
 فردر یک باط باشند اگر مرده مزاج مزاج یک عنصر باشد حکم کن
 که مزاج آن عنصر ظاهر گردد و جوت و اگر دو مزاج موافق یکدیگر
 باشد حکم کن که مزاج آن عنصر ظاهر گردد و جوت و اگر غیره خلاف
 یکدیگر باشد رجوع کن بخبر و اجتماع با استقبال یا تریجی که پیش
 ای بوده باشد برای آنکه خبر و اجتماع را در بر آنجین مزاج منزل است
 قوت پس خبر و استقبال را با همی تریجی است و پس خبر و مزاج
 چپ را و استقبال که آن خبر و در کدام منزل است نگاه کنی بر مزاج
 آن منزل و نوی خبر و ای اجتماع خبر و اجتماع است که مقدم باشد بر
 طالع مال برای آنکه حکم کلی سال از طالع آن اجتماع نکرده و در
 آن منزل پس از آن خبر و اجتماع است که مقدم باشد بر رسیدن
 اشیاء به جهت درجه مغرب برای آنکه جهت درجه مغرب است
 درجه ثور است یا رانی است و حکم عرب در منازل قرائن است که
 طالع منازل ظاهر اند و آن را نون می خوانند اگر منزل تر باشد
 حکم را در آن کنند و اگر مشک را بر یکم نیش و اگر مایه بر یکم مایه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

و میان عرب و هند و مزاج منازل قرائن می خوانند و حکم کن
 تر باشد و اگر غایت قری دارند و پسند تر باشد و اینها نیز در
 در صورت منازل قرائن هر دو خلاف یکدیگر است و اتحاد عرب
 صورت منازل است از کواکب نیز موافق وی از بر مزاج
 خلاف حد و معلوم است **مصلحت** و شایع عظیم را چون طالع
 باشند آن از دلایل قرائن می خوانند و آنرا دلایل است و اینها
 و عظیم آن دلایل و جنبش است و ادای و ثواب اولی و اولی
 قرائن چهارده نوع است اول طالع اجتماع یا استقبال مقدم خبر و
 وقت قرائن و دوم خبر و وی و سیم خبر و آن اجتماع یا استقبال
 چهارم استقبال برای خبر و پنجم طالع وقت قرائن و ششم خبر و
 هفتم خبر و قرائن و هشتم مستطوی و نهم طالع مال قرائن و دهم
 خبر و یازدهم طالع اجتماع یا استقبال مقدم برای طالع و دهم
 خبر و یازدهم خبر و اجتماع یا استقبال و چهاردهم مستطوی
 و چون قرائن چهارده است چنانکه یاد کرده ایم و مراعات هر چهار
 خاصه در عا و شایع عظیم و هر قرائن را چهارده دلیل است پس
 دلایل احوال چهارده و شش است و اما دلایل توانا در هر چهار قرائن
 سه نوع است یا شش و دیگر است و سیم صاحب نوبت و شش

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

چهارده کوزه است برای آنکه در جای دلائی او این چهارده است
 چنانکه بر شش روزه ایم و اینها بهشت گویند است برای آنکه خروج
 از آن چهارده بهشت است و صاحب نوبت و دوازده است یک
 صاحب نوبت از شش و دیگر صاحب نوبت از شش و پس دلائی
 توانی است و گویند است و چون قرآن چهار است پس عدد
 دلائی توانی نود و دو است و چون هر دو جنس را جمع کنی عدد
 چهل و شش شود و این عدد و چهل و شش را به جهت در میان
 و بی مزاج توان داد و در هر ششده که خواهی تفهیم که اکس
 در استخراج طالع بر طوال آن شده صاحب باید کرده اگر فرض
 حکم عالم بود آن صاحب بر طوال آن قرار داد که در چون مزاج
 بیشتری از این دلائی بر مزاج یک نفر افتد هر ششده از مزاج آن
 عنصر حادثه محقق ظاهر گردد و آن عنصر اگر آب باشد آن حادثه
 باشد چون طوفان فوج و اگر زمین باشد زلزله یا خستگی چون غرق
 قارونی و اگر هوا باشد بادی بود چنانچه حادثه با صحرای صحرای
 و اگر آتش بود حریق یا آتش یا حریق یا حریق یا حریق یا حریق
 علیه السلام خاصه که بر جای اشیاء ششم و ششم و دوازده است
 طالع سال بود و بیان نیز میسر شد که یک حال چنانکه قرآن

و بعد

در نقد آنچه مقدم شد و خاصه که صاحب نوبت که یک شخص بود و خاصه که
 ششده است بطول رسد و اگر اندکی از آن دلائی بر مزاج یک نفر افتد
 و بی مزاج بر مزاج عنصری دیگر که مخالف او بود از هر دو عنصر حادثه قوی
 فاکتور گردد و اگر عنصر یک معاد او بود در میان افتد و اما ششده ای حادثه
 شد و ای مزاج آنها باشد و نوبت حادثه نوبت ششده ای آنها بود
 و این است که یک صاحب نوبت که اگر ششده از این دلائی بر مزاج یک
 افتد حکم آن کرد و اگر مخالف افتد از طریق عام در باید آمدن که
 حکم بر این صاحب نوبت کنی پس با نوبت ششده چنانکه از تفهیم هر دو
 از این پس بر ششده ای مزاج چنانکه از نوبت هر دو از برای آنکه
 استخراج حکم است که از مجموع مخصوص روی بتدریج و تابع حساب
 کنی و قریب حساب آن باشد که دلائی قرآنی دلائی الواف و ادوا
 و حصول کلیت نزد من چند صفحه است برای دو باب یک آنکه نای الواف
 بر مصالح و بی ششده از آن است که بر طالع نیمی و دیگر آنکه نای
 ادوا و فصلی بر قرآن طوفان است و در آن قرآن و در آن تاریخ طالع
 بسیار است و در تاریخ ادوا الواف پس اتفاق قیامت میان دو
 است پس خبر که ششده دلائی بر دو ادوا و بهتر از آن که در آن است
 آن نوبت آن خاطر را از استخراج دلائی قرآنی با نوبت از نوبت

ان حادثه اندک است
 و اگر نمی از آن دلائی
 بر مزاج یک نفر افتد

لکن چون دلائی از ادوا و ادوا
 در میان

در استخراج طالع بر طوال آن شده صاحب باید کرده اگر فرض حکم عالم بود آن صاحب بر طوال آن قرار داد که در چون مزاج بیشتری از این دلائی بر مزاج یک نفر افتد هر ششده از مزاج آن عنصر حادثه محقق ظاهر گردد و آن عنصر اگر آب باشد آن حادثه باشد چون طوفان فوج و اگر زمین باشد زلزله یا خستگی چون غرق قارونی و اگر هوا باشد بادی بود چنانچه حادثه با صحرای صحرای و اگر آتش بود حریق یا آتش یا حریق یا حریق یا حریق یا حریق علیه السلام خاصه که بر جای اشیاء ششم و ششم و دوازده است طالع سال بود و بیان نیز میسر شد که یک حال چنانکه قرآن

در حال مزاج وادون که مزاج وادون دلایل مختلف کاری و نظم است
فصل بطریق مزاج وادون است که سخت دلایل بر بشری و پیکانی
 چند مؤلفه که یکی پس مقابل است مخالفه و مؤلفه است که در دل
 بشری و پیکری که عدد وی چند است چنانکه دلایل وادون بر هر یک
 بشمار دوم چهارده وادون چند و دلایل چهارده است و بر هر یک
 چهارده قوت و بنا بر ضعف تر از یکی و دیگر یک و اگر که میان هر یک
 و ضعف تر است بر اندازده و قوت وی نیز عدد وادون بر هر قوت
 وادون بر هر یک پدید آید و ضعف و قوت وادون مقابل است که در
 وادونهای دلایل پدید آید و ضعف و قوت وادون بر هر یک با وادون
 وادون وی مقابل گشتی و بعد از آن وادون از آن مزاج بر هر یک
 و بر هر یک بر هر یک وادونهای آن چهارده دلیل عدد وادون است
 برای آنکه از یکی تا چهارده عدد وادون باشد و بر هر یک عدد وادون
 که از آن دلایل تا چند است وادون چند است وادون وادون
 چند یا نه هر یک از این وادون وادون وادون وادون وادون
 است که بر هر یک از آن اجزای خاصه بر یکی مانند یکی خاصه
 وادون وادون وادون وادون وادون وادون وادون وادون
 وادون وادون وادون وادون وادون وادون وادون وادون

فصل في استخراج قوائم الليل
من طريق درجته وارتفاعه وارتفاع
الشمس وارتفاعه وارتفاعه وارتفاعه
الشمس وارتفاعه وارتفاعه وارتفاعه
الشمس وارتفاعه وارتفاعه وارتفاعه

طريقه مخالفه

سازمان امور اقتصادی و تأسیسات دولتی
وزارت معادن و صنایع معدنی
سازمان زمینشناسی و اکتشافات معدنی
سازمان اکتشافات و بهره‌برداری از معادن
سازمان زمینشناسی و اکتشافات معدنی
سازمان اکتشافات و بهره‌برداری از معادن

[illegible]

و بنده از آن بهر نفسی که دیگر نراند به خلاف آنچه در کتب آمده است
صفت حکم است و مثال است که دلالی با دانی احدی و خود خوانی و
جفا و درونی آنی بود و آن معادله و سبدهای باشد و سبدهای
آشپزی باشد و نسبت به خود و سبدهای بود و ده چوبی بود و
ده چوبی از روی باشد و چوبی از خاک باشد و آن پنج چوبی است
پس این هر چهار رنگ را بر هم بیاوریم و یک حاصل یک سبدهای
نیاز نمی شود و نه برای آنکه سبدهای غالب است درین چهار رنگ
پس این سبدهای خام بنامید و چون خود را آن سبدهای سبدهای
زردی نیست و سبدهای غالب است پس از روی و سبدهای
غالب از رنگی زرد و چون در روی اندکی سیاهی است آنی را
نه است و نه پس آن سبدهای سبدهای خام است که نارنگی تر و زرد
و این رنگ صفت را نارنگی است و بعد از آن که نارنگی
این مثال بدست می آید و دیگر برین قیاس کن حال تمام است
در هر چه باید دید از جاش آن طالعها که کند که با و کرده ایم و
برنج و عسل و دو قتر پس هرگاه که عسل و برنج باشد و برنج
بود و برنج در روی باشد و عسل و دو قتر و عسل و دو قتر
عسل و برنج باشند و برنج و عسل و دو قتر و عسل و دو قتر
عسل و برنج باشند و برنج و عسل و دو قتر و عسل و دو قتر

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God) and "والصلاة والسلام على من لا نبي بعده" (And peace be upon the one after whom no prophet comes).

[illegible]

۲۲۴

دوم مقبل باشد بخداوند طالع و دلیل کند بر فراخ نعت و پایش
مردمان بدان سب و اگر طالع خوش طالع ضعیف نیز برین صفت بود
و دلیل کند بر فراخ نعت و کمال راحت مردمان بر حسب
و اگر این دلیلی بود بیشتر برعکس شد دلیل کند بر فراخ نعت و محنت
و اگر مایه حال باشد دلیل کند که حال مردمان وجود اخضران می باشد
و دانه که طالع خداوند و بی خبر مردمان است و دوم خداوند و بی خبر
سعادت و دلیل حال محاسن است و چهارم خداوند و بی خبر
است و پنجم خداوند و بی خبر غلبه است و ششم دلیل غلبه است و
زحل و دلیل غلبه است پس قوت هر یک از این قوت مدلول است بمعنی
دلیل صفت و چون نیز طالعی است که جزوی شتری باشد و دلیل غلبه
و راحت بود و چون زحل باشد دلیل غلبه و رنج و بعضی کند که حمل
و اسد و جمعی و دلو برجهای قسط و رنج و قبا شدن می باشد
و باقی برجهای غضب است که جزو آن که مذات حالت و نیز گفته اند که بر
ارضی و ثواب و دلیل نای و طهارت است اگر مسود باشد دلیل بسیار است
و اگر نه محسوس باشد دلیل اندک و بودن خداوند طالع و نیز و شتر و
و زحل و شتری وقت تجویز بر خنده زنب دلیل غلبه است خاصه در
شدهای سبز زنب بودن زحل و طالع دلیل غلبه و غلبه خاصه

مقتضای کماله یا در امانه و لالت قوتی بود و چون قیاسی باشد
 میزان رسد با او ایستد و طالع وقت بجز اگر قیاسی باشد
 و مقتضای رسد و طالع وقت بجز اگر قیاسی باشد
 حاضر و طالع باشد دلیل از آن بود و در وقت بجز اگر قیاسی
 در بر جای نیست پس در زمانه طالع بود و اگر قیاسی باشد
 ثابت باشد نرخ کران شود و اگر در وقت باشد اندان شود
 دلیل وقت اخراج قبول قابل تمیز است مخصوص به وقت
 خدای اخراجی عزیز تر بود و کران فکر کرد و اگر قابل تمیز بود
 کتب را دلیل کماله باشد و اگر قابل تمیز بود معروف باشد
 بصفت از این اخراجی کاسه در زمان کرد و در حلال
 اخراجی درجه حاضر رسد یا درجه طالع یا درجه شرف یا شرف
 کرد یا سبک رو شود یا اشیای شریفی درجه شرف یا درجه
 شد یا درجه قابل تمیز بقول رسد نرخ اخراجی زیاد است
 کرد یا درجه طالع یا درجه سبک رسد یا درجه سبک رسد
 رابع یا درجه سبک یا رابع کرد یا کران رو شود یا اشیای
 شریفی درجه سبک رسد یا درجه سبک رسد یا درجه سبک رسد
 یا درجه رابع یا درجه سبک رسد یا درجه سبک رسد یا درجه سبک رسد

کتابی که در این کتاب است

کتابی که در این کتاب است

اما در این کتاب

از آن شود و هرگاه که قیاسی باشد و طالع باشد و اگر قیاسی
 شد از سبک رسد و طالع باشد و اگر قیاسی باشد و طالع باشد
 دلیل اکتفا می آید پس از سبک رسد و طالع باشد و اگر قیاسی
 اتصال قبول باشد این سبب کران و وقت بود و اگر اتصال
 بود از آن که در وقت باشد و همچنین هرگاه که دلیل سبک رسد
 از آن که در وقت رسد یا در سبک رسد از سبک رسد از سبک رسد
 خود رسد پس از آن که در وقت رسد و اگر دلیل باشد و اگر دلیل
 در هر که متصل کرد و هر که می شود و بصفت خدای کران اتصال
 قبول باشد این کران با وقت بود و اگر در وقت باشد و در وقت
 بود و در هر که کران می باشد و دلیل از دلایل وجود سبک رسد
 احدی نظیر اتحادی در ولایت با قیاسی بود و سبک رسد یا
 یا یک دلیل قوی را حال بل کرد و وقت با ضعف خامه که در کران
 باشد از آن که در وقت رسد و در خود رسد و تمام کند هر چند
 یا سبک رسد یا سبک رسد یا در وقت رسد و اگر این سبک رسد
 را در کران می آید پس از کران دلیل در این سبک رسد قوی حال
 باشند و بعد از آنکه در وقت رسد و در وقت رسد و در وقت رسد
 دولت کماله کردیم و برای کماله کماله کماله کماله کماله

خدای
 طالع یا خدای شرف
 یا سبک رسد

فایده کرده میان یکی که خسته اند و آنی که بیدار باشد و میان غلبه و ضعف
حق کند خاضع که مریخ در وقت باشد و بنظر عدالت رخیل باشد
سبب که مریخ دلیل حرب و قتل است و رخیل دلیل صلح و آشتی است
مشتی و دلیل که در محو حق کند و مریخ را قوی گرداند و در
مراج مریخ ضعیف کند و در حرب و چون این دو را با هم جمع کنند
مریخ بذات خود نور مشتري بر رخیل میدهد و آغاز از خارج می شود
خود و اگر نور رخیل بیشتر می دهد آغاز از کلب بود بذات خود
و اگر مریخ این نقل بر وجه کواکب منع میکند چنانچه این نقل خفیه
را ایند پس که غلبه را پس بگوید که بر آغاز بود کسی بود که از رخیل
باشد و اگر رخیل در پیشند و هر دو مریخ را ایند پس که در رخیل
مشتري دهد و دیگری نور مشتري بر رخیل آغاز از هر دو جانب
باشد و لکن بواسطه این دو جنب و اگر اتصال مریخ بر رخیل اتصال
موت باشد و رخیل طبع کلب غالب اند خاضع که رخیل خفیه در
حال باشد و قوتهای عظیم اثر و قوتهای رخیل و ظهور در آن بود
اثری و شرف و صعود و افلاک و کمال شرف و توان ماندن و شرف
باشد بر مشتري نوعی از انواع است که یاد کردیم و در خانه رخیل
با مقبول بود نزد هر دو نیز با زده صاحب رخیل خود با شرف طالع

و اگر مریخ

و اگر اتصال مریخ بر رخیل اتصال رخیل بر کلب باشد کلب خاضع که در خانه کلب
رخیل خفیه و در وقت حال باشد و بنظر عدالت رخیل باشد
چون مقبوط از طالع و در اول از اول و سبب طوط و افلاک و رخیل
و در حراق و درون زیر زمین و در هر سبب و در ماندن و این مراج
اتصال اند و میانه و میانه صاحب نام را رخیل خود را از طالع
و اگر مریخ بر رخیل خفیه عدالت باشد کشش از کلب که بیشتر بود و در
برود و نور از کلب از عدالت باشد یکس باشد و اگر رخیل در رخیل
مطالع و سبب و در رخیل بود و در رخیل بود و در رخیل بود
کلب که بیشتر بود و خاضع که در رخیل متصل باشد رخیل و اگر کلب
بود و مراج بر کلب باشد و اگر رخیل در رخیل ثابت و در رخیل
قریب و چون در رخیل ثابت و در کلب باید و در رخیل در رخیل اگر
مطالع و در رخیل باشد رخیل کلب با کلب و حلیت بود و اگر کلب
قبول باشد آن که حلیت مقبول کرده و اگر نه و اگر رخیل در رخیل
ذو حلیت باشد خاضع که کلب رخیل از رخیل رخیل بود و کلب
با تجربه بود و اگر رخیل مشهور ثابت و در رخیل مشهور
بود و اگر رخیل باشد و در رخیل بود و در رخیل بود و در رخیل
بدانستی سبب این نیز از جهات حال خارج از مشتري بر آن هم بدین

و اگر مریخ

و کمریخ از ملر در ده جای معتدله باشند و در سایر بلاد
در هر حرب از طالع ملک در حرب از طالع دولت و می گویند
از طالع دولت و می و از طالع ملک و می و طالع مبارک و می و
حرب نوید و در این مقام باید چون حدادی است که کنگاری ای
و او از خبران اشاق کرده اند و گفته اند ایستاق می و طالع
بنای قوت او بر چهار قوت است اول قوت طبیعی که او بپس خود
موجود است و نیز توانا و دوم قوت حیوانی است که ب افعال
و افعال موجود است بحس و حرکت و سیم قوت شهوانی است
که ب بجای موجود است باصل و نسل و چهارم قوت نفسانی است که
تقیات جهالت اسباب بقا است بحس منافع و دفع مضار و آن
بنای نفس او بر دو قوت انفعالی است یکی را عقل غریزی خوانند
که اصل نفسانیه است و دیگر بر عقل مفاد که ب ذکر و تفکر
برای مصالح و معاش و معاد و اما بنای موت او بر یک قوت است
که از خارج طبیعت خوانند و آن بی فساد است و چه این
مقدمه معلوم است همچو این مقدمه است که بنای او بر پیش اوی
بر جهت قوت است و هر یک از این جهت قوت غریزی که
از جهت کوب چنانکه قوت طبیعی غریزی بقدر قوت حیوانی

[illegible]

—

فغان کند و لای نخواست قایم بود و بر حسب حادثات غایب و چون
 رفعت خانه و کثرت مال و کمال خلقت و عزت علم و کرامت
 طبع و مانند این چون بختی در معلوم گشت میخوری است که بر بنجم
 و لای حادث بدید بیا حکم است و می کند و چون و لای نخواست در
 حکم حکم کند و احکامش بیشتر صواب بود و در حق صواب است و حکم
 بر شادی خود می پذیرد که خطایش بیشتر از حد صواب است و صواب
 و در لای نخواست معلوم است که حکم بر موجودی از طالع نادر و خودی
 کند و اما نه وجود ادبی وقت سقوط نقطه است و چون خانه است
 طالع وقت سقوط نقطه شد و دست برسد و بیشتر احکام طالع و لای
 را بدل و بی کار شد از بد خبر و دست و چون طالع و لای در احکام
 و لای خبر و لای نه میخوری پس تفاوت در احکام بسیار و در خاصه
 که رمعی نباشد و هرگاه که طالع و لای در دست رمعی نباشد
 بنجم را حکم نماید که که احکام کم است و بدین وجه که بدین
 و لای است باشد و در اصل لای را می چسبند که طالع و لای حکم کنند
 که طالع سقوط نقطه طالع خلقت است و طالع و لای در لای طالع
 و احکام بنجم بیشتر بر حال تمام است اما این همه اتفاق کرده اند
 که بر طالع و لای در دست که رمعی نباشد حکم نماید که در آخر و آ

از کجی

از آن تحقیق کند و بخار ب قصد بی و بهتر خود را است و نمودار است
 یکی نموده از دلبس و صبر است و دیگر نمودار از طبع و حس است و نمودار است
 نمودار نقطه نقطه خوانند به الی ب که و لایس و پس از و لایس
 و دیگر حکما میگویند که در بد خبر وقت ولادت در بد طالع نقطه
 و بد خبر سقوط نقطه از بد طالع ولادت است چنانکه بعد از پس صاحب احکام
 در خبر و او در دست موضع الطهر فی المیزان بدینجه طالع است
 فی وقت سقوط نقطه و موضع الطهر فی وقت سقوط نقطه است
 طالع عند الولادة و این یکی است که کرده اند و دلیل صحت
 این حکم است که با کمالی هم چند جای در این کتاب که هرگاه که در لای
 و در لای از و لای در بد خبر فی اتصال عقد خبر یا اتحادی در ولادت
 با طالع یا بیکجا میخوری پس بدین و اما با یک دلیل قوی را حال بدل کرد
 بقوت با نصف خاصه که در مرکز می باشد از کم اگر در خود باشد
 خود تمام کند بهر بنسبت این خبر ظاهر کرد و پس از اسباب ظهور
 نادر کرده و تو تر لای نقطه در بد طالع سقوط است و در بد طالع
 و این از کتاب در انوقت بدان بید که در بد طالع هر چند برادر
 خبر اثری میخیزد است و میخیزد قدر را در نقطه اثر میخیزد است بدان که
 مزاج نقطه مزاج قهر است از آن جهت که نقطه اب کرم است و در بد طالع

در بد طالع هر چند برادر
 خبر اثری میخیزد است و میخیزد
 قدر را در نقطه اثر میخیزد است
 بدان که مزاج نقطه مزاج قهر است
 از آن جهت که نقطه اب کرم است
 و در بد طالع

مناجات کرم است که چنان کرده ایم و این سبب که نطفه از حال بحال رود
 کرد و انت در رحم و قمر از شکل شکل بر روز و کرم است در نطفه و
 بدان سبب که نطفه صغیر است و صغیر کس بگوید شکل شکل میافزاید
 تا به درجه کمال برسد و در میان غریب پس کاهش کردیم و هم از کرمش
 حال بحال تا ناچیز شود و در آخر هر چنانکه قمر اول ماه صغیر است و صغیر
 کس بگوید شکل شکل میافزاید تا به درجه کمال برسد و در میان
 ماه پس کاهش کردیم و هم بگوید شکل شکل تا ناچیز کرد و در آخر
 ماه و ازین جهت بطور کس صمد مولود را خنجر میزند و بگوید
 در نطفه القهر فیض احدی باشد ایانی انصرفت و چون درجه طالع
 منقطع نطفه و موضع قمر وقت منقطع نطفه هر دو دلیل قوی است از
 دلایل احوال نطفه پس هرگاه که میان قمر و طالع با صاحب طالع
 افتد بدان که قمر نور بر درجه طالع آنگاه با صاحب طالع را میبرد
 اتحادی افتد بدان که درجه طالع وقت درجه قمر باشد و با طالع
 افتد بدان که قمر بر درجه طالع رسد یا هم استی افتد بدان که شبیه
 روزی یا شبها روزی یکا بگوید قمر با طالع قوی حال کرده باشد
 که درجه طالع بر کرمی باشد از آنکه اگر دو روزه یا هرگز آن طالع
 یا هر یک از این دو روزه تمام کند هر سبب سببی است که سبب

کمال

کمال صغیر است و نطفه از آن که در آن بحال است سبب کمال است
 که قمر حاصل اند و چون کمال صغیر است و نطفه را میبرد و با طالع
 قوی ازین سبب اجابا مادت کرده و نطفه مزاج بر وجه قیاس
 که قمر بر درجه طالع رسد یا مزاج اتحادی که در نطفه طالع کرده و نطفه
 کمال نطفه بولد است و حاصل اند و از خاصیت مزاجی است و دلالت
 می کنند که هر یک از مزاج قیاسات و مزاج اتحادی چون مادت
 کرده و دیگری باوی نطفه مادت کرده و در نطفه احوال چون هر دو مزاج
 مادت شود و نطفه صغیر کمال نطفه می باشد هر چند ولادت حاصل
 اند که کمال نطفه است و چون ولادت حاصل اند در درجه قمر مالی در درجه
 منقطع باشد و در هر قمر منقطع در درجه طالع که طالع و اول است
 و نطفه صغیر است برای کمال ولادت مختلف است سبب نشان
 مزاج هر یک از این جهت که مزاج بعضی که مزاج و مزاج بعضی بر در
 و مزاج بعضی می باشد پس هر یک که مزاج باشد صغیر است و در قمر
 و نطفه کث و می در رحم کث باشد و مزاج هر یک که سرد تر بود و نطفه
 دیر تر باشد و کث و می بیشتر باشد و مزاج هر یک که میانه بود و نطفه
 میانه باشد و نطفه کث و می میانه باشد و نطفه کث میانه بود و
 قمر است در انحصار ان نطفه کث که نطفه و نطفه کث میانه بود

در نطفه صغیر است و نطفه از آن که در آن بحال است سبب کمال است
 که قمر حاصل اند و چون کمال صغیر است و نطفه را میبرد و با طالع
 قوی ازین سبب اجابا مادت کرده و نطفه مزاج بر وجه قیاس
 که قمر بر درجه طالع رسد یا مزاج اتحادی که در نطفه طالع کرده و نطفه
 کمال نطفه بولد است و حاصل اند و از خاصیت مزاجی است و دلالت
 می کنند که هر یک از مزاج قیاسات و مزاج اتحادی چون مادت
 کرده و دیگری باوی نطفه مادت کرده و در نطفه احوال چون هر دو مزاج
 مادت شود و نطفه صغیر کمال نطفه می باشد هر چند ولادت حاصل
 اند که کمال نطفه است و چون ولادت حاصل اند در درجه قمر مالی در درجه
 منقطع باشد و در هر قمر منقطع در درجه طالع که طالع و اول است
 و نطفه صغیر است برای کمال ولادت مختلف است سبب نشان
 مزاج هر یک از این جهت که مزاج بعضی که مزاج و مزاج بعضی بر در
 و مزاج بعضی می باشد پس هر یک که مزاج باشد صغیر است و در قمر
 و نطفه کث و می در رحم کث باشد و مزاج هر یک که سرد تر بود و نطفه
 دیر تر باشد و کث و می بیشتر باشد و مزاج هر یک که میانه بود و نطفه
 میانه باشد و نطفه کث و می میانه باشد و نطفه کث میانه بود و
 قمر است در انحصار ان نطفه کث که نطفه و نطفه کث میانه بود

نیاید برادر خویش گامش کند با لب که از قافون تحقیق بپایان
 ببرد و درجه طلوع قافون تحقیق است که اگر قمر زمان درجه طلوع
 بود آن درجه درشت بود با لب که قمر وقت سقوط نصف جمیع را
 درجه بود و طلوع سقوط نصف میزان درجه بود است و هم
 حصول صلاحیت ولادت در قمر در طلوع فراسم است
 و قمر درجه طلوع با لب رسید و این همه دلائل قریب است چون
 شد ولادت میوه است و اگر قمر زمان درجه مغرب بود درجه طلوع
 هم درشت باشد با لب که قمر در قریب تر سرگرمی در خود بود
 باشد و آن درجه مطابق است و طلوع درجه طلوع با لب رسید و بود
 درجه طلوع که پس از حصول صلاحیت و این همه دلائل قریب
 چون فراسم است ولادت میوه است و اگر قمر زیر زمین باشد
 که بر آن از درجه طلوع و آن بعد از یک دو سه
 وسط قمر وقت کن و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و سی
 و پنج ثانیه آن روز را حاصل آید و اگر باقی ماند درشت و چهار
 کن و هم بر آن نیست که تا ساعت حاصل آید و اگر باقی ماند درشت
 [کن و هم بر آن نیست که تا ساعت حاصل آید و اگر باقی ماند درشت
 بعد از آن که در وقت است که پس از یک کت را از درجه طلوع

و سه روز و شصت و هفت دقیقه کت ده و در وقت است که کن
 کت حاصل آید و اگر قمر زیر زمین باشد که بعد از درجه طلوع
 آن درجه طلوع و برین بعد همان شصت و هفت دقیقه کت حاصل
 پس بعد از کت را بر آن ده و در آن فرای کت حاصل آید
 پس کت حاصل از وقت طلوع تحقیق که در هر دو حال تا پنج
 سقوط نصف حاصل آید پس بر آن پنج قمر را تقویم کن و اگر در
 تقویم است درجه طلوع تحقیق بر دو کت باشد با شصت و هفت دقیقه
 درشت و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه و درجه طلوع اگر تفاوت
 بسیار کند کت درشت میوه است از آنجه که کت درشت
 دو رشت و چون عمل برده در وقت نیاید بر وقت دو رشت
 و در کن برای آنکه هر یک از کت مغرب و کبر و چنان نیست که
 کت اوسط و اگر بر سر است نیاید طریق عمل کن که بعد
 درجه مغرب کبر تا درجه قمر و بعد از کت را بر کت اوسط و آن
 افزای که قمر زیر زمین باشد و از درجه طلوع کبر تا قمر و بعد از آن
 کت اوسط و اگر نگاه و اگر قمر زیر زمین باشد و رشت که بعد
 کت را از هر دو کت شری و مغرب کبری و از هر کت کجای
 بر سر کت بعد از آنکه از لب پس بگری تا کدام شود

در وقت طلوع قافون تحقیق است که اگر قمر زمان درجه طلوع بود آن درجه درشت بود با لب که قمر وقت سقوط نصف جمیع را درجه بود و طلوع سقوط نصف میزان درجه بود است و هم حصول صلاحیت ولادت در قمر در طلوع فراسم است و قمر درجه طلوع با لب رسید و این همه دلائل قریب است چون شد ولادت میوه است و اگر قمر زمان درجه مغرب بود درجه طلوع هم درشت باشد با لب که قمر در قریب تر سرگرمی در خود بود باشد و آن درجه مطابق است و طلوع درجه طلوع با لب رسید و بود درجه طلوع که پس از حصول صلاحیت و این همه دلائل قریب چون فراسم است ولادت میوه است و اگر قمر زیر زمین باشد که بر آن از درجه طلوع و آن بعد از یک دو سه وسط قمر وقت کن و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و سی و پنج ثانیه آن روز را حاصل آید و اگر باقی ماند درشت و چهار کن و هم بر آن نیست که تا ساعت حاصل آید و اگر باقی ماند درشت [کن و هم بر آن نیست که تا ساعت حاصل آید و اگر باقی ماند درشت بعد از آن که در وقت است که پس از یک کت را از درجه طلوع

و بدین سبب این نوع راه و منف کرم به منصف اول در احکام کلی غیر
 احکام کلی بود و منصف یکی احکام احوال مولود پیش از ولادت
 و دیگر احکام احوال وی پس از ولادت و بدین سبب این
 دو فن کرم به منصف اول در احکام احوال مولود پیش از ولادت
 احوال مولود پیش از ولادت احوال خلقت وی است در دشت
 حمل و هرگاه در ماه از دشت حمل منوب است بگوئی چنانکه ماه اول
 منوب است بر حمل و ماه دوم منوب است بیشتر و ماه سیم منوب
 بر پنج و ماه چهارم منوب است باقیات هم برین ترتیب ماه ششم
 بر نعل باز رسد و بدین سبب هر کسی که در ماه ششم زاید نرید و اگر
 و اگر در ماه نهم زاید که نوبت بیشتری باز رسد و هرگاه که نوبت
 است بگوئی اگر آن کوکب در انقلاب ماه قمری حال باشد از انقلاب
 آن کوکب در خلقت مولود قوی پیدا آید و اگر منصف باشد منصف
 پیدا آید و حال بخوان میگویند که در ماه اول قوت سردی از نعل
 خطفه بودند و بعد برقرار ماند و در ماه دوم قوت نایب اکثر شد
 بدو بودند و تا بایندن کبر و در ماه سیم قوت غضب از سرخ بود
 بودند و در ماه چهارم قوت حیات از شمس بودند و در ماه
 پنجم قوت شهوت از زهره بودند و در ماه ششم قوت غلبه از عطارد

بدو بودند

بدو بودند و در ماه پنجم قوت حرکت از قمر بودند و در ماه ششم
 اید و خلقت جنین تمام شود و چون جنین تمام گشت و در ماه ششم کرم
 بزاید نرید و اگر نه در ماه ششم قوت از نعل بدو بودند و اگر
 بزاید نرید و اگر نه در ماه ششم بزاید نرید و بدین سبب که قوت شهوت
 بدو منوب باشد و این ترتیب است که این طایفه احوال از جنین است که
 راست کوفته و اگر نه بعد از زمان پیدا اند که چون ماه در خطفه بر آید
 اند و در جنین اید از این جهت که اشراق طایفه است بر نیت که در تمام
 شدن خلقت جنین نمی است از دشت حرکت است و در دشت حرکت
 سبکی است از دشت ولادت پس هرگاه که در دشت ولادت شده باشد
 دشت حرکت در راه باشد و دشت خلقت بماند و دیگر برین ترتیب
 کن و هر کسی که استوار اندازد که در خطفای که افتد بگوئی تا جنین تمام
 بدیند که در کرم خطفه روز خلقت جنین تمام میگردد و احوال خلقت از
 دلایل طالع سقوط خطفه بکنند بدین سبب که سقوط خطفه بدین خلقت
 است بدینک و دلایل خلقت کوکب نیز است و قمر و منصف کوکب
 مستو بر درجه طالع و بر موضع قمر و بر خطه و قمر و طالع با هم مستو
 بر خطه و طالع و صاحب برج آن خواهد است و صاحب دیگر بر خطه طالع
 در هر یک و بر خطه طالع و صاحب آنکه طالع مستو خطه معلوم است آنگاه

خلقت

مرک

طالع ولادت را در تمام خلقت بدل می بکار میدارند و این را
از طالع ولادت گیرند و بگویند اگر میان پیشتری ازین دلایل اتحاد
افتد چنانکه تیر به ستولی و صاحب درج و صاحب طالع صاحب
برج و جزای آن بگوید که یک پیش خلقت مولود بر صورت و مزاج او یک
صورت م کوکب باشد با میل بصورت و مزاج باقی دلایل فاضله و مزاج
برج طالع و پیشتری کوکب زیاد کند در طالع صورت و قوت
مزاج و تعویض نقصان کند و همچنین نصف و قوت کوکب را که
میانه دلایل اتحاد نیستند مزاج باید داد و طریق مزاج داد است
که کوکب نیز را مقدم داری در ولادت پس ستولی را پیشتر
اگر صاحب نوبت باشد پس صاحب طالع را مقدم دارا
و اگر قمر صاحب نوبت نباشد صاحب طالع را مقدم داری
پس قمر را پس قابل تیر هر یک را اگر باشد پس صورت و مزاج
هر یک را ترکیب کنی اینجا بر آن انداز که آن ترکیب حکم کنی مثلاً
چنان که طالع مولود می افتاد و درجه دهم شد او مغرب است
بهت درجه و مزاج بر جان درجه عاشر و قمر در درجه نهم
مطارد و در درجه سیم و نه هر دو بهت درجه سیم و نهم در آن
درجه صورت چون تیر در آن شکل و بخت و ستولی را بر درجه طالع

عط

عطار که صاحب مد است و بر موقع تیر نه هر که صاحب پیش

د قمر نوبت	ط	ع	ط
محل نشین	ا	س	ط
مزاج تیر	ا	س	ط
قمر نوبت	ا	س	ط
مزاج	ا	س	ط
مزاج تیر	ا	س	ط
مزاج نوبت	ا	س	ط
مزاج	ا	س	ط

زحلی است بدان سبب که صاحب طالعش زحلی است و برج طالع تو
خامنه زحلی است از آن جهت که زحل با قوت است و قمر نوبت هر دو
ستولی مثل یکدیگر و مزاج میدهند و مزاج نیز است و قابل تیر هر یک است
و این همه میل بصورت و مزاج زحلی است بسبب آنکه مولود زحلی است
و اگر طالع برج مذکور باشد و پیشتری ازین کوکب یا همه و شش
مزاج و نه هر دو نیز در برج مذکور باشد یا مزاج مذکور باشد
مذکور و با این نیز شتر باشد باشند مولود مذکور باشد و اگر این مزاج بر
کس باشد مولود صورت باشد و اگر غمی ازین دلایل مذکور باشد

و القویست و بخت م

عز باشد و فراخ عیش و تند رفت و غریب میان عیار با هم نیکو
 و اگر این مزاج بر عکس شد حال بر عکس بود و اگر بنا بر حال
 بود هم بنا بر بود و اگر وقت اولاد یکی ازین برین فاضل تر بود
 بگرفت و خوف با نجوت خداوند تا می آید از این که گویند عیش
 منجوس کرد و فاضل در وقت مولود زود بمیرد فاضل که خداوند
 شمس یا راجع میخ باشد و در دوم طالع بود که دلیل غذا است
 و اگر کینه او نه شده گویند عیش بود و اگر قریب از اجتماع
 یا استقبال تمام هم با پس از ولادت منجوس کرد و ضرر او
 توی باشد و اگر مسود کرد و نفع او هم قوی باشد و اگر ضعیف
 از ولایت در مویط باشند با قاطع و راجع باشند مولود غرور
 و بی خبر باشد و اگر در شرف و تندر باشد مولود غریب بسیار بود
 و اگر در اول طالع قایم باشند مولود معتدل مزاج بود و اگر
 زایل باشند فاضل مزاج بود اگر در جبه طالع با صاحب طالع اول
 از باب باشد یا یکی از دو غیر فاضل صاحب ثروت محسوب باشند میان
 دو عیش فاضل که سخاوت رود باشند مولود زود بمیرد و اگر
 این چهار برین عیش میان دو معده باشد مولود در از عیش و فراخ
 روزی و عیش و تن درت بود و اگر پس از ولادت قمر در رجب

و همچنان اگر صاحب طالع با اولی
 از باب باشد عیش و فراخ
 کرد و طالع او نه نامی از راجع
 گویند عیش و زود بمیرد

۲ با طالع

در مرکز

در مرکز اول باشد عیش و در مرکز دوم منجوس کرد و فاضل عبادت
 که معین قدرت و در طالع اول فراخ عیش و در طالع دوم
 باشد و سیکه اگر منجوس کرد و فاضل عیش مزاج که ضرر او بعین
 و بطول قریب است بپس عبادت هر مزاج شمس مولود بد و اگر
 باشد عیش و دوم در حکام طالع اول و طالع دوم فاضل و جای در وقت
 و نحوهای مردمان هر چند که عیش بسیار است و هر یک خلاف یکی
 است کس حاصل همه ثروت است برای آنکه آدمی سه نفس است
 این نه و حیوانه و نباتی و هر نفسی را فاضل است از قوی که ثروت
 عقل است که منسوب است بطهارت و محض نفس است و اگر قوت
 غرضی که منسوب است به مزاج و محض نفس حیوانه و جسم قوت شود
 که منسوب است به مزاج و محض نفس نباتی و اما مزاج و عیش بسیار است
 بسیار مزاجی مانع است این سه گویند که با یکدیگر و با مزاج که چنانچه
 مزاج عطر در شش اگر شتری باشد قوت عیار را از ایامی که شش
 و عیای نافع نماید و اگر زایل باشد را بای که زود و عیای بقتل نماید
 اگر مزاج باشد رای که در حیات و در جسم صرب و نیز نجات یابد
 و اگر شمس باشد رای ملک و امارت و در علم بیایات عالم نماند
 اگر زهره باشد رای حسن معاشرت و ناکحت و در علم شعر و در

در مرکز اول باشد عیش و در مرکز دوم منجوس کرد و فاضل عبادت
 که معین قدرت و در طالع اول فراخ عیش و در طالع دوم
 باشد و سیکه اگر منجوس کرد و فاضل عیش مزاج که ضرر او بعین
 و بطول قریب است بپس عبادت هر مزاج شمس مولود بد و اگر
 باشد عیش و دوم در حکام طالع اول و طالع دوم فاضل و جای در وقت
 و نحوهای مردمان هر چند که عیش بسیار است و هر یک خلاف یکی
 است کس حاصل همه ثروت است برای آنکه آدمی سه نفس است
 این نه و حیوانه و نباتی و هر نفسی را فاضل است از قوی که ثروت
 عقل است که منسوب است بطهارت و محض نفس است و اگر قوت
 غرضی که منسوب است به مزاج و محض نفس حیوانه و جسم قوت شود
 که منسوب است به مزاج و محض نفس نباتی و اما مزاج و عیش بسیار است
 بسیار مزاجی مانع است این سه گویند که با یکدیگر و با مزاج که چنانچه
 مزاج عطر در شش اگر شتری باشد قوت عیار را از ایامی که شش
 و عیای نافع نماید و اگر زایل باشد را بای که زود و عیای بقتل نماید
 اگر مزاج باشد رای که در حیات و در جسم صرب و نیز نجات یابد
 و اگر شمس باشد رای ملک و امارت و در علم بیایات عالم نماند
 اگر زهره باشد رای حسن معاشرت و ناکحت و در علم شعر و در

و سه در غایب و اگر قریب باشد رای سفر و حرکت دهد و علم سبب است
 و غایت غایب و اگر خارج دو سه کوکب باشد مزاج چهره کوبیده
 کرد و غالب را از مغلوب سبب شناخت و بکلیت اگر غلبه کرد
 قوی غالب باشد آنکس نام آن مسلم کرده و اگر ضعیف غالب باشد
 از جمله ناکر دان باشد و اگر متوسط غالب باشد از جمله متوسطان بود
 و اگر معترض و تدو مانند آن قوی غالب باشد در آن مسلم شود
 کرده و اگر ضعیف غالب باشد غایب اند و اگر معترض باشد لغایت
 معدن از آن مسلم شدقیقتها اند و اگر متوسط باشد غایت
 سفر نماید و دیگر کوکب و حارات را بر قوی سبب است
 دلایلی اتفاق و نوعت عام و خاص و عام و منفست است با کوکب
 و دیگر بر وجه اما کوکب زهره و عطارد و مریخ اند چنانکه او کرده و قمر
 شریک جمیع است و اما بر وجه بسیار است و از آن جمله جزو است و سبب
 و میزان و عقرب و دلیل نقرت اند و سه و عقرب و جدی دلیل
 غم اند و سبب و میزان و قوس دلیل عقل اند و ثور و عقرب
 و حوت دلیل خون اند و اما دلایل خاص بر طالع صاحب طالع است
 و کوکب مشیر در شکل طالع و مستوی بر وجه طالع و قابل بر قمر
 و قویتر همه کوکب متبرک است خاصه که در حیات طالع و موافق

برنج قوی غالب باشد چنانکه در وقت غایت او و عاشر خانه او
 باشد یا شرف او و پس از آن کوکب مستوی خاصه که خدا او
 طالع باشد پس قابل بر قمر خاصه که قمر بر عقل باشد در طالع
 صاحب طالع خاصه که در برنجی باشد که موافق مزاج او بود و قوی
 باشد پس هرگاه که کوکبی در طالع مولود می باشد در اصل
 مولود بر مزاج آن کوکب و مزاج پستان کوکب چنانکه اگر کوکب
 مشیر زمل بود و زمل خداوند نعم و دهم باشد مثلاً علی مولود در حیات
 و جزو حیات وی اعمال پست نعم و دهم بود اگر در طالع متبرک باشد
 در اصل قوی بر مزاج کوکب مستوی بود و پست او و اگر مستوی نیز
 نباشد در اصل قوی بر قابل بر قمر بود و اگر قابل بر قمر سیریم
 نباشد انگاه در اصل او بر صاحب طالع باشد و اگر بر صاحب
 دلیل اصلی متبرک و شریک وی مستوی پس قابل بر سبب صاحب طالع
 بر چون دلیل یا شریک یا شریک معلوم شد بگو که آن دلیل شریک
 وی از وجه این کوکب عطا شود و نیز و نیز که دلیل عام اند بسته
 باشد اگر بسته دلالت ایشان بر عقل مولود هم از وجه خاص باشد و هم
 از وجه عام و اگر بسته بگو از این کوکب که دم قویتر است در
 شکل طالع آنکه قویتر است شریک دلیل باشد خاصه که او در برنج

و خلق

نیز با یکدیگر معلوم را با این زیادت شود از جزویات که نیست
 که هرگاه که پیشتر از کوکب اخلاقی در برج منفعت باشند
 حلق مولود جب ریاست بود و کسب ثواب و مخالفت مردمان و اگر
 در وجهین باشند حلق مولود توان گفتن باشد در کارها و سبک
 ساری و اگر در ثبات حلق مولود سبک و ثبات باشد در کارها و اگر
 است که اگر پیشتر از کوکب اخلاقی در برج بهی باشد و طالع
 نیز برج بهی باشد حلق مولود جب غلوت و انفراد باشد از مردمان
 و اگر در برج بهی باشد حلق مولود جب موت و مخالفت مردمان
 باشد و دیگر نیست که اگر بر دلائل حلق نجو سست باشد مولود
 مزه نایب و بویهای ناخوش در اینجا حلق کرده و از نایب است
 را دوست دارد و اگر سود مستول باشد بر عکس بود و دیگر
 که اگر عطار در دست هر دو از طالع مایه باشد و منجس
 مولود اجتمع بود خاصه که در برجهای حلق باشد و اگر عطار
 عطار در هر دو یا مرغ باشد برین قیاس کن و دیگر نیست که اگر
 مؤثر دلائل حلق مرغ باشد بزرگت زهره حلق مولود طلاق
 و غیره باشد بخت و صلاح است استعمال بسیار با طالع و اگر
 جزو قطع طایفه و اگر زهره باشد بزرگت مرغ حلق همان باشد مکن

عطف

بخت و ایامت و اگر عطار در پیش بزرگت زهره حلق مرغی معاشرت
 و معاشرت و معاشرت باشد و اگر زهره باشد بزرگت عطار حلق
 مرغی معاشرت و معاشرت بزرگت حجت و اگر مرغ باشد بزرگت عطار
 حلق مرغی در مرغ باشد بزرگت حجت و اگر عطار باشد و اگر عطار
 باشد بزرگت مرغ حلق مرغی خسته و زهره و توفیق باشد و این دلائل
 بقوت و منفعت دلائل از روی ذات و عرق معاشرت و غایت بزرگ
 با فعال و جزو اتصال ثبات بسیار کند خاصه که معاشرت دوست
 کوکب پیش فراموش اند بزرگت ان ثبات که کسب و دیگر نیست
 که طالع کسب میگوید و زهره اگر عطار در کارها از دو برج حلق باشد
 خاصه که در دو کوکب حلق مولود در احوال کارها مصیب باشد و حلق
 و در هر کارها بود و اگر در یکی از دو برج مرغ باشد خاصه در حلق مولود
 زهره ای دوری و دشنام دادن باشد و دیگر نیست که هم طالع کسب
 میگوید که هرگاه که خدایه طالع مولود خداوندی دیگر باشد و اگر
 احوال آن پست بسیار بکار رود و حلق واجب او باشد چنانچه حلق و دیگر
 و خوشتر است ریاست است و بکار و دانش اعمال بسیار است
 به این سبب که خداوند طالع کسب و زهره خداوندی شر و دیگر است و
 دیگر برین قیاس کن و دیگر نیست که هم طالع کسب میگوید که اختیار

در هر کارها بود و اگر در یکی از دو برج مرغ باشد خاصه در حلق مولود
 زهره ای دوری و دشنام دادن باشد و دیگر نیست که هم طالع کسب
 میگوید که هرگاه که خدایه طالع مولود خداوندی دیگر باشد و اگر
 احوال آن پست بسیار بکار رود و حلق واجب او باشد چنانچه حلق و دیگر
 و خوشتر است ریاست است و بکار و دانش اعمال بسیار است
 به این سبب که خداوند طالع کسب و زهره خداوندی شر و دیگر است و
 دیگر برین قیاس کن و دیگر نیست که هم طالع کسب میگوید که اختیار

چنان کردیم اکنون طریق استخراج مصلح محتاج است بدان کنیم
 فصل طریق استخراج مصلح است نزد اوایل بسبب آن
 چهار چیز است اول روزی و شبی طالع و دوم محل خانه از طالع
 و نزد کورت و انوش پنج و درج و چهارم اجناسی و پنجم
 طالع و هر سس و بلبل و سس میگویند که در طالع روزی و شبی
 طالع باشد یا در و سس یا در یا نزد سس یا در سس یا در سس یا در سس
 و اگر نه پس سس دیگر اگر در یکی از این پنج خانه باشد یا در سس
 یا چهارم و پنجم مصلح بود و اگر نه پس سس دیگر در طالع اجناسی
 و شبی و نزد اجناس پس سس سعادت و در طالع استقامت
 سس سعادت پس نیز و استقبال کرد و رفت باشد یا مایل و نه
 مصلح باشد و اگر نیز نباشد آنگاه مصلح در طالع بود و اما
 در طالع شبی و در جای شمس در و سس را بجای قدر و سس
 و ترتیب بجای او و در و سس از جهت شمس در طالع روزی
 میکند که درین خانه مصلح باشد مگر در سس اگر موقوف باشد مصلح
 نبود و اگر در سس باشد و سس دیگر بود مصلح بود برای آنکه سس
 مایل است و در باقی میگوید چون شمس در طالع روزی مصلح
 نباشد اگر قدر و رفت باشد یا مایل و تدبیر موقوف یا در سس

مصلح

مصلح بود و اگر قدر نیز مصلح نباشد آنگاه سس دیگر در طالع روزی
 اجتماعی و تحت بخیر و اجتماع پس سس سعادت و در طالع روزی
 است قبالی و تحت سس سعادت پس نیز و استقبال کرد و رفت
 باشد یا مایل و در سس بود و در طالع شبی اگر قدر سس سعادت
 باشد که در طالع روزی بود و مصلح باشد و اگر نه پس سس دیگر
 در سس باشد یا چهارم یا پنجم مصلح بود و اگر در طالع سس یا در سس
 در سس که در طالع بود و اگر نه آنگاه سس دیگر و سس برای سس
 یا در سس و در طالع شبی و روزی هر دو در طالع را سس
 بر سس و سس بدان شرط که او را که ندای باشد و این شرط
 فایده است برای آنکه بر مصلح که او را که ندای باشد و این شرط
 کرد و چنانکه هر جان که او را این نباشد یا مایل شود و این فایده
 نیز فایده است برای آنکه فایده سس است بر سس و سس
 نیز بر سس و سس واجب است از تعجب در سس پس برای
 مصلح از جمله اعاذب است و در سس از جمله اعاذب و بدین
 مثنوی از علمای اوقات سس را در کردند و بد آنکه آغاز هر خانه از
 ریح در سس از درجه وی دارند و اگر نه ممکن کرد و اگر نه
 در طالع باشد و شب در سس که برین طریق و طالع فایده آنکه

در سس از جمله اعاذب است و در سس از جمله اعاذب و بدین
 مثنوی از علمای اوقات سس را در کردند و بد آنکه آغاز هر خانه از
 ریح در سس از درجه وی دارند و اگر نه ممکن کرد و اگر نه
 در طالع باشد و شب در سس که برین طریق و طالع فایده آنکه

تا سه بر وزن اید و سیم را از عقیق کبری که کم کن که است نقطه
 آمدت بعد از کرده و میان این دو حد است که درجه طالع پنج
 نیز است مثلاً و که خدا عطار است و درجه درجه است
 که خدا میان درجه و طالع است و میان پنج درجه نیز است
 طالع و میان یک که ختم بعد عطار در آن پنج نیز است
 درجه آن را اول نام کردیم پس انصاف کردیم مال و طالع
 را از سال کبری وی باقی ماند و است میان آن را چهارم
 نام کردیم پس درجه طالع را از درجه است دوم کم کردیم
 بعد حاصل اید سی و شش درجه و چهارم دو دقیقه و از آن نام
 کردیم پس اول را در چهارم ضرب کردیم حاصل اید و شش
 درجه و پس بر دوم قسمت کردیم حاصل اید سیم و این سیم نقطه
 انصاف است هفت ل دو ماه و است پنج روز پس نقطه انصاف را
 از عقیق کبری عطار که کم کردیم باقی ماند عقیق بعد از شش
 سال و نه ماه و پنج روز و اگر که خدا میان درجه و طالع میان
 پنج درجه اخرا زایل پس کل کل نام عقیق صغری را از اول
 کم کن که اگر که خدا میان درجه و طالع باشد و میان پنج درجه از
 زایل پس کل کل نام عقیق صغری را چهارم شش روز و نقطه

و سیم که نقطه انصاف است
 این را که طالع است

را از روزی کم کن و اگر که کوب زیاد است کشنده یا انصاف کشنده میان
 درجه و طالع باشد و میان پنج درجه اخرا است پس کل کل که است
 زایل کردی کس چنان است این باشد بدل مال ماه بخار دارند و چون
 این است زایل باشد بدل مال روز بخار دارند و این درجه و چهارم
 پنج درجه بر و است بدان سب که حکم است خود را و در است
 در یک نیست و دلیل بر آن که حکم است خود را که اگر که کوی در وی باشد
 حکم کشنده در است وی است در آن است که مصل است بدو
 بدین سب او را از اول علی بر و می دارند و بدان که در است شش
 که خدا و حکمت محمد است انصاف است که اگر که کوی که کوی شود
 منصف است و قبول این روز کار است و اگر که در است و در است
 و لای کیت عمر فرج و لای منصف است اول تسکرات و لوازم آن
 و دوم استیارات و توابع آن و سیم طالع تحولات و توابع آن
 و بر نوعی منصف است معهود و منصف است و توابع پس فرج و لای
 منصف است و اگر آن منصف است که انرا معهود و منصف است و لای
 نام کرده ایم بدین منصف انصاف کنیم و خارج و سیم انرا نوعی است
 و نوع نوع شود و اگر شش بر یک تحصیل سبک که بر شش نوع در
 شود و از حد این کتاب در گذرد برای آنکه خدا این کتاب حد کار

است

این

اصل است اول جرم خورشید دوم جرم مریخ و سیم جرم شهاب
 جرم قمر و چهارم جرم عطارد و پنجم جرم زحل و ششم جرم مشتری و هفتم
 سیاره است به آن یک کلک را سه شعاع قاطع است و مریخ
 یکی متجاوز یکی از آن درجه اش است از حد غشی یعنی از حد مریخی
 و سه درجه اجتماع مقدم است یا استقبال مقدم و از آن کی قمر
 جزو است و دو درجه ترسیع و سه درجه دیگر از آن مخصوص است به سیاره
 طالع و درجه غایت و رابع و ششم شمس درجه از آن مخصوص است
 به شمس و مریخ آن درجه بر طبق است و دو درجه مقدمه است
 و دو مقدمه حال و سه درجه مخصوص است به صاحب طالع یکی درجه بر
 می رود و درجه دو مقدمه وی و همچنان پس سه درجه که خدا خواهد و آن
 بوی سه درجه دیگر از آن مخصوص است به صاحب طالع و آن درجه سی شمس
 اول آنکه یکری روز از خورشید تا مریخ و شب از مریخ تا خورشید و در
 طالع افزاید و دوم آنکه یکری روز از زحل تا خداوند خانه اجتماع با
 استقبال مقدم و شب مخالف و بر درجه طالع افزای سیم کند
 یکری روز از مریخ تا قمر و شب مخالف و بر درجه طالع افزای و
 یکی از آن درجه آخر بر جفت و پنجم مخصوص است به صاحب طالع و سیاره
 که بعضی گفته که درجه طالع قاطع است قمر را که سیاره باشد چنان که

از آن است
 این اصل است
 که از آن درجه خورشید است
 که از آن درجه مشتری است
 که از آن درجه زحل است
 که از آن درجه شمس است
 که از آن درجه مریخ است
 که از آن درجه عطارد است
 که از آن درجه قمر است

توجه

قمر طاعت درجه طالع را که آن بر آن شمس را که درجه طالع شمس باشد
 بعد از خود بر یکدست با شعاع غشی یا جرم غشی که سیاره و رابع
 و بدان که جزو اجتماع و استقبال مقدم و هر دو مریخ است قطع
 کند مگر که مخصوص باشد و بدان که شمس و قمر اگر در خانه خود باشند
 یا شوند باشند در حد شرف خود قطع کند و هر طالع که در حد
 غشی باشد یا است بعد از آن بعد از حد غشی قطع هم کند خاصه که قبول
 باشد از حد و بدان که آن قطع کند بلکه معادله بزرگ و کم مگر که غایت
 اصلی یا جزو سیاره باشد و غایت از حد نزدیک باشد که در این
 خانه که بطریق سیم یکدیگر را قطع کند و در خانه و طالع یا اول و
 استند علی وجه استیلا یا قیاس الیه المولود و بدان که چون زود آید
 در طالع طالعی که کم باشد باشد طلوع کند قاطع آید و بدان که در درجه
 و درجه رابع بر مریخ قطع کند مگر بر خورشید است و طاعت او
 اقیست و شب و بدان که چون از حد شمس در رابع رسد و قطع و دفع
 شود و چنانچه در رجب باشد از آن بدان که زحل شمس را در رجب طالع
 نماید بر اقاطع است و مریخ قمر را سیم حادث شمس را قاطع تر و
 بدان که قطع شمس در رجب و در رجب ای قارب و رابع و سیم و طالع
 و در جای سی پات و مکتب شمس و سیم اول قمر است از

این اصل است
 که از آن درجه خورشید است
 که از آن درجه مشتری است
 که از آن درجه زحل است
 که از آن درجه شمس است
 که از آن درجه مریخ است
 که از آن درجه عطارد است
 که از آن درجه قمر است

بیشتر و این کند بر کمال قوت و سعادت و فرقت مولود از پدر است
 اسباب اگر چه بیشتر با شتری ضعیف حال و ضعیف شتر باشد و این کند
 حال شتر است و در نوجوانی مولود از جهت این اسباب و اگر چه مال
 باشد و این کند که حال این اسباب میانه باشد و در حالت تربیت
 و لای در قوت و ضعف و واجب است برای آنکه خداوند دوم اگر چه
 حال قرار باشد بقوت های حقیر اثر سعادت آن اسباب بیشتر از آن باشد
 که خداوند دوم مال قوی حال باشد بقوت های عظیم اثر در جود و این
 این هر حالت واجب است و بدان که اگر خداوند دوم در طالع باشد
 یا خداوند طالع چون در بطن یا بطن تر کسب مال این بود خاصه که
 مقبول باشد و آن اتصال سعادت بود و اگر خداوند طالع در
 باشد یا خداوند دوم چون در کسب یا بطن یا بطن باشد خاصه که مقبول
 نباشد و آن اتصال سعادت بود و اگر سعادی در دوم باشد مال
 صحیح کند و بطن و زرد و اگر شتر مال ثمر کند و سعادت و در
 و اگر سعادی بر موضع سیم سعادت مال بسیار کثیر حاصل شود
 باشد و خاصه که آن سعادت شتری بود و اگر صاحب طالع صاحب
 متصل باشد به شتر نوبت مال حاصل برکت و اگر سیم سعادت
 در دوم باشد یا در سیم یا در سیم مال نزد حاصل اید و اگر صاحب

سهم سعادت

سیم سعادت در دوم باشد مال بسیار حاصل اید و اگر خداوند
 دوم سیم سعادت یا در سیم متصل باشد از طالع سیم مال و خاصه که
 با سعادت سعادت و اگر خداوند در طالع در دوم باشد مال حاصل اید
 بدان که در جود حاصل از طالع کوچک سیم یا در دوم دوم کند و اگر
 طالع قابل تر صاحب سیم مال از آن خانه که قابل تر و در
 باشد و از طالع خداوند خان سیم سعادت و اگر در سیم شتری
 در سیم یا سیم سیم سعادت باشد و طالع حاصل در آن نظر
 قوت تر و در طالع از سیم است باشد از جای که سیم ندارد و اگر
 بخش در سیم سیم سعادت باشد یا از سیم شتری حاصل مال
 از طالع باشد و اگر سیم سیم در دوم سیم یا سیم سعادت
 حاصل مال از طالع یا سیم سیم یا سیم سیم سیم سیم است
 به در داری و خواهران و فرزندان و دوستان و ایام و شتر
 نزدیک و دین و علم اندک و از سیم مال کثیر شود و این که
 باشد منویند شتر و زحل و اگر کثیر منویند بطارد و این که
 اندک منویند منویند و اگر کثیر منویند منویند و اگر کثیر منویند
 از منویند و این منویند منویند شتری و لای این اسباب
 این خانه است و صاحب وی و سیم سعادت و صاحب وی و این

در سیم سعادت در دوم باشد مال بسیار حاصل اید و اگر خداوند
 دوم سیم سعادت یا در سیم متصل باشد از طالع سیم مال و خاصه که
 با سعادت سعادت و اگر خداوند در طالع در دوم باشد مال حاصل اید
 بدان که در جود حاصل از طالع کوچک سیم یا در دوم دوم کند و اگر
 طالع قابل تر صاحب سیم مال از آن خانه که قابل تر و در
 باشد و از طالع خداوند خان سیم سعادت و اگر در سیم شتری
 در سیم یا سیم سیم سعادت باشد و طالع حاصل در آن نظر
 قوت تر و در طالع از سیم است باشد از جای که سیم ندارد و اگر
 بخش در سیم سیم سعادت باشد یا از سیم شتری حاصل مال
 از طالع باشد و اگر سیم سیم در دوم سیم یا سیم سعادت
 حاصل مال از طالع یا سیم سیم یا سیم سیم سیم سیم است
 به در داری و خواهران و فرزندان و دوستان و ایام و شتر
 نزدیک و دین و علم اندک و از سیم مال کثیر شود و این که
 باشد منویند شتر و زحل و اگر کثیر منویند بطارد و این که
 اندک منویند منویند و اگر کثیر منویند منویند و اگر کثیر منویند
 از منویند و این منویند منویند شتری و لای این اسباب
 این خانه است و صاحب وی و سیم سعادت و صاحب وی و این

که یک خاصه عطا شود و تسبیح کثرت سازد و پشیمان گردان
 دلایل همه پشتری قوی حال و مودت باشد خاصه و پشیمان
 ایشان قوی است که سبب را دیگریم دلیل کند ان بر حال
 سعادت و فقر است مودت ازین سبب و اگر چه پشتری
 ضعیف حال و تسبیح باشد دلیل کند بر حال شقاوت
 و بر پشتری مودت ازین سبب و اگر میان حال باشند
 دلیل کند که حال این سبب میان باشد و اگر چه ازین
 متصل باشد مودت طالع مودت دلیل مودت است
 و بعد از آن دلیل مخالفت و اگر یک در خانه دیگری باشد یا یک
 متصل باشد دلیل کند که برادری یا خواهری یا خویشی باشد
 و اگر مزاج پشتری ازین دلایل و کثرت باشند لذات
 یا بعضی برادر پشتر از خواهر باشند و بر بعضی مدانی اگر
 طالع سبب باشد یا نور و نور طالع بود برادر اندک باشد و اگر
 قریه متصل باشد بر مزاج هم برادر اندک باشند و اگر سیم برج ابله
 باشد دلیل بسیار است و اگر سیم اخوت تسبیح باشد
 بر یکی مودت دلیل اندکی و شقاوت است خاصه چهارم خوب است
 با در چنگ نزد من بود و بعد و بعد و بخانه و ضیاع و حقیت کار

و حال ترک

و حال ترک و دلیل این سبب این خانه است و خداوند وی در سیم
 سببی بر عیون دلیل بر پدر و در تسبیح است و در شب زمل و در روز
 دلیل خانه هر است و در شب قوی دلیل خانه اگر یک و ضیاع در شب
 روز زمل است و دلیل حقیت کار باشد و بعد چهارم و خان و پشتری
 و صاحب است و وی چون این دلایل همه پشتری قوی حال و مودت
 باشند دلیل کند بر سعادت و فقر است مودت ازین سبب و اگر چه
 ضعیف حال و تسبیح باشد دلیل کند بر شقاوت و بر پشتری مودت
 ازین سبب اگر دلیل بود و بعد و صاحب طالع سبب کند که پشتری
 مودت دلیل مودت است میان مودت و کثرت ازین سبب و اگر یک
 در خانه دیگری دلیل حصول تقاربت و مودت و اگر انظر
 باشد دلیل مخالفت است اگر دلیل بود و بعد و یکدیگر ظاهر باشند و از
 همه باشند و اگر انظر مودت باشد موافقی باشند و اگر عدالت
 باشد مخالفت بود و اگر سبب مخالفت باشد بر ضل نظر سیم میهم
 در از همه باشد و اگر قریه طالع باشد بر مزاج یا نظر شتری داد و داد
 هم بود و حال عم و حال از ششم کند و حال بعد از ششم و حال زن
 چو از و هم و دیگر برین سبب است که بعد از آن تحقیق که اگر دلیل
 این خانه قوی حال باشند و حال این طالع بر حق مودت و مودت

و حال ترک و دلیل این سبب این خانه است و خداوند وی در سیم
 سببی بر عیون دلیل بر پدر و در تسبیح است و در شب زمل و در روز
 دلیل خانه هر است و در شب قوی دلیل خانه اگر یک و ضیاع در شب
 روز زمل است و دلیل حقیت کار باشد و بعد چهارم و خان و پشتری
 و صاحب است و وی چون این دلایل همه پشتری قوی حال و مودت
 باشند دلیل کند بر سعادت و فقر است مودت ازین سبب و اگر چه
 ضعیف حال و تسبیح باشد دلیل کند بر شقاوت و بر پشتری مودت
 ازین سبب اگر دلیل بود و بعد و صاحب طالع سبب کند که پشتری
 مودت دلیل مودت است میان مودت و کثرت ازین سبب و اگر یک
 در خانه دیگری دلیل حصول تقاربت و مودت و اگر انظر
 باشد دلیل مخالفت است اگر دلیل بود و بعد و یکدیگر ظاهر باشند و از
 همه باشند و اگر انظر مودت باشد موافقی باشند و اگر عدالت
 باشد مخالفت بود و اگر سبب مخالفت باشد بر ضل نظر سیم میهم
 در از همه باشد و اگر قریه طالع باشد بر مزاج یا نظر شتری داد و داد
 هم بود و حال عم و حال از ششم کند و حال بعد از ششم و حال زن
 چو از و هم و دیگر برین سبب است که بعد از آن تحقیق که اگر دلیل
 این خانه قوی حال باشند و حال این طالع بر حق مودت و مودت

نه و حق بیست در اگر ضعیف حال باشند به باشد و قضا و حکم که قوت و
 و ضعف این لایزال طالع موجود دلیل سعادت و نوبت است این لایزال
 باشد چنانچه پیشتری از اسلامیان آورده اند که آن مخالف است
 و دلیل درازی کوتاهی عمر بیست که یاد کرده ایم انهم بیت حال بود
 است که مکرر بود که را درازند و دیگر را کوتاه و بعد از آن که مکرر بود
 از صاحب طالع و صاحب رابع در خانه بیکری باشند از میان
 ایشان صاحب بیست بود یا نه قریب حاصل نیست و خانه بود و اگر
 کوکبی که میان ایشان در ادب حصول از مزاج اندک است
 بود و اگر صاحب رابع را با ستم سعادت در دو ستم باشد و بعد
 حصول لایزال از ضعیف بود و اگر چهارم برج ای بود که یک از برجی
 ستون باشد آن ضعیف بسیار و دیگر برین قیاس که **اصل**
 خانه پنجم ضعیف بود و از آن دو خیار سلف و غیر ضعیف است باب
 شادی و دل چیده این خانه است و خداوند وی و ستم هر یک
 و در ضعیف خانه پنجم و ششم و زهره و قمر و عطارد اگر این لایزال
 همه یا پیشتری تو بحال رسوخ باشند دلیل کند سعادت و فقر است
 موجود از این اسباب و اگر ضعیف حال و نحو ستم باشند دلیل
 کند بر فقر و در بخوری و اگر صاحب طالع و صاحب عجم

五

کتاب در خانه بگری باشد یا میان ایشان عازمت بود و با نظر بر این
و دل بود اگر آن عازمت مودت و قبول باشد و دلیل بر این قبول
رست و بر عکس مبدان و اگر رست پنجم هیچ پس از فرزند فرزند
پسار باشد و دیگر بر عکس کن اگر کند از او شد شتر و بر هیچ
پس از فرزند بود و فرزند باشد و اگر مزاج ششتر دلائل آن گرفت بود
فرزند نگردد و اگر اولاد بود و مؤنث و اگر ستم و ولد متع
ششس بود نگردد و اگر موضوع فقر بود مؤنث **فصل ششم**
مغربت به چاری دهنده و دستور دلائل این باب با این خانه است
و صاحب وی و عین و ستم هر یک و خداوند ستمها اگر دلائل
همه به شترتی تو خیال مینماید و دلیل کند بر جدات و فقرت
مولود از این اسباب و اگر ضعیف حال باشد دلیل کند بر فقرت
در تجویز و اگر هر یک از صاحب المال و صاحب شتم خدا را بگوید
باشند یا میان ایشان عازمت بود و دلیل آن تجویز این اسباب
خاصه بر حصول بیماری اگر صاحب شتم نفس بود و اگر کنری بر رتبه
سای باشد باشد ستمی شد خاصه وقت استقبال دلیل گرفت
و شتم دلیل چشم رست است و قریل چشم چوب و شمشیر
شبه ستمی نه اندک یا ثرا و دوم ستم و ستم مؤنث است

و میانی باشد خارج می بود و چون کند بر حصول این حساب اگر آن چنان
 بودت و قبول باشد دلیل موافقت در وقت بود و اگر بر عکس باشد
 بود و اگر خد اندر هم در وقت باشد دلیل شهرت انظار نیست و اگر
 باشد دلیل بر آنکه نیست و اگر بر عکس باشد حکم بر عکس بود و اگر در
 در وجهین باشد باقی بر وی پیش از یکی بود هر یک از این
 و ختم و شریک زیادت از یکی باشد و در طالع مرد اگر قریب باشد
 و استقبال باشد در حواله زن کند یا زنی جوان کند و اگر میانی
 استقبال اجتماع بود بر عکس شد و اگر در طالع زنی شمس
 زبر زمین باشد در حواله شوی کند و اگر زبر در اخر برج باشد
 نیز برج سربست یا در سربوی و اگر زبر در حال باشد بخش حاصل
 خاصه در خانه عطار و با سقوط عطار و مشتری در حواله شریک
 دلیل موافقت بود اگر مریخ در خانه عطار باشد و عطار در خانه
 مریخ دلیل موافقت خاصه که بعد از او یکدیگر باشند و اگر در
 و عطار در هر یک در حد دیگری باشند یا شرف دیگری یا نظر
 خاصه مریخ دلیل موافقت و سقوط مشتری در همه از اجزاء
 و اگر سهمی که شب و روز اندر قمر گیری تا مریخ پس بر درجه
 اخذ ای در خانه عطار باشد و عطار در در وقت و برج مذکور بود

و اگر در خانه عطار باشد و مشتری در حواله شریک

دلیل موافقت باشد و اگر زبر در خانه بخشی باشد که آن خانه و
 این سهم بود یا چهارم یا ششم طالع بود یا نظر بخشی خاصه مریخ
 دلیل موافقت بود و اگر زبر در خانه بخشی باشد و حواله شریک
 اجتماع بود دلیل موافقت بود و اگر خد اندر هم در طالع باشد
 معلوم نفسی در برابر کاره از زن بود یا مرد و اگر زبر در
 باشد و قدر در روز و جمعه در طالع مرد دلیل ختمی است و طالع زن
 دلیل موافقت خاصه که زبر بخشی شمس بود و اگر در لای که کورت
 در طالع زن بسیار باشد و زبر شمس بود خاصه مریخ
 با سقوط مشتری و بودن بخش در وقت با مریخ عطار و دلیل غیر
 است و همچنین مریخ بسیاری دلایل او است در طالع و دلایل بخشی
 است و اگر زبر در مریخ هر دو قویان باشند و مریخ یکدیگر
 مشتری و دلیل بسیاری نجات و کثرت با شرف بدان
 که مشتری دلیل امر طبیعی و در غنی است و زحل دلیل خارج طبع
 و دین است **خانه ششم** مذکور است که سبب هر که میراث
 در دوشی و شدت حاجت و خوف و دلیل این سبب این خانه
 است و خد اندر وی و قابل تدبیر وی و سهم هر یک از این سبب
 و خد اندر بیت سهم و هر دو بخش اگر این دلایل همه پیشتری

و اگر در خانه عطار باشد و مشتری در حواله شریک

تو چنان بود و باشد و هر دو نفس در فرج بودند و یکی کند و دیگری
 و فرج است موله و از این سبب و اگر بر نفس باشد حکم بر نفس بود
 و اگر خداوند هشتیم یا مستوله بر در هشتیم بعدی بود و فرج
 موله و هشتیم از پنجاه بود و اگر بخشی باشد از ده ان بود و اگر بخشی
 باشد چون بعدی هشتیم یا نظر باشد حضرت ان غافقت منع
 کند و اگر بخشی در هشتیم باشد یا در دوم مری باشد و در
 سبب هر که از مزاج بخش باشد و اگر بعدی باشد هر که سست
 دهد و اگر میان صاحب مزاج صاحب غایب اتصال باشد یا یکی
 خانه دیگری باشد و هر دو موله و تو چنان هستند خانه صاحب
 غایب موله و مرنه و تو باشد از مراث و اگر بر نفس باشد محرم بود
 و اگر خداوند طالع بر ان مزاج باشد در سده و مزاج را در طالع
 هیچ غلط نبوده و در هشتیم بعدی باشد موله و هشتیم سوخته کرد
 و اگر مزاج بر دریم بر نفس غول باشد و سبب مزاج طالعی سده
 و بعدی بر ان طالع نظر باشد و در هشتیم نیز مزاج بعدی و نیز
 نوبت بعد اوت مزاج باشد سبب هر که کردن کردن بود و اگر بر
 در باشد باشد بر او دشمن کند و اگر بخان بنظر یکدیگر باشند
 از هر زاده و موت دت و پایش بر ان کنند و اگر خسل در عاشر

باشد و نیز نوبت طالع می و چهارم مزاج خاکی بود سبب هر که
 باشد و اگر چهارم از این بود سبب غرق باشد و اگر بر مزاج رتادی
 باشد سبب غرق بود و چوب زدند باشد و اگر بر مزاج سده
 و در هشتیم بود هر که را از این سبب دفع کند اگر چه این سبب
 نیز کند اگر طالع سبب باشد و مزاج در عاشر بود موله
 را بر او زدند و مزاج طالع سبب دلی نوبت بر سبب هر که
 چنان که اگر طالع مزاج سبب باشد سبب هر که از بعد سبب
 مزاجی بود و دیگر برین قیاس کن و بد آنکه غریب و حمل در هشتیم
 کوکب و زنب و در هشتیم را غایب است در انکیش سبب هر که غایب
 بریده اندام را غایب است چون اندام غایب که سبب هر که بر
 در جهاد و در بر جهاد اگر مزاج بعد اوت طالع و تو باشد سبب
 در چنان بود و اگر خسل در چهارم و تو در دوم و عاشر و در
 هر که از مزاج غایب بود و اگر خوس در هشتیم یا دوم سبب بود
 از سبب مخالفت بود و اگر خداوند هشتیم خداوند طالع بود و سبب
 باشد بخشی که در هشتیم باشد یا در و تو می بود و تو را بکند و اگر
 هر ان بخشی و عاشر و تو در یکدیگر باشد سبب هر که سبب هر که
 از دریم تو که نوبت و تو را در هشتیم و در هشتیم و تو را نوبت

در هشتیم یا دوم سبب بود
 سبب هر که از مزاج غایب بود
 و تو را نوبت

در هشتیم یا دوم سبب بود
 سبب هر که از مزاج غایب بود
 و تو را نوبت

و اگر بر درخت رسد غول آفتاب برک کرون زدن بود و اگر در
 برج بریده اند اسم آفتاب برک قطع اندام بود و اگر غول
 باشد از خنجر و برج انسلی اوجی او را بکشد خاوند که عطار را
 باشد **مسئله** خانه نیم جنوب است بفرودین و خوابیدنی باطل
 و خواب و دلائل این اسباب این خانه است و خاوندی فایده
 رسد هم بر یک ازین اسباب و کوکب هر یک چنانکه قمر و برج
 کوکب مفرقه و ششتری و عطار و کوکب علم و دین و خورشید و
 اند که این دلائل همه یا ششتری قمر یا علم بر سوره باشند و یا یک
 مولود از جهت این اسباب عادت و فرزندند و اگر یکس
 بر عکس میدان و اگر صاحب طالع و صاحب تابع بر یک خانه
 دیگری باشند یا میان ایشان اتصالی تمام باشد این اسباب
 تمام حاصل آید و مولود سفر کند و از علم و دین بهره یابد خاصه
 که اتصال مروت و قبول باشد و اگر بر عکس باشد بر عکس
 و اگر صاحب تابع متصل باشد صاحب تابع سفر کند و اگر
 صاحب طالع و ششتری هر دو در زایل اند باشند سفر کند خاصه که
 مریخ در دهم باشد و اگر سیم روز ولادت قمر بعد از آن مریخ
 باشد یا بعد از آن عطار و ششتری خاصه مریخ مولود ششتری

بود و غایت که از خانه که قمر نیز در خانه مریخ باشد و اگر مریخ با این مریخ
 و بد حال بود مولود در غایت رنجماند و اگر مریخو حال باشد بهتر
 بود و اگر با این مریخ قمر نیز بعد از آن زایل باشد مولود که ششتری
 اند و اگر قمر صاحب بت وی در خیم باشد مولود نافرمانند
 بود و اگر قمر نیم یا چهارم یا هفتم باشد ششتری مریخ سفر و دوت
 کند و اگر در دهم باشد و هم ششتری بود هم سفر و دوت کند و اگر
 سیم عادت مریخ زایل باشد بت مریخ و مریخ روز سفر کند
 و اگر بر او ششتری نیم باشد هم سفر و دوت کند و اگر مریخ قمر نیز باشد
 سفر بسیار کند و اگر صاحب طالع و صاحب بت مریخ ازین مریخ
 عاقبت باشد سفر کند و اگر ششتری نیم باشد یا صاحب نیم ششتری
 باشد در دین و در علم و در تجارت باشد یا بد عادت بود و اگر ششتری
 مریخ باشد مولود سوس بود و اگر مریخ ششتری نیز باشد مریخ بود
 و اگر مریخ و ششتری معارن بود و قمر و قرآن ششتری را بود
 اتفاق پیشیده ماند و اگر مریخ را باشد شکار شود و بد اندک
 از طالع که مریخ با قمر نجا باشد دلیل حاجت سفر است چنانکه اگر در
 ربع شرقی باشد سفر وی در ناحیه شرق باشد و اگر بر ربع
 کن و ناحیه کوکب است و با بود به نیم ناحیه غربت و اگر ششتری

و اگر مریخ و ششتری معارن بود و قمر و قرآن ششتری را بود
 اتفاق پیشیده ماند و اگر مریخ را باشد شکار شود و بد اندک
 از طالع که مریخ با قمر نجا باشد دلیل حاجت سفر است چنانکه اگر در
 ربع شرقی باشد سفر وی در ناحیه شرق باشد و اگر بر ربع
 کن و ناحیه کوکب است و با بود به نیم ناحیه غربت و اگر ششتری

و نشان است بدان دلیل که اگر زحل در دوازدهم باشد نشان آنست که
 در این قول خطا است بدان سبب که سعادت و فقرت در دوازدهم
 که است و این را است و در نوبی مولود است از آن خانه که از این
 در نوبی می خور مولود که هر کسی را طالع است که حکم وی از آن
 طالع می گذرد از طالع دیگری و اگر بودن زحل در دوازدهم از آن
 روی سعادت مولود است که سبب سعادت است که ظاهر باشند
 بطالع مظهر مودت و خوش ساقط و زایل باشند از طالع است
 مزاج را فرج نام کردند بدان سبب که فرج مولود بدان است و نشان
 مظهر طالع مظهر مودت چهار است اول از دهم که فرج شریف است
 و دوم نهم که فرج شریف است و سیم پنجم که فرج زهر است و چهار
 سیم که فرج فقرت و تنهایی ماقطع از این است اول از دهم
 که فرج زحل است و دوم ششم که فرج برکت است پس چون زحل در دوازدهم
 و دهم باشد هر چند و ششم بسیار انگیزد و از آنجه که از دهم و سیم که
 مظهر مولود بقیع و فقر و دشمنان فرج می خوانند پس برای آنکه آن است فرج
 مولود است از زحل فرج آن است آن باشد که دشمن متعصب و متعصب
 کرده و چند بار کتیم که هرگاه که میان صاحب تنی و صاحب طالع
 باشد یکی در خانه دیگری بود سبب آن است حاصل این در حکم است

سودا
 و معبود

و در نوبی

و به مزاج سعد نحس و در نوبی ضعیف و قوت و مودت و عدالت
 و موقوف و نظر نگاه باید داشت و اگر خد او در دوازدهم در برج چهار
 باشد باشد مظهر مودت مولود را چهار پای بسیار باشد و اگر صاحب
 طالع در دوازدهم باشد مظهر مودت و قوت و حال مولود را دشمن و چهار پای
 بسیار باشد برای آنکه دوازدهم نیز دلیل چهار پای است چنانکه ششم از
 آنجه که بر دوازدهم که بر یکدیگر که اند از مزاج یکدیگر ضعیف از دهم و معبود
 و عدالت و موقوف که این حکم بسیار از دهم و سیم است و در میان
 چنین است که بدان که خد او در طالع در بر خانه یک باشد مولود را
 بر سبب آن خانه باشد اگر خد او در طالع در آن خانه مظهر و قوت و حال
 از آن سبب سعادت چند و اگر نحس و ضعیف حال باشد از آن
 از آن سبب ثبات و قوت پس بدان که حال سعادت و عدالت
 و منفعت و فقرت میان دو شخص معین از طالع دلالت هر دو کردند
 اگر طالع هر دو یک برج باشد یکدیگر را دوست دارند خانه که در
 هر دو یکی باشد و اگر خد او در طالع هر دو یک کوکب باشد هم در یک کوکب
 است و اگر طالع یکی چشم دیگری باشد یکدیگر را خصم بودند و اگر میان
 این زن و نوهری بودند زن و نوهری میان این نامیدار بودند
 اگر طالع هر یک ترمیم دیگری باشد هم دلیل دشمنی است و اگر تلبت

سبب

باشد پس باید دلیل دوستی است و اگر خداوند طالع هر دو برین باشد
 باشد حکم هر دو برین باشد و اگر بر جای هر دو طالع مستقیم یا با هم
 هر دو در عداوت و مودت یکسان باشد و اگر یک مستقیم باشد
 و دیگری مستقیم معوج مطیع و متقاد باشد مستقیم را دوست
 عداوت و مودت کوکب را در برین حکم اثری مطیعیت چنانکه یاد
 کرده ایم و قریب اصلی درین باب اتصال برین است و اگر میان هر دو
 در یک شش هر دو اتصال مودت باشد میان هر دو دوستی باشد
 و اگر میان قریب شش هر دو اتصال عداوت باشد میان هر دو
 دشمنی باشد و اگر میان شش یک و قریب دیگری این اتصال باشد
 اثر نیز باشد مگر ضعیف تر و چنانکه میان اتصالات تفاوت است
 و طایفه است همچنان که میان عداوتها و مودتها تفاوت و ظهور بران
 اندازده باشد و اگر سعد هر یک در خانه سعد دیگری افتد هر یک را آن
 دیگری منفعت بسیار باشد خانه که هر دو سعد در هر دو طالع برین
 صفت باشند واجب است که زهره یکی در برج زهره دیگری باشد
 یا شتری یکی در برج مشتری دیگری باشد بلکه واجب است که
 یکا در خانه سعد دیگری باشد و اگر بجای دوسه دو شخص باشد هر یک
 از دیگری منفعت بسیار باشد و اگر سعد زهره در برج شش هر دو باشد

بسیار است

نیز دارد

نیز دارد از قریب اید و غیره را از زهره یک شش میان که اگر طالع زهره
 طالع زهره برین اید و طالع زهره یک شش میان که اگر طالع زهره
 هر دو در عداوت و مودت یکسان باشد و اگر یک مستقیم باشد
 و دیگری باشد صحبت میان ایشان در این که و خانه که خداوند طالع
 هر دو یکدیگر را طالع باشد و حال هر دو است و مودت و عداوت
 و منفعت و مضرت یکی از دیگری با قبول در دو بعد از این که دریم و اگر
 طالع خادم یک شش طالع خادم بود یا صاحب طالع خادم یک شش
 طالع خادم بود یا طالع خادم یک شش طالع خادم بود یا شش
 و قریب خادمی کند از روی منفعت و خدمت را امر و منفعت فراید و اگر در
 تن شریک باشند در کاری و دلیل خانه در طالع هر دو یکدیگر طالع
 هر کس که دلیل کار قویتر باشد او متوجع گردد در آن کار و دیگری
 او باشد مثلاً چنانکه در کس شریک اند در دهری و دلیل دهری طالع
 است و طالع هر کس که قویتر باشد در طالع وی او متوجع گردد
 دیگر برین قیاس کن از حال در قریب زهره و شش میان که اگر در وقت
 آغاز زاری مولود اگر مخالف ولادت و طالع قبول و برج ایشان
 وی افتد چنانکه کرده و اگر قریب شش است بکوکب اصلی هم جاری
 قوی گردد و خانه که شش عداوت اصل خود باشد یا در مودت اصل باشد

طالع

محموس نبشده و ان پنجشنبه که است در علم مقبول باشد و بطلان آن
 ان واجب تر باشد و چون نبشده است طلب کثرت است و نبشده
 باشد که جزو قیات نجوم را که در توان یافت که محتاج است ان
 بجای نزدیک تر بود و چون منتهی معلوم گشت آنچه این مقدار است
 که چون ثابت جزو قیات را در بافت مبداء است که نه باشد
 باید که منجم در حکام آنها در دلائل کاند چنانچه بطریق سوس چند باشد
 گفته است و در وقت کرده و هر کس که افتاد در دلائل جزوی کرده است
 چنانچه است که ابو معتز و قلام زحل و مانند ایشان از مشاهیر ان
 بای از علم نجوم پرورین متافیه و در وقت بطریق سوس ساف و در وقت
 که کس که نادر افتاده است در احکام از ان روی که مبطوع
 نادر است بر علم نجوم برای انکه مبطوع را بر کس که بر توانی نجوم که ثابت
 دور است از حقیقت نجوم ان اصابت که منجم را نیست در
 حکم بر نفس نجوم که حقیقت نجوم است چنانکه بطریق سوس ساف و در وقت
 المبطوعه حکم علی توانی انجوم و بکون اصابتها منها اکثر من اصابت
 کثیره انجوم حکم علی انجوم انفسها و مبطوع چون در وقت نادر را حکم
 نیست و چون از منتهی و منتهی این صنف فارغ اندیم صنف را در وقت
 محرم من اول در دلائل حکام جزوی و من دوم در استخراج حکام

در وقت

در وقت نادر در دلائل حکام جزوی چهار مهمل است چنانچه بیان کردیم
 و بدین سبب این خبری اچار ضرب کردیم پیش از ان که مقید دلائل
 جزوی در استخراج حکام ان مشمول کردی از جمله موقوفه باید کرد
 احکام کلی کلی کنی و منسکری که ان موقوفه در اخر زمانه است باید که غیر
 غایب باشد شروع کولی در حکام جزوی موجود بود و نیست
 منسکری اول در طالع تحول لوازم ان طالع تحولی است که اصابت
 در وقت موقوفه هم بانی و مقید باز رسد که در وقت ولادت بوده است
 و تحولی کند حکم موقوفه در ان طالع سال که نبسته بطلان سال پیش را نبشده
 و استخراج طالع را طر بجهات در زمانه و حاصل طر بجهات است
 که چون در طالع در طالع سال پیش بطلان نبشده و نبشده در سوس
 و نبشده در وقت بر صدمه بانی و بدین سبب را با چارده نادر بطلان موقوفه
 زیادت کنی و بعد از ان در طالع بطلان موقوفه کنی طالع سال یکو حاصل
 اند و اگر طالع سال پیش معلوم نباشد این مبلغ را در عدد سال
 که نبسته موقوفه ضرب کنی و بر دو در وقت کنی و باقی قسمت را اگر نادر
 بر طالع طالع ولادت افزای پس نبشده کنی طالع سال پیش
 حاصل اند و اگر از قسمت جزوی باقی نماند طالع تحولی طالع ولادت
 باشد و بانی که لوازم طالع تحولی ده نوبت اول نبشده بپوت

طالع م

در وقت نادر در دلائل حکام جزوی چهار مهمل است چنانچه بیان کردیم
 و بدین سبب این خبری اچار ضرب کردیم پیش از ان که مقید دلائل
 جزوی در استخراج حکام ان مشمول کردی از جمله موقوفه باید کرد
 احکام کلی کلی کنی و منسکری که ان موقوفه در اخر زمانه است باید که غیر
 غایب باشد شروع کولی در حکام جزوی موجود بود و نیست
 منسکری اول در طالع تحول لوازم ان طالع تحولی است که اصابت
 در وقت موقوفه هم بانی و مقید باز رسد که در وقت ولادت بوده است
 و تحولی کند حکم موقوفه در ان طالع سال که نبسته بطلان سال پیش را نبشده
 و استخراج طالع را طر بجهات در زمانه و حاصل طر بجهات است
 که چون در طالع در طالع سال پیش بطلان نبشده و نبشده در سوس
 و نبشده در وقت بر صدمه بانی و بدین سبب را با چارده نادر بطلان موقوفه
 زیادت کنی و بعد از ان در طالع بطلان موقوفه کنی طالع سال یکو حاصل
 اند و اگر طالع سال پیش معلوم نباشد این مبلغ را در عدد سال
 که نبسته موقوفه ضرب کنی و بر دو در وقت کنی و باقی قسمت را اگر نادر
 بر طالع طالع ولادت افزای پس نبشده کنی طالع سال پیش
 حاصل اند و اگر از قسمت جزوی باقی نماند طالع تحولی طالع ولادت
 باشد و بانی که لوازم طالع تحولی ده نوبت اول نبشده بپوت

و تا قیام کربن در آن که او تا قیامت باقی ماند از آن و صاحب طالع
یکیت یا در محل طالع تنویر از طالع ولادت دولت و توان
بر سال عالم حبست و دویم تقویم کو اکب سبار و تا قیام کربن
خلف و قوت هر یک از احوال و چنانکه بر شمرده ایم در محل هر
یک از طالع و تنویر است هر یک بدیگری و محل هر یک بدیگری و محل
هر یک از طالع و ولادت و کو اکب ولادت و در سطح متعاق
هر یک و در اتصال هر یک بدیگری یا اتصال همه کو اکب و
ولادت و سیم تقویم کو اکب نایب و تا قیام کربن در احوال و تقویم
بر درجه طالع و عاشر و نهم و سیم سعادت و صاحب طالع
و صاحب و شتر و جبران و چهارم استخراج سهام و بی سعادت
و سیم غیب و سیم هر کو کبی و بر خانه و تا قیام کربن از
طالع و در نصف و قوت خداوندان خانهای ایشان و پنجم استخراج
ارباب مثله طالع و نهم و تا قیام در نصف و قوت و محل هر یک و
ششم استخراج صاحب درجه و حد و در چاه و در و جانی و در
بر و مت بر و نه بر درجه طالع و تا قیام در نصف و قوت و محل هر یک
و هفتم استخراج شتر بر کل طالع و تا قیام در نصف و قوت و حد و
هشت و حد و بی و ششم استخراج شتر بر درجه طالع و عاشر و

449

دیگر خفا و دل در قوت و ضعف و محصل هر یک و نفع و اضرار و در
 طالع و دیگر اوقات و نیز پس و سیم سعادت و بشر و سستی که در آنها
 از درجهای سعادت است یا درجهای ابار یا عقاب یا تیر و یا فتنه
 و درجه استخراج طالع و خبر و اجتماع است بقال مقدم بر طالع
 و قابل مرسوم است و مخالفت وی بر طالع تحویل را و بدان که هرگاه
 سوسن در برج پیش از خفته رسد که وقت ولادت بوده است بدان
 دقیقه برج اولیاء معمول و در نوک و طالع ماه هر دو از دما برسد
 و از دما و حکم خانها و از آن طالع گرفته یا حکم تمام سال از طالع
 سال شریف و دیم و برج آنها و توابع این برج ایشان برجست
 که نوبت سال بدو رسد از طالع ولادت برای حکم و درجه وی در
 اول سال هم چند درجه طالع ولادت باشد بدان که سال اولیاء
 حکم از طالع ولادت کنند سال دیم از دیم طالع بران شرط که در
 وی هم چند درجه طالع باشد چند درجه دیم سال سیم از سیم
 برین شرط همچنین میروند تا سال سیزدهم که نوبت طالع باز رسد
 همچنین سال بیست و پنجم و سسی و مقدم و چل و نهم و ثقت و یکم طالع
 رسد و بعد مرتب نگاه میدارند تا آخر عمر و حد او را در برج شمارا
 سه علامه خواهند داشت اول شمس و دومی اعتقاد و عظیم دارند و

۱۲. محو ماد نو شود

روم و از صاحب ساعت ولادت تره بابل ایل را در صاحب
 ساعت اصفهانی عظیم است و از آنرا در شهر اصفهان پیدا
 مثال نیست که حکم سال ولادت از صاحب طالع کند روم را
 صاحب ساعت بابل و حکم سال دوم از کوب دوم که در روم
 است در ملک و حکم سال ششم از کوب ششم هم برین ترتیب
 تا سال ششم بصاحب طالع بصاحب ساعت باز رسد
 و همچنین از هر سال است و دوم و پنجم هم برین ترتیب
 بصاحب طالع باز میرسد تا آخر هر نزد روم و صاحب ساعت
 نزد بابل و مقصود از صاحب حکم سال است و حکم سال نیست که اگر
 آن کوب در سال و در آنوقت ولادت تو می آید باشد
 صاحب طالع باشد یا صاحب شش یا صاحب حادی می شود
 در آن سال سعادت و تنهایی خواهد که بدات خود بعد بود و اگر کوب
 در آن سال و در وقت ولادت ضعیف حال باشد و او صاحب
 شش یا صاحب ثانی عشر یا صاحب سادس می شود در آن سال
 خوشتر خواهد بود که بدات خود بخش بود و بنظر بعد و چنان که
 هر سال که از صاحب طالع باز رسد دلیل بر آنست بود و چنان
 سال که نوبت بصاحب طالع رسد هم دلیل بر آنست بود و اگر

سال

در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش

هر دو فراموش است چنانچه در سال شش و در پنجم آن نداشت دلیل
 ساعت بود و صاحب سال اول است که چهار سال از
 و نوبت کنی مختلف بر حسب کوب چنانکه در سال شش و در پنجم
 را در یاد نه و در آن روز شش و در آن وقت مرغ را در وقت مرغ
 را در پس نه و در آن روز پس در سر بود و در آن وقت نوبت شش
 و در پس نه و در آن روز پس در سر بود و در آن وقت نوبت شش
 یعنی نوبت نوبت هر دو فراموش پس در آن روز نوبت شش و صاحب
 نوبت را صاحب فراموشی آنکه مدت نوبت است و در آن وقت
 وقت کنی است و پنجم اول او را در پنجم ششم و کوب شش و کوب
 هم بر ترتیب آنکه هر کوب از آن شش کوب را در آن وقت که پنجم
 می رسد شش یا صاحب فراموشی و مثال است که هر کوب در آن
 در پس پنج سال کوب شش صاحب فراموشی و شش و شش و شش
 و چنان بک که از پنجمی پنج سال فراموشی باشد و از آن سال
 در آن روز و در آن وقت شش و در آن سال از فراموشی مرغ باشد
 و چنان مدت فراموشی مرغ شش سال است اول هم او را باشد
 و سال دوم شش و در آن سال شش و در آن وقت مرغ و شش
 و چنان چهار سال تمام شود آنکه سه سال دیگر پس را باشد و در

در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش
 در کوب شش

و کرد و ب را به شرکت کسی اگر استخراج خود از احکام استخراج
 نه ای او این است که آن است که در قدیم هر یک از این مقدار
 بود و است که امروز است برای آنکه استخراج خود از احکام
 است هر است و از آن روی که این با رکن و از خود است
 غنی است که آن است که استخراج وی از احکام ای با رکن است
 و مقصود از صاحب خود از حکم ثبوت و است و حکم ثبوت وی
 بر آن اثر است که حکم ثبوت صاحب دور و صاحب ثبوت با
 حاکمیت مزاج ترکیب چنانچه اگر صاحب خود از استخراج باشد
 بشرکت مریخ خلق مولود از رکن استی بل بفقای و خلق وی از
 میل بگری کند و پیش روی از فرشت میل بخوشای کند و چنان
 از صحبت نزدیکان وین و دنیا میل باطل صلاح و فساد کند و دیگر
 قبضه کنی و نگاه دار حال قوت و ضعف صاحب خود از و ترکیب
 وی هر دو در هر وقت که آن اهل عظیم است در عبادت و محنت
 صاحب چهارم در تسبیح و در جات و مواضع آن تسبیح در جات است
 که هر سال یک بار بر آن برای احکام در جات مطالع نه بد جات بود
 و شرح محال در کتب سابقه نه کور است و مشهور هر چند که شرح تسبیح
 سهام بگو کند و شرفانی کتاب شریف مصری و اصفهانی هر کس

مختص

حقیقت آنچه بگوید پس بگوید برای تسبیح سهام در هر یک و در قیاس
 و این تسبیح است که آن است که برای تسبیح و این تسبیح را در هر
 بعد و است تسبیح برای تسبیح آن در عالم بزرگ خانه مصری رسته
 و در این میان آن سخن در شرح شده که او را از فاعله نام کرده
 بکشد ایتم اینجا و تسبیح در آن است که این کتاب احکام است که
 حساب و در احکام تسبیح است شرط است که هر سال تسبیح در جات
 و حازه خانه و بحث مرکب و نای سهام بر آن بدای تسبیح
 کتاب دلیل کار و تسبیح از کارهای خلق و خلق و باطل و باطل
 و معاش و معاد و جرات چنانچه هر یک تسبیح یا در کیهان و عظیم
 بگوید که تسبیح در مطالع دلیل حال شخص مولود است در هر وقت
 و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم شخص محال است مولود است و تسبیح
 و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم شخص محال است تسبیح در مطالع
 و دلیل حال عظیم و سلطان است و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم
 و معاش و مواضع تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 اصلا و در هر شاع آن بسیار و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 بیوت و خبر و خبر و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل
 ازین پنج نوع شرح داده ایم در مسالک و دوم برای کثرت

در هر یک و در قیاس
 و این تسبیح است که آن است که برای تسبیح و این تسبیح را در هر
 بعد و است تسبیح برای تسبیح آن در عالم بزرگ خانه مصری رسته
 و در این میان آن سخن در شرح شده که او را از فاعله نام کرده
 بکشد ایتم اینجا و تسبیح در آن است که این کتاب احکام است که
 حساب و در احکام تسبیح است شرط است که هر سال تسبیح در جات
 و حازه خانه و بحث مرکب و نای سهام بر آن بدای تسبیح
 کتاب دلیل کار و تسبیح از کارهای خلق و خلق و باطل و باطل
 و معاش و معاد و جرات چنانچه هر یک تسبیح یا در کیهان و عظیم
 بگوید که تسبیح در مطالع دلیل حال شخص مولود است در هر وقت
 و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم شخص محال است مولود است و تسبیح
 و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم شخص محال است تسبیح در مطالع
 و دلیل حال عظیم و سلطان است و تسبیح در مطالع دلیل حال عظیم
 و معاش و مواضع تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 اصلا و در هر شاع آن بسیار و تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح تسبیح
 بیوت و خبر و خبر و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل و قوافل
 ازین پنج نوع شرح داده ایم در مسالک و دوم برای کثرت

مهر پس برگاه که تسبیحی بعدی رسد و بعضی بگوید در عبادت از
 پنج اشیا در طالع تحویل صاحب و در صاحب فردا و مانند
 آن هر چند عبادت حاصل آید در اسباب که بعد از تسبیح است
 منسوب است و اگر این را اجماعی بر عکس افتد کار بر عکس است
 و اگر متساوی بود میان عبادت و تحویل کار میان بود و در هر
 وقت استعانت خواستن از لایلی اصلی واجب است و در آن
 که هر دو کوچک که تسبیح بر آن حد رسد آن حد در وقت تحویل
 و صاحب حد را قسّم و اگر همان حد تسبیح در طالع
 باشد اصحاب حد را جان بخشید و خوانند هر کوچک از
 کوچک اصلی و عالی که بر هم او با شفاع او در درجات وقت
 باشد چون آن کوچک را نسبت کنی بقسم تحویل او را
 شریک بقسم خوانی از تسبیح و اگر او را تسبیح نیست
 یعنی در خوانی هر چند که در بر اصلی قسّم است و بدان که بدل
 شدن قسّم و در برابر اثری قویّت اگر بر او یکجا بدل
 شوند و هر دو بعد باشند و بدل هر دو و بعد دیگر افتد معاوی
 بزرگ حاصل آید در اسباب که بعد از تسبیح منسوب بود و اگر
 این را اجماع بر عکس شد خوشی بزرگ حاصل آید **فصل**

در آن

در آن و در آن شب عبادت و تحویل آن بر قدر کثرت و قلت
 بعد و وقت باشد چنانکه در تسبیح بعدی افتد و وقت است
 بخشی است یا بر دو بر عکس باشد یا بر از بعد از بعدی افتد
 از تحویل بخشی یا بر دو بر عکس باشد یا قسّم بدل کرد و بعضی این
 صفتها و در بر گرفته و یا در بر بد اگر در قسّم کند یا در بر باشد
 و قسّم بر یکی از این صفتها بدل کرده و هر یک بر حسب مزاج
 شوند یا یک بر عکس و اصل بدل از غایت افتد که در هر دو باشد
 نه برادر است و در آن بجای حد و یکجا رسد از هر دو
 از نه بر طالع یک یکند و هر دو بر طالع را سالی شوند پس از در
 طالع را قسّم کند و قسم اول افتد او را نه برادر امید مند
 و قسم دوم و قسم دو کوچک دیگر را بطریق در چنان نگاه کند
 هر قسمی از مزاج حد او نماید چنانکه در طالع نصف وقت و تحویل
 و عبادت و در نگاه رسد از نه در حکم و از آن است و در هر
 قسّم و در استخراج حکام جزوی حکام جزوی سه وقت اول
 سال و در حکام ماه و سیم حکام روز و بعد بیب این قسّم
 سه ضرب کردیم **فصل** در استخراج حکام از طریق استخراج
 حکام سال است که تحت در طالع تحویل در آن ده لوازم وی

در آن و در آن شب عبادت و تحویل آن بر قدر کثرت و قلت
 بعد و وقت باشد چنانکه در تسبیح بعدی افتد و وقت است
 بخشی است یا بر دو بر عکس باشد یا بر از بعد از بعدی افتد
 از تحویل بخشی یا بر دو بر عکس باشد یا قسّم بدل کرد و بعضی این
 صفتها و در بر گرفته و یا در بر بد اگر در قسّم کند یا در بر باشد
 و قسّم بر یکی از این صفتها بدل کرده و هر یک بر حسب مزاج
 شوند یا یک بر عکس و اصل بدل از غایت افتد که در هر دو باشد
 نه برادر است و در آن بجای حد و یکجا رسد از هر دو
 از نه بر طالع یک یکند و هر دو بر طالع را سالی شوند پس از در
 طالع را قسّم کند و قسم اول افتد او را نه برادر امید مند
 و قسم دوم و قسم دو کوچک دیگر را بطریق در چنان نگاه کند
 هر قسمی از مزاج حد او نماید چنانکه در طالع نصف وقت و تحویل
 و عبادت و در نگاه رسد از نه در حکم و از آن است و در هر
 قسّم و در استخراج حکام جزوی حکام جزوی سه وقت اول
 سال و در حکام ماه و سیم حکام روز و بعد بیب این قسّم
 سه ضرب کردیم **فصل** در استخراج حکام از طریق استخراج
 حکام سال است که تحت در طالع تحویل در آن ده لوازم وی

فانی گشت چنانکه فرموده ایم و بعد از عادت و نخواست بر خانه و کوکبی
 و هر سه یکی بر روی بید چنانکه در عادت تفریح کوکب بیان
 کرده ایم آنگاه بعد از عادت بر ایا بعد از نخواست بر کوکبی و در
 دو طریق خانه از روی و از آن دو طریق یکی سالی است و بعد از
 نخواست است و دیگری و ثواب است و بعد از نخواست و طریق
 سالی است که بعد کمتر از شش بر روی و باقی نگاه داری اگر
 باقی عدد عادت باشد حکم عادت کنی بر قدر عدد باقی و اگر
 نخواست باشد حکم نخواست کنی هم بر آن قدر و کیفیت نخواست در
 دو حال نگاه داری آید آنی که حکم از چند چوب سبب باید کرد و این
 حکم نیز مجمل باشد و اگر خواهی که این مجمل را مفصل کنی عادت
 و نخواست هر خانه از دوازده خانه عدد یکون و کم از پیش مرود
 و باقی آنچه ماند از عدد عادت با نخواست نگاه میدار و بر قدر
 آن عدد و کیفیت نخواست حکمی میکنی بر آن چنانکه باز فرموده ایم در آن
 دوازده خانه طالع ولادت و آنچه حاصل آید از حکم هر خانه است
 بجز خانه است ثبت شود آنگاه حکم دوازده خانه طالع ولادت ساز
 کوکب اصلی و عالی بمن هم بر آن بعد و آنچه حاصل آید از حکم هر خانه
 ثبت کن و در آن کوکب اگر بر دو موافق باشد حکم آن باشد و اگر
 نه

بصورت
 حکم هر خانه از طالع
 تحول یا حکم هر خانه از
 طالع

است و بعد از مخالفت هم بعد از بر روی از چنانکه بیان کرده ایم
 کم از پیش بر دو بر قدر یکیت باقی و کیفیت نخواست و اگر حکم
 عادت اگر عدد باقی عادت باشد و نخواست اگر عدد و نخواست
 باشد پس نخواست و در شکل طالع تحول بر ایا شکل طالع ولادت
 چنانکه بگویی که طالع تحول کدام خانه است از خانه های طالع
 ولادت اگر از خانه های عادت است چون طالع و یا او عادت
 چون خانه ششم و دوازدهم و ششم و چهارم در حکم نخواست و نخواست
 هم بر آن قدر و اگر از دیگر خانه است بقیه ای نه در عادت و نه
 در نخواست مگر که آن خانه کوکبی طالع ولادت مسعود بوده یا نخوس
 بحکم و شطع کوکب یا بعد از روی مسعود یا نخوس بوده است
 بقوت و ضعف نگاه واجب آید افزون کردن در عادت
 و نخواست بر قدر یکیت عدد و بر حسب کیفیت نخواست و اگر مسعود
 یا از آن هر یک در و نه دیگر افتاد است و نخوس یا فلان شد است
 در حکم عادت بقیه ای و اگر نخوس یا از آن هر یک در و نه
 دیگری افتاد است و مسعود یا فلان شد است در حکم نخواست بقیه ای و اگر
 مسعود یا هر یک بود مسعود دیگر یکیت در حکم عادت بقیه ای و اگر
 نخوس یا هر یک بود در و نه دیگر یکیت در حکم نخواست

و نه آن دیگر عادت
 بر قدر یکیت عادت
 برای آنکه عادت و نخواست
 و اگر از خانه های عادت است

تقراری و اگر سودی که متصل است به خمس بگری و سود و غایب است
در نحو است و مقراری و اگر سود تمام هر یک در شکل دیگری سود است
باید که سه ستم سعادت و سعادت تقراری و اگر خمس است در نحو
باید که تقراری بر قدر یک است عدد در هر یک یک است و اگر طریقی و سود
است که بعد از سعادت را در نحو ششتری از آنکه منفی است
چون سید شاهان و بعد از نحو را در نحو ششتری از آنکه
ششتری و ششتری از آنکه بعد از عدد و هر یک در ششتری از آنکه
در ششتری پس بر دو را چون بر ششتری پس بر ششتری از آنکه
که سید محض باشد و نه سید محض پس هم سید باشد و نه
و هم پس آن را که نشان حال و بود پس در سعادت و نحو است که
سعادت محض بود و نه نحو محض پس هم سعادت و نه
نحو است بر قدر نسبت آن را که پس هم بدان قدر حکم کن بر حال
موجود از سعادت محض نحو است و نحو هم فوج سعادت پس
نمراج و همان آنکه در چنانکه بگری که هر یک از آن سعادت
و نحو است از که امیت حاصل آمده است از وجه قوت و منفعت
در چنان چنانکه در قانون احکام و بیان شرح یافه کرده ایم **فصل**
چون احکام سال پس در طریق استخراج کرده می بیند و طریق

در این
نحو است
که در
نحو است
که در
نحو است
که در

نموده و در استخراج از مخرج آنها با نسبت که احکام سال از
چهار اصل که بر ششده ایم استخراج کنی در استخراج هر چهار
باید که مخرج نهی حکم است بر آن نباید و استخراج از مخرج
است با همان ترخیص و هر چند که تحت دلایل او در شکل او حکم
باید که در اند پس شکل او را با شکل هر دو طالع اصل و طالع قبول
نمراج و در چنان که بیان کردیم و حکم دلایل او در شکل او از کوکب
اصلی باید که در چنان ششده است که است آنهاست طالع اصل است
شکل او کوکب و سیمام اصلی باید باشد و حکم دو آن ده خانه بر آن
او در پس ششده است که مخرج است که ام خانه است از خانه
طالع ولادت و طالع تحویل و آنخانه در هر دو طالع خانه سعادت
یا خانه نحو است یا خانه وساعت و سود و خمس هر یک در در
دیگری افتاد است یا ساقط است و دیگر برین قیاس کن چنانکه
یافه کرده ایم و بر آن قیاس حکم بر آن در هر دو طریق بنویسی
و چنانکه فی و اعتماد بر احکام الهی کنی چنانکه بطریق پس از نموده است
فصل در احکام کوکب نوبت و احکام ششده در خانه با کرده
ایم کن باید که احکام دو اصل را با حکام این سه شکل برابر کنی اگر
یا ششتری موافق افتد در سعادت یا در نحو است یا در طالع حکم

طالع

در این
نحو است
که در
نحو است
که در
نحو است
که در

[illegible]

مستحق افتد چنانکه با نمروده ایم و اگر بدست کسی طالع مردمان
روزگار یک نافه از کتاب مطلق هر یک را از این مقدمات
احکام سال ماه روز و زمان استخراج نمودیم که یک محتاج
مستقل در حسن مقال باشد شروع وقت و در یکی **نیم روز** در
احکام بی سایل دو گونه است یکی سایل ضعیف و دیگر سایل غنی و درین
سبب این نوع را دو نصف کردیم نصف اول در استخراج ضعیف و
نصف دوم در استخراج غنی و این است **نصف اول** در استخراج
ضعیف برای استخراج ضعیف سه اصل است اول صحت ضمیر از آن جهت
که سایل باید گرفت و روز در هر دو اندیشه آن کار است که ضعیف کرده
و آن اندیشه منقطع نگردد آنوقت که از منجم پرسد و دو گمان که
منجم باید که طالع وقت سوال در حال بیرون آورد هر چه درین
ترتیب نوشته و سپس آن که سایل آن طالع باید که مستعد اگر
سایل و خداند وی منقسم شد منجم خطا بسیار کند و ضعیف شود
بیرون آورد چنانکه بطریق پس بگوید یا کثر یا کم چون خطا را منجم ادا
کند سایل و صاحب منقسم بدین باب که طالع در این باب
در سایل دلیل منجم که در اول است و ازین جهت واجب است که در حال
چارا از یک بگوید که سایل طالع وقت مستعد است یا منقسم که

مستحق است طلب خطا کند که مستحق است پس قائلی طلب باید بکنند
و قول دیگر که گرفت چنانکه بطریق سبک بود و در قمره اذکار است
و صاحب مستحق است پس تحلیل بطلان بطریق این کلام دلیل است بر آن
که صاحب مستحق است از جهت غیر باید که چنانچه مستحق است حاجت چنانکه
جبهت طلب تا ضمیمه در دست کرد و از آن روی که سبیل است
و روز در قمره ضمیمه بوده باشد چنانکه چاربت و روز در قمره است بود
برای آنکه ضمیمه جاری جان سبیل است چنانکه طاعت جاری آن سبیل
هر ضمیمه که برین وجه نباشد وقت سکون آن ضمیمه در دست نبود
و برای این چنینی چنان که کوبند سبیل را که بشا ضمیمه پس و طالع
که از این سر ضمیمه نباشد بر کوفت چنانچه است و اگر دزد چنانچه است
ابو رجایی میکند در ضمیمه **مسئله** چنانچه است سوال کرد و طالع
در حال شش و او روی بکنر اگر در طالع کوکی بیشتر است و
قمره متصل است به طالع و صاحب طالع را قابل است به پرت ذات است
برای که آن سوال در دست است و اگر از این دلائل هیچ نیست
سوال در دست است و غیر سبیل متجان منجم است و اگر بعضی است
و بعضی نه ضمیمه بعضی در دست است و بعضی نادرست یا سوال باقی از ضمیمه
سبکی دیگر است که دلش بر آن نکرانست **مسئله** دلیل ضمیمه از کوکب

و به اول مشرود و دوم قابل در بیشتر و سبب قابل در بیشتر صاحب
طالع و چارم قابل در بیشتر و پنجم دافع در بیشتر صاحب طالع و ششم
بر درجه طالع و هفتم قابل در بیشتر و هشتم کوکی که در طالع است
و نهم قابل در بیشتر و دهم صاحب است قمره هر کوکب که بیشتر
کرده شد قوت او بیشتر است و از چنانچه برجهای که این کوکب
ند و از آن افتد و آن برجهای که جایهای این کوکب اند تر است
چنانکه جای صاحب طالع است و اگر قابل در بیشتر یا قمره طالع
صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل در بیشتر صاحب طالع و اگر قمره
و صاحب طالع برده و در بیشتر برابر باشند قمره مقدم است بر صاحب
طالع و اگر قمره در مکان نمره معقول بود و قابل در بیشتر و سبب
مقدم باشد بیشتر از آنکه ناطق باشد طالع و چنانچه خود و به آنکه شش
و سبب است و در این از جمله دلائل شده است به سبب که در حکام
نیز بر او نتایج نیز بر اثری قویست و صاحب طاعت را اثری
عظیم است در دلائل ضمیمه و در دست او در اثر برابر است قمره ضمیمه
صاحب قوم نیز باشد و دوازده به طالع را هم اثری است و بدان
که هر دلیلی از این دلائل بر چیزی دلالت کند از چنانکه سبب است
و خرافات ضمیمه یا بیشتر و قابل در بیشتر صاحب طالع و قابل در بیشتر و سبب طالع

در بیشتر و سبب قابل در بیشتر صاحب طالع و چارم قابل در بیشتر و پنجم دافع در بیشتر صاحب طالع و ششم بر درجه طالع و هفتم قابل در بیشتر و هشتم کوکی که در طالع است و نهم قابل در بیشتر و دهم صاحب است قمره هر کوکب که بیشتر کرده شد قوت او بیشتر است و از چنانچه برجهای که این کوکب ند و از آن افتد و آن برجهای که جایهای این کوکب اند تر است چنانکه جای صاحب طالع است و اگر قابل در بیشتر یا قمره طالع صاحب طالع باشد مقدم بود بر قابل در بیشتر صاحب طالع و اگر قمره و صاحب طالع برده و در بیشتر برابر باشند قمره مقدم است بر صاحب طالع و اگر قمره در مکان نمره معقول بود و قابل در بیشتر و سبب مقدم باشد بیشتر از آنکه ناطق باشد طالع و چنانچه خود و به آنکه شش و سبب است و در این از جمله دلائل شده است به سبب که در حکام نیز بر او نتایج نیز بر اثری قویست و صاحب طاعت را اثری عظیم است در دلائل ضمیمه و در دست او در اثر برابر است قمره ضمیمه صاحب قوم نیز باشد و دوازده به طالع را هم اثری است و بدان که هر دلیلی از این دلائل بر چیزی دلالت کند از چنانکه سبب است و خرافات ضمیمه یا بیشتر و قابل در بیشتر صاحب طالع و قابل در بیشتر و سبب طالع

و منقلب نمیرد زایل نمیشود و وجد بنی نمیرد باقی بماند و اتصال
و دروغ نیست بذات و بعرض و بعرض و دروغ نیست بصل نور بر هیچ نور و
که مزاج او مزاج صاحب حاجت دارد و او را کوکب حاجت نمیرسد
او شریک صاحبیت حاجت بشود و سهم حاجت و خداوند عالم
بدان حاجت حاجت بخواند و بگوید و اگر صاحب طالع و صاحب حاجت
یک کوکب باشند حاجت قوی تر بود و شهادت نمیکند بر و طالع
و ناقص نور بدل قابل نمیرسد و صاحب رایج طالع از آن حاجت که
دلیل حاجت است بدلت از قابل تدبیر و صاحبیت دلیل از آن حاجت
بود که هر دو نیز دلیل حاجت اند و اگر دلیل هر دو صاحبیت
رایج مقدم باشد و اگر دلیل صاحب طالع بود قوت صاحب رایج
زیادت بود و بطور آن که این مزاجات همه دلیل حاصل دلش نمیشود
و روانند و حاجت تمام یا بعضی یا بیشتری بدان طریق که این صاحب
کوکب و قابل تدبیر هر سه مخصوص باشد بعد اوست مخصوص حاجت
یا بیعوط یا با حصر یا با بیعوط یا مانند آن و اگر مخصوص باشند و شهادت
دارند امید ای خدا کن غرض حاصل نیاید و اگر بخوبت باشد شهادت بود
نه امید باشد و نه حصول غرض و اگر بخوبت از جهت صاحب طالع یا صاحب حاجت
باشد که کوکب مخصوص بود چون شهادت تمام است روان شود و خوبت

سید

پس گمان آورد و همچنین اگر مبحث طالع با مبحث جبهه و طالع با
یکی از این کوکب در آن قیاس منقسم شود پس گمان آورد و اگر مبحث
قابل تدریس از قبول و رد پس از این که گمان استوار کرد
برو آمدن حاجت حاجت روا شود چون پروا آوردی که
حاجت روا خواهد شد عام یا بعضی مشتری اگر پرسد که وقت روا
شدن کلامی است از آن اصل که مذکور گردید و گویند که
هرگاه که میان دو دلیل از دلایل وجود جنسی اتصال احد بذات یا اثر
یا اتحادی احد در دلالت یا فاقه بجم یا جبهه منقسمه یا شایع
مقدم را نفوت زیادت شود خاصه که در مرکز باشد از آن که در
غیر باشد و در خود تمام کند بهر چند ظاهر گردد پس از اینها
تازه شود و مقدم تر دلایل استخراج غیر منقسم پس بگویند
ترتیب که بر سه رده ایم و مقدم تر دلایل حصول غرض می نماید
پس صاحب طالع پس صاحب حاجت بر آن صفت که با گردان
و چون بیان هر دو از دلایل باقی نیست باید که شرایط آن اصل
کردیم و هر دو نوع از دلایل نگاه اری پس هر وقت که شرطی از
ان شرایط در نوعی از آن دلایل حاصل آید حکم می که وقت روا
شدن حاجت آنوقت است و هرگاه که شرطی قوی تر بود یا اثر

۴ باشد یا یکی نایب کوالب

موضع خد اوند دوم و دهم و کوکی که در وی باشد و خد اوندیت خمر
مشته نما و نیزین همه دلیل دل در دیده است و اگر خد اوند دهم چشم
مضارن باشد حال در دست درو بود و اگر خد اوند دوم و دهم طالع
بود با هر دو کوکب که قدر او یکی باشد و دیگری پیوسته در یک
برج باشند قدر خانه خود بود و نظر طالع دلیل که در دوازده ارباب خانه
و اگر نیزین و کوکی که دلیل در دست درو متصل باشند از خطهای خد
یا نظر باشند طالع یا صاحب وی دلیل است که در دوازده
نیمانی که کوکب در برج خانه که باشد و دوازده ارباب خانه باشد خاصه
که کوکب اهل نیز شرکاب وی باشد چنانکه اگر کوکب در دوازده خمر
باشد با عطار دهم در دوازده بود و بدانست که خمر عطار دهم
دلیل فرزند است و دیگر برین قیاس کسی که بدان که از نوزاد جاهل که
دلیل است بر ریاض دزد و در دیده و کم شده و اگر بعد یکی اتصال
میان صاحب طالع و صاحب بیع و دیگر اتصال صاحب طالع است
بکوکی که در دوازده باشد و دیگر فدا صاحب بعثت
که صاحب طالع بدو افتد باشد و دیگر نقل خود قدرت از صاحب
طالع بیع صاحب بیع و دیگر نظر قدرت بشیر طالع که در دوازده
که سهم حادث در دوازده بود و لیکن نظر عدوت چنانکه در دوازده

۲۰۰

سهم سعادت است با نیرین صاحب طالع و دیگر همراهِ حق خداوند
مستقیم است با اتصال صاحب طالع و دیگر نظر اقبال است بذات
انجیل صاحب طالع و دیگر در نور صاحب است با نظر شش و
و دیگر بودن صاحب و دوم است در طالع و دیگر اتصال صاحب طالع
است با نیرین و دیگر اتصال صاحب طالع است به صاحب و دوم هر
دو معصوم و یک شد و دیگر بودن سهم سعادت است در دوم و دیگر در
طاعت و خداوند و دوم در دوم سهم سعادت با دراز و دوم
وی و دیگر بودن شریعت در دوم با نظر نیرین و دیگر سعادت
بر یک است از نیرین و صاحب طالع و صاحب و دوم صاحب مستقیم
و صاحب پت قمر شتری در موضع سهم سعادت و دیگر اتصال
است میان خداوند طالع و خداوند و دوم بذات با نقل خاصه نقل
خبر باشد و مانند آنجا که دلیل است بر نایابی است که قمر در اعتدال
باشد یا متصل بود با جتماع و دیگر تحت نیرین است و خداوند نیز
و خداوند سهم سعادت و دیگر تحت و دوم است و خداوند دوم
سهم سعادت و دیگر تحت قمر خاصه تحت طالع و صاحب طالع
و اگر صاحب و دوم نهی شود تحت اشعاع و متصل خداوند
دلیل است که در دوا نایابند و مال نباشد و اگر میان خداوند سهم و سهم

62

٢٠٠٠

اتصال بود یا خداوند ششم در هشتم و نهم و دهم باشد و در دوازدهم باشد
سفر دارد و اگر در دوازدهم در شصت و اندر چهل و یک و در سی و یک و در سی و دو
در آن که بنده خاتم که اتصال صاحب طالع وقت که شصت است که کوب
راجع و اتصال که کوبک راجع و نحوست و اتصال صاحب طالع
وقت سه سوال صاحب نام با سادس با نانی شد و در کمال
است میان خداوند ششم و خداوند طالع میان کوبی که قرار دارد است
است و کوبی که بدو پیوسته بود و دیگر است که خداوند طالع و شصت
شکاک کوب بود و در یکی ازین دو موضع باشد و دیگر بودی خداوند
طالع است در طالع و چنانکه اندک نحوست و خداوند ششم خاصه
اجتراق و دلیل با نانی است و اگر قرار شدن وی پیش از این
و اگر میان خداوند ششم و خداوند طالع اتصال باشد یا نباشد
نهایت کم شده و اگر بنده دوازده نایت و قدر است و اگر قدر طالع
باشد آن نایت شتر است و اگر در اعتبار باشد جنوب و اگر در
ششم بود مغرب است و اگر در چهارم بود شمال است و اگر در میان
دو و سه بود میان دو نایت باشد و اگر قدر صاحب طالع
باشد در دوازده و اگر بنده نزدیک است و اگر در نهم بود و اگر
در ششم بود و در نر است و اگر در چهارم باشد در غایت دوری است

نقص

اگر جنری و سد بکند در شکل طالع و در عازمت عطا در وقت
که دلیل راستی مثبت باشد دلیل دروغ بران اندازه حکم کند که
زود بکند ای راستی مثبت و عافای وی و شمس و اقار و
برائیس و هیچ شستنی و تشریق کو آب و سعادت برین سعادت
عطا در سعادت اثناعشریه پت طالع و از دلیل ای دروغ بر
و از دل و برج معلوم است طالع و عجب و جدی و در بغیر
کو آب و نخواست برین نخواست عطا در نخواست اثناعشریه طالع
و خاله در شش قمر و اگر صاحب طالع و صاحب نعم هر دو ظاهر باشند
بشمیر خبر از جانب کوک بود درست است و اگر برعکس بودند و خبر از
بود درست است و دیگر برین قیاس کسی که بود پس هم خبر از
راستی دلیل راست است و بر عکس میدان و برین قیاس کسی که
خبر از اند او در ششم بکند تا قمر و از دیگر عطا در افکند و در
استخوانی جنی پنهان کردن چیزیت و پرسیدن مالی از
خبر بر این حال و اگر در شش کی بکند پس خبر میدهد و در سه از دل
آنچه بر طریق در زمان این سخن سخن گفتنی بدان بک صلاحت است
نماد از د و جدی کی از آن وجه که جزوی می نخواست و دیگر از آن وجه
که در عاقلی به آن خبر نگران نیست و برای آنچه از پیشه مند و

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

غناک بیش و اگر غناک بودی چنان که از تجدید بودی یا مشاء شود یا
بسیاب قدم در حال سکون یا تا غرق یا غرقویت و تا غرقوی
قوی نباشد و مشاء غرقوی بیشتر و اتصال قریب سیاب طالع و قابل
تدبر هر صاحب طالع چنانکه یاد کرده ایم در استیلا و غیره و بیش
میگویم که اگر منجم در طالع جنی یکی از این سه دلیل نیابد نشاید که منجم
گوید و اگر باید که حال جوهر جنی از مشاء گرفته پس از قریب سیاب
طالع و صاحب وی پس از رایج و صاحب وی پس از قابل
تدبر هر یک بدانجب که دلیل جوهر جنی که سنگ است یا چوب یا زریه
سبب یا مانند آن است و اگر یکی از این کوکبا طالع ظاهر نباشد
جوهر جنی از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشد از جنس جوهر قابل
تدبر و وی بود و اگر قابل تدبر ندارد از جنس جوهر بیش و وی بود
و صاحب است دلیل لوی جنی است و موقع قرار از اشیای ازین
دلیل گمنام و نوی جنی است و اگر قدر روی زمین باشد و پیش از استیلا
باشد جنی فوت و اگر زیر زمین بود و پس از استیلا باشد
گمنام است و صاحب سهم سعادت و دلیل شکل جنی است و هر گینه
و تدبیر از صاحب حدود و تدبیر چارم و صاحب حدود در دهم
و صاحب حد قدر دلیل طبع جنی است که گرم یا سرد یا تر یا خشک

یا مانند آن و چون در لای و شکل و قدر و حد است و طبع هر یک که
بیست که بدین صفت افتاده قانون احکام یاد کرده ایم شریح
این **خبر** چهاراد است اجزای آن گردن مزاج اسفند است برای
آغاز کار زینتی تا تکمیل آن کار بروقی آن مزاج محاسن اید اگر آن
بر وقت آن مزاج آغاز کرده و بدین باب در باب است گفت
در اسباب زینتی آن کار نگاه کنی تا بدین کوئی کار از جمله مختار
است و این مختار است که در مختار باشد آنگاه از لای اسفند
کنی و در لای اسفند برای چهار روز وقت کلی و جزوی و بدین
نوع را در نصف کریم **شمار** در در لای چهار صفت نخست اول
سعاد و قمر صاحب بیت می و در دوم سعادت طالع و صاحب
و سیم سعادت عت غرض صاحب بی چهارم سعادت که که غرض
و قابل خبر می و پنجم پاک و شش او را از خوش ششم برات
ششم سیم سعادت از خوش ششم سعادت او را یاد که
این هفت اصل در چهارده نگاه داشته شده از دو بیت یک از بیت
رفت اختیار و دیگر از بیت طالع صاحب اختیار بدان یک که شال
اختیار و صاحب اختیار در علم نجوم مثال ثمر است و چهار در علم
طالع پس چنان ثمر اگر چه در نفس خود است نیکو باشد چون مزاج کار

صاحب سابع در طالع یاد و در دوازدهم انظر کونکس طالع
مقبول بودن خداوند است و در دهم موضع مرقع طالع
برج علوی خاصیت برج و برج ثبات یاد و در سابع طالع
به تعبیر با نظر مودت و در ششم باشد حرب قوی که در غنی
حاصل آید و اگر میان صاحب طالع و صاحب سابع نظیر است
باشد قبول صلح عقد و معاهدات صاحب سابع صاحب طالع
واجب است برای حسن عاقبت و اعانت و همچنان که خوب است
ست و واجب است صاحب چپ سابع دعوم و کبر و است بودن
صاحب ثانی در شمس بودن صاحب طالع در سابع و در چهارم
صاحب سابع در چهارم نیز که عاقل و دین است و کونکس که قرار
بازگشته باشد معین طالع است و آن که بدوی میزند و معین سابع
در سابع و در دهم هر یک معین است و نظر مودت صاحب طالع
دلیل غلبه است بر آن که اختیار خدمت چون اختیار حرب است
در خدمت عطا را باید که معذور باشد و در طالع بود ادا
در سابع بود صاحب طالع و در سابع است و عاقبت غایت و می نماید
و در حال است یکی حال رسول و در آن بر جبار خدمت چنانکه یاد
کرده ایم و دیگر حال فرستاده و دلیل وی طالع است و صاحب

والعقود

و آن کوبک که قمر از وی بازگشت است و دلیل بر تولد نجم و است
هنا و نه مری و قمر و عطارد و دلیل آنست که در تولد از او
مستقیم است و خداوند وی را آن کوبک که قمر بدو ای
که خارج آن کس از او چنانکه اگر آن کس ترک است آن کوبک برگشت
و اگر کوبک قیاس کوی معظم شرط است که دلیل فرستاده و در تولد
قرنی باید داشت و قمر عطارد باید که نور صاحب طالع بصاحب
سایع میده بود و قبول صاحب طالع بر صاحب سایع مستحق
بود و در نجم از وی نماند حاجت وی است که قمر با جمیع باشد و جمیع
زیر زمین باشند یا مشتری خاصه نیز بر صاحب طالع بهم زیر زمین
باشد و نیز بر از طالع ساقط و اگر غرض در نماند است که پاک شود
تا پیش میده آید باید که قمر نموده باشد با جمیع و اگر غرض است که
بک چندین نماند باشد باز میده ای چنانکه کسی تواری شود که قمر
اجتمع منفرد بود و صاحب طالع زیر زمین باشد متصل بعدی
زیر زمین و از در هم ~~که~~ که حاجت وی است که شمع
منقلب باشد و متصل بمبودت ششم هر دو بمبودت طالع و کوبک
بیشتری زیر زمین و از در هم ~~که~~ که حاجت خودی
است که قمر بعدی متصل باشد و حاجت خودی است که قمر از بعدی

مغایبه نادر
کامیاب و درود
نمونه درود
مکتوبه و مکتوبه
نمونه درود
نمونه درود
نمونه درود
نمونه درود

[illegible]

سطح برج اتمه گراک در علم بطلمیوس

سطوح و کد های مربوط به یکدیگر									
سطوح	کد ۱	کد ۲	کد ۳	کد ۴	کد ۵	کد ۶	کد ۷	کد ۸	کد ۹
۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۲	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۴	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۶	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۷	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۸	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۹	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹

سنة ربيع و آخره من طريف اهل المدينة

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله اعلى الواقى القلوة على بنى الامى الامير حسين كرم الله
 وجهه و آله و عترته و صلوات الله عليهم اجمعين و الله شاهد ان
 اخوانه خطا نزلوا من جاره لانه كان يتعلم علوم يوم مشغول بغير
 باری سولت فهم نهب ن توت و صفت كواكب را مشرب
 تا چشمه سبب باریه است كواكب سبب را نوت و صفت سبب
 اثبات كرده اند از انچه
 در توتها بعضی از پنجاه آتی باشد و بعضی
 در آنی را نسبت با دوات كلك البروج حاصل شود
 قطع نظر از غیرى و عرضی آنكه غیر ازین باشد این توت
 صفت را بحسب تا بر سر قسم خدا و اند عظم و بانه و جبر و

بگو

كلك ازین سه راجه بر تبه خداوند اعلى و امسط و ادنى اتوتها
 بقطر اترسی و چهار ربع و اقلی و ایت ذریا كه كلك البروج
 او لا یجانب نیست كرده اند و این سبب صفت است
 اثبات بر بروج اولی كلك البروج را بتقسیم ده مبداء
 نوزده صفت كرده اند و بر سر جمیع را نامی نهادند و این
 را كلك و كلك بخشهای مختلف كرده اند و كلكی از آنها را صفت
 تمام خاد و اند و برین را او تقسیم كرده اند و صفت
 بروج و توت و كوكب و انوت بروج اسد را با قباب
 و دود و اند و بروج سرطان را با د و كلف كلك البروج را كه
 از اولی است اما اول و او نیز اقباب خاد و اند و آن
 صفت دیگر را كه از اولی دلو است و اخر سرطان خاد و آن
 بشار و كرده اند كه بر سینه نوزك اقباب می باشد و سینه
 كوز را كه است بخانه اقباب و در خرافات و جود را كه نوزك
 است بخانه و در خرافات و جود و اند و اند از آن زهره را در
 نیز اقباب بر آن جود و اند و در خرافات و جود و بروج را در
 اقباب عقرب و در خرافات و جود و اند از آن شری و در خرافات
 قوس و در خرافات و جود و اند از آن زحل را در خرافات و جود

در خزینه و دلو و او و اند اگر چه قوت این کوکب در خزینه
 بجز بایق اندک و در میان و بعد از این مقدار است
 در حالت کرده اند و حکم خانه خاص است بدین روح و
 قتل این خیزی که در دولت باشد شخص و در تربت به پس
 بهر خیزی که کوکب در خانه باشد ولایت کند بر شهر و خانه
 و این نوبت جایسا و دولت و غرت هر روزی دوم در خزینه
 است در حالت شرف در حالتی و اگر نیکو که در خزینه
 بعد اسلام کوکب انجام داده اند که عطار و اگر چه در خزینه
 در تحقیق این در حالت در این پس شهادت می دهد اما بخل با
 منیر رسیده است که این انگیزه کوکب کن فی اشرافه عطار
 عطار و در درجه معین شده بود و تجربه به شدالی با خردم
 در جبهه و برای او تعیین کرده اند حقیقت این سخنان
 که چون شرف قیامت که برای دولت کرده اند تجربه
 خیا در آمده اند که چون آفتاب در نوزدیم و در جبهه
 باشد با قدر در سیم و درجه نور با زحل در دست و حکم درجه
 منیر این با ششتری در با نوزدیم درجه سرطان با ششتری در
 است و ششم درجه جدی با زهره در دست و ششم درجه

۹

با عطارد و در با نوزدیم در جبهه سنبله با زحل در سیم و در جبهه
 با زحل در سیم و در جبهه سنبله با زحل در سیم و در جبهه
 در جبهه و در دلو و است خود صاحب دلو و است بجهت این
 که ولایت کند بر معاد و در شرف و شرف و شرف و شرف
 اگر چه در با با و اجداد و بنوده باشد سیم و شرف و شرف
 بود که کوکب در نوبت خزان طالع که اول طالع
 است پس سیم پس با نوزدیم پس ششم پس چهارم پس پنجم
 پس ششم پس سیم و حساب این عید از نوبت با بیوت
 خیا می باید کرد که از پنج درجه پیش از در جبهه طالع با
 گرفت تا پنج درجه پیش از خانه دوم و از آنجا آج در
 پس از خانه پنجم چهارم باید گرفت و از آنجا تا نهم درجه پیش
 از خانه ششم چهارم باید گرفت و از آنجا تا نهم درجه پیش
 باید گرفت و از آنجا تا نهم درجه پیش از مرکز ششم ششم
 گرفت و از آنجا تا نهم درجه پیش از چ درجه مرکز ششم ششم
 باید گرفت و از آنجا تا مرکز خانه و هم نیم باید گرفت و از آنجا
 تا نهم درجه پیش از مرکز خانه با نوزدیم و هم باید گرفت و از آنجا
 تا نهم درجه که از خانه و در و هم باشد و این خانه است

۹

در خزینه و دلو و او و اند اگر چه قوت این کوکب در خزینه
 بجز بایق اندک و در میان و بعد از این مقدار است
 در حالت کرده اند و حکم خانه خاص است بدین روح و
 قتل این خیزی که در دولت باشد شخص و در تربت به پس
 بهر خیزی که کوکب در خانه باشد ولایت کند بر شهر و خانه
 و این نوبت جایسا و دولت و غرت هر روزی دوم در خزینه
 است در حالت شرف در حالتی و اگر نیکو که در خزینه
 بعد اسلام کوکب انجام داده اند که عطار و اگر چه در خزینه
 در تحقیق این در حالت در این پس شهادت می دهد اما بخل با
 منیر رسیده است که این انگیزه کوکب کن فی اشرافه عطار
 عطار و در درجه معین شده بود و تجربه به شدالی با خردم
 در جبهه و برای او تعیین کرده اند حقیقت این سخنان
 که چون شرف قیامت که برای دولت کرده اند تجربه
 خیا در آمده اند که چون آفتاب در نوزدیم و در جبهه
 باشد با قدر در سیم و درجه نور با زحل در دست و حکم درجه
 منیر این با ششتری در با نوزدیم درجه سرطان با ششتری در
 است و ششم درجه جدی با زهره در دست و ششم درجه

به پدید آمدن مینو و آن دلالت کند بر شهرت و اگر مینو
 قوی حال باشد شهرت بنام نیک باشد و اگر ضعیف
 حال باشد شهرت بنام بد باشد بر حال در تحقیق مینو
 قطع نظر باید کرد از قوتها و مضامین ذوقی باشد که بعضی
 از مینو جان فرموده اند پس اینجا معلوم کردن اوج و
 مرکز و وسط واجبست تا نفویم محقق گردد و اگر کوکب
 دوری کوکب را از مرکز عالم نقطه اوج گویند و
 و قوسی که واقع است میان اول حل و نقطه اوج
 مثل انرا قوس اوج گویند پس خطی را که از مرکز خارج
 اخراج کند و بر مرکز جرم کوکب برسد قوسی که محصور است
 میان نقطه اوج و سر این خط از خارج مرکز انرا مرکز
 کوکب گویند و قوس اوج و مرکز را چون جمع کنند انرا
 وسط کوکب گویند و چون خطی از مرکز عالم اخراج
 کند و بجرم کوکب بگذرد و منتهی شود بقطب البروج
 خطی دیگر از خارج مرکز اخراج کند که مرکز کوکب بگذرد
 و منتهی شود بقطب البروج و قوس کوکب که بین
 این خطین حاصل آید از قطب ششم اگر شمس صاعد بود

انرا بر وسط باید افزود و اگر باطل بود نقصان باید کرد
 بعد از عمل آنچه حاصل شود انرا نفویم محصل گویند و خط
 که از مرکز عالم اخراج می کند و بر قطب اکر بر اول محصل
 واقع شود مبدأ و اگر باشد و اگر بر نقطه دیگر واقع شود
 پس قوسی که محصور است از قطب البروج میان این نقطه
 اول حل بر نوالی انرا نفویم ششم گویند چنانچه نفویم ششم
 و تصحیم حوالیت که کوکب را واقع شود نسبت به شمس
 یعنی نفویم کوکب از نفویم افتاب کمتر از شمس بوده
 باشد و این حال را قبل قریب یا دistant و چون کوکب
 صغیر باشد ضعیف احراق محبوب باشد نفویم ششم تا به معنی
 بعد کوکب از درجه مجری و هر آینه سه کمره از چند رده باشد
 و این حال را قوسی باشد که عرض این حالت بر دو نزدیکیم
 مستحق از طالع و درجه نفویم بدرجه قمر نزدیک باشد برهان
 این حال چون موقوف احوال در این است و این بنایست و
 و از انراست که در تمام احوال در این از این مشکل تر است
 عمل نیست بهین قدر که گفتار دوم و آن حال دلالت کند
 بر شدت و کمیت و عظمت و نزد این شهرت

در این باشد که زحل یا مشتری یا مریخ در خانه یا شرف
 باشند و انساب نیز در خانه یا شرف و اتصال سمیه
 متصل شوند و متصل سمیه است که بسیار است انساب
 بعد از آن احتراق و پیش از مقابله داشته شود چنانچه
 شرح درین دستور بود نویز باید پس شد پس پیش

20

و اینست با توجه که اگر راست و بشرط اتصال میرانند
 و حق باشد که قمر در مقابل کواکب در گذشت باشد و بقدر
 رسید و اینجا نوی ترنج باشد پس ثبوت پس ثبوت
 قمر دوم آنکه کواکب در یکی از دو خانه خود باشد و بعد از
 هر یکی مقدار بعد خانه او باشد از خانه آن نیز مثلاً شتری
 حوت باشد و قمر در سرطان با عقرب یا احباب در اسد یا
 با میزان **فصل پنجم** کمال تشریف است در کواکب علوی و فیض
 کمال تغرب در کواکب مغلی و آن بعد کواکب علوی است از
 اقباب مقدار شش و ربع بعد از احراق و مغلی و غیره
 خانه یا بعد کرد که چون بعد از احراق استقامت یغایت
 بعد رسد از اقباب و اخراجی خواهند کرد در کمال تغرب
 باشند و چون کواکب این طریق در کشوریه باشد و کواکب
 خط تشریف و تغرب محسوب نباشد نوی **فصل چهارم** آنکه صاحب
 طالع در محاسبه صاحب علم در اطلاع و این
 و کشوریه اگر چه بر حسب و تنوی بهر دو اتفاق افتد
 و الا بر حسب معتبر است و تنوی و کشوریه یکی از دو
 عظام سلطت است بشرط آنکه این حال صاحب را بود

درجه و کمتر از شصت درجه باشد و بعد کوکب مغلی بعد از آن
 از حراتی استقامت پیش از آن زده درجه باشد و این حال
 ولادت کند بر جاده و منصب پیش از آن و درم است اقبال
 و در این حال است و درم و هفتم و چهارم و این نیز است
 فخر محبوب است زیرا که این زمان است از است بقیه اگر
 و اگر نتواند بیشتر وسط خانه و مشرق و شمس اند چون کوکب
 در خانه و مشرق شود و در وقت بود از احوال است اقبال کند
 و نیز از این خلایف درم است سوم و در این حال
 یعنی بعد کوکب از درجه که در وقت ولادت یا خیار از این
 کمتر از پنج درجه باشد بیشتر با پس از این عیادت تصدیق است
 کوچک که را که در حال بیشتر است اگر چنانچه در این درجاست باشد
 حال فوت است از این حال زیادت کند ولادت نیز را
 در حین چهارم درجه باشد یعنی بعد کوکب از درجه که وقت
 ولادت یا خیار در وسط النهار است کمتر از پنجاه درجه باشد
 که بعد از درجه وسط النهار باشد و این حال نیز فوت است از درجه
 صفات کرده اند در حین چهارم درجه از درجه که کوکب در ملک
 مثل نقطه باشد که چون مرکز در میان دانت آن نقطه رسد

نیت بعد

بعد باشد از مرکز عالم که از آن درجه کوکب در نقطه و درجه
 کوکب در درجه که در آن نقطه باشد از ملک البروج
 و چون در زمانی تا پنج اربعه در مستقیم است و در کوکب
 بحسب این نوبت در نصف النهار اول فرد روزی نیت کند
 باشد و نیت و چهارم و در نیت از غایت آن روز وقت که در آن
 از آنجا برود از آنکه در جهان تا پنج باشد و اگر در آنجا باشد
 بعد از آن برای بر حال نگاه و یک نیت و نیت و پنج باشد
 و چنانچه در این درجه و یک نیت و پنج نیت و پنج نیت و پنج
 کوکب حاصل شود از ملک البروج و اگر تا پنج نیت و پنج
 پیش از آن پنج نیت و پنج نیت و پنج نیت و پنج نیت و پنج
 کوکب و در این است یا چنان باشد که نظر کنیم مرکز ملک
 نیزین و مرکز ممال خمس مقبره هرگاه که با اول حل رسد کوکب
 در اوج باشند و با در جدول اوجات مواضع هرگاه که اگر
 کوکب در جدول بطول نده پنجم تا هر وقت که خواهند
 اگر در جهان تا پنج و در جدول خواهند از آنجا بر دارند و اگر
 در آنجا و دیگر خواهند در حال طول بر مرکز ثبات و از هر
 در خط و در حال یا از درجه و نیت و در درجه و چنان

اجتناب از این صایا باشد و اوج تحقیق وی همان باشد
 ششم در ذره تدبیر بدانکه در ذره تدبیر بر سطح نقطه
 گویند از محیط فلک تدبیر که بر سطح باشد که از مرکز فلک
 معدل الحیدر بر مرکز تدبیر کشیده است و در ذره تدبیر نقطه
 گویند هم از محیط این فلک که بر سطح است که از مرکز عالم
 بر مرکز تدبیر کشیده باشد و در افق این دو ذره و چنان
 توان گفت که نیم بخانه مطلقه کوکب چون باول محل نقطه رسد
 کوکب در ذره تدبیر بر سطح باشد و چون خاصه معدل باول محل
 رسد کوکب در ذره تدبیر مرتی باشد و همیشه خط منجره اول
 در ذره تدبیر بر سطح رسد الحاقه در ذره تدبیر و قدر برعکس باشد
 و شمس چون بند برب جبهه فلک تدبیر بر ذره تدبیر حال
 مستقیق است و ما دام که کوکب بین الذر و بین باشد و بر ا
 در ذره تدبیر و اینم نه در نقاط و ما در جدول او جاست و این
 خاصه مطلقه کوکب وضع کردیم در تاریخ و طول مذکور و این
 جدول پیاوریم و حرکات یکساله و یکماهه و یکروزه جدولیم
 تا اگر بعد از این تاریخ مواضع ایشان خواهند بعد و ماه
 و سال و روز از جدول حرکت هر یک بردارند و بر جدول

مکمل

مذکور افزایند و اگر در تاریخ خواهند که شمس از این تاریخ
 مطلوب در طول فلک حاصل آید و اگر در طول دیگر خواهند بر
 در جدول این جدول از خاصه تدبیر و دقیقه و ثانیه و اینم و از جدول
 و شمس هر دو در جدول یکدفعه و از تاریخ و در هر دو در جدول
 بهر یک یکدفعه که کنند از طول مطلوب زیادت از طول
 فاصله باشد و اگر کم باشد زیاده کنند تا خاصه مطلقه کوکب
 در تاریخ مطلوب در طول مطلوب حاصل شود پس چنان باشد
 که خاصه معدل شوند چنان معدل که بر مرکز روز و مطلوب
 افزوده بودند یعنی از خاصه روز و مطلوب نقطه مان کنند اما
 در قمر هم به این طریق که گفتیم از برای مرکز معدل باید گرفت
 و مرکز را بحال خود باید گذاشت معدل بر خاصه باید افزود
 پس بر این خانات معدل و مطلقه نگاه باید کرد و از رسیدن
 ایشان باول محل رسیدن کوکب در ذره تدبیر معلوم باید کرد
 و در شمس در ذره تدبیر نیز باید اما در دیگر کوکب یکم
 هر ان احتراق که در شمس است شود در وقت شود که کوکب
 در ذره تدبیر باشد و این طریق دانستن قوس است
 و این حال دلالت کند بر بیندیشی قدر و وقت نشستن

در صورتی که باشد پس ثابت باشد و ثابت در صورتی که باشد
 و در مقابل و در مقابل محبت که باشد از وجه قبولی که باشد
 کوکب در خطوط خورشید و قمری و این سخن است که
 خطوط کوکب را از جهت صاحب قبولی می کنند و در اثبات این
 خط خطی می بینیم اما سخن در اینست که هرگاه که حقیقت این سخن
 معلوم نگردد ام در اینم که در این خطی بودی کوکب فوق الارض
 بیشترین که سطح شمع هر دو در ربع اولی زمین باشد و باطلع
 بنحای سطح شمع تریعی موضوعی را گویند از خاک ابروج تقاطع
 کرده باشد و ایراد خطی که بر دو نقطه شمال و جنوب که در دو میان
 نقطه تقاطع اولی و شمالی و نقطه تقاطع شمالی و جنوبی که در
 دایره خطی که بر دو نقطه تقاطع شمال و جنوب و مرکز کوکب
 مرسوم کنند و ربع دور باشد هر چند از این سخن کسی کمتر مخطوط
 شده و اما آنچه نوشته ایم فی الجمله تحقیق خط و قیاسی بود که از این سخن
 اخی حادث کوکب و سطح سطح و طایفه طایفه و انوار
 بنسب اصحاب احکام و مذبح اصحاب علم را فی تحقیق و
 مولانا شمس الدین و ابی بنوی نموده اند بفرمان معلوم کرده باشد
 و چون کوکب را این خط باشد خط فوق الارض و دیگر باره

و کوکبهای چندین در هر خطی کوکب را مرسوم باشد و
 این حال قیاس را در این باشد و قمری در مقابل اما چون در
 برآورد باشد از خط سطح بروج اخی را کنیم در حقیقت و
 این حال دلالت کند بر بزرگی و در واقع از اوج و شرافت
 و این سخن بیش از این بودی کوکب و روزی بر روزی
 الارض و شب تحت الارض و شب بر یکدیگر این خط باشد
 و این بود در قوه حیوة و حکم این کوکب است بجهت طایفه
 قوت و این میان باشد که کوکبی از خط خود کوکبی که کرده
 ان کوکب را قوی سازد و بشرط آنکه ان کوکب در بالای
 حسب طایفه باشد و اگر چنان باشد از ان قوت خوانیم و این
 قوت و اگر هر دو کوکب قوی باشد بگوئیم قوتی از ان
 دفع قوتی و دستور در خوانیم و هم دفع طایفه و این چنانست
 که کوکبی در خط کوکبی باشد و اصحاب خط خط کنند و از این
 قبول خوانند و کوکب در خط که در باشد و هم تا خط بودند
 از اوج طایفه خوانند و در قبول منظور قوی کرد و دفع
 طایفه هر دو دفع قوت و دفع طایفه دلالت کند بر بزرگی
 شدن حاجات و بر بزرگی مراد سهولت هر چه تمام تر پس اگر
 در خط

۱۷ و در این وقت و خلاص از محنت **بهم** یعنی نظر کردن دو کوکب
 با چشم و وقتی که از هم ساقط باشند **بهم** کوکب کران رو پس آن
 کوکب نور این ترا جمع کند بحقیقت چنان گفته اند این هم
 نظر کنند و این خط عالم باشد جامع و مجموع را و دولت کند
 بر صلح و ادنی اعدا و دوستی انداختن میان مردم و سبک
 خواهی خلایق و در هر جمیع روز و نیم **نور** یعنی دو کوکب از هم
 ساقط باشند کوکب از هر دو سبک روتر باشد از هر یک
 گذشته باشد و هنوز مضرت نماند بیکدیگر متصل شود پس
 این خط از این باشد که سبک روبرو و خواهم رسید و این حال
 ۱۸ دولت کند بر نامه و مقام چشم روز و نور یعنی نظر کردن دو
 کوکب با هم بعد از خلایق نور یعنی آن دو کوکب که از هم ساقط
 چنان این خط بر دو کوکب را باشد و دولت بر ملاقات بعد
 از ارسال رسول و منفعت باشد از یکدیگر نیست **بهم** و در این
 ۱۹ **بهم** یعنی بعد کوکب از درجه تقویمی باشد بعد کمتر از چند درجه
 و این حال دولت کند بر کسب یا فتن و مضرت در اموال
 ۲۰ ملاطین و توفیق در مسکن است **بهم** و در این
 مقدم در استیلا بر غیر و مقدم طریق بطریق سر می باشد

سکون

۱۷ کرد یعنی خانه رانج نهادن یا گرفت و شرف را چهار حد
 را سه و مثله اولی را دو و مثله ثانی را یکی و حد و بطریق
 اعتبار کردند حد و مصریان و این حال دولت کند بر تیر
 مزاج خود و خط صحت و جبره هر یک از این قوتها از این مرتبه
 بخت باشد و چهل چهار بیان از این در این **بهم** و در این
 برای پیشگفت آفات کوکب و وقتی باشد که در مقام اول
 و دوم که نزدیک باشد از فتنای دوم و چهار است از فتنای
 نه و بر باشد و بجز سیر و وقتی باشد زحل بیشتر و مریخ
 را که در شب با نور روزی کمتر از دقیقه حرکت کند و زهره و عطارد
 را وقتی که کمتر از پنج دقیقه حرکت کند و درین موضع آن
 آفات را میخواند که پیش از آن حرکت کوکب بر خلاف
 توانی بوده باشد و بعد از آن بر توانی باشد و درین حال
 ۱۸ از هر چهار است و دولت کند بر امید بهیود و غیر سرت
 سیر یعنی زحل و شبانه روزی پیش از دو دقیقه حرکت کند
 و مشتری از پنج دقیقه و مریخ از سی و یک دقیقه و زحل
 و عطارد از پنجاه و نه دقیقه و قمر از سی و نه درجه و زهره
 و قمره و این مقدار سیر و خط این کوکب و این حال دولت

عو بر پیش در کار با وصول مراد است بزودی سیم در سیم
 کوکب در مدد مشتری و زهره و عطارد و مریخ و زحل
 افزاید و تقریب از جلال کوکب بر روی برادران است که
 بر آنکه مردم در بار کارها چه و نما گویند و تقسیم کنند
 عو شمس اول به آنکه نما بر سه برج را از مریخ و زحل و زهره و عطارد
 که بر یک طبع باشد انداخته آید و این طبع نیست که در کمال
 داند و نموس را شمس آتش خوانند و نور رسیده و جبر
 خاک و جوهر از میزان و دلو را با دی و سحری طالع غریب
 و حوت را آبی و هر دو کوکب را اند که کوکب سجد که طبع مناسب
 شده باشد صاحب آن شمس خوانند و کوکبی دیگر را که از این طبع
 نباشد و کشت باشد شریک ایشان سازند چنانکه صاحب آتش و شمس
 و مشتری را خوانند و زحل را شریک ایشان دانند و در شمس
 خاک و زهره و قمر را و مریخ را شریک و در شمس هوای زحل
 عطارد را و مشتری را شریک و شمس آبی زهره و مریخ را و زحل
 را شریک گویند و این حال در طالعهای روزیست و در
 طالع شمس مقدم صاحب را موخر دانند پس هرگاه که طالعها
 روزی شمس در شمس آتش باشد یا زهره در شمس خاک یا

یا زحل

یا زحل در شمس آبی باشد گویند در شمس آبی است و اگر طالعها
 شمس مشتری در شمس آتش باشد یا قمر در شمس خاک یا عطارد
 در شمس آبی و مریخ در شمس آبی همین حکم باشد هر چند که
 صفت بصفت شمس را بر در آن نمیزنند و شمس گویند شمس
 و در سیم این بروج بشفاف است و این حال است
 که بر ظهور منافع کوکب در شمس اول هر شمس غایت و
 دلیل باشد بر خدای کون و نور شمس و قمر و زحل و عطارد
 و آبی که نزدیک خانه باشد و عطارد و صاحب پروری بیشتر است
 و هر که در ملک است و این حال رفتی باشد که مرکز مطلق خرب
 و هر که در مدی میخیزد از شمس برج زیاده باشد و هر که در مدی
 باشد که تقویم کوکب از نقطه صیفی گذشته باشد و این سیم
 و لایات کند بر پیشینه و بسوالات حاضر را باید دانست
 و دولت روز افزون و سواد است **شمس و زحل در شمس** در این
 و فقی باشد که خاصه معدله کوکب زیاده آتشش برج باشد و
 هنوز کوکب بدو و مریخ رسیده باشد و قمر بدو مری و
 و لایات کند بر فراخی روزی و بر زعفران غذا و صیغت روز
 افزون **شمس و زحل** یعنی هر کوکب شمال زیاد باشد ع

در اکثر مقامات معدله کمتر از شش برج باشد حکم چنانست
 در حاکم مذکور در این حال دلائل کند بر کثرت اقربا
 و چیزی که زیاده از ثقیب خود فروخته شود ششم نوبت
 در این حال عجب هر دو حاکم در نطق اول دوم
 باشد دلائل کند بر چیزی که تیشی بود و بهیئت فروخته شود
 هم لیم در جبهه است قریب به یکصد برج را در جبهه ششم است که
 چون کوکب در اینجا باشد دلائل بر شرف و زینت و باطن
 جاه ناکاه و این در جات و لیل ظهور لون آن کوکب بود
 در این حال در نطق اول را خاص است و حکم این خط
 نیز مثل حکم گذشته است بازم ششم اولی است یعنی بودی
 کوکب در ششم که در اول شتری و زهره و عطارد صعود
 و برین اگر نظر دوستی نماند باشند و این حال دلائل کند بر
 باطن از نیرنگان و هم سوزن با این در نطق ششم برج کوکب
 در نطق ششم شش کوکب شش را به یکصد حاکم البروج
 دایره نیمه که یکی دایره افقی و یکی دایره نصف النهار است
 بهای و هم غیر متناهی شود در اکثر اوقات مشرق تا دایره نصف
 النهار فوق الارض مذکور باشد و آن ربع مقابل بر است

نیز در این حال
 در نطق اول
 در نطق دوم
 در نطق سوم

از این

از این مغرب تا دایره نصف النهار تحت الارض و از این
 ربع دیگر موقت و این حال دلائل کند بر کمال خلقت و حکم
 وجه به یکصد حاکم البروج را با تمام مشاوری و شش قسم
 کرده اند و از این نام نهاده اند و صاحب قمر اول از
 حلقه ربع را یافته و صاحب قسم دوم شمس را و همچنین بر
 انحلال یعنی صاحب قسم سیوم زهره و صاحب قسم چهارم
 که قسم اول ثور است عطارد را و صاحب قسم پنجم را قمر
 و چون قسمت قمر رسیده ابتدا از زحل کرده اند تا قسم
 اخر حوت میخ رسیده و بودی کوکب در وجه خود دلائل
 کند بر ظهور صورت زود و مولود یا در شخصی که موقت در آن
 کوکب در طالع قمر رسیده به یکصد حاکم البروج را بعد شش
 قسم کرده اند که هر قسم سه درجه است و بقعه باشد و قسم اول
 از حلقه ربع داده اند و باقی قسم هم بر ترتیب بر وجه
 بر وجه داده اند تا قسم اخر از حوت به شتری رسیده است
 و در اخر که تب جدول وجه و نهبر از جهت سهولت حساب
 جا در دیم در این خط و لیل است تا نطق ششم باشد یعنی بودی
 ربع دوم باشد در وی و بحث این پیش ازین گذشته این

حال لیل با سحر غذا می شرب در دوستان بهر چه
 و حق عشریه را از او داده بهر نیز خوانند به آنکه هر برجی
 را در او از ده شتم کرده اند که هر قسمی در درجه و نیم باشد و نظم اول
 از هر برجی اجزا جان می داده اند و ششم دوم به صاحب
 برج دوم و باقی اقسام بر ترتیب برج یکواکب داده اند
 و ششم در او از ده شتم رسیده است وانی نیز سید اولی را
 کتاب خواجیم نمودن و ان حال دلائل بر فرزند و
 عدالت قوت شجاعتی و عفت و صحت لطفه و آلات
 فاضله و نیز دلائل کند بر ذات مولود با مرصف از منوبات
 طالع خود و بهر هر یک ازین قوتها درین مرتبه پنج باشد
 طالع بنده اولی مرتب است وانی یعنی پت دوم از طالع اگر چه نیم
 به ششم باز در نیم نیز باشد اما اینجا مراد از پت اول پت ششم است
 و بودن کو اکب درین خانه یکی از قوتهاست که در طالع را و این
 حال دلائل کند بر ترتیب یا مشربین و نیز بر شفا داده و نیز
 یعنی بودن عطارد در طالع یا زهره و در نیم یا ششم در نیم یا ششم
 در ششم یا ششمی در باز و نیم یا زحل در او از ده شتم و باقی
 در سبب دوم و چون نمایی در فرج باشند صنف پت او بار

ایشان محسوب نباشد و چون میزان در فرج باشند صنف پت
 نه ایل نیز با طالع محسوب نباشد و این حال ایل بر نحو سندی
 از کارها و حالهای خود کلا قال الله تعالی کل ضرب بالیهیم
 فرعون سیم پت قوه یعنی بودن اشیاب در سیم یا ششم یا ششم
 یا زحل در ششم یا ششمی در دوم یا مریخ در سبب دوم یا زهره
 ششم یا عطارد در ششم و چون زحل در پت قوت باشد
 پت که من محسوب نباشد و مریخ و عطارد در پت قوت باشد
 صنف پت زایل غیر با طالع محسوب نباشد و این حال دلائل
 بر در و قوت چاهم پت که کو اکب که کو اکب که کو اکب که
 شرف را بداند که طالع و بر خانه که عدد او طاقف که کو اکب
 و آنچه عدد او رجعت است شرف و این حال دلیل بر این است
 نجوم پت سعد یعنی بودن کو اکب در خانه مشتری و زهره و عطارد
 سعد و زهره و اگر بنظر سودت ناظر باشد بشرط آنکه در این
 و جبهه نباشد و این حال دلائل کند بر شادی و طریقه شرف
 رذلت و خور و شیرینیا مقیم نصرت یعنی بودن کو اکب در
 که صاحب وی تو میمال باشد و دلائل کند بر توطن و در
 جایهای که ملک برقرار باشد و این باشد امانت کو اکب که

صاحب برج شرف کوکب دیگر باشد آن کوکب را با ری کند
 در صحن نظر چنانکه برج اقاب را و این قوت صاحب خط
 شرف را باشد نه صاحب برج را و دلالت کند بر غایت
 بافتن از بزرگان و مراد یافتن پیشانی و مدد یافتن
 ۳۳ در امور و توفیق **نصف** هرگاه کوکبی در شرف باشد و در
 خواهد از صاحب برج شرف در صحن نظر پس صاحب نظر
 برج و برادرش و این قوت هر دو کوکب را باشد و دلالت
 کند بر آنکه از کسی چشم نیکی داشته و آن کسی را برادر باشد
 ۳۴ رسانده لغت یعنی کوکب ضعیف باشد کوکبی دیگر که با وی
 دوست باشد قوی حال بود و وی نظر کند و این حال دلالت
 کند بر مدد یافتن در صحن در مانده کی و این خط ضعیف کوکب
 ۳۵ ضعیف ۱۲ طالع لغت یعنی آن کوکب که ضعیف بوده باشد در
 حین لغت قوی شود و آنکه قوی بوده باشد ضعیف شود با هم
 نظر کنند پس این خط هر دو را باشد و دلالت کند بر غایت
 رسیدن فریاد رسیده خود را باید دانست که در میان
 اقاب و ماه برج و شرف اند و دوستان ماه و اقاب
 عطارد و دوستان زحل و زهره و عطارد و دوستان

شرف

شرفی و قمر و شمس و برج و دوستان و شرفی و دوستان
 زهره و عطارد و زحل و دوستان عطارد و زهره و شرف
 ۳۶ حصا در میان دو بعد باید دانست که نزدیک ترین جری را
 شعاع از دو طرف کوکب که است که کوکب در میان آن باشد
 اگر که خط نصف است باشد و از دیگر طرف سعدی یا شعاع سعدی
 را از هر دو طرف شعاع سعدی کوکب منحرف باشد پس بعد از این
 حال دلالت کند بر مدد یافتن از زوایا و مدد یافتن چنانکه
 گوید قمر و دوستان چنان کن که کوکب را از دو پای و فرشته است بر
 دست و چنانکه دارد و نیز برضا و توکل و ال باشد ۳۷ بودن
 کوکب از روی بروز تحت الشعاع و کوکبی شمس شب و این
 خط اقاب راست که کوکب را بدان شرف که پیش از شرف
 باشد و دلالت کند بر قوت مدلول اقاب در طالع و نیز
 ۳۸ ابره و از زانی فرغانه ۱۲ میان ابره و حال کوکبی طلوعی را از ۳
 اقاب بعد از کمال شرفی باشد و قمر را بعد از مقابل شمس و
 پیش از تحت الشعاع یعنی این در جانب راست بودند
 از اقاب و این حال سفلی را بعد از آنست که برج است از
 تحت الشعاع بودن اینها و نمی گویند به شرف و در زیر شعاع

و نه مخالفت و این حال دلائل کینه بر قوت مزاج و استقام
۲ ترکیب مایه افست خوی کوکب با مزاج یعنی بودن از محل و جود
در مثلگی ایالی که حوت و بودن مشتمل بر حوت و حوت
آتش و بادی و مزاج در مثلگی آتشی و جود از او عصب و حوت
در شمس در مثلگی آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره و مزاج
بجوابی و ابی و حوتی که حوت و بودن حوت و مشتمل بر
آتشی و بادی و مزاج در مثلگی آتشی و جود از او عصب و حوت
و شمس در مثلگی آتشی و میزان و دلو و حوت و زهره و مزاج
بجوابی و ابی که عصب و عطار و در مثلگی بادی و سینه و
نوسن و در مثلگی ابی و این حال دلائل کینه بر است
کفین و بهر هر یک از این قوتها در این مرتبه بود باشد مزاج
اولی مراتب اول نمبر ده که هر یکی با دو قسم متفاوت که از
و اندر مزاج که در قسم اول را شمس و ده اند و قسم دوم را
بقدر و در مزاج متوجه یکس و در عین میزان در طالعهای
روزای هر کوکب که در نیم بهر بود اعیان بقیه است اما این
نقد از تفاوت است که در میزان این خط مضاعف شود و
و دیگر کوکب مضاعف شود و دلائل کینه بر عده ای که در

نیمه نوزده

بسته نوزده ساله و دوم مزاج شمالی ده که از سر حلقه سر
بر نوازی شمالی اند و این نصف و دیگر جنبه ای و دلائل کینه بر
فرشتها و سبب و مزاج دوت ده که هر کوکب نیم خانه خود را
دوست دارد و این حال دلائل کینه بر مزاج چهارم است
الطالع ده که از سر سر طالع تا سر جبهی بر نوازی مستقیم
الطالع اند یعنی باید یعنی درجات طالع از در جانشینان
کینه است با بر او دلائل کینه بر است که در حالت و اعتدال
توابع و بعد از این نیم دلائل یعنی از هر یک و در هر یک
خاصه ترین و این حال دلائل کینه بر توطن مادر و پدر و وطن
الوفه است قوتی که کوکب و جود یکی از این پنج قوت
در این مرتبه یکی باشد اما احوال و قسم اول سسی مزاج
بقت اعلی مراتب اول و ابی یعنی بودن کوکب در مرتب ۹
نیم از خانه خود چنانکه اعیان و در دلو و این حال دلائل کینه
بر نوازی و در میزان و اما همین ترین جایها و در ۹
مسطوح یعنی بودن کوکب در حد و مشتمل و دیگر درجه از دوت
شرف خود چنانکه اعیان و در نوزده و در نیم میزان و این حال
دلائل کینه بر تفاوت و خول و قلت عقل و از جایها نوزده

۴ و حمل جدت سیوم خونه اولات کند بر فدا و لون
 ۴ صنف با صره و نایز بر من نه از چهارم کون فاقاب اولات
 ۱ کند بر نایز مطلق و حرکات ششینی که شوم باشد بکم کون
 ۴ کوکب در کجای که در این صنف از این است که فلک او را لا ترا
 و اولات کند که فعل آن کوکب کمتر ظهور را در یک چشم
 ۴ جرم نایز بخش این بدترین نحو است و اولات در
 صره نیاید و بدترین بر به یعنی و بدترین ظاهر و غایب
 ۴ مقدم احراق یعنی بعد کوکب از اقباب کمتر شش درجه بیشتر
 از شانه زده و قیقه و این حال اولات بر فدا و عدم کند و در
 بر یکی از این صنف درین مرتبه جلالت و شش و مطهر است
 ۸ اول برج سیوم یعنی بودن کوکب در برج مقیم از برج
 شرق چنانکه اقباب در میزان و این حال اولات کند بر
 ۸ زنی و غربت و طلب مجهولات دوم رحمت یعنی حرکت کوکب
 بر خلاف توالی و این اولات کند بر باطل شدن امور و ابا
 ۸ مزجینی حرکات و سکناست سیوم تحت الشعاع یعنی بودن بعد
 کوکب از اقباب بیشتر از شش درجه و کمتر از پانزده درجه
 و این حال اولات کند بر حصول و سقوط و خفا و ظهور و شاف

لون و ضعف با صره و تحریر بسیار چهارم طایفه تحریرترین را
 خاصه و این در جاست که این درجه موسط ترین باشد یعنی
 از نوزده درجه میزان تا سه درجه حشر و این حال اولات
 بر احوالیت و رجس برده نیم انحطاط فلک یعنی فلک کوکب بر
 فلک اقباب افتاب باشد و این صنف در این است و مختص
 بر زهره و عطارد و قمر و اولات کند بر زنا و امان و این است
 ششم در مقدم و در مرتبه یعنی کوکب از برج و مقدم کمتر از
 نیمه درجه باشد با فو درجه و این حال اولات کند بر سرک
 مفاجات و بزه و هر یک از این مغلطه درین مرتبه شش باشد و
 و در اونی مراتب اول تقرب ملوی و این حال اولات کند
 بر افتادن از منزلت دوم تشریف یعنی کوکب در شرق ظاهر
 و در تحت شعاع افتاب باشد باطل در جنوب یعنی کوکب در
 نهایت عرض جنوب باشد و اولات کند بر دوم اعضا بعد از
 خطه یعنی کوکب از درجه طالع حد و ششاد درجه باشد و این
 حال اولات کند بر تربیت و گرفتار شدن در دست خصم
 درجه است و این یعنی بودن کوکب بر دایره نصف النهار تحت
 الارض و این حال اولات کند بر افتادن در جهه و از شار و

۷ در زیر دیوار و افتادن چسب بر بالای دیوار و چسب بر کف دیوار
 بر دلیل بود بریت اسباب بیوت و کارهای خطرناک کردن
 ۸ ششم نقطه منصف و این حال وقتی باشد که مرکز مطلق تر بود مرکز
 معدل منفرجه با اول میزان رسد دلالت کند بر افتادن از کوه
 ۹ و کوهی بلند و از چارپایان منقسم منفرجه و بر این از وقتی باشد
 که فاصله مطلقه با اول میزان رسد دلالت کند بر افتادن
 از کوهی که می بلند و درشت و این بر دو منقسم و دلیل کوهی
 ۱۰ شد و قامت اند در این حال مرکز و المین باشد و دلالت
 کند بر مجز در ساقها و پنهان شدن در سردابها و بی ثمری
 ۱۱ **و** **اگر** یعنی کوب در دیوار و سبوط کوبی دیگر باشد و بدان
 کوب نظر کند آن کوب که در برابر دیوار یا سبوط خودند
 نظر بر قبول کنند و این صفت کوبی فاعله را بود دلالت کند
 ۱۲ بر قبول پیش مردم حد و هم **پس** او بار یعنی بودن کوب
 در ششم و دوازدهم طالع بدان حساب که در ابراز کوه
 و این حال دالت بر آنکه مردم و برایشانند و اگر شناسد
 صحت و برانچه شمر دارند و او را حقیقت شمرند و او را هیچ
 ۱۳ نرساند برتن خودی ضرورت یازدهم گذشت کوب زیر چرخ

نکته

خسر یعنی در قران منقسم خسر باشد و این حال دلالت کند بر
 شدن در دست مد و زهر خوردن و دوازدهم ملازمت خود
 ۱۴ بطور عدالت یعنی بودن کوب در مربع و مقابل زحل و کعبه
 و عطار و منقسم و این حال دلالت کند بر کثرت اعدا و
 ۱۵ حضرت از ایشان و خوردن طعامهای زودالود **و** **پس** **و** **پس**
 قطع نور و این دو نوع بود و هر دو خبر در قران باشد یکی آنکه
 ۱۶ سه کوب نزدیک هم باشند مربع و متوسط بودند و متوسط
 ببطی رسد و از کوب که در وسط قطع کند نور مربع را از متوسط
 بودند و متوسط پس این صفت متوسط را باشد نوعی دیگر که متوسط
 و بطی مربع باشد متوسط خواهد که بطی بودند و مربع راجع شود
 ۱۷ و از بطی که کوب در میان بطی و متوسط حایل شود و قطع کند
 نور متوسط را از بطی پس این صفت بطی را باشد و این حال دلالت
 ۱۸ کند بر تمام شدن آب و ناهادی و خیر چهاردهم مربع نور
 یعنی مربع خواهد که بطی بودند و متوسط در میان حایل و مانع شود
 ۱۹ پس این صفت بطی را باشد و این حال دلالت کند بر فاعله را
 و مانع شدن حقوق و اموال و بفارغ رفق اسباب
 ۲۰ و رسیدن مطلوبات و دیگران و این حال نیز خبر در چهاردهم

۱۰ چنانچه در تمام اشکات یعنی در نزدیکی اتصال کبی از دو کوکبه از پنج
 اگر مستقیم بوده باشد یا مستقیم شود اگر راجع بوده باشد اتصال
 تمام کند پس دلالت کند بر تمام شدن کار و پشیمانی مردم
 و شفقت با وی و نیز این نصیر است که این حال در تریخ و
 یکی از قوتهاست و دلیل این واضح است تا نزد مردم اعراض
 و این نوع دوم باشد از قطع انوار اما چون نیست و می تواند
 اعتراض خوانند و بر آنجا اعتراض وارد است بعد حال این
 اما حال دلالت کند بر تقوی نامه و پیغام بقدر قدرت و
 راجع این حال دلالت کند بر نترسهای نا امن رفتن
 ۱۱ معلوم چه بود که کوکب اناب بطریق غیبی پیش از و کور است
 بر نقطه و علت در چشم راست و نموت ماه بطلوع غیبی
 که دلالت بر نقطه علت در چشم چپ و این وقتی باشد که غیب
 از غیب بعد از احتراق کمر از پاره درجه باشد و بعد از
 پیش از متعارف کند از دوازده درجه باشد و درجه ششم و شش و
 ۱۲ دلالت کند بر چاروی از علت اخلاط غریبه چشم در غیبی
 شتر برادر کند و شتر غلط در او اناب و غلط در نزد
 و برین و قمر کوکب را بر نقطه نظر این حال دلالت کند بر کینه

مردم از روی و عهد و می از مردم پست یکم درجه باشد غیبی و
 کوکب بر درجه تقویم باشد غیبی این حال دلالت کند بر شتر
 از از دلالت غیب و زحمت از سبیل و حشرات و دزد و حرام
 و ریا با نهایت دوم درجه سیم فاعل یعنی درجه سیم الموت
 و سیم پست و سیم که از غیب کمره و این حال دلالت کند
 بر شتر کشتن خود و خوردن حشرات و غنای کشته مثل طعن
 و بعد از هر یک از این نصف درین حد بر شتر پست باشد سیم
 اثر نه اعلی مراتب اناست برای رحمت و این حال دلالت
 کند بر تقوی کار و کمالی و کراتی اندام و بطور سیر درجه
 غیب و این حال دلالت کند بر غنای دراز کشت و غنای
 سودایی سه سبب در ملک اوج و این غیب که کوکب
 از دوازده اوج که شش باشد و جیف رسیده و دلالت
 کند بر رحمت و سخاوت و پوشیدن لباسهای زشت
 و بطور حد در این وقت که قمر از دوازده و سلی کوکب
 از دوازده غری که شش باشد و قمر جیف و سلی کوکب جیف
 سری تر رسیده باشد و دلالت کند بر خوردن نیم خورده
 و سستی در پاره زشت و سبب و این حال دلالت بر حد

و حقیقت بدو بر هر یک از این ضلع درین مرتبه پنج است
 ۴ و در اولی مرتبه دوم پست از اول غیر خط یعنی سیوم است
 اما کند بر این اتفاقی از بر سر کان سیوم پست ضلع یعنی
 اما حقیقت دلات کند بر این قوتی چهارم چپ پست و در
 اما در اول پست ذکر را دلات کند بر سستی مزاج **چشم** چپ
 دلات کند بر غرضش و پوشش بدو چیزه ای که طبع از این
 علامت شمرده شده ششم ضلع مذکور خانه دلات کند بر این
 اما کوکبه نیاید به چشم متاخره یعنی بودن کوکب روزی در
 کوکب شش و بر عکس دلات کند بر مکن شدن در میان
 اما جنس در میل بریدن مردم تا حرم و غرب ششم مضار میان
 دو بخش دلات کند بر حوادث دایمی و گرفتاری پس از
 علامت و حقیقت در نهایت تمام حقه جو زهرین مستحضر و دلات کند
 علامت و حقیقت بجایمانی که خط نوازم بی چار و در ای و هم تا سیر
 مستحضر بودن کوکب میان درجه شمس و مقابله درجه وی بر
 توانی دلات کند بر این حقیقت تازه اکابر و بزرگ هر یک از
 درین مرتبه چهار باشد و چاه حقیرا شریح اعلی مرتبه اولی
 اگر چه بخش دلات کند بر ترکی رکنه و بدین شکل دوم نموده

نفس

نفس دلات کند بر الی حرام و روزی و روزی و سیوم است
 نفس دلات کند بر سخن و ضلوع کردن لطف و کف و وقت نذر
 دوم و درجه لطف و این هم بجدول معلوم شود دلات بریدرگان
 سیوم و درجه نذر و ضلوع را و حکم این نذر حالت و بزرگ هر یک
 از این ضلع درین مرتبه است و در اول مرتبه اول
 در جهان شمس در لیل مرتبه است چشم و در حقیقت این نیز بجدول
 معلوم شود و لیل افلاک سس کند می دهند باشد ششم و درجه
 یعنی درجه ذکره موش را و لیل جیس مردان و سیکلی زمانه
 درجه است و آله بر همی نین را و لیل بر کوری بود و این در حیات
 هم بجدول باز تا نیم ششم ضلع مذکور یعنی بودن کوکب در ضلع
 اند درجه را به باشد و درجه شش بر توانی دلات کند سکون
 در مقام کیهان و خانه ای بدو ششم مخالف مزاج یعنی بودن کوکب
 در بر جی که مخالف خود باشد دلات کند بر ضلع مزاج ششم
 مخالف خوی یعنی بودن کوکب در برج مخالف خوی وی باشد
 دلات کند بر بدین خلق چون مخالف درجه را که در متن ده خط بود
 سر کنیم ضلعهای اوسط مراتب آمده اند و بزرگ هر یک از این ضلع
 درجه است و دو باشد و توانی مراتب اول مزاج جنوبی یعنی اگر

مخالف

این اصل بر توانی نامنا بدینو که کم و زار یک باشد دوم بر هیچ دشمن
 یعنی بودن کوکب و دوازدهم خانه خود دلاست کند بر دشمن
 انگیزی و غریبه شدن بر دشمن دشمنان سپه سوم بر هیچ معلوم
 دلاست کند بر توانی بدین و بی دشمنی و بی دشمنی و بی دشمنی
 ضعیف و درین مرتبه یک باشد ازت مراتب قوت و ضعیف و درین
 دشمنان که بتقدیر منتهای کرده اند و بعضی از حقیقت و بعضی
 از نیت و از نیت و از نیت و از نیت و از نیت و از نیت و از نیت
 شخصی که در بعضی امور توانا و در بعضی توانا و از نیت و از نیت
 بسیار است که قوت و ضعف و از نیت و از نیت و از نیت و از نیت
 نیت پس باید که در وقت اسقام این خود از قوت و ضعف
 که در حقیقت استخوان بر ترقیب و عدد و درجه و یک و در
 و بر برقم وضع کند و مجموع اعداد قوت جدا و ضعیف جدا
 و اصل از اکثر نقصان کند تا معلوم شود که قوت از ضعف یا
 از قوت چند مرتبه زیادت و حکم بر غالب کند فایده باید
 دانست که اگر چه هیچ کدام از قوت و ضعف با وجود تفاوت
 یکطرف باطل نشود مگر تضاد اما این مقدار باشد که اثر غالب
 زودتر و اکثر منسوب دیرتر ظاهر شود فایده باید دانست که

مطلوب

مطلوبات در احکام و اخبارات مراتب مخطوط بگردشما
 در امور دولت و سلطنت هیچ خط از هر چه تا به هر چه در
 و بر هیچ شرف و در سوره زیادت نباشد و در امور و مال
 و تجارت زیادت و در زیادت حساب و زیادت بر زیادت
 و در قدر و درجات سعادت و بهر چه است بر هیچ از خط و عظیم
 از اصل مراتب باشد و در طلب فرزندان اثنای عشره اولی
 است و در تعلق مثل و در چنان و در حکم شکل مولود و بود و در
 علم و کمال و نفس و درجات شرف و در مراتب سعادت از هر چه خط
 مؤثر تر اند فایده باید دانست که کوکب را بر موجودات مطلق
 دلاست بدو نوع است ذاتی و عرضی ذاتی است که بکوشش
 و در باطل شود مثل دلاست از علی بر سبایی و عرض آنکه کوکب
 و در باطل نشود مثلا نخیس را دلاست بر امور و ششده نموده است
 و بعدین را بر نکس این پنج مرتبه روز هر امر دشمن
 باشد از دلاست بعدین است چنان در روز
 دیگر جان امر مذموم شود در وقت
 دلاست نخیس در امید و الله
 اعلم بالصواب

[illegible][illegible]

حدیث شریف قبلہ

[illegible]

